

# عدالت صحابه

بررسی و نقد

آیت الله سید علی حسینی میلانی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سرشناسه: حسینی میلانی، سید علی، ۱۳۲۶ -  
عنوان و نام پدیدآور: عدالت صحابه: بررسی و نقد / سیدعلی حسینی میلانی.  
مشخصات نشر: قم: مرکز تحقیق اسلامی، ۱۳۹۳.  
مشخصات ظاهری: ۴۴۸ ص.  
شابک: ۲ - ۸۴ - ۵۳۴۸ - ۶۰۰ - ۹۷۸  
وضعیت فهرست نویسی: فیبا  
موضوع: صحابه -- فضایل  
رده بندی کنگره: ۱۳۹۳ ع ۴ / ح ۲۸ BP  
رده بندی دیویی: ۲۹۷ / ۹۴  
شماره کاتالوگ ملی: ۳۴۹۴۱۶۷

نام کتاب: عدالت صحابه (بررسی و نقد)  
مؤلف: آیت الله سید علی حسینی میلانی  
تدوین و ویرایش: هیئت تحریریه انتشارات الحقایق  
ناشر: انتشارات الحقایق  
شمارگان: ۱۰۰۰  
نوبت چاپ: یکم - ۱۳۹۳  
قیمت: ۱۶۰۰۰۰ ریال  
چاپ: ستاره  
شابک: ۲ - ۸۴ - ۵۳۴۸ - ۶۰۰ - ۹۷۸ - ۲ - ۸۴ - ۵۳۴۸ - ۶۰۰ - ۹۷۸

حقوق چاپ محفوظ است

مراکز پخش:

- قم: تلفن: ۰۲۵-۳۷۸۳۷۳۲۰ - ۰۲۵-۳۷۸۴۲۶۸۲
- تهران: خیابان مجاهدین، چهارراه آبردار، ساختمان پزشکان، واحد ۹، مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر، تلفن: ۰۲۱-۷۷۵۲۱۸۳۶-۰۲۱ (خط ۴)
- تهران: خیابان پاسداران، خیابان شهید گلنپی، نبش خیابان ناطق نوری، ساختمان زمرد، طبقه دوم، پلاک ۴۳، نشر آفاق، تلفن: ۰۲۱-۲۲۸۴۷۰۳۵
- مشهد: چهارراه شهدا، پشت باغ نادری، کوچه شهید خوراکیان، پاساژ گنجینه کتاب، انتشارات نور الکتاب (میلانی)، تلفن: ۰۵۱۱-۲۲۴۲۲۶۲-۰۵۱۱  
۰۹۱۵۱۱۹۹۴۸۶
- اصفهان: چهارباغ پایین، رو به روی ورزشگاه تختی، مرکز تخصصی حوزه علمیه اصفهان، تلفن: ۰۳۱۱-۲۲۲۳۴۲۳
- تبریز: خیابان امام خمینی، نرسیده به میدان ساعت، بازار بزرگ تربیت، طبقه پایین، پلاک ۲۶، ندای شمس، تلفن: ۰۴۱۱-۵۵۴۰۲۵۲
- زنجان: پایانه هفت تیر، واحد اتوبوس رانی، نمایشگاه کتاب گلستان، تلفن: ۰۲۴۱-۳۲۲۰۹۹۰
- کرمانشاه: خیابان باغ ابریشم، جنب ورودی اصلی دانشگاه رازی، کتابفروشی حافظ، تلفن: ۰۸۳۱-۴۲۸۴۰۸۲

نشانی اینترنت: [www.al-haqaeq.org](http://www.al-haqaeq.org) - پست الکترونیک: [info@al-haqaeq.org](mailto:info@al-haqaeq.org) - سامانه پیام کوتاه: ۱۰۰۰۱۴۱۴

## فهرست مطالب

- اهمیت بحث ۱۳...
- نظریه عدالت صحابه ۱۵...
- تمامی صحابه ثقه اند ۱۵...
- تمامی صحابه عادلند ۱۵...
- تمامی صحابه اهل بهشتند ۱۶...
- تنقیص کننده صحابه زندق است ۱۸...
- إقرار به عدم عدالت برخی صحابه ۲۱...
- سبب دفاع اهل سنت از صحابه ۲۵...
- صحابه در لغت و اصطلاح ۲۷...
- معنای لغوی صحابه ۲۷...
- معنای اصطلاحی ۲۸...
- ۱. صرف دیدن پیامبر ۲۸...
- ۲. صرف معاصر بودن با پیامبر ۳۱...
- ۳. مصاحبت طولانی ۳۲...
- تناقض گوئی برخی بزرگان اهل سنت ۳۵...
- ۴. تمامی اهل مکه و مدینه ۳۹...
- ۵. تمامی مسلمانان تا سال ۱۲۰ هجری ۴۱...
- وجود منافقان در اطراف پیامبر اکرم ۴۲...
- دلایل اهل تسنن بر نظریه عدالت صحابه ۴۵...
- آیات قرآن ۵۳...

۱. آیه (كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ...) ۵۵...  
 نقد و بررسی ۵۶...  
 شأن نزول آیه ۵۷...  
 عمومیت آیه ۵۹...  
 «خیر امت» بودن «سبب» یا «شرط» ۶۹...  
 ۲. آیه (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا...) ۷۵...  
 معنای لغوی شهادت ۷۶...  
 معنای لغوی وسط ۷۷...  
 معنای یکم: «میان دو شیء» ۷۷...  
 معنای دوم: بهتر بودن ۸۲...  
 معنای سوم: عدالت ۸۲...  
 معنای چهارم: فضیلت بیشتر ۸۴...  
 منظور از «أُمَّت» ۸۴...  
 ۳. آیه (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ) ۱۲۱...  
 ۴. آیاتی از سوره مبارک فتح ۱۳۹...  
 ۵. آیه (وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَدَّمُونَ يُغْفِرُونَ لِمَن دُونِهِمْ وَاللَّيَالِيُكَافِرُونَ أُولَئِكَ مَتَّعْتُمُوهُمْ وَأَمْوَالَهُم مِّن دُونِهِمْ لِيَأْخُذُوا بِالْحَمْلِ وَالَّذِينَ لَا حَرْفَ لَهُمْ يَشَارِكُونَ بِأَمْوَالِهِمْ آلَهُمْ شَاءَ آلُهُمْ) ۱۶۵...  
 ۱. تمامی جنگجویان در بدر ۱۶۶...  
 ۲. تمامی نمازگزاران ۱۶۷...  
 ۳. شرکت کنندگان بیعت شجره ۱۶۷...  
 ۶. آیه (لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ...) ۱۷۳...  
 ۷. آیه (لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّن نَّجْوَاهُمْ...) ۱۷۹...  
 چکیده بحث ۱۸۵...  
 احادیث ۱۸۹...  
 ۱. حدیث «اصحابی کالنجوم» ۱۹۲...  
 سند حدیث اصحابی کالنجوم ۱۹۳...  
 ۱. روایت عمر بن خطاب ۱۹۳...  
 بررسی اعتبار روایت ۱۹۳...  
 نعیم بن حماد ۱۹۳...

- عبدالرحيم بن زيد... ١٩٥
٢. روايت عبدالله بن عمر بن خطاب... ١٩٦
٣. روايت منسوب به جابر بن عبدالله انصاري... ١٩٨
٤. روايت منسوب به ابن عباس... ٢٠٠
- الف) سليمان بن ابي كريمه... ٢٠١
- ب) جويبر بن سعيد... ٢٠١
- ج) ضحاک بن مزاحم... ٢٠٢
٥. روايت ابوهريره... ٢٠٣
٦. روايت أنس بن مالك... ٢٠٥
- بشر بن حسين... ٢٠٥
- ٢٠٦... دیدگاه پیشوایان بزرگ اهل سنت درباره حدیث
١. أحمد بن حنبل... ٢٠٦
٢. اسماعيل مزني... ٢٠٧
٣. ابوبکر بزار... ٢٠٧
٤. عبدالله بن عدی... ٢١٠
٥. ابوالحسن دارقطنی... ٢١١
٦. ابن حزم أندلسی... ٢١٢
٧. بیهقی... ٢١٢
٨. ابن عبدالبر... ٢١٤
٩. ابن عساکر دمشقی... ٢١٥
١٠. ابوالفرج ابن جوزی... ٢١٦
١١. ابن دحیه... ٢١٦
١٢. ابن تیمیه... ٢١٧
١٣. ابوحیان اندلسی... ٢١٧
١٤. تاج الدین احمد بن عبدالقادر بن مکتوم... ٢٢١
١٥. ابن قیم جوزیه... ٢٢١
١٦. حافظ زین عراقی... ٢٢٢
١٧. ابن حجر عسقلانی... ٢٢٤

۱۸. ابن همام ... ۲۲۶
۱۹. ابن امير الحاج ... ۲۲۶
۲۰. حافظ سخاوی ... ۲۲۸
۲۱. ابن ابی شريف ... ۲۲۹
۲۲. جلال الدين سيوطی ... ۲۳۰
۲۳. متقی هندی ... ۲۳۰
۲۴. ملا علی قاری ... ۲۳۰
۲۵. مناوی ... ۲۳۲
۲۶. شهاب الدين خفاجی ... ۲۳۴
۲۷. قاضی محب الله بهاری ... ۲۳۴
۲۸. قاضی شوکانی ... ۲۳۵
۲۹. محمد ناصرالدين البانی ... ۲۳۶
- ۲۳۸... دلالت حدیث «اصحابی کالنجوم»
- ۲۴۳... مورد نخست: کذب و شهادت زور
- ۲۴۳... مورد دوم: قتل و زناى محصنه
- ۲۴۴... مورد سوم: زناى مغیره
- ۲۴۴... مورد چهارم: بيع خمر
- ۲۴۵... مورد پنجم: خريد و فروش بت
- ۲۴۵... مورد ششم: چند گناه
- ۲۴۶... مورد هفتم: بيع ربوی
- ۲۴۷... مورد هشتم: گرفتن ربا
- ۲۴۸... مورد نهم: دروغ و خیانت
- ۲۴۸... مورد دهم: فتوا به غير علم
- ۲۵۰... بررسی متن حدیث
- ۲۵۰... دستبرد اهل سنت در روایات فضائل اهل بیت
۲. حدیث «الله الله فی أصحابی» ... ۲۵۹
۳. حدیث «دعوا لی أصحابی» ... ۲۶۳



إجماع... ۲۷۱

عقل... ۲۷۹

عدم عدالت برخی از صحابه... ۲۹۳

آیات قرآن... ۲۹۵

احادیث... ۳۲۸

خاتمه... ۳۳۱

صحابه ستارگان آسمان، چراغهای تاریکی و نشانه های هدایت!... ۳۳۳

صحابه تربیت یافتگان پیامبر خدا... ۳۳۶

اشکال به این ادعا... ۳۳۸

جهل برخی از صحابه (خلفاء سه گانه)... ۳۴۵

صحابه و دروغ بستن به پیامبر... ۳۴۹

بررسی آیات مورد استناد نویسندگان... ۳۵۵

تابعان... ۳۵۶

شرح حال برخی صحابه و تابعان... ۳۵۸

اعتبار تفسیری ابن عباس از منظر اهل سنت... ۳۶۰

ابن عباس از منظر روایات شیعی... ۳۶۴

تحقیق مطلب... ۳۶۸

عبد الله بن مسعود... ۳۷۱

عکرمه، نوک پیکان فضیلت، علم و اعتبار!... ۳۷۶

فهرست اعلام... ۳۸۹

فهرست منابع... ۴۳۵



## اهمیت بحث

پایه اساسی مذهب اهل سنت «عدالت صحابه» است، و سقوط این اصل موجب فروپاشی مذهب اهل سنت خواهد بود؛ از این رو یکی از مباحث پر اختلاف و چالش برانگیز میان شیعه و اهل سنت، بحث «عدالت صحابه» است؛ زیرا تردیدی نیست که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وآله آخرین فرستاده خدا و خاتم پیامبران است و خداوند پس از ایشان پیامبری مبعوث نخواهد کرد و رسولی نخواهد فرستاد. از سوی دیگر روشن است که حضرت خاتم الأنبياء صلی الله علیه وآله تا پایان دنیا نخواهد زیست و همچون سایر انسان ها از این دار فانی وداع خواهد گفت. خداوند سبحان نیز در قرآن کریم از این مطلب خبر می دهد و خطاب به پیامبرش می فرماید:

(إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ)<sup>۱</sup>

به یقین تو می میری و حتماً آنان نیز می میرند.

اما با رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه وآله، دین او از میان نمی رود، بلکه تا پایان دنیا پابرجاست. بنا بر این پس از آن حضرت، تعالیم ایشان باید به نسل های بعدی منتقل گردد و معارف دین اعم از اصول، فروع و آداب به آنان تعلیم شود. منبع اخذ این معارف، کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله است، و سنت شامل گفتار، رفتار و تقریر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله است.

و در این جا اهمیت بحث ظاهر می شود.

در عصر حیات شریف حضرت خاتم الأنبياء صلی الله علیه وآله، مسلمانان برای درک معارف قرآن و آگاهی از تفسیر صحیح کلام خدا و اخذ احکام شریعت، به آن حضرت مراجعه می کردند و دین خود را به صورت مستقیم از گفتار، رفتار و تقریر ایشان به دست می آوردند. اما آنانی که به پیامبر دسترسی نداشتند و همچنین نسل های بعدی مسلمانان، برای آگاهی از تفسیر قرآن و تعالیم پیامبر، به واسطه هایی نیازمند بودند تا پس از دریافت و تلقی این معارف مورد عمل قرار داده و آنها را به دیگر مسلمانان منتقل سازند.

به این نکته نیز باید توجه داشت که در نزد عقلا مسلم است که هر کسی شایستگی و شرایط این وساطت را ندارد و جایز نیست انسان به هر کسی اعتماد کرده و معارف دینی خود را از او بگیرد و اگر کسی چنین کند، مسلماً از او پذیرفته نمی شود و او به تکلیف دینی خود در برابر خدا عمل نکرده و این عمل مبرء ذمه و مجزی نخواهد بود. بنا بر این، برای آگاهی از دین خدا و عمل به وظایف بندگی، آن گونه که خداوند خواسته است، ناگزیر باید معارف و احکام دین را از راهی صحیح و مطمئن به دست آورده و در سایه عمل به آنها در مسیر تزکیه و تکامل حرکت کرد.

صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله واسطه میان ایشان و مسلمانانی هستند که افتخار حضور و دیدار آن حضرت را نداشته اند. بنا بر این، جهت یافتن راه درست و ایمن برای دریافت تعالیم و دستورات دین، ناگزیر از شناخت این واسطه ها هستیم. گزینش واسطه های مورد اعتماد موضوع بسیار مهمی است و در تعیین سرنوشت تک تک مسلمانان نقشی حیاتی دارد؛ از این رو برای این کار، به ضابطه و ملاک روشن نیاز است.

#### نظریه عدالت صحابه

مشهور بین اهل سنت عدالت عموم صحابه پیامبر خدا صلی الله علیه وآله است، و آنها این ضابطه را پایه اصلی مذهب خود در همه ابعاد دین قرار داده اند. آنان می گویند واسطه میان حضرت رسول و سایر مسلمانان صحابه آن حضرت هستند و باید قائل به وثاقت، بلکه عدالت همه آنها شد.

#### تمامی صحابه ثقه اند

مزنی شاگرد پیشوای شافعیان، محمد بن ادریس شافعی، درباره صحابه می گوید:

كُلُّهُمْ ثَقَّةٌ مُؤْتَمَنٌ؛<sup>۲</sup>

همگی ثقه و مورد اطمینان هستند.

ثقه به کسی می گویند که اولاً راستگو باشد، و ثانیاً حافظه ای قوی داشته باشد و بتواند آنچه را شنیده است خوب و دقیق به حافظه بسپارد و بدون زیاده و نقصان نقل کند. از نظر مزنی همه صحابه چنین خصوصیتی دارند.

#### تمامی صحابه عادلند

دسته ای دیگر از اندیشمندان سنی پا را فراتر گذاشته و به عدالت صحابه حکم کرده اند. در خور توجه است که وثاقت با فسق جمع می شود، اما عدالت به معنای نفی هرگونه فسق است. به عبارت دیگر، وقتی به کسی ثقه گفته می شود، تنها به حیث راوی بودن وی نظر شده است و همین که فرد در نقل روایت راستگو و دقیق باشد ثقه است، حتی اگر مرتکب گناهان کبیره شود. مثلاً اگر یک تارک الصلاة و شارب خمر از حافظه ای قوی برخوردار باشد و همواره حدیثی را که شنیده درست و بدون زیاده و نقصان روایت کند، او را ثقه می نامند؛ اما عادل بالاتر است، یعنی علاوه بر اینکه در روایت می توان به وی اعتماد و اطمینان کرد، ارتکاب هرگونه گناه نیز از وی نفی می شود. خطیب بغدادی در زمره همین عالمان است. وی مدعی است:

### عدالة الصحابة ثابتة معلومة؛<sup>۳</sup>

عدالت صحابه ثابت شده و معلوم است.

### تمامی صحابه اهل بهشتند

اما عجیب تر از همه اینها، گفتار کسانی است که به بهشتی بودن تمامی صحابه شهادت داده اند. ابن حزم اندلسی می نویسد:

### الصحابة كلهم أهل الجنة قطعاً؛<sup>۴</sup>

به یقین تمامی صحابه اهل بهشتند.

این مطلبی است که ابن عبد البر،<sup>۵</sup> ابن اثیر،<sup>۶</sup> ابن حجر<sup>۷</sup> و شماری دیگر از اندیشمندان سنی<sup>۸</sup> به آن تصریح کرده اند. حال باید پرسید که این اندیشمندان چگونه از بهشتی بودن تمامی صحابه آگاه شده اند؟ آیا اینان با خداوند سبحان در ارتباطند و به خاطر ارتباطشان با خدای تعالی از احوال قیامت و سرنوشت بندگان او مطلع اند؟! شهادت قطعی به بهشتی بودن صحابه مستند به چه منبع و مدرکی است؟

اگر بخواهیم ابن حزم را از گزاره گویی تبرئه و وجه معقولی برای ادعای او بیان کنیم، باید بگوئیم که احتمالاً منظور وی این است که چنانچه صحابه مرتکب کبائر هم شده باشند، این گناه ها

۳. الکفایة فی علم الروایة: ۶۴.

۴. ر.ک: الصواعق المحرقة: ۲۱۱؛ الإصابة: ۱۶۳/۱.

۵. ر.ک: الإستهیاب: ۲/۱.

۶. ر.ک: أسد الغابة: ۳/۱.

۷. ر.ک: الإصابة: ۱۳۱/۱.

۸. از جمله ر.ک: إمتاع الأسماع: ۲۲۱/۹.

مستند به اجتهاد آنها بوده است و عملی که از روی اجتهاد انجام شود مأجور است، حتی اگر آن عملی خلاف و گناه کبیره باشد؛ چرا که درباره رأی مجتهد گفته اند:

### للمخطئ أجر وللمصيب أجران<sup>۹</sup>

کسی که در اجتهاد خطا کرده باشد یک اجر دارد، و اگر اجتهاد او درست باشد دو اجر دارد. وجه دیگری که ممکن است برای این ادعا بیان شود این است که بگوئیم صحابه در آخر عمر توبه کرده اند و «التائب من الذنب، كمن لا ذنب له»<sup>۱۰</sup>؛ هر آن کس که از گناه خود توبه کرده باشد مانند کسی است که هیچ گناهی ندارد.

این توجیهی است که برخی نواصب صوفی مسلک برای تبرئه یزید بن معاویه و عدم جواز لعن او می گویند.<sup>۱۱</sup> درباره طلحه و زبیر نیز همین توجیه گفته می شود، چرا که هر چند در جنگ جمل مقابل امیرالمؤمنین علیه السلام ایستادند، اما چون ممکن است توبه کرده باشند و در حال توبه از دنیا رفته باشند؛ از این رو لعن آنان جایز نیست.

حاصل آنکه با این قبیل توجیهاست ممکن است سخن ابن حزم تا حدودی خارج از گزافه گویی و ادعای بی اساس شمرده شود، هر چند که این توجیهاست نیز چندان معقول و مقبول به نظر نمی رسند. به هر روی می توان برای آنها وجهی قائل شد و الاً سخن ابن حزم بسیار بی ربط و گزاف است؛ چرا که او هیچ مستندی برای شهادت به بهشتی بودن همه صحابه ندارد، یعنی نه با خدا مرتبط است، نه از احوال قیامت و حساب و میزان خبر دارد و نه احوالات واقعی صحابه را می داند، هیچ دلیلی نیز وجود ندارد که بر اساس آن شهادت ابن حزم پذیرفته شود؛ زیرا نه حجت خداست و نه علم و عصمت دارد. بنا بر این شهادت به بهشتی بودن تمامی صحابه ادعایی گزاف و باطل است.

### تنقیص کننده صحابه زندیق است

أبوزرعه که یکی از دانشمندان بزرگ اهل سنت و مورد اعتماد سنیان - که با بخاری و مسلم معاصر است و بسیار از وی تجلیل می کنند - در این باره می نویسد:

إذا رأيت الرجل ينتقص أحداً من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله فاعلم أنه زندیق،  
وذلك أن الرسول صلى الله عليه وآله عندنا حق، والقرآن حق، وإنما أذى إلينا هذا القرآن

۹. بخاری در صحیح خود، به نقل از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در همین باره آورده است: «إذا حكم الحاكم فاجتهد ثم أصاب فله

أجران، و إذا حكم فاجتهد ثم أخطأ فله أجر»؛ صحیح البخاری: ۱۵۷/۸.

۱۰. سنن ابن ماجه: ۲ / ۱۴۲۰ / ح ۴۲۵۰.

۱۱. برای نمونه ر.ک: /حیاء علوم الدین: ۳ / ۱۲۵ - ۱۲۶.

## والسنن أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله وإنما يريدون أن يجرحوا شهودنا ليطلبوا الكتاب والسنة، والجرح بهم أولى، هم زنادقة؛<sup>۱۲</sup>

اگر دیدی کسی یکی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله را مورد انتقاد قرار می دهد، پس بدان که وی زندیق است و علت آن این است که همانا از سویی رسول خدا صلی الله علیه وآله و قرآن نزد ما حق است، و از سویی دیگر تنها اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله هستند که قرآن و سنت را به ما می رسانند؛ از این رو منتقدان می خواهند شاهدان ما را جرح کنند تا در ورای آن، کتاب و سنت را ابطال سازند، در حالی که آنان به جرح سزاوارترند [تا صحابه] و آنان زندیق اند.

خطیب بغدادی در کتاب *الكفاية في علم الرواية*<sup>۱۳</sup> و ابن حجر عسقلانی از طریق وی در کتاب *الإصابة*<sup>۱۴</sup> و دیگران،<sup>۱۵</sup> این سخن ابوزرع را نقل و تلقی به قبول کرده اند. اما آیا به راستی این سخن با عقل و منطق سازگار است؟ پاسخ این سؤال روشن و به وجوه متعددی این کلام باطل است. وجه نخست بطلان این است که لازمه سخن ابوزرع، قول به عصمت یکایک صحابه است، در حالی که احدی چنین ادعائی نکرده و قائل به عصمت همه اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله نشده است و اگر هم کسی چنین ادعایی کند، قرائن فراوانی برای ابطال ادعای وی وجود دارد. وجه دوم اینکه ابوزرع میان انتقاد به صحابه و انتقاد به اسلام و ابطال دین تلازم برقرار کرده است، در حالی که میان این دو چنین تلازمی وجود ندارد. به علاوه وی انگیزه انتقاد از صحابه را در انتقاد از اسلام منحصر دانسته است و ما هم معتقدیم که اگر کسی به انگیزه مخالفت با اسلام، از صحابه انتقاد کند و نقد اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله را دستمایه ابطال دین قرار دهد، یا نادان است و به بیراهه رفته و یا زندیق است. اما چنانچه انتقاد از صحابه به انگیزه شناخت و آگاهی از احوال و نیات آنان که همان منتقل کنندگان سنت پیامبرند باشد، نه تنها زندقه نیست، بلکه به عنوان یک تکلیف شرعی و عقلی ضرورت دارد.

وجه سوم بطلان نیز این است که اگر انتقاد از واسطه های اخذ و انتقال سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله صحیح نباشد، در این صورت نگارش کتابهای رجالی و تراجم نادرست خواهد بود؛ زیرا واسطه های انتقال سنت منحصر به صحابه نیستند و امروز برای رسیدن به سنت صحیح وسایط زیادی لازم است و همه این وسایط باید مصون از هرگونه انتقاد و جرح باشند، در حالی که

۱۲. مسند ابن راهویه: ۲۶۱-۲۷.

۱۳. الكفاية في علم الرواية: ۶۷.

۱۴. الإصابة: ۱۰ / ۱۶۲ - ۱۶۳.

۱۵. از جمله ر.ک: تاریخ مدینه دمشق: ۳۲/۳۸ و منابع دیگر.

هیچ یک از اندیشمندان اهل سنت، حتی خود ابوزرعه در عمل این مطلب را نمی پذیرند، بلکه ابوزرعه در زمره بزرگان جرح و تعدیل شمرده می شود.

در وجه چهارم بطلان باید گفت که اگر انتقاد از هر صحابی زندقه باشد، در این صورت بسیاری از صحابه زندیقند؛ زیرا در موارد بسیاری برخی از صحابه برخی دیگر را تنقیض کرده اند. وجه آخر بطلان اینکه از آنجا که عنوان اهل بیت مستقل و جدا از صحابه است و خداوند اهل بیت علیهم السلام را ممتاز کرده است، از این رو انحصار واسطه انتقال سنت به اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله درست نیست و اهل بیت علیهم السلام نیز واسطه هستند و براساس شواهد و ادله فراوان، تنها واسطه قابل اعتماد و مورد وثوق نیز همین اهل بیت اند نه مطلق صحابه.<sup>۱۶</sup> در نتیجه سخن ابوزرعه بسیار افراطی و به دور از خرد است.

#### إقرار به عدم عدالت برخی صحابه

برخی دیگر از اندیشمندان و متکلمان بزرگ اهل سنت، کمی ملایم تر و با احتیاط بیشتر سخن گفته اند. به عنوان مثال تفتازانی می نویسد:

إِنَّ مَا وَقَعَ بَيْنَ الصَّحَابَةِ مِنَ الْمَحَارِبَاتِ وَالْمَشَاجِرَاتِ عَلَى الْوَجْهِ الْمَسْطُورِ فِي كِتَابِ التَّوَارِيخِ، وَالْمَذْكُورِ عَلَى أَلْسِنَةِ الثَّقَاتِ، يَدُلُّ بظَاهِرِهِ عَلَى أَنَّ بَعْضَهُمْ قَدْ حَادَ عَنْ طَرِيقِ الْحَقِّ، وَبَلَغَ حَدَّ الظُّلْمِ وَالْفُسْقِ، وَكَانَ الْبَاعِثُ لَهُ الْحَقْدُ وَالْعِنَادُ وَالْحَسَدُ وَاللَّدَادُ وَطَلَبُ الْمَلِكِ وَالرِّيَاسَةِ وَالْمِيلَ إِلَى اللَّذَاتِ وَالشَّهَوَاتِ... إِلَّا أَنَّ الْعُلَمَاءَ لِحَسَنِ ظَنِّهِمْ بِأَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ<sup>۱۷</sup> ذَكَرُوا لَهَا مُحَامِلًا وَتَأْوِيلَاتًا؛<sup>۱۸</sup>

همانا میان اصحاب رسول خدا - بر پایه آنچه در کتب تاریخ مسطور و در زبان افراد مورد اعتماد مذکور است - جنگها و نزاع هایی واقع شده که ظاهر برخی از آنها دلالت می کند بر اینکه برخی از صحابه از طریق حق خارج شده و به حدّ ظلم و فسق رسیده اند و انگیزه این منازعات نیز حقد، کینه، دشمنی، حسد، ستیزه جویی، طلب ملک و ریاست و میل به لذات و شهوات بوده است ... مگر اینکه اندیشمندان به جهت حسن ظن به اصحاب رسول خدا، برای این دشمنی ها و جنگ ها توجیحات و تأویلاتی ذکر کرده اند.

شمس الدین ذهبی نیز می گوید:

۱۶. در بحث دلیل عقلی بر عدالت صحابه، این مطلب بیشتر بررسی خواهد شد.

۱۷. در منابع اهل سنت نوعاً صلوات بر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم بدون ضمیمه کردن آل ایشان آمده است و ما برای عمل به دستور پیامبر مبنی بر صلوات بر ایشان به همراه آل ایشان، صلوات را به صورت صلی الله علیه وآله می آوریم.

۱۸. شرح المقاصد: ۳۰۶/۲.



کلام الأقران إذا تبرهن لنا أنه بهوى وعصبية، لا يلتفت إليه، بل يطوى ولا يروى، كما تقرّر عن الكفّ عن كثير ممّا شجر بين الصحابة وقتالهم رضى الله عنهم أجمعين، وما زال يمرّ بنا ذلك فى الدواوين والكتب والأجزاء، ولكن أكثر ذلك منقطع وضعيف، وبعضه كذب، وهذا فيما بأيدينا وبين علمائنا، فينبغى طيه وإخفاؤه، بل إعدامه، لتصفو القلوب، وتتوفّر على حبّ الصحابة، والترضى عنهم، وكتمان ذلك متعيّن عن العامة وأحاد العلماء. وقد يرخص فى مطالعة ذلك خلوة للعالم المنصف العرى من الهوى، بشرط أن يستغفر لهم، كما علّمنا الله تعالى ... ووقع فى كتب التواريخ وكتب الجرح والتعديل أمور عجيبة، والعاقل خصم نفسه، ومن حسن إسلام المرء تركه ما لا يعنيه، ولحوم العلماء مسمومة؛<sup>١٩</sup> سخن عالمان هم عصر [بر عليه يكديگر] - چنانچه برای ما روشن شود که از روى هوای نفس و تعصب بوده - مورد توجه قرار نمی گیرد، بلکه - همان طور که مقرر شده - باید از آن چشم پوشی کرده و روایت نکرد؛ باید از نقل بسیاری از مشاجرات و کشتارهایی که در میان صحابه اتفاق افتاده است چشم پوشی و خودداری کرد. همواره از این امور در دیوان ها، کتابها و جزوات به ما می رسد؛ لیکن بیشتر آنها منقطع و ضعیف و برخی دروغ هستند و این درباره اموری است که در دست ما و میان دانشمندان ماست. پس شایسته است که پرونده آنها بسته شود و این امور مخفی گردد، بلکه از میان برود تا دل ها برای دوستی صحابه و رضایتمندی از آنان صاف شده و آمادگی پیدا کند! و کتمان آن از عموم [مردم] تک تک اندیشمندان متعیّن است و عالم با انصاف و به دور از هوای نفس، برای مطالعه آنها در خلوت خود رخصت دارد، به شرط اینکه برای ایشان طلب مغفرت کند، همان گونه که خدای تعالی به ما تعلیم داده است... در کتابهای تاریخ و جرح و تعدیل امور عجیبی آمده است و عاقل با نفس خود مبارزه می کند و از نیکی اسلام انسان آن است که اموری را که به وی مربوط نمی شود ترک کند و گوشت دانشمندان مسموم است.

بنا بر این تفتازانی و ذهبی نیز در مقام دفاع از صحابه برآمده و با انتقاد از آنان مخالفند؛ اما عبارات آنان کمی معتدل تر از ابوزرعه است. در عبارت ذهبی چند نکته در خور توجه است:

**نخست** اینکه وی حکم می کند آنچه در جرح صحابه آمده باید مخفی شود، بلکه باید آنها را از بین برد و این حکم وی در موارد بسیاری اجرا شده و براساس شواهد فراوان، برخی از کتابهایی که به نقل این گونه امور پرداخته بوده اند معدوم شده اند!

**نکته دوم** اینکه ذهبی می گوید بررسی احوالات صحابه به ما مربوط نیست و کسی که اسلام نیکی دارد، باید این کار را ترک کند. اما باید دانست که بررسی احوال صحابه تکلیفی شرعی و

واجب است؛ زیرا بر هر مسلمانی واجب است که دین خود را از قرآن و سنت صحیح اخذ کند و برای دستیابی به تفسیر درست قرآن و سنت صحیح پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، باید آن را از صحابه و واسطه های مورد اعتماد اخذ نماید و برای این کار، ضرورتاً باید واسطه های انتقال تعالیم و دستورات دین را بشناسد و از میزان وثاقت و اعتبار آنان آگاه شود. پس بررسی احوالات و میزان وثاقت صحابه مقدمه واجب یادگیری تعالیم و دستورات دین است و مقدمه واجب نیز واجب است.

**نکته سوم** اینکه ذهبی می گوید گوشت دانشمندان مسموم است. این سخن انسان را به یاد آیه ای<sup>۲۰</sup> که غیبت را به منزله خوردن گوشت برادر مؤمن دانسته است می اندازد، ولی بر ملا کردن عیب عالمان بدتر از غیب مؤمن است، یعنی ذهبی ذکر حقائق احوال علما را آن ضمان مضرّ می داند که گویا خودکشی کرده است. اما این کار نه تنها خودکشی نیست و غیبت به شمار نمی آید، بلکه چنان که گفتیم واجب و ضروری است. البته ناگفته پیداست که غیبت حرام و به منزله خوردن گوشت برادر مؤمن است و غیبت از عالمان دین به مراتب زشت تر است؛ اما اولاً این درباره مؤمنان و عالمان راستین و باتقوا صدق می کند، و ثانیاً بررسی احوالات و میزان وثاقت صحابه خدمت به شریعت است و هرگز به معنای غیبت از آنان نیست.

ابن حجر هیتمی نیز در دفاع از صحابه می نویسد:

الخاتمة فی بیان اعتقاد أهل السنّة والجماعة فی الصحابة... إعلم أنّ الذی أجمع علیه أهل السنّة والجماعة أنّه یجب علی کلّ أحد تزکیة جمیع الصحابة بإثبات العدالة لهم والکفّ عن الطعن فیهم، والثناء علیهم؛<sup>۲۱</sup>

خاتمه در بیان اعتقاد اهل سنت و جماعت درباره صحابه است... بدان آنچه همه اهل سنت و جماعت بر آن اجماع دارند آن است که بر هرکسی واجب است که همه صحابه را با اثبات عدالت آنان تزکیه کند و از طعن در آنان خودداری ورزیده و آنان را ثنا گوید!

وی در ادامه می نویسد:

الواجب أن یلتمس لهم أحسن التأویلات وأصوب المخارج؛<sup>۲۲</sup>

واجب است که بهترین تأویلات و صحیح ترین توجیحات را برای مطاعن آنان جستجو نماید. در نقد کلام ابن حجر نیز مجدداً یادآوری می کنیم که نه تنها کتمان احوالات صحابه و تأویل رفتار ناشایست و به دور از عدالت آنان جایز نیست، بلکه تحقیق و آشکار ساختن واقعیات و

۲۰. (ولا یَغْتَبُ بَعْضُکُمْ بَعْضاً أ یُجِبُّ أَحَدُکُمْ أَنْ یَأْکُلَ لَحْمَ أَخِیهِ مِمَّا فَرَغْتُمُوهُ)؛ سوره حجرات، آیه ۱۲.

۲۱. الصواعق المحرقة: ۲۰۸.

۲۲. همان: ۲۱۶.

سنجش میزان وثاقت صحابه به عنوان مقدمه واجب و برای رسیدن به آموزه های صحیح دینی وجوب و ضرورت دارد. البته این کار باید منصفانه، به دور از تعصب، محققانه، مستند و مستدل باشد. روشن است که تحقیق درباره احوالات صحابه همواره به جرح عده ای و تعدیل عده ای دیگر می انجامد و اگر معلوم شد که برخی از صحابه مورد طعن و جرح و قدح هستند، هرگز نباید در اخذ دین به آنها اعتماد کرد.

بر این نکته تأکید می کنیم که چون مباحث ارائه شده در این مبحث در حقیقت مناظره با اهل سنت است؛ از این رو جهت مراعات موازین مناظره، تمام مطالب آن به کتابها و منابع معتبر نزد اهل سنت مستند خواهد شد.

### سبب دفاع اهل سنت از صحابه

پیش از این روشن شد که سنیان می کوشند به هر طریق ممکن از آشکار شدن چهره واقعی اصحاب رسول خداصلی الله علیه وآله مانع شوند! برخی از راه هایی که عالمان سنی برای تحقق این هدف پیموده اند را می توان در موارد زیر خلاصه نمود:

۱. توصیه به توجیه اعمال ناشایست صحابه؛

۲. حمل بر صحت کارهای آنان؛

۳. کتمان حقایق؛

۴. تحریم بررسی احوالات صحابه و حکم به کفر و زندقه بودن این کار.

اما انگیزه سنیان از این کار چیست؟

هر عاقلی به روشنی وجوب و ضرورت بررسی صلاحیت و اعتبار واسطه های انتقال سنت را درک می کند، حال چرا عده ای با این کار مخالفت می کنند؟

پاسخ این پرسش را در رخدادهای پس از رحلت حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله باید جستجو کرد. در آن عصر برخی از اطرافیان رسول خداصلی الله علیه وآله با نادیده گرفتن جعل و نصب الاهی و معرفی امام منصوب از ناحیه خدا توسط رسول اکرم صلی الله علیه وآله، حاکمیت مسلمانان را به دست گرفتند و مسیر اسلام را دگرگون ساختند و وقایعی اتفاق افتاد که بر هیچ ضابطه ای استوار نبود. بیشتر مسلمانان به دلیل مصلحت اندیشی، یا از سر ترس، تطمیع و یا بی توجهی به دین و حقیقت، تسلیم این شرایط شدند. بعدها کم کم مسائلی همچون: چگونگی دستیابی به معارف و احکام دین مطرح شد، اما آنان که حقیقتاً دغدغه یادگیری دین را داشتند و به تعلیم رسول خداصلی الله علیه وآله به آن کاملاً عالم بودند، با زور و تزویر قدرت طلبان به حاشیه

رانده شدند و در عوض عده ای در صدر مناصب دینی قرار گرفتند که هیچ ارزشی برای دین قائل نبوده و صرفاً به انگیزه تصاحب قدرت اطراف رسول خداصلی الله علیه وآله را گرفته بودند.

بدین روی عالمان وابسته به جریان حاکمیت و آنان که عمل و اعتقاد دنیای خود را تلقی به قبول کرده بودند، چاره ای نداشتند جز توجیه ما وقع! این گروه از عالمان از یک سو تنها مرجع دینی و تنها طریق دستیابی به سنت را اطرافیان پیامبر می دانستند و از سوی دیگر شاهد انحرافات و اعوجاجات صحابه و ارتکاب آنها به کبائر بودند؛ از این رو برای رفع این تعارض، چاره را در توجیه کردار صحابه و کتمان حقایق دیدند و کوشیدند برای صحابه تقدسی بسازند تا کسی به خود جرأت ندهد که پیرامون احوالات آنان تحقیق کند و سخن بگوید.

اکنون وارد بحث و بررسی دلائل نظریه عدالت صحابه می شویم.

## صحابه در لغت و اصطلاح

### معنای لغوی صحابه

واژه صحابه دارای یک اصل و ریشه است و بر کنار و نزدیک چیزی بودن دلالت می کند.

صاحب معجم مقاییس اللغة در این باره می نویسد:

الصاد والحاء والباء، أصل واحد يدلّ على مقارنة شيء ومقاربتة؛<sup>۲۳</sup>

صاد و حاء و باء ریشه واحدی است که بر کنار و نزدیک چیزی بودن دلالت می کند.

صحابه در لغت به معنای ملازم و کسی است که با دیگری معاشرت داشته باشد. ابن منظور

می گوید:

صاحبه: عاشره... والصحاب: المعاشر؛<sup>۲۴</sup>

با او مصاحبت کرد، یعنی با او معاشرت کرد... و صاحب یعنی معاشرت کننده.

در أقرب الموارد نیز آمده است:

صحب الرجل صحابه: عاشره ورافقه ولازمه. الصحاب: المعاشر والملازم... ولا يقال، إلاّ

لمن كثرت ملازمته؛<sup>۲۵</sup>

با مرد مصاحبت کرد: یعنی با او معاشرت و رفاقت و همراهی کرد. صاحب یعنی همراهی و

معاشرت کننده... و گفته نمی شود مگر به کسی که همراهی و ملازمتش زیاد باشد.

از سخن واژه پژوهان استفاده می شود که صحابی به کسی می گویند که با کسی معاشرت داشته

باشد و ملازم او باشد. البته در معاشرت و ملازمت تداوم نیز شرط است؛ یعنی به کسی که مثلاً

یک بار و در مدت زمانی اندک همراه کسی بوده صحابی گفته نمی شود. با این حال تعریف برخی

اندیشمندان سنی از معنای لغوی صحابه فاصله گرفته و دایره آن وسیع تر شده است.

۲۳. معجم مقاییس اللغة: ۳/۳۳۵.

۲۴. لسان العرب: ۱/۵۱۹.

۲۵. أقرب الموارد: ۱/۶۳۳.

## معنای اصطلاحی

درباره معنای اصطلاحی صحابه، آراء و نظریه های بسیاری از سوی اندیشمندان اهل سنت ابراز شده است که به برخی از مهم ترین آنها می پردازیم:

### ۱. صرف دیدن پیامبر

برخی در تحقق تعریف صحابه مصداق خارجی، معاشرت و ملازمت را شرط نمی دانند؛ بلکه به صرف دیدن پیامبر، شخص در زمره صحابه محسوب می شود.

احمد بن حنبل در همین باره می گوید:

كُلُّ مَنْ صَحَبَهُ سَنَةً أَوْ شَهْرًا أَوْ يَوْمًا أَوْ سَاعَةً أَوْ رَأَهُ فَهُوَ مِنْ أَصْحَابِهِ؛<sup>۲۶</sup>

هرکس یک سال، یا یک ماه، یا یک روز و یا یک ساعت با رسول خدا صلی الله علیه وآله همراهی کرده باشد و یا ایشان را دیده باشد، این شخص صحابی است.

ابن حجر عسقلانی در فتح الباری، به نقل از بخاری می نویسد:

مَنْ صَحَبَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَوْ رَأَهُ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَهُوَ مِنْ أَصْحَابِهِ؛<sup>۲۷</sup>

هرکس از مسلمانان با پیامبر همراهی کرده و یا او را دیده باشد، پس او در زمره صحابه است.

ابن حجر همچنین به نقل از علی بن مدینی (استاد بخاری) می نویسد:

مَنْ صَحَبَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَوْ رَأَهُ وَلَوْ سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ، فَهُوَ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؛<sup>۲۸</sup>

هرکس با پیامبر صلی الله علیه وآله همراهی کرده و یا او را دیده باشد - ولو به مقدار یک ساعت از روز - پس او در زمره اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله است.

ابن حزم اندلسی در کتاب الإحكام فی اصول الأحكام، بابی باز کرده است با عنوان «الباب الثامن والعشرون فی تسمیة الصحابة الذین رويت عنهم الفتيا». وی در این باب، صحابه را چنین تعریف

می کند:

أَمَّا الصَّحَابَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ فَهُوَ كُلُّ مَنْ جَالَسَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَلَوْ سَاعَةً، وَسَمِعَ مِنْهُ وَلَوْ كَلِمَةً فَمَا فَوْقَهَا، أَوْ شَاهَدَ مِنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمْرًا يَعْهَدُ، وَلَمْ يَكُنْ مِنَ الْمُنَافِقِينَ الَّذِينَ اتَّصَلَ نِفَاقُهُمْ وَاشْتَهَرَ حَتَّى مَاتُوا عَلَى ذَلِكَ... فَهُوَ صَاحِبٌ، وَكُلُّهُمْ عَدْلٌ... وَسِوَاءِ كَانِ مِنْ ذَكَرْنَا

۲۶. الكفاية في علم الرواية: ۶۹، به نقل از احمد بن حنبل.

۲۷. فتح الباری: ۲۷.

۲۸. همان: ۳ / ۷.

على عهده عليه السلام صغيراً أو بالغاً... و وفد عليه جميع البطون من جميع قبائل العرب،  
وكلهم صاحب؛<sup>۲۹</sup>

اما صحابه هر کسی است که همنشین پیامبر صلی الله علیه وآله بوده باشد ولو به اندازه یک ساعت و نیز کسی که از او [سخنی] شنیده باشد و لو یک کلمه یا بیشتر. و یا کسی که امری از او را دیده و معنای آن را درک کرده باشد و از منافقانی نباشد که نفاقشان دامنه دار بوده و تا زمان مرگ با اشتها به نفاق از دنیا رفته اند. چنین شخصی صحابی است و همه صحابه عادلند... و فرقی نمی کند آنکه ذکر کردیم در عصر پیامبر صلی الله علیه وآله خردسال بوده باشد یا به بلوغ رسیده بوده باشد... و از همه قبایل نمایندگانی به خدمت پیامبر می رسیدند.

حاکم نیشابوری در طبقات صحابه، اطفال را نیز در شمار اصحاب آورده، می نویسد:

صبيان وأطفال رأوا رسول الله صلى الله عليه وآله يوم الفتح وفي حجة الوداع وغيرها،  
وعدادهم في الصحابة؛<sup>۳۰</sup>

کودکان و خردسالانی که در روز فتح مکه و یا در حجة الوداع و غیر از آن رسول خدا صلی الله علیه وآله را دیده اند، در شمار صحابه هستند.

بر اساس عباراتی که از برخی اندیشمندان صاحب نام سنی نقل گردید، روشن شد که آنها حتی در تعریف و تعیین مصداق صحابی نیز راه افراط را در پیش گرفته و از معنای لغوی این واژه بسیار دور شده اند. صحابی در لغت معنای بسیار روشنی دارد و به اتفاق واژه پژوهان، ملازمت و معاشرت در معنای این واژه لحاظ شده است. با این حال اندیشمندان متعصب بدون ضابطه کسی را که تنها یک لحظه پیامبر را دیده باشد، بی آنکه حتی با ایشان سخن گفته و یا کلامی از ایشان شنیده باشد، در شمار صحابه می آورند. بر اساس تعریف آنان، کسی که به عنوان مثال در طول عمر خود یک بار برای خرید کالایی از شهرهای دوردست به مدینه سفر کرده و به هنگام گذر از کنار مسجد پیامبر صلی الله علیه وآله چشمش به جمال ایشان افتاده باشد صحابی است! و روایت چنین شخصی مقبول و تحقیق درباره شخصیت او ممنوع است. کسی حق ندارد شرح حال او را بررسی کند و برخلاف او فتوا دهد!

برخی تصریح کرده اند که نمایندگان تمام قبائلی که در اواخر عمر شریف پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از شهرهای مختلف به محضر رسول خدا صلی الله علیه وآله شرفیاب شده و بدون هیچ گفت و شنودی مرخص می شدند نیز صحابی هستند. حتی برخی معتقدند کودک خردسالی

۲۹. الإحكام في أصول الأحكام: ۶۶۳/۵-۶۶۵.

۳۰. معرفة علوم الحديث: ۲۴.

که در آغوش پدر و مادر خود از دور نگاهش به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله افتاده باشد در شمار اصحاب ایشان است، چه آن حضرت را شناخته باشد یا نشناخته باشد!

## ۲. صرف معاصر بودن با پیامبر

عده ای پا را از این هم فراتر نهاده و گفته اند: همین که کسی با رسول خدا صلی الله علیه وآله معاصر باشد ایشان را ولو یک بار هم ندیده باشد، صحابی شمرده می شود! بنابراین تمامی مسلمانانی که هم عصر پیامبر اسلام بوده اند، در زمره صحابه آن حضرت محسوب می شوند. حتی درباره اینکه آیا مشاهده کننده جنازه مطهر پیامبر خدا صلی الله علیه وآله از اصحاب است یا خیر بحث شده است و این نشان می دهد که این نظریه هم قائلانی داشته است. ابن حجر عسقلانی در الإصابه می نویسد:

وهل يدخل من رآه ميتاً قبل أن يدفن كما وقع ذلك لأبي ذؤيب الهذلي الشاعر إن صح؟  
محلّ نظر، والراجح عدم الدخول؛<sup>۳۱</sup>

آیا کسی که جسد مبارک رسول خدا صلی الله علیه وآله را پس از رحلت و قبل از دفن دیده است داخل در صحابه می شود یا خیر؟ چنان که این موضوع در مورد «ابوذؤیب هذلی» شاعر واقع شده است. این سؤال محلّ تأمل و نظر است، ولی داخل نبودن چنین کسی در شمار صحابه ترجیح دارد. ابن حجر در نهایت نظر خود را در این باره چنین اعلام می کند:

وأصح ما وقفت عليه من ذلك [أن] الصحابي من لقي النبي صلى الله عليه وآله مؤمناً به ومات على الإسلام. فيدخل فيمن لقيه من طالت مجالسته له أو قصرته، ومن روى عنه أو لم يرو، من غزا معه أو لم يغز، ومن رآه رؤيئة، ولو لم يجالسه، ومن لم يره لعارض كالعَمي؛<sup>۳۲</sup>

صحیح ترین قولی که بر آن واقف شدم آن است که هرکس پیامبر صلی الله علیه وآله را در حالی که مؤمن بوده ملاقات کرده و بر عقیده اسلام مرده باشد صحابی است. پس همه کسانی که در مدتی طولانی یا اندک با پیامبر همنشین بوده اند، و کسانی که از او روایت کرده و یا روایت نکرده باشند، و کسانی که همراه پیامبر جنگیده و یا در هیچ غزوه ای شرکت نداشته باشند، و کسانی که یک نظر ایشان را دیده باشند ولو اینکه با ایشان مجالست نداشته باشند، و نیز کسانی که به سبب عارضه ای همچون کوری ایشان را ندیده باشند، همه در زمره ملاقات کنندگان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله شمرده می شوند.

۳۱. الإصابه: ۱۵۹/۱.

۳۲. همان: ۱۵۸/۱.



### ۳. مصاحبت طولانی

در مقابل این افراط، برخی اندیشمندان اندکی به راه میانه نزدیک شده و کمی معقول تر سخن گفته اند. مثلاً سعید بن مسیب که یکی از بزرگان تابعان است، دست کم یک سال مصاحبت با رسول خدا صلی الله علیه وآله را برای اطلاق صحابی به کسی شرط می داند. یا غزالی بی آنکه مدتی معین کند، قائل است که شرط صحابی بودن مصاحبت طولانی با پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله است. آمدی به نقل از عمر بن یحیی می نویسد:

إِنَّ هَذَا الْإِسْمَ إِنَّمَا يَسْمَىٰ بِهِ مَنْ طَالَتْ صَحْبَتَهُ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَخَذَ عَنْهُ الْعِلْمَ؛<sup>۳۳</sup>

همانا این نام [صحابی] به کسی گفته می شود که مصاحبتش با پیامبر صلی الله علیه وآله طولانی بوده و از ایشان دانش فراگرفته باشد.

مازری یکی از اندیشمندان نامدار سنی است که از وی بسیار تجلیل می کنند و القاب و مناقب بسیاری برای او قائلند. به عنوان نمونه ذهبی از او با این القاب و عناوین یاد می کند:

الشيخ الإمام العلامة البحر.<sup>۳۴</sup>

وی از فقیهان نامدار مالکی مذهب است و نظر نسبتاً مقبولی درباره مصداق صحابه دارد تا آنجا که متعصبان علی رغم جایگاه بلند وی نزد سنیان، نظریه وی را در این باره به شدت رد کرده اند. ابن حجر عسقلانی به نقل از مازری می نویسد:

لسنا نعني بقولنا: الصحابة عدول، كل من رآه صلى الله تعالى عليه وعلى آله وسلم يوماً ما أو زاره لماماً، أو اجتمع به لغرض انصرف عن كذب، وإنما نعني به الذين لازموا وعزروه ونصروهم، واتبعوا النور الذي أنزل معه، أولئك هم المفلحون؛<sup>۳۵</sup>

وقتی ما می گوئیم صحابه عادلند، منظورمان همه کسانی نیستند که روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را دیده و یا مدت زمان اندکی با او ملاقات کرده اند و یا به منظور خاصی با ایشان جمع شده و سپس رفته اند. همانا منظور ما از صحابه کسانی هستند که با ایشان ملازم بوده، آن حضرت را گرامی داشته و یاری اش کرده اند و از نوری که با او فرود آمده پیروی کرده اند، تنها آنان رستگارند.

ابن حجر پس از نقل سخن مازری می گوید:

۳۳. الإحكام في علوم الأحكام: ۲ / ۹۲.

۳۴. سير أعلام النبلاء: ۱۰۴/۲۰.

۳۵. الإصابة: ۱۶۳/۱.

أما كلام المازري فلم يوافق عليه، بل اعترضه جماعة من الفضلاء. وقال الشيخ صلاح الدين العلائي: هو قول غريب يخرج كثيراً من المشهورين بالصحة والرواية عن الحكم بالعدالة: كوائل بن حجر، ومالك بن الحويرث، وعثمان بن أبي العاص، وغيرهم، ممن وفد عليه صلى الله عليه وآله ولم يقم عنده إلا قليلاً وانصرف، وكذلك من لم يعرف إلا برواية الحديث الواحد، ولم يعرف مقدار إقامته من أعراب القبائل، والقول بالتعميم هو الذي صرح به الجمهور، وهو المعتبر؛<sup>٣٦</sup>

اما کسی با سخن مازری موافق نیست، بلکه گروهی از فضلا به آن اعتراض کرده اند و شیخ صلاح الدین علائی گفت: این سخن غریبی است و براساس آن، بسیاری از کسانی که به صحابه بودن و نقل روایت مشهورند، از حکم به عدالت خارج می شوند [افرادی] همچون: وائل بن حجر، مالک بن حویرث، عثمان بن ابی العاص و افراد دیگری از این قبیل که به نزد رسول خداصلی الله علیه وآله رفته اند و جز زمانی اندک نزد ایشان نبوده و زود بازگشته اند. همچنین کسانی که جز به یک حدیث شناخته نمی شوند و اعراب قبائلی که مدت زمان اقامتشان نزد پیامبرصلی الله علیه وآله معلوم نیست. تمامی اینان از دایره اصحاب و حکم به عدالت بیرون می روند، در حالی که قول به تعمیم حکم درباره همه این افراد همان چیزی است که جمهور [اهل تسنن] به آن تصریح کرده اند و آن معتبر است.

با توجه به معنای واژگانی صحابی، مسلماً سخن مازری به صواب نزدیکتر است؛ اما چنان که پیش از این نیز گفتیم، عالمان سنی به تبع نیای خود، تنها مرجع و طریق دستیابی به دین را اطرافیان پیامبر می دانند و جز توجیه و قایع پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، چاره دیگری ندارند. از این رو با دور شدن خود خواسته از منبع اصلی احکام و معارف دین، یعنی اهل بیت پیامبر علیهم السلام، ناگزیر به دامن کسانی چنگ زدند که به انگیزه های مختلف حدیثی را جعل و به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نسبت می دادند تا به این طریق راهی برای حفظ و نگهداری دین خودساخته خویش باز کنند.

### تناقض گوئی برخی بزرگان اهل سنت

از عبارات برخی از اندیشمندان متعصب کاملاً پیداست که آنها گاهی به نادرستی سخنان و توجیهاات خود واقف بوده اند، اما از سر ناچاری و صرفاً جهت توجیه ما وقع، چنین مواضعی را اتخاذ کرده اند و به همین روی، در سخنان خود دچار اضطراب و تناقض گوئی های بسیاری

شده اند. ابن حجر در مقام دفاع از صحابه - یعنی هر آن کس که یک بار پیامبر صلی الله علیه وآله را ملاقات کرده است - می نویسد:

وقد كان تعظيم الصحابة - ولو كان إجتماعهم به صلى الله عليه وآله قليلاً - مقررًا عند الخلفاء الراشدين غيرهم، فمن ذلك ما قرأت في كتاب أخبار الخوارج تأليف محمد بن قدامة المروزي، بخط بعض من سمعه منه في سنة سبع وأربعين ومأتين، قال: حدثنا علي بن الجعد، قال: حدثنا زهير - هو الجعفي - عن الأسود بن قيس، عن نبيح العنزي، قال: كنت عند أبي سعيد الخدري... كنا عنده وهو متكئ، فذكرنا علياً ومعاوية، فتناول رجل معاوية، فاستوى أبو سعيد الخدري جالساً، ثم قال: كنا نزل رفاقاً مع رسول الله صلى الله عليه وآله، فكنا في رفقة فيها أبوبكر، فنزلنا على أهل أبيات، وفيهم امرأة حبلى، ومعنا رجل من أهل البادية، فقال للمرأة الحامل: أيسرك أن تلدي غلاماً؟ قالت: نعم! قال: إن أعطيتني شاء ولدت غلاماً. فأعطته، فسجع لها أسجاعاً، ثم عمد إلى الشاة فذبحها وطبخها، وجلسنا نأكل منها، ومعنا أبوبكر، فلما علم بالقصة قام فتقياً كل شيء أكل، قال: ثم رأيت ذلك البدوي أتى به عمر بن الخطاب وقد هجا الأنصار، فقال لهم عمر: لولا أن له صحبة من رسول الله صلى الله عليه وآله ما أدري ما نال فيها [لكفيتكموه] ولكن له صحبة من رسول الله صلى الله عليه وآله... ورجال هذا الحديث ثقات، وقد توفقت عمر رضي الله عنه عن معاتبته فضلاً عن معاقبته، لكونه علم أنه لقي النبي صلى الله عليه وآله. وفي ذلك أبين شاهد على أنهم كانوا يعتقدون أن شأن الصحبة لا يعدله شيء؛<sup>٣٧</sup>

و به تحقیق بزرگداشت صحابه - هر چند اجتماعشان نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله اندک بوده باشد - نزد خلفای راشدین و غیر آنان مسلم و مقرر بوده است. نمونه ای از آن خبری است که در کتاب *أخبار الخوارج*، تألیف محمد بن قدامة مروزی به خط کسی که از او در سال ۲۴۷ حدیث استماع کرده بود خواندم که گفت: علی بن جعد، از زهیر جعفی، از أسود بن قیس، از نبیح عنزی حدیث کرد که: ... ما نزد ابوسعید خدری بودیم و او تکیه داده بود. از علی علیه السلام و معاویه یاد کردیم و مردی به معاویه بد گفت. در این هنگام ابوسعید از حالت لمیده برخاست و صاف نشست، سپس گفت: ما با رسول خدا صلی الله علیه وآله همسفر می شدیم و در بین راه اطراق می کردیم. در یکی از این سفرها ابوبکر هم با ما همسفر بود و ما نزد چادر نشین هایی فرود آمدیم که در میان آنها زن حامله ای بود.

مردی از اهل بادیه نیز همراه ما بود. او به آن زن حامله گفت: آیا دوست داری که پسر به دنیا بیاوری؟ گفت: بله! مرد بادیه نشین گفت: اگر گوسفندی به من بدهی فرزند پسر به دنیا خواهی آورد. آن زن هم گوسفندی به وی داد و مرد بادیه نشین دعایی با سجع و قافیه خواند؛ آنگاه به سراغ گوسفند رفت و آن را ذبح کرد و پخت ما هم نشستیم و در حالی که ابوبکر هم همراه ما بود از آن خوردیم. پس هنگامی که ابوبکر از قصه آگاه شد برخاست و همه آنچه را که خورده بود قی کرد. [ابوسعید] گفت: سپس آن مرد بادیه نشین را [در زمان خلافت عمر] دیدم که نزد عمر بن خطاب آورده اند و [از او شکایت کردند که] به انصار ناسزا گفته است. عمر به انصار گفت: اگر بر اساس آنچه درباره او به من رسیده با رسول خداصلی الله علیه وآله مصاحبتی نداشت، شرّ او را از سر شما کم می کردم، لیکن او با رسول خداصلی الله علیه وآله مصاحبتی داشته است.

رجال این حدیث همه مورد اعتمادند و [بر اساس آن] عمر به تحقیق از سرزنش آن مرد بادیه نشین هم خودداری کرده است تا چه رسد به عقاب وی، چرا که عمر می دانسته او پیامبرصلی الله علیه وآله را ملاقات کرده است و در این حدیث روشن ترین شاهد وجود دارد بر اینکه به اعتقاد آنها [یعنی عمر و ابوسعید خدری] هیچ چیزی با شأن و جایگاه صحابه هم وزن نیست.

با این حدیثی که ابن حجر سند آن را صحیح می داند، هم منقبتی برای ابوبکر تراشیده اند و هم شأنی برای صحابه دست و پا کرده اند. اما در این داستان بیان نشده که آیا آن عرب بادیه نشین با پیامبر ملاقات کرده است یا نه؟ آیا رسول خداصلی الله علیه وآله از اینکه وی با دروغ پردازی گوسفندی را از زن حامله ای گرفته است باخبر شده است یا نه؟ اگر باخبر شده، آیا او را از این کار نهی کرده، یا اینکه همراه ابوسعید و ابوبکر از گوشت آن خورده است؟! و اگر پیامبر همچون ابوبکر از سرّ نا آگاهی از گوشت آن خورده، آیا مثل او آن را قی کرده یا نه؟ و بالاخره آیا هیچ عقل سلیمی چنین حکم می کند که حرام خواری، گرفتن مال مردم با دروغ و تزویر و ناسزاگویی به انصار، صرفاً به جهت ملاقات با پیامبر موجه شود؟!

حتی ابن حزم - که همه صحابه را به صورت قطعی اهل بهشت می داند - نیز چنین منطقی را نمی پذیرد و در تناقضی آشکار می گوید:

فمن المحال أن يأمر رسول الله صلى الله عليه وآله بالتباعد كل قائل من الصحابة رضي الله عنهم،  
فيهم من يحلل الشيء وغيره منهم يحرمه، ولو كان ذلك لكان بيع الخمر حلالاً اقتداء  
بسمرة بن جندب؛<sup>۳۸</sup>

پس از محالات است که رسول خداصلی الله علیه وآله به تبعیت هر یک از اصحابی که سخنی گفته اند امر کرده باشد، در حالی که در میان آنان کسی هست که چیزی را حرام کرده و صحابه

دیگر غیر از وی آن را حرام کرده اند و اگر چنین باشد، در این صورت خرید خمر با اقتدا به سمره بن جندب حلال خواهد بود.

این تناقض گویی ها و اضطراب های شدید حاکی از آن است که خود این اندیشمندان! متعصب، واقعاً به آنچه درباره صحابه می گویند باور ندارند و از سرناچاری به این نظرات افراطی قائل شده اند.

نکته دیگری که در حدیث جعلی منسوب به ابوسعید خدری باید به آن توجه داشت این است که پذیرش صحت حدیث مستلزم قول به تناقض در کردار خلفا است، چرا که اگر براساس این حدیث، قبول کنیم که از دیدگاه عمر صرف یک ملاقات با پیامبر سبب جایز نبودن عتاب به یک بادیه نشین می شود، پس چرا وی با دیگران چنین معامله ای نمی کرد؟ چرا عثمان، ابن مسعود را کتک زد و دنده هایش را شکست؟ چرا با عمار یاسر چنان کردند؟ و پرسش های دیگر. تا اینجا روشن شد که درباره مصداق صحابی و عدالت صحابه نظرات مختلفی وجود دارد که در این میان برخی نظرات بسیار افراطی و برخی دیگر تفریطی هستند.

#### ۴. تمامی اهل مکه و مدینه

اما نظری را که می توان نظر مشهور اهل تسنن برشمرد و بیشتر اندیشمندان سنی نیز بر آن تأکید دارند این است که تمامی اهل مدینه و تمام کسانی که از داخل یا خارج حجاز به مدینه آمده و یک بار ولو برای یک لحظه پیامبر را دیده باشند، همه صحابی رسول الله صلی الله علیه وآله و عادل هستند! کودکان خردسال و نوزادانی که تا آخرین ساعات عمر شریف پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در مدینه متولد شده اند نیز در زمره صحابه حضرتند؛ چرا که هیچ مولودی در مدینه متولد نشد مگر اینکه او را خدمت رسول الله صلی الله علیه وآله بردند و ایشان برای آنها دعا کرد! بر همین اساس، ابن حجر به نقل از ابوزرعه می نویسد:

تَوَفَّى النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَمَنْ رَأَاهُ وَسَمِعَ مِنْهُ زِيَادَةُ عَلِيٍّ مَاءَ أَلْفِ إِنْسَانٍ مِنْ رَجُلٍ  
وَامْرَأَةٍ، كُلُّهُمْ قَدْ رَوَى عَنْهُ سَمَاعًا أَوْ رُؤْيَةً؛<sup>۳۹</sup>

پیامبر صلی الله علیه وآله وفات کرد در حالی که کسانی که او را دیده و از او حدیث شنیده بودند بیش از هزار انسان، اعم از زن و مرد بودند که همگی به واسطه شنیدن یا رؤیت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از ایشان حدیث روایت کرده اند.

وی در ادامه می نویسد:

إِنَّ أَبَا زُرْعَةَ أَجَابَ بِذَلِكَ عَنْ سَوَالٍ مِنْ سَأَلَهُ عَنِ الرَّوَاةِ خَاصَّةً فَكَيْفَ بَغَيْرِهِمْ؟<sup>۴۰</sup>

ابوزرعه این سخن را در پاسخ سؤال کسی گفته که فقط درباره [تعداد] راویان از او پرسیده است. پس تکلیف صحابه دیگر غیر از روات چیست؟

بنا بر این، از دیدگاه ابوزرعه، تعداد اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله بیش از صد هزار نفر هستند و این تعداد که ابوزرعه گفته تنها افرادی هستند که از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله حدیث نقل کرده اند؛ اما کسانی هم هستند که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را دیده اند، ولی حدیثی از ایشان نقل کرده اند. ابن حجر عسقلانی نیز به نقل از ابن عبد البر می نویسد:

لم یبق بمکة ولا الطائف أحد فی سنة عشر إلا أسلم مع النبی صلی الله علیه وآله حجة الوداع؛<sup>۴۱</sup>

در سال دهم هجرت، احدی از اهل مکه و طائف باقی نماند جز اینکه اسلام آورد و در حجة الوداع همراه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله حاضر بود.

بر این اساس، اهل مدینه، مکه و طائف و تمامی کسانی که در سرزمین عربستان فعلی می زیسته اند در شمار اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله قرار می گیرند، چراکه طبق مبنای مشهور سنیان، هرکسی که یک لحظه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را دیده باشد و اگر چه مثلا از یمن برای خرید و فروش به مکه آمده و یک بار پیامبر را از دور دیده باشد، در زمره اصحاب آن حضرت شمرده می شود.

#### ۵. تمامی مسلمانان تا سال ۱۲۰ هجری

حتی برخی با استناد به حدیث جعلی «خیر الناس قرنی» و یا «خیر القرون قرنی» معتقدند که تمامی مسلمانان تا سال صد و بیست هجری صحابی و عادلند، چرا که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرموده است: «القرن مائة و عشرون سنة» و هرکس با پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله معاصر باشد، حتی اگر ایشان را ندیده باشد، از صحابه است. بر همین اساس، ابن عبد البر در الاستیعاب، از افرادی به عنوان صحابی نام می برد که رسول خدا صلی الله علیه وآله را ندیده اند. وی در شماره ۴۸۸ از کتاب خود، از شخصی به نام «حجر بن عنبس» نام برده و می نویسد:

حجر بن عنبس الکوفی، أبو العنبس. وقیل: یکنی أبا السکن. أدرك الجاهلیة و شرب فیها

الدّم،<sup>۴۲</sup> ولم یر النبی صلی الله علیه وآله ولکنه آمن به فی حیاته؛<sup>۴۳</sup>

۴۰. همان.

۴۱. همان: ۱ / ۱۳۰.

۴۲. این عبارت کنایه از اضطراب و ناچاری است؛ ر.ک: تنزیل الآیات علی الشواهد من الآیات: ۳۹۷.

۴۳. الاستیعاب: ۱/۳۳۲.

ابوالعبس حجر بن عبس کوفی. گفته شده است که به او کنیه ابوالسکن داده اند. وی عصر جاهلیت را درک کرده و سختی آن دوران را چشیده است. وی پیامبر را ندید، اما در زمان حیات رسول خداصلی الله علیه وآله به او ایمان آورده است.

بنا بر این از دیدگاه اهل سنت، صرف معاصر بودن با پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و اظهار اسلام برای صحابی بودن کافی است و همه معاصران پیامبر که اظهار اسلام کرده اند، قطعاً اهل بهشت و عادلند و این بدین معناست که باید تفسیر قرآن و سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را از آنها گرفت و بدون تحقیق درباره آنان، باید در اخذ دین به آنها اعتماد کرد! جرح و تعدیل صحابه و بررسی شرح و احوالات آنان ممنوع و حرام است و چشم بسته و در بسته باید هر آنچه را که آنان گفته اند به عنوان دین و تعالیم قرآن و سنت پذیرفت و به آن معتقد شد و بر اساس آن عمل کرد! به راستی دینی که با این شرایط از چنین منبعی به دست بیاید چگونه دینی خواهد بود؟ آیا چنین مبنایی در اخذ قوانین و تعالیم در ادیان الاهی و یا حتی در اجتماعات عقلایی پذیرفته است؟ اهل تسنن بر چه اساسی و به چه دلیلی چنین نظریه ای را ارائه کرده اند؟ در سطور آینده، به بررسی ادله این نظریه می پردازیم و طبق معمول این تحقیق، در نقد نظریه اهل تسنن تنها به اندیشمندان و منابع معتبر نزد آنان اعتماد و استناد خواهیم کرد.

### وجود منافقان در اطراف پیامبر اکرم

این تعاریف مختلف و متشتت اهل سنت برای دست و پا کردن جایگاهی بدون خدشه های صحابه در حالی است که در اطراف حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم، حتی از روزهای نخستین، کسانی بودند که ایمان نداشتند. بهترین گواه این مطلب سوره مدثر است که در مکه و در اوایل بعثت نازل شده است.

روشن است که معاصران خاتم پیامبران صلی الله علیه وآله را گروه های مختلفی تشکیل می داده اند. همه می دانیم که عده ای از اطرافیان آن حضرت، به یقین مشرکان و کافران بوده اند. اهل کتاب (یهودیان و نصرانیان) گروه دیگری بودند که در حیات رسول خداصلی الله علیه وآله در اطراف ایشان زندگی می کرده اند. همچنین - براساس آیات قرآن - برخی از اطرافیان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله که در کنار ایشان بوده و با ایشان مراوده داشته اند، در زمره منافقان بوده اند. گروه چهارم نیز به تصریح قرآن کریم، کسانی بودند که در دلشان مرض و بیماری وجود داشت و تعبیر قرآن (الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ). این گروه غیر از منافقان هستند و در جای خود تفاوتشان با منافقان ثابت شده

است؛ اما به دلیل اینکه این بحث خارج از موضوع این بخش است، از بحث پیرامون آن چشم می پوشیم.

پر واضح است که هیچ یک از چهار گروه یاد شده اهلیت واسطه بودن میان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و مسلمانانی که با فاصله زمانی از ایشان زندگی کرده اند را ندارند و هرگز برای رسیدن به سنت صحیح و تفسیر درست قرآن، نمی توان به سخن آنان اعتماد کرد. پس نه مشرکان، نه اهل کتاب، نه منافقان و نه بیماردلان هیچ یک مرجع مطمئن و قابل اعتمادی برای آگاهی از گفتار، رفتار و تقریر رسول خدا صلی الله علیه وآله نیستند و دریافت تعالیم و دستورات دینی از آنان و عمل بر اساس آن، مبرء ذمه و مجزی نخواهد بود.

اما در میان اطرافیان رسول خدا صلی الله علیه وآله، مؤمنان صادقی نیز بوده اند که با نیت یادگیری و اخذ تعالیم و دستورات دین خدا، به خدمت خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله شرفیاب شده و با دقت حقایق دین را از آن حضرت اخذ می کرده اند و ایمان و صداقتشان موجب می شد تا آنچه را از رسول خدا صلی الله علیه وآله آموخته اند، بدون زیاده و نقصان و بی هیچ دخل و تصرفی به دیگران منتقل کنند. بی شک تنها این گروه صلاحیت واسطه بودن برای انتقال قول، فعل و تقریر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را دارند و می توان با اعتماد کامل به آنان، تفسیر صحیح قرآن و احکام و معارف دین را که توسط رسول خدا صلی الله علیه وآله بیان شده دریافت کرد.

خدای متعال در کتاب خود، از این پنج گروه سخن گفته است. به عنوان نمونه در آیه ای، خداوند خطاب به رسول اکرم صلی الله علیه وآله می فرماید:

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزَنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَقْوَابِهِمْ  
وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ سَمَّاعُونَ لِقَوْمٍ آخِرِينَ لَمْ  
يَأْتُوكَ يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هَذَا فَخُذُوهُ وَإِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ  
فَاخْذَرُوا وَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ  
يُطَهِّرْ قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ؛<sup>٤٤</sup>

ای پیامبر، آنان که در کفر شتاب می ورزند تو را اندوهگین نسازد، همان کسانی که به زبان گفتند که ایمان آوردیم، در حالی که دل هایشان ایمان نیاورده است. همچنین گروهی از یهودیانی که خوب به سخنان تو گوش می دهند تا دستاویزی برای تکذیب تو بیابند. اینان جاسوسان گروهی دیگرند که نزد تو نیامده اند. آنان سخنان را از معنای اصلیش تحریف کرده و [به یکدیگر] می گویند: «اگر



این مطلب که [مطابق میل ماست] به شما داده شد، بگیری و بپذیری و آنچه داده نشد نپذیری و از آن دوری کنید.

[ای پیامبر،] هر آن کس را که خداوند بخواهد رسوا کند، هرگز تو در برابر قهر الاهی کاری نمی توانی انجام دهی. آنان کسانی هستند که خداوند نخواست است دل هایشان را پاک کند و در دنیا رسوایی و در آخرت مجازات بزرگی نصیبشان خواهد کرد.

این آیه شریف در سوره مائده است؛ یعنی آخرین سوره ای که بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده و به خوبی بیانگر اوضاع جامعه مسلمانان و احوال اطرافیان رسول خدا صلی الله علیه و آله است. از این آیه به روشنی استفاده می شود که در آخرین سال حیات نورانی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، کسانی در اطراف ایشان بودند که علی رغم اظهار زبانی ایمان، هیچ بویی از ایمان نبرده و ایمان در دل هایشان رسوخ نکرده بود. این گروه همان منافقان هستند که به تصریح قرآن، سبب اندوه پیامبر صلی الله علیه و آله بوده و به همراه یهودیان، برای دشمنان پشت پرده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله جاسوسی می کردند و این دشمنان، پشت پرده دست به تحریف کلام خدا و رسول او می زدند و منافقان با جهت گیری از آنان، با فرمایشات رسول خدا صلی الله علیه و آله به صورت گزینشی برخورد می کردند و آنچه را که موافق اغراضشان بود می پذیرفتند و هر آنچه خلاف میلشان بود کنار می گذاشتند. با این وصف روشن است که هرگز نمی توان به تمامی اطرافیان پیامبر صلی الله علیه و آله اعتماد کرد و علم را از هر کسی که پیرامون ایشان بوده است دریافت کرد.

خداوند همچنین در آیه سی و دوم سوره «مدثر»، از سایر گروههای پنج گانه یاد شده، یعنی کافران، اهل کتاب، منافقان، بیمار دلان و مؤمنان سخن گفته است. بنا بر این، وجود هریک از گروههای مذکور در اطراف پیامبر صلی الله علیه و آله تردیدناپذیر است، در نتیجه برای شناخت مؤمنان حقیقی از میان اطرافیان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، موظف به تحقیق درباره صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله هستیم. با این حال عده ای از اندیشمندان سنی، تحقیق درباره صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله را زندقه و کفر می دانند!

### دلایل اهل تسنن بر نظریه عدالت صحابه

اهل تسنن برای تثبیت دیدگاه خود درباره صحابه، به آیات، احادیث، إجماع و عقل تمسک کرده اند که ما پس از بررسی آیات مورد استناد سنیان، وارد بررسی احادیث مورد استناد آنها خواهیم شد. احادیثی که اندیشمندان سنی برای اثبات عدالت صحابه نقل و به آنها استناد و استدلال می کنند. پس از مقداری بحث درباره این آیات و احادیث، در انتها - به اجمال - نمونه هایی از گناهان کبیره ای که بزرگان صحابه مرتکب شده اند را از کتابهای معتبر سنیان ذکر خواهیم کرد و

پس از آن، به نقد و بررسی دلیل سوم و چهارم آنان، یعنی اجماع و عقل می پردازیم و پس از بررسی ادله چهارگانه اهل سنت در عدالت صحابه نوبت به طرح آیات و احادیثی می رسد که با آیات و احادیث مورد استناد سنیان تعارض دارند. تا بحث عدالت صحابه، به اتمام برسد. إن شاء الله.

پیش از ذکر و بررسی آیات و احادیث، توجه به این نکته ضروری است که آنان دیدگاه خود را از این آیات و احادیث اخذ نکرده اند، بلکه ابتدا مبنایی را در این باره تأسیس کرده اند و پس از آن، در تراشیدن دلایلی برای نظریه خود ساخته خویش کوشیده اند؛ از این رو روشن است که هیچ یک از آیاتی که به آنها تمسک شده بر مدعای آنان دلالت ندارد و احادیثی که مستمسک آنان قرار گرفته است، یا ساختگی است و یا از نظر محتوا و دلالت مخدوش است. این حقیقت با بررسی ادله سنیان به وضوح معلوم خواهد شد.

ابن حجر عسقلانی به نقل از خطیب بغدادی، وجوه استدلال بر عدالت صحابه را چنین بیان می کند:

وقد ذكر الخطيب في الكفاية<sup>٤٥</sup> فصلاً نفيساً في ذلك، فقال: عدالة الصحابة ثابتة معلومة بتعديل الله لهم، وإخباره عن طهارتهم، وإخبارهم لهم؛ فمن ذلك قوله تعالى: (كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ)<sup>٤٦</sup>

وقوله: (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا)<sup>٤٧</sup>

وقوله: (لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ)<sup>٤٨</sup>  
وقوله: (وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ مِنْ الْأَمْهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ)<sup>٤٩</sup>

وقوله: (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ)<sup>٥٠</sup>

وقوله: (لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَاناً وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ...) إلى قوله تعالى: (إِنَّكَ رَوْفٌ رَحِيمٌ)<sup>٥١</sup>. في آيات كثيرة يطول ذكرها، وأحاديث شهيرة يكثر تعدادها؛ وجميع ذلك

٤٥. الكفاية في علم الرواية: ٦٤.

٤٦. سورة آل عمران، آية ١١٠.

٤٧. سورة بقره، آية ١٤٣.

٤٨. سورة فتح، آية ١٨.

٤٩. سورة توبه، آية ١٠٠.

٥٠. سورة انفال، آية ٦٤.

٥١. سورة حشر، آية ٨ - ١٠.

یقتضی القطع بتعدیلهم، ولا یحتاج أحد منهم مع تعدیل الله له إلى تعدیل أحد من الخلق، علی أنه لولم یرد من الله ورسوله فیهم شیء مما ذکرناه، لأوجبت الحال التي كانوا علیها، من الهجرة والجهاد، ونصرة الإسلام. وبذل المهج والأموال، وقتل الآباء والأبناء، والمناصحة فی الدین، وقوة الإیمان والیقین - القطع علی تعدیلهم، والإعتقاد لنزاهتهم، وأنهم أفضل من جمیع الخالفین بعدهم، والمعدّلین الذین یجیئون من بعدهم. هذا مذهب كافة العلماء ومن یعتمد قوله.

ثم روى بسنده إلى أبی زرعة الرازی، قال: إذا رأیت الرجل ینتقص أحداً من أصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله فاعلم أنه زندق، وذلك أن الرسول حقّ، والقرآن حقّ، وما جاء به حقّ، وإنما أدى الینا ذلك كلّ الصحابة، وهؤلاء یریدون أن یجرحوا شهودنا، لیبطلوا الكتاب والسنة، والجرح بهم أولى، وهم زنادقة. إنتهى

والأحادیث الواردة فی تفضیل الصحابة كثيرة،<sup>۵۲</sup> من أدلّها علی المقصود مارواه الترمذی وابن حبان فی صحیحهم، من حدیث عبد الله بن مغفل، قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله: «الله فی أصحابی، لاتخذوهم غرضاً، فمن أحبهم فبحبی أحبهم، ومن أبغضهم فببغضی أبغضهم، ومن آذاهم فقد آذانی، ومن آذانی فقد آذی الله، ومن آذی الله فیوشک أن يأخذه»؛<sup>۵۳</sup>

خطیب در الكفایه فی علم الروایة، فصل نفیسی به این موضوع اختصاص داده و گفته است: عدالت صحابه به سبب تعدیل خداوند برای آنان و خبر دادن از پاکی صحابه و گزینش خداوند برای آنان ثابت و معلوم است. از جمله [خبرها و تعدیل های خداوند] این فرمایش های خدای تعالی است که: (كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ)، (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا)، (لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ)، (وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ)، (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ)، (لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أَخْرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يُبْتَغُونَ فُضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ ...) تا فرمایش خدای تعالی که فرمود: (إِنَّكَ رَوْفٌ رَحِيمٌ). در آیات فراوانی، خداوند از عدالت و پاکی صحابه خبر داده که ذکر بقیه آیات به طول می انجامد و احادیث مشهوری که تعدادشان فراوان است و تمامی آنها مقتضی قطع بر عدالت صحابه اند و احدی از

۵۲. در خور توجه است که بحث ما در اینجا پیرامون عدالت صحابه است نه فضیلت آنان. به عبارت دیگر مدعی اصلی سنن اثبات عدالت صحابه است، در حالی که احادیث مورد استناد ابن حجر - به اذعان خود وی - بر فضیلت صحابه دلالت دارد نه بر عدالت

صحابه - با وجود تعدیل خداوند - به تعدیل احدی از خلق احتیاج ندارد و چنانچه آیه و یا روایتی از ناحیه خدا و رسولش درباره آنان نرسیده بود، شرایطی که آنان در آن قرار داشتند [مستلزم عادل شمردن آنها بود] شرایطی اعم از مهاجرت، جهاد، یاری اسلام، بذل جان و مال و کشته شدن پدران و فرزندان و خیرخواهی درباره دین و قوت ایمان و یقین. تمامی اینها مستلزم یقین بر عدالت آنها و اعتقاد به مبراً بودن آنهاست و تمامی آنان از همه مسلمانان پس از خود و از تمامی دانشمندان جرح و تعدیل که پس از آنان آمده اند برترند. این مبنای همه علما و تمامی کسانی است که به قولشان اعتماد می شود.

سپس خطیب بغدادی به سند خود که به ابوزرعه رازی منتهی می شود، روایت می کند که گفت: اگر دیدی مردی یکی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله را تنقیص می کند، بدان که او زندیق است و این به خاطر آن است که رسول خدا حق است و قرآن حق است و آنچه رسول خدا آورده نیز حق است و به تحقیق همه اینها را صحابه به ما منتقل کرده اند و تنقیص کنندگان می خواهند با جرح شاهدان ما کتاب و سنت را باطل سازند، در حالی که جرح نسبت به خود آنها [یعنی تنقیص کنندگان صحابه] سزاوارتر است و آنان زندیقند. (پایان حدیث ابوزرعه).

احادیث وارد شده در تفضیل صحابه فراوان است و از احادیثی که دلالت بیشتری بر مقصود ما دارد، روایتی است که ترمذی و ابن حبان در صحیح خود، از حدیث عبد الله بن مغفل نقل می کنند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «اللّٰهُ اللّٰهُ درباره اصحاب، آنها را نشانه نگیرید؛ پس هرکس آنها را دوست بدارد، به سبب دوست داشتن من دوستشان می دارد؛ و هر کس آنها را دشمن دارد، به سبب دشمنی من دشمنشان می دارد؛ و هرکس آنان را اذیت کند، به تحقیق مرا اذیت کرده؛ و هرکس مرا بیازارد، به یقین خدا را آزرده است؛ و هرکس خدا را بیازارد، خداوند او را مؤاخذه خواهد کرد».

سنیان بر پایه این دلایل، قائل به حجیت سنت صحابه هستند. البته افزون بر این دلایل، برخی از اندیشمندان اهل سنت برای اثبات مدعا به حدیث دیگری هم استناد و استدلال می کنند. در این حدیث از قول پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نقل شده است که فرمود:

**أصحابی کالنجوم فبأیهم اقتدیتم واهتدیتم؛<sup>۵۴</sup>**

اصحاب من به سان ستارگانند، به هر کدام اقتدا کردید هدایت می یابید.

در محل خود ثابت خواهیم کرد که بر اساس منابع رجالی خود سنیان، این حدیث مجعول و از حیث سند باطل است. با این حال برخی سنیان متعصب به این حدیث جعلی و باطل استدلال

می کنند که اقتدا به هر یک از صحابه ممکن و جایز است و انسان از طریق هر کدام از صحابه حرکت کند، به خدا متصل می شود؛ چرا که تک تک اصحاب واسطه میان خدا و او هستند. قاضی بیضاوی در المنهاج، ابن همام در التحرير و در بحث حجیت مذهب صحابی، به این حدیث استدلال کرده اند. همچنین در کتابهای مسلم الثبوت، ارشاد الفحول و سایر کتابهای اصولی نیز به این حدیث استناد شده است. زمخشری در الکشاف می نویسد:

فإن قلت: كيف كان القرآن تبياناً [لكل شيء]؟ قلت: المعنى: أنه بين كل شيء من أمور الدين، حيث كان نصّاً على بعضها، وإحالة على السنّة، حيث أمر باتّباع رسول الله صلى الله عليه وآله وطاعته وقيل: (وما ينطق عن الهوى)<sup>٥٥</sup> وحثاً على الإجماع في قوله: (ويَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ).<sup>٥٦</sup> و قد رضى رسول الله صلى الله عليه وآله لأئمة أتباع أصحابه والإقتداء بآثارهم في قوله صلى الله عليه وآله: «أصحابي كالنجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم»... فمن ثمّ كان تبياناً لكل شيء؛<sup>٥٧</sup>

اگر بگوییم: قرآن چگونه بیان برای همه چیز است؟ می گویم: معنای آیه این است: همانا قرآن همه چیز از امور دین را بیان کرده است، از آن جهت که برای برخی امور نص است و برخی دیگر را، از آن جهت که به تبعیت و اطاعت از رسول خداصلی الله علیه وآله دستور داده، به سنت احاله کرده است و گفته شده: «از روی هوای نفس سخن نمی گوید» و در این قول خود، به اجماع اصرار دارد که فرمود: «هرکس که از غیر راه مؤمنان پیروی کند [داخل جهنم می کنیم]» و همانا رسول خداصلی الله علیه وآله برای امت خود به پیروی از اصحابش و اقتدا به آثارش رضایت داده است، در این سخن خود که فرمود: «اصحاب من به سان ستارگانند، به هر یک از آنها اقتدا کنید هدایت می یابید»... پس از این جهت قرآن برای همه چیز بیان است.

حاصل آنکه سنیان برای اثبات عدالت صحابه، آیات و احادیثی را مستمسک خود می سازند که اولاً دلالتی بر مقصود ندارد، و ثانیاً احادیث مورد استناد آنها معتبر نیست. در اینجا پس از ذکر تک تک ادله قرآنی، به دقت آنها را مورد بررسی و نقد قرار خواهیم داد تا حقیقت آشکار گردد.

٥٥. سوره نجم، آیه ٣.

٥٦. سوره نساء، آیه ١١٥.

٥٧. الکشاف: ٤٢٤/١.



## آیات قرآن





## ۱. آیه (كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ...)

از جمله دلایل سنیان بر نظریه عدالت صحابه، آیه یکصد و دهم از سوره مبارک آل عمران است. خدای تعالی در این آیه می فرماید:

(كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ  
وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ);

شما بهترین امتی بودید که برای مردم پدیدار شده اند. به کار نیک فرمان می دهید و از کار ناپسند نهی می کنید. به خدا ایمان دارید و اگر اهل کتاب ایمان آورده بودند، به یقین برای آنان بهتر بود. برخی از آنان مؤمنند و بیشترشان فاسقند.

اهل تسنن با استناد به این آیه، ادعا می کنند که خداوند در این آیه شهادت داده است که امت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بهترین امت در میان تمامی امت هاست و این امت بیشترین فایده را برای مردم دارند؛ چرا که امر به معروف و نهی از منکر می کنند و به خدا ایمان دارند. بر اساس مدعای سنیان، این آیه شریف تمامی امت اسلام را مدح کرده است و صحابه نیز که در رأس این امت قرار دارند، بنابر اولاً مدح شده اند، از این رو صحابه باید مورد احترام باشند و کسی حق ندارد آنان را قدح کند.

پیش از نقد و بررسی این دلیل، توجه به این نکته ضروری است که براساس قرائت اهل بیت علیهم السلام، آیه به این صورت است: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ» و شأن نزول آن درباره ائمه اهل بیت علیهم السلام است، اما از آنجا که مخاطب ما در این بحث سنیان هستند، از این رو بحث را بر اساس مبانی و قرائت آنها پیش می بریم و با رعایت کامل موازین مناظره علمی، مطالب خود را صرفاً به منابع و متون مقبول نزد سنیان مستند می سازیم. بنا بر این در اینجا از قرائت اهل بیت علیهم السلام صرف نظر کرده و بر اساس قرائت اهل سنت، به بررسی دلالت آیه و نقد استدلال سنیان می پردازیم.

برای نقد این استدلال، باید چند نکته مورد توجه قرار گیرد:

**یکم:** شأن نزول آیه؛ یعنی باید دید نظر مفسران و قرآن پژوهان سنی درباره شأن نزول این آیه چیست؟ آیا این آیه شریف درباره عده معینی نازل شده است، یا درباره عموم صحابه و یا عموم امت است؟

**دوم:** اگر مراد از «امت» مجموع امت باشد، آیا مجموع من حیث المجموع است، یا اینکه شامل تک تک امت می شود؟ به عبارت دیگر آیا مراد آیه عام مجموعی است یا عام استغراقی؟

**سوم:** منظور از «خیر» در این آیه چیست و خیر بودن امت از چه جهتی است؟

**چهارم:** آیا ویژگی امر به معروف و نهی از منکر برای امت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله ثابت است تا بگوییم خداوند در این آیه از آن خبر می دهد، و یا اینکه این ویژگی برای خیر بودن امت شرط است؟ به عبارت دیگر باید دید که آیا منظور خداوند این است که امت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بهترین امت در میان امت هاست چون امر به معروف و نهی از منکر می کنند، یا منظور این است که اگر امر به معروف و نهی از منکر کنند، بهترین امت خواهند بود و در غیر این صورت خیر؟

**پنجم:** با صرف نظر از وجوه چهارگانه فوق و بر فرض پذیرش دلالت این آیه بر مدح تک تک اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله، باید دید آیا می توان میان این آیه و آیات و احادیث معارض جمع کرد و یا باید از این برداشت رفع ید کرد و آن را کنار گذاشت؟

### شأن نزول آیه

چنان که در وجه استدلال سنیان به این آیه بیان شد، آنها ادعا می کنند بر اساس این آیه، تمامی صحابه از سوی خدای سبحان مدح شده اند و کسی حق ندارد احدی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله را قدح کند. همچنین معلوم شد که بر پایه قول مشهور سنیان، منظور از صحابه تمام کسانی هستند که با رسول خدا صلی الله علیه وآله معاصر و مسلمان بوده اند، و یا تمام کسانی که ولو برای یک لحظه آن حضرت را دیده اند. با مراجعه به شأن نزولی که قرآن پژوهان و مفسران سنی برای این آیه ذکر کرده اند، روشن می شود که در استناد به این آیه برای اثبات عدالت صحابه، دلیل اخصّ از مدعاست. در همین راستا طبری، ابن کثیر و سیوطی، سه تن از مشهورترین مفسران اهل سنت در ذیل آیه از ابن عباس حدیثی به این شرح نقل کرده اند:

رواه أحمد فی مسنده، والنسائی فی سننه، والحاكم فی مستدرکه، من حدیث سماک، عن سعید بن جبیر، عن ابن عباس فی قوله تعالی: (كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ) قال: هم الذین هاجروا مع رسول الله صلی الله علیه وآله من مکه إلى المدینة؛<sup>۵۸</sup>

أحمد در مسندش، نسائی در سننش و حاکم در مستدرکش از حدیث سماک، از سعید بن جبیر، از ابن عباس درباره آیه (كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ) روایت کرده اند که گفت: [مراد آیه] کسانی هستند که با رسول خدا صلی الله علیه وآله از مکه به مدینه مهاجرت کرده اند.

براساس این حدیث، هرگز نمی توان با استناد به آیه شریف بر ممدوح بودن همه صحابه استدلال کرد، چرا که با توجه به این شأن نزول، آیه حداکثر بیان کننده مدح مهاجران است نه تمامی اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله.

شأن نزول دیگری هم برای آیه در متون تفسیری مورد قبول سنیان ذکر شده است. در *أسباب النزول* واحدی آمده است:

قال عكرمة ومقاتل: نزلت فی ابن مسعود، وأبى بن كعب، ومعاذ بن جبل، وسالم مولى أبى حذيفة؛<sup>۵۹</sup>

عکرمه و مقاتل گفتند: آیه درباره ابن مسعود، ابی بن کعب، معاذ بن جبل و سالم مولا ابو حذیفه نازل شده است.

البته عکرمه و مقاتل نزد شیعه هیچ اعتباری ندارند و این حدیث نیز از دیدگاه شیعه باطل است؛ اما این دو نزد سنیان مقبول و معتبرند؛ آنان باید به این روایت ملتزم شوند و التزام به این روایت با استدلال به آیه بر عدالت تمامی صحابه ناسازگار است.

#### عمومیت آیه

با چشم پوشی از احادیثی که در شأن نزول آیه روایت شده است، باید دید مخاطب آیه چه کسانی هستند. در تفسیر ابن کثیر، پس از ذکر روایت ابن عباس در ذیل آیه که بیانگر نزول آیه درباره مهاجران است آمده است:

والصحيح أن هذه الآية عامة في جميع الأمة، كل قرن بحسبه، وخير قرونهم الذين بعث فيهم رسول الله صلی الله علیه وآله ثم الذين يلونهم، ثم الذين يلونهم؛<sup>۶۰</sup>

۵۸. تفسیر الطبری: ۵۹/۴؛ تفسیر القرآن العظیم: ۳۹۹/۱؛ الدرالمشور: ۶۳/۲ با اندکی تفاوت.

۵۹. *أسباب النزول*: ۱۲۱.

۶۰. تفسیر القرآن العظیم: ۳۹۹/۱.

صحیح آن است که آیه برای تمامی امت و در تمامی قرون به تناسب خود، عمومیت دارد و بهترین قرن ها قرنیه است که رسول خداصلی الله علیه وآله در آن مبعوث شده، سپس قرنیه که بعد از آن آمده، و سپس قرن پس از آن.

بنا بر این از دیدگاه مفسران یاد شده، علی رغم اینکه حدیث منقول از ابن عباس «امت خیر» را در مهاجران منحصر می کند، از ظاهر آیه استفاده می شود که منظور از امت خیر، تمامی امت اسلام و در همه اعصار است.

بحث دیگر تام یا ناقص بودن کان در «کتتم» است. ظاهر این است که «کان» در اینجا تام باشد؛ یعنی خداوند از خیر امت بودن مسلمانان نسبت به سایر امم خبر می دهد. به عبارت دیگر «کتتم» در اینجا به معنای «خلقتم» است. فخر رازی در این باره می گوید:

كُتِّمَ خَيْرَ أُمَّةٍ وَالْمَعْنَى أَنْكُمْ كُنْتُمْ فِي اللُّوحِ الْمَحْفُوظِ خَيْرَ الْأُمَّمِ وَأَفْضَلَهُمْ، فَاللَّائِقُ بِهِذَا أَنْ لَا تَبْطُلُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ هَذِهِ الْفَضِيلَةَ، وَأَنْ لَا تَزِيلُوا عَنْ أَنْفُسِكُمْ هَذِهِ الْخَصْلَةَ الْمَحْمُودَةَ، إِنْ تَكُونُوا مُتَقَادِينَ مُطِيعِينَ فِي كُلِّ مَا يَتَوَجَّهَ عَلَيْكُمْ مِنَ التَّكَالِيفِ؛<sup>٦١</sup>

معنای آیه (كُتِّمَ خَيْرَ أُمَّةٍ) این است که شما در لوح محفوظ بهترین و با فضیلت ترین امت ها هستید. شما لایق این ویژگی ها هستید و این فضیلت را باطل نکرده و این خصلت پسندیده را از خود دور نکنید. البته این در صورتی است که شما در هنگام روی آوردن تکالیف، مطیع بوده و فرمانبرداری کنید.

اما برخی اندیشمندان سنی معتقدند «کان» در اینجا ناقص است. شوکانی در *إرشاد الفحول*، به نقل از ابن انباری می گوید: بر اساس این آیه، صحابه در زمان رسول خداصلی الله علیه وآله خوب و عادل بودند، اما پس از رحلت آن حضرت حال مسلمانان تغییر کرد و آنها مرتکب اعمالی شدند که در عصر حیات رسول خداصلی الله علیه وآله از آنها پرهیز می کردند؛ از این رو عدالت صحابه پس از رسول خداصلی الله علیه وآله محل تردید است. وی سپس می گوید اگر درباره عدالت اصحاب شک کنیم، باید به استصحاب متمسک شویم.

در مقابل این نظریه باید گفت که بحث استصحاب ربطی به ناقص بودن «کان» ندارد و این بحث با قول به تام بودن «کان» نیز پیش می آید. آنچه در استصحاب مهم است، یقین سابق و شک لاحق است؛ از این رو فرقی نمی کند که «کان» تام باشد یا ناقص. در هر دو صورت اگر ما به عدالت صحابه در سابق یقین داشته باشیم و سپس شک کنیم که آیا آنها بر عدالت سابق باقی هستند یا نه؟ می توانیم استصحاب جاری کنیم. اما چنانچه ما به نفاق، یا عدم عدالت سابق برخی

صحابه یقین داشتیم، یقین سابق به عدالت صحابه نفی می شود و دیگر جایی برای استصحاب باقی نخواهد ماند. همچنین اگر به عدم عدالت لاحق نیز یقین کنیم، رکن دوم استصحاب نفی می شود و باز هم تمسک به استصحاب بی معنا می شود. در نتیجه بحث استصحاب هیچ ربطی به تام یا ناقص بودن «کان» در آیه ندارد و از ظاهر آیه استفاده می شود که «کان» تامّ و «کتّم» خطاب به عموم مسلمانان است.

حال این سؤال پیش می آید که عام در اینجا مجموعی است یا استغراقی؟ آیا منظور این است که مجموع امت اسلام من حیث المجموع از امم سابق بهترند، یا عام استغراقی است که - به عنوان مثال - تک تک افراد امت اسلامی از افراد امت حضرت عیسی بهترند؟

به یقین اعتقاد به عام استغراقی بسیار مؤونه می برد و ادعای بزرگی است که هرگز نمی توان آن را اثبات کرد. حتی اگر بپذیریم که مراد از «امت خیر» صحابه هستند، باز هم نمی توان به ممدوح بودن تک تک صحابه قائل شد، بلکه در نهایت می توان گفت مجموع صحابه من حیث المجموع مدح شده اند، چرا که به یقین در میان امت های پیشین نیز افراد بسیار خوبی بوده اند که نمی توان گفت تک تک اصحاب رسول خداصلی الله علیه وآله از آنها بهترند و اگر کسی همچنین ادعایی داشته باشد، هرگز نمی تواند این ادعا را به اثبات برساند.

دکتر عبدالکریم نمله در کتاب *مخالفة الصحابة للحديث النبوی الشریف* می نویسد:

لايجوز استعمال اللفظ في معنيين مختلفين، فالمراد مجموع الأمة من حيث المجموع فلايراد كل واحد منهم؛<sup>۶۲</sup>

استعمال یک لفظ در دو معنای مختلف جایز نیست، پس مراد مجموع امت من حیث المجموع است و منظور همه و تک تک آنها نیست.

نکته در خور توجه دیگر این است که خیر بودن امت اسلام حداکثر بر مدح امت دلالت دارد و هرگز نمی توان آن را دلیلی بر عدالت شمرد. بر همین اساس، برخی از اندیشمندان سنی تصریح کرده اند که این آیه بیانگر ممدوح بودن امت اسلام است و بر عدالت دلالت نمی کند. به علاوه روشن است که این مدح مطلق نیست، بلکه نسبی است؛ یعنی امت اسلام نسبت به امت های پیشین بهتر است؛ از این رو با استناد به ظاهر این آیه، حداکثر می توان گفت امت اسلام در مجموع بهتر از امت های پیشین است. اما این سخن نیز با حدیثی معتبر و مشهور نزد فریقین تعارض دارد. در این حدیث آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند:

ما أودى أحد ما أوديت في الله؛<sup>۶۳</sup>

هیچ کسی همچون من در راه خدا مورد اذیت قرار نگرفت.

بر اساس این حدیث، امت رسول خداصلی الله علیه وآله بدتر از امت های انبیاء پیشین هستند، چرا که رسول اکرم صلی الله علیه وآله بیش از پیامبران پیشین از سوی امت خود مورد اذیت قرار گرفته است. سنین در برابر این اشکال ادعا می کنند که منظور از اذیت در این حدیث، آزار و اذیت های مشرکان مکه نسبت به رسول خداصلی الله علیه وآله است. به همین جهت بخاری بابی را که حدیث یادشده در آن آمده است، از چنین عنوانی استفاده کرده است: «باب ما لقی النبی صلی الله علیه وآله وسلم وأصحابه من المشرکین بمکة». عنوان این باب با احادیث مذکور در آن از چند جهت همخوانی ندارد:

نخست اینکه در حدیث، اذیت کردن پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به مشرکان نسبت داده نشده، بلکه به صورت مطلق بیان شده است.

دوم اینکه در حدیث اذیت شدن پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به مکه منحصر نشده است، بلکه اطلاقی شامل بقیه مکان ها نیز می شود.

سوم اینکه در حدیث هیچ اشاره ای به اذیت شدن اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله وجود ندارد. با این حال بخاری و امثال وی از ابتدا عنوان باب را به گونه ای انتخاب کرده اند که مطلب مورد نظر خود را به مخاطب القا کنند! ابن حجر عسقلانی در فتح الباری می نویسد:

«باب ما لقی النبی صلی الله علیه وآله وأصحابه من المشرکین بمکة»؛ ... و ذکر فیہ احادیث فی المعنی، وقد تقدّم فی ذکر الملائکة من بدء الخلق حدیث عائشة أنّها قالت للنّبی صلی الله علیه وآله: «هل أتى عليك يوم كان أشدّ من يوم أحد؟»... وروی أحمد والترمذی وابن حبان من طریق حماد بن سلمة، عن ثابت عن أنس قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله: «لقد أوذيت في الله ما يؤذی أحد وأخفت في الله ما يخاف أحد». الحدیث. وأخرج ابن عدی من حیث جابر رفعه: «ما أوذی أحد ما أوذيت». ذكره فی ترجمة يوسف بن محمد بن المنکدر، عن أبيه، عن جابر. ويوسف ضعيف. وقد استشكل بما جاء من صفات ما أوذی به الصحابة... و روی ابن ماجه وابن حبان من طریق زر بن مسعود قال: أول من أظهر إسلامه سبعة رسول الله صلی الله علیه وآله وأبو بكر وعمار وأمه سمیة وصهيب وبلال والمقداد. فأما رسول الله صلی الله علیه وآله فممنعه الله بعمه، وأما أبو بكر فممنعه الله بقومه، وأما سائرهم فأخذهم المشركون فألبسوهم أدراع الحديد وأوقفوهم فی

الشمس. الحديث. وأجيب: بأن جميع ما أوذى به أصحابه كان يتأذى هو به لكونه بسببه؛<sup>٦٤</sup>

«باب آنچه پیامبر صلی الله علیه وآله و اصحابش از مشرکین در مکه دیده اند...» در این باب احادیثی در این معنا ذکر کرده است؛ از جمله حدیث عایشه که پیش از این گذشت به پیامبر صلی الله علیه وآله گفت: «آیا روزی سخت تر از روز احد بر تو گذشته است...؟» احمد، ترمذی و ابن حبان از طریق حماد بن سلمه، از ثابت، از انس روایت کردند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند: «من به تحقیق در راه خدا به گونه ای اذیت شدم که احدی اذیت نشد و خوف و نگرانی ای داشتم که احدی چنان نگرانی نداشت». و ابن عدی نیز از حدیث جابر به صورت مرفوع آورده است [که پیامبر فرمود: «احدی همچون من مورد اذیت قرار نگرفته است». وی این حدیث را در ضمن شرح حال یوسف بن محمد بن منکدر از پدرش، از جابر ذکر کرده است و یوسف ضعیف است و اشکال شده به جهت آنچه درباره اذیت شدن های صحابه آمده است... ابن ماجه و ابن حبان از طریق زر بن مسعود روایت کرده اند که گفت: نخستین کسانی که اسلامشان علنی شد هفت نفر بودند: رسول خدا صلی الله علیه وآله، ابوبکر، عمار و مادرش سمیه، صهیب، بلال و مقداد. اما رسول خدا صلی الله علیه وآله خداوند او را به واسطه عمومیش از اذیت مشرکان حفظ کرد و ابوبکر را نیز به واسطه قومش حفظ کرد. اما سایر این افراد را مشرکان گرفته و زره های آهنین بر تنشان می کردند و زیر آفتاب سوزان نگه می داشتند. بر این اشکال چنین پاسخ داده اند که: پیامبر صلی الله علیه وآله به واسطه همه آزارهایی که به اصحابش می رسید، اذیت می شد، چرا که این اذیت ها به خاطر او به آنها می رسید.

درباره این مطلب و احادیثی که ذیل این باب مطرح شده نکاتی در خور توجه است که در اینجا به ذکر آنها می پردازیم.

**نکته یکم:** چنان که پیش از این اشاره شد، عنوان باب به گونه ای انتخاب شده تا به مخاطب القا شود که آزار و اذیت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله محدود به مکه و منحصر از سوی مشرکان بوده است، در حالی که هیچ یک از احادیث ذکر شده در این باب قیدی ندارند و تحدید و تخصیص آنها موجه و معقول نیست. در حدیث نخست، عایشه از روز احد به سبب سختی ها و رنج های فراوانی که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در آن روز متحمل شدند به عنوان سخت ترین ایام رسول خدا صلی الله علیه وآله یاد می کند. مسلم است که جنگ احد در سال دوم هجری، یعنی زمانی که

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در مدینه مستقر بودند اتفاق افتاده است. پس اذیت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله منحصر به مکه نبوده، بلکه ایشان در مدینه هم سختی های بسیاری دیده اند. در حدیث دوم نیز رسول خدا صلی الله علیه وآله تصریح فرموده اند که من در راه خدا اذیت می شدم در حالی که احدی اذیت نمی شد. از سویی این حدیث نیز به صورت مطلق بیان شده و در آن قید مکه و یا اذیت از سوی مشرکان وجود ندارد، و از سویی دیگر، اذیت صحابه نیز نفی شده است، یعنی در مقطعی از حیات شریف رسول خدا صلی الله علیه وآله، تنها ایشان مورد اذیت قرار می گرفتند و در آن مقطع اذیتی متوجه اصحاب آن حضرت نبوده است، و حال آنکه در مکه اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نیز مورد اذیت واقع می شدند. در نتیجه این حدیث نه تنها اذیت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را منحصر به مکه نمی کند، بلکه از آن استفاده می شود که رسول خدا صلی الله علیه وآله از مورد اذیت قرار گرفتن خویش در مدینه و پس از استقرار اسلام سخن می گوید؛ زیرا فقط در این مقطع از تاریخ اسلام هیچ اذیت و دلهره ای متوجه اطرافیان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نبوده است و تنها رسول خدا صلی الله علیه وآله از ناحیه منافقان پیرامون خود مورد اذیت قرار می گرفتند و از خطری که از سوی آنان دین خدا را تهدید می کرد دل نگران بودند و این خطر چیزی جز جدا ساختن اهل بیت نبوت علیهم السلام از کتاب خدا نبود؛ چرا که این جدایی سبب تضعیف دین و انحراف امت اسلامی از مسیر الاهی می شد.

سختی ها و رنج هایی که در اواخر عمر شریف رسول خدا صلی الله علیه وآله به ایشان می رسید به گونه ای بود که خداوند در سوره مائده - یعنی آخرین سوره ای که در آخرین سال عمر مبارک پیامبر صلی الله علیه وآله بر ایشان نازل شد - به پیامبر خود دلداری می دهد و خطاب به ایشان می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزَنكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ  
وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ)؛<sup>۶۵</sup>

ای پیامبر، تو را اندوهگین نسازند کسانی که در حرکت به سوی کفر پیشی می گیرند؛ از کسانی که با زبان هایشان گفتند ایمان آوردیم، در حالی که دل هایشان ایمان نیاورده بود.

نگرانی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از فتنه جویی منافقان به قدری بود که برای تبلیغ ولایت الاهی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در غدیر خم که معادل رسالت آن حضرت بود، خداوند به ایشان وعده حفاظت از فتنه می دهد و می فرماید:



يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ  
يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ<sup>٦٦</sup>;

ای پیامبر، آنچه را از سوی پروردگارت بر تو نازل شده برسان و اگر چنین نکنی، پیام او را نرسانده ای و خدا تو را از مردم حفظ می کند.

این آیات نیز مؤید حدیث دوم هستند و بر اساس آنها، اذیت شدن پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله منحصر به مکه و محدود به مشرکان نبوده است. در حدیث سوم نیز پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به صورت مطلق فرموده اند: «احدی به مانند من مورد اذیت قرار نگرفته است» و در این حدیث نیز قید «در مکه» و «توسط مشرکان» وجود ندارد.

ابن حجر روایت دیگری نیز نقل می کند که بر اساس آن، حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله در مکه تحت حمایت عمومی بزرگوارشان حضرت ابوطالب علیه السلام بوده اند؛ از این رو شکنجه، آزار و اذیتی از سوی مشرکان مکه به ایشان نرسیده است و حضرت ابوطالب علیه السلام از اذیت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله مانع شده اند. پس تخصیص حدیث به اذیت مشرکان صحیح نیست و اساسا پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در مکه از سوی مشرکان مورد شکنجه و اذیت واقع نشده اند. سنیان برای توجیه مطلب نخست، این اشکال را مطرح می کنند که رنج های اصحاب پیامبر در مکه بسیار بیشتر از خود آن حضرت بوده است؛ زیرا پیامبر تحت حمایت حضرت ابوطالب علیه السلام از شکنجه ها و آزار و اذیت های مشرکان در امان بوده اند؛ اما اصحاب که حامی نداشتند، به شدت از سوی مشرکان شکنجه می شدند، پس چگونه است که رسول خدا صلی الله علیه وآله می فرمایند: «احدی همچون من مورد اذیت قرار نگرفت؟»؛ سپس در پاسخ این اشکال می گویند که چون اصحاب به خاطر رسول خدا صلی الله علیه وآله شکنجه می شدند، خبر شکنجه آنان رنج آور بود و با این شکنجه ها، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نیز اذیت می شدند! بر این اساس، ایذای اصحاب در حقیقت ایذای رسول الله صلی الله علیه وآله است و چنانچه ایذای اصحاب پیامبر ایذای خود آن حضرت باشد، بنابر اولای ایذای اهل بیت پیامبر علیهم السلام ایذای رسول خدا صلی الله علیه وآله خواهد بود، چنان که خود آن حضرت درباره حضرت زهرا سلام الله علیها فرمودند:

فاطمة بضعة منی یوذینی ما آذاها؛<sup>٦٧</sup>

فاطمه پاره تن من است آنچه او را بیازارد مرا آزرده است.

٦٦. همان، آیه ٦٧.

٦٧. مسند احمد: ٤ / ٥؛ صحیح مسلم: ٧ / ١٤١؛ المستدرک علی الصحیحین: ٣ / ١٥٩ و منابع دیگر.

و بر اساس مباحث تاریخی قطعی و مسلم، حضرت فاطمه سلام الله علیها مورد ستم، آزار و اذیت قرار گرفت و اگر بپذیریم که اذیت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله منحصر به مشرکان بوده، باید ملتزم شویم که ستم کنندگان به حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها نیز از مشرکان بوده اند! آیا سنیان به این سخن ملتزم می شوند؟

**نکته دوم:** بر فرض که اذیت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وآله اختصاص به مشرکان مکه داشته است، با این فرض سنیان باید به این سؤال پاسخ دهند که بر اساس مبنای آنان، آیا این مشرکان ستمگر در زمره اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله قرار نمی گیرند؟! مگر همین ستمگران نبودند که پس از فتح مکه از ترس جان خویش اظهار اسلام کردند و پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به آنان فرمودند:

### إذهبوا فأنتم الطلقاء؛<sup>۶۸</sup>

بروید پس شما رها شدگانید.

مگر در جنگ احد - که عایشه آن را سخت ترین روز پیامبر صلی الله علیه وآله می داند - ابوسفیان، خالد بن ولید، معاویه و دیگران از سران مهاجمان ستمگر نبودند؟ مگر وحشی قاتل حمزه سید الشهداء نبود؟ آیا به صرف اینکه ابوسفیان، وحشی و امثال آن دو از سر ترس اظهار اسلام کردند، باید آنها را در زمره صحابه و عادل شمرد؟!

حضرت حمزه علیه السلام چنان بلند مرتبه است که رسول خدا صلی الله علیه وآله در شهادت ایشان عزای عمومی اعلام کردند و همه را به گریه بر آن بزرگوار ترغیب کردند به گونه ای که همه خانواده های شهدا، عزاداری بر شهیدان خود را کنار گذاشته و برای حضرت حمزه سید الشهداء اقامه عزا کردند. با این حال، آیا می توان وحشی (قاتل حضرت حمزه) را با آن جناب در ردیف هم قرار داد و حکم به عدالتشان نمود؟!

ممکن است سنیان با استناد به حدیث «الإسلام یجب ما قبله» بگویند نباید نسبت به گذشته متظاهران به اسلام سخن گفت، بلکه لازم است درباره گذشته آنان سکوت کنیم. اما بر فرض اینکه واقعا آنان اسلام آورده اند و نباید درباره گذشته آنها سخن بگوییم، آیا این بدان معناست که آنها رسول خدا صلی الله علیه وآله را اذیت نکرده اند و اکنون نیز عادلند؟ آیا این بدان معناست که ما دین خود را از وحشی، ابوسفیان، معاویه و اشخاصی از این قبیل اخذ کنیم، بی آنکه حق بررسی احوالاتشان را داشته باشیم؟!

۶۸. السنن الکبری (بیهقی): ۹ / ۱۱۸؛ معرفه السنن والآثار: ۷ / ۶۱؛ فتح الباری: ۸ / ۱۵؛ فیض القدر: ۵ / ۲۱۸؛ الکشاف: ۴ / ۲۹۴ و منابع دیگر.

### «خیر امت» بودن «سبب» یا «شرط»

براساس آیه شریف، خیر بودن امت اسلامی به جهت ویژگی امر به معروف و نهی از منکر است و نکته ای که در بررسی معنای آیه باید به آن توجه داشت این است که آیا خداوند در این آیه از ثبوت خیریت برای امت اسلامی خبر می دهد، یا درصدد بیان شرط خیر بودن امت است؟ در صورت نخست معنای آیه چنین خواهد بود که: به سبب ثبوت ویژگی امر به معروف و نهی از منکر برای همه امت، این امت بهتر از دیگر امت هاست و خداوند از این ویژگی خبر می دهد. اما در صورت دوم، معنای آیه اینگونه خواهد بود که: این امت خیر است به شرط آن که امر به معروف و نهی از منکر کند.

برخی گمان کرده اند که ویژگی امر به معروف و نهی از منکر برای امت و یا دست کم برای صحابه ثابت است و به سبب این ویژگی، تمامی امت و یا همه صحابه خیر هستند و خداوند نیز از این واقعیت خبر می دهد.

اما این سخن دور از ذهن به نظر می رسد و نامعقول است؛ زیرا در واقع خارجی این گونه نیست که تمامی امت اسلامی دارای این ویژگی باشند؛ بلکه بسیاری از افراد این امت هرگز امر به معروف و نهی از منکر نکرده و قرآن نیز خلاف واقع نمی گوید. همین طور درباره صحابه - با آن گستره ای که سنیان قائلند - این سخن می تواند صحیح باشد. چنان که پیشتر مکرر بیان شد، دیدگاه غالب اهل سنت این است که هرکسی حتی یک لحظه پیامبر را دیده باشد و یا اطفال و کودکانی که لحظه ای به خدمت رسول خداصلی الله علیه وآله رسیده باشند صحابه هستند، با این حال آیا می توان گفت همه این افراد و اطفال امر به معروف و نهی از منکر کرده اند و آیا این ویژگی برای تمامی آنان ثابت است؟ به یقین این سخن نیز خلاف واقع و خلاف درک روشن عقل است و خداوند نیز خلاف واقع و عقل سخن نمی گوید.

در نتیجه ثبوت ویژگی امر به معروف و نهی از منکر برای امت اسلامی و اخبار خداوند از خیر بودن این امت به سبب این ویژگی نفی می شود و ناگزیر باید پذیرفت که آیه درصدد بیان شرط خیریت برای امت است؛ یعنی امت اسلامی به شرطی مورد مدح است که امر به معروف و نهی از منکر کند و هرکس دارای این ویژگی باشد ممدوح است و الا خیر. فخر رازی در همین باره می نویسد:

إِنَّ الْآلِفَ وَاللَّامَ فِي لَفْظِ بِالْمَعْرُوفِ وَلَفْظِ الْمُنْكَرِ يَفِيدَانِ الْإِسْتِغْرَاقَ، وَهَذَا يَقْتَضِي كَوْنَهُمْ  
آمِرِينَ بِكُلِّ مَعْرُوفٍ، وَنَاهِينَ عَنِ كُلِّ مُنْكَرٍ... (تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ  
وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ). وَعَلِمَ أَنَّ هَذَا كَلَامَ مُسْتَأْنَفٍ، وَالْمَقْصُودُ مِنْهُ بَيَانُ عِلَّةِ تِلْكَ الْخَيْرِيَّةِ؛<sup>٦٩</sup>

همانا الف و لام در لفظ «المعروف» و لفظ «المنكر» بیان کننده استغراق است و اقتضا می کند که  
امت امر کننده به همه خوبی ها و نهی کننده از همه بدی ها باشند... (تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ  
وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ) و بدان که این کلام مستأنف است و مقصود از آن، بیان  
علت آن خیریت است.

پس فخر رازی نیز تصریح می کند که علت خیر بودن امت، امر به معروف و نهی از منکر کردن  
آنان است و چون روشن شد که تمامی امت هرگز نمی توانند به تمامی معروف ها امر و از همه  
منکرها نهی کنند، پس مراد خاص می شود و خیر بودن به عده خاصی منحصر می شود و  
نمی توان با استناد به این آیه، بر عدالت و حتی مدح تمامی صحابه استدلال کرد.

قرطبی، یکی دیگر از مفسران و قرآن پژوهان شناخته شده اهل سنت، نیز می نویسد:

(تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ) مدح لهذه الأمة ما أقاموا ذلك واتصفوا به. فإذا  
تركوا التغيير وتواطئوا على المنكر، زال عنهم اسم المدح ولحقهم اسم الذم وكان ذلك  
سبباً لهلاكهم؛<sup>٧٠</sup>

(تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ) مدح برای این امت است مادامی که بر این ویژگی  
استوار و به آن متصف باشند، پس اگر تغییر را ترک و برابر منکر کوتاهی کنند، نام مدح از آنان زایل  
و نام ذم به آنها ملحق می شود و این سببی برای هلاکتشان خواهد بود.

پس قرطبی نیز تأکید می کند که آیه درصدد بیان شرط خیریت برای امت است. ابن کثیر - که  
از پیشوایان تفسیر و حدیث اهل سنت به شمار می رود - نیز در ذیل این آیه شریف، حدیثی از  
پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نقل می کند که بر اساس آن، خیر بودن امت مشروط به امر به معروف و  
نهی از منکر و سایر فضایل اخلاقی است و میزان اتصاف به این ویژگی ها، درجه خیر بودن هر  
مسلمان را تعیین می کند. در این حدیث آمده است:

خير الناس أقرؤهم وأتقاهم لله عز وجل، وأمرهم بالمعروف وأنهاهم عن المنكر وأوصلهم  
للرحم؛<sup>٧١</sup>

٦٩. تفسیر الرازی: ٨ / ٣٢٥.

٧٠. تفسیر القرطبی: ٤ / ١٧٣.

٧١. تفسیر ابن کثیر: ١ / ٣٩٩ و ٤ / ٢٣٣.

بهترین مردم کسی است که قرآن بیشتر حفظ کرده و پروا پیشه‌ترین از خدای عزوجل باشد و

تقوایش، امر به معروفش و نهی از منکرش و صلہ رحمش بیشتر از دیگران باشد.

در این حدیث شریف، ویژگی‌های لازم برای خیر بودن به صیغه «أفعل» آمده و افعال نیز برای تفضیل و برتری دادن است؛ یعنی «خیر الناس أحسنهم قراءةً وأكثرهم أمراً بالمعروف و...» است و کسی خیر بوده و خیریتش بیشتر است که بیش از سایرین امر به معروف و نهی از منکر کند، در نتیجه ویژگی امر به معروف و نهی از منکر شرط خیر بودن است.

یادآور می‌شویم که بحث بر سر دلالت آیه شریف (كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ) و نقد دیدگاه سنیان در این باره بود. با بررسی دلالت آیه، روشن شد که اولاً بر اساس احادیث منقول در منابع معتبر و مشهور اهل سنت، آیه شریف در شأن افرادی خاص و عده‌ای معین نازل شده نه درباره تمامی صحابه؛ از این رو دلیل اخصّ از مدعاست و استدلال به این آیه شریف بر عدالت تمامی صحابه، با روایاتی که به جهت ورود آن در کتاب‌های صحاح اهل سنت، سنیان آنها را صحیح می‌دانند ناسازگار است.

همچنین معلوم شد که اگر مراد از امت در این آیه عموم امت و یا عموم صحابه است، عموم در این آیه عام مجموعی است نه استغراقی، بنا بر این آیه هرگز بر مدح تک تک صحابه دلالت ندارد. این نکته هم روشن شد که آیه حداکثر بر مدح مجموع امت من حیث المجموع ظهور دارد نه بر عدالت آنها. افزون بر آنکه این مدح نیز مطلق نیست، بلکه نسبی است. اما ممدوح بودن این امت با آیات قرآن و با حدیث مشهور و معتبر نزد فریقین سازگار نیست؛ پس ناگزیر باید از ظاهر آیه رفع ید کرد.

و بالاخره ثابت شد که بر اساس ظهور آیه شریف، ممدوح بودن امت مشروط به امر به معروف و نهی از منکر است و چون تمامی امت و صحابه این شرط را نداشته‌اند، پس نمی‌توان آیه را دلیلی بر مدح همه امت یا همه صحابه شمرد.

در نتیجه آیه شریف (كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ) هرگز بر مدعای سنیان دلالت ندارد. ضمن اینکه برداشت سنیان از این آیه با آیات دیگر قرآن تعارض دارد که در محل خود به این مطلب خواهیم پرداخت. در اینجا بحث را با طرح و بررسی آیه دوم مورد استناد اهل سنت پی می‌گیریم.



## ۲. آیه (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا...)

یکی از مهمترین آیاتی که اهل سنت با استناد به آن بر عدالت صحابه استدلال می کنند، آیه یکصد و چهل و سوم از سوره مبارک بقره است. خداوند سبحان می فرماید:

(وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعِ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَى عَقْبَيْهِ وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ)؛

این چنین شما را امت وسط قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید و رسول نیز بر شما گواه باشد. و ما آن قبله ای را که بر آن بودی قرار ندادیم مگر برای اینکه پیروی کنندگان از رسول از آنان که به پیشینه خود باز می گردند شناخته شوند. این حکم به یقین دشوار بود مگر برای کسانی که خداوند آنها را هدایت کرده است و خداوند هرگز ایمان شما را ضایع نمی کند. همانا خداوند نسبت به مردم رحیم و مهربان است.

برای روشن شدن معنای آیه و وجه استدلال اهل سنت، لازم است معنای سه واژه «شهادت»، «وسط» و «امت» مورد بررسی قرار گیرد.

### معنای لغوی شهادت

راغب اصفهانی درباره شهود و شهادت می گوید:

شهد: الشهود والشهادة الحضور مع المشاهدة، أما بالبصر، أو بالبصيرة؛<sup>۷۲</sup>

شهد: شهود و شهادت به معنای حضور همراه با مشاهده با چشم یا با بصیرت است.

پس شهادت به معنای حضور و دیدار حضوری است. این لفظ به این معنا در جاهای دیگر قرآن نیز آمده است. به عنوان نمونه خداوند درباره روزه ماه مبارک رمضان خطاب به مسلمانان می فرماید:

﴿فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ﴾؛<sup>۷۳</sup>

پس هر یک از شما در ماه رمضان در شهر و وطن خودش حاضر بود، روزه بگیرد. در عرف نیز برای شهادت دادن در محکمه، حضور در واقعه شرط است و کسی می تواند در واقعه ای شهادت بدهد که در محل حاضر بوده و آن واقعه را به خوبی مشاهده کرده باشد. البته روشن است که مشاهده برخی امور با چشم صورت نمی گیرد؛ از این رو راغب اصفهانی قید «أو بالبصيرة» را هم آورده است. مثلاً آن گاه که به یگانگی خداوند و شهادت می دهیم و می گوئیم: «أشهد أن لا إله إلا الله»، روشن است که خدای متعال را با چشم ندیده ایم، بلکه او را بالوجدان حاضر یافته و به وحدانیت او شهادت داده ایم. یا هنگامی که به قیامت شهادت می دهیم، بدان معنا نیست که در آنجا حاضر بوده و قیامت را با چشم سر مشاهده کرده ایم، بلکه این شهادت بر اساس بصیرتی است که از اخبار صادق برای ما حاصل شده است.

در آیه مورد بحث نیز خداوند سبحان می فرماید: «ما شما را امت وسط قرار دادیم تا شاهد بر مردم باشید». در این جا، لام در (لِتَكُونُوا) لام غایت است. پس خداوند این امت را وسط قرار داده تا در کنار سایر امت ها حاضر باشند و ضمن مشاهده اعمال آنان در روز قیامت، به نفع و یا به ضرر آنان شهادت دهند.

حال سؤال اینجاست که چه کسی می تواند شاهد اعمال مردم باشد؟ به عبارت دیگر «امت وسط» چه خصوصیتی باید داشته باشد تا بتواند این هدف و غایت را تأمین کند؟ برای روشن شدن پاسخ این پرسش ها، لازم است معنای واژه «وسط» مورد بررسی قرار گیرد.

## معنای لغوی وسط

معنای یکم: «میان دو شیء»

«وسط» در لغت عرب از واژه های ذات اضافه است که وجود دو طرف در قوام معنا و مفهوم آن دخیل است، یعنی دو شیء باید وجود داشته باشند و این شیء در دو طرف شیء دیگری قرار گیرد تا وسط بودن بر آن شیء سوم صدق کند. راغب اصفهانی درباره معنای «وسط» می گوید:



وسط الشيء ما له طرفان متساویا القدر، ويقال ذلك في الكمية المتصلة كالجسم الواحد... و وسط بالسكون يقال في الكمية المنفصلة كشيء يفصل بين جسمين. نحو وَسَطِ القوم كذا. والوسط تارة يقال فيما له طرفان مذمومان. يقال: هذا أوسطهم حسباً إذا كان في واسطة قومه، وأرفعهم محلاً، وكالجود الذي هو بين البخل والسرف، فيستعمل استعمال القصد المصون عن الإفراط والتفريط، فيمدح به، نحو السواء والعدل والنصفه، نحو: (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا)؛<sup>٧٤</sup>

وسط شی چیزی است که دو طرف با اندازه و مقدار مساوی داشته باشد و آن درباره کمیت متصل همچون یک جسم واحد گفته می شود... و وسط - با سکون - درباره کمیت منفصل گفته می شود، همچون شیئی که میان دو جسم فاصله می اندازد و وسط قوم نیز به همین صورت است. وسط گاهی درباره آنچه دو طرف مذموم دارد گفته می شود و گفته می شود این از نظر حَسَب وسط ایشان است. چنانچه در وسط قومش باشد، از نظر جایگاه بالاتر از آنان قرار گیرد؛ مانند بخشش وجود که میان بخل ورزیدن و اسراف کردن است. پس وسط درباره شخصی استعمال می گردد که از افراط و تفريط مصون است و به واسطه این وصف مدح می شود، همچون [اوصاف رعایت کننده] تساوی، عدل و انصاف، مانند [آیه]: (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا)».

بنا بر این «وسط شیء» آن چیزی است که دو طرف داشته باشد و آن دو طرف از حیث قدر و منزلت و یا از حیث معنا با هم مساوی باشند و یا در نقطه مقابل هم قرار گرفته باشند. مثلاً جود و بخشندگی در میان بخل و اسراف قرار دارد. و یا تواضع امر پسندیده ای است که حد وسط میان تکبر و تملق است. روشن است که بخل و اسراف هر دو مذموم و ناپسندند و کسی که حد وسط را در پیش گرفته، بی آنکه بخل بورزد و یا دچار اسراف شود، بخشنده است. او حد وسط را رعایت کرده و استعمال وسط درباره او برای مدح و ستودن اوست. همچنین فرد متکبر و یا متملق، هر دو مورد ذمّ قرار می گیرند، اما تواضع که در وسط این دو خُلق مذموم قرار دارد پسندیده و ممدوح است. پس اولاً باید دید وسط بودن این امت از چه حیثی است و این امت در چه خصوصیتی وسط است، و ثانیاً دو طرفی که این امت در وسط آن دو قرار گرفته چه کسان یا گروه هایی هستند؟

در پاسخ این سؤالات، چهار نظریه در میان اندیشمندان سنی مطرح شده است. نظام الدین اعرج نیشابوری، یکی از مفسران نامدار و مورد قبول سنیان - که تا حدود زیادی دنباله رو فخر رازی است و البته در موارد معدودی نیز با وی مخالفت دارد - در این باره می گوید:

المراد بالوسط ههنا أنهم متوسّطون في الدين بين المفرط والمفرط والغالى والمقصر في شأن الأنبياء، لا كالنصارى حيث جعلوا للنبي صلى الله عليه وآله إبناً وإلهاً، ولا كاليهود حيث قتلوا الأنبياء وبدلوا الكتب، ولأنّ الوسط في الأصل إسم وصف به استوى فيه الواحد والجمع والمذكر المؤنث (لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ)، الأكثرون على أنّ هذه الشهادة في الآخرة، إمّا بأن يكونوا شهداء للأنبياء على أمتهم الذين يكذبونهم؛<sup>٧٥</sup>

مراد از وسط در اینجا این است که آنان در دین متوسط هستند؛ یعنی میان افراط کنندگان و تفریط کنندگان قرار دارند، میان کسانی که درباره جایگاه پیامبران غلو کرده و یا دچار تقصیر شده اند. آنان نه همچون نصارا هستند از آن جهت که پیامبر را فرزند خدا یا خود خدا قرار داده اند، و نه همچون یهودند که پیامبران را کشته و کتابهایشان را تحریف کردند و از آنجا که وسط در اصل اسمی است که واحد، جمع و مذكر و مونث در آن یکسان است [درباره معنای آیه] (لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ)، اکثر مفسران برآنند که این شهادت در آخرت خواهد بود، به گونه ای که آنان برای انبیاء علیه امت هایشان که آنها را تکذیب کردند شهادت خواهند داد. روشن است که غلو و تقصیر هر دو مذموم و ناپسندند؛ از این رو حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

هلک فی رجلاں، محبّ غال ومبغض قال؛<sup>٧٦</sup>

درباره دین دو دسته هلاک شدند: یک دسته محبانی هستند که دچار غلو شدند و دسته دیگر کسانی هستند که نسبت به من بغض دارند.

پس بر اساس این نظریه، امت وسط کسانی هستند که نه غلو می کنند و نه دچار تقصیر می شوند و در دین از افراط و تفریط به دورند. اما در خارج چه کسی و یا چه کسانی اینگونه اند و می توان آنان را مصداق امت وسط شمرد؟ از ظاهر کلام نظام الدین نیشابوری استفاده می شود که مصداق امت وسط از نظر او امت اسلامی است که در مقابل امت نصارا و امت یهود قرار دارد. اما این سخن صحیح به نظر نمی رسد و دچار اشکالاتی است که در جای خود به آن خواهیم پرداخت و در اینجا صرفاً به دنبال یافتن حیث وسط بودن و دو طرف مقابل آن هستیم که از نظر نظام الدین نیشابوری، حیث وسط بودن پرهیز از غلو و تقصیر و افراط و تفریط است و این یکی از معناهایی است که راغب اصفهانی نیز آن را ذکر کرده است. راغب می نویسد:

الوسط تارةً یقال فیما له طرفان مذمومان؛<sup>٧٧</sup>

٧٥. تفسیر النیشابوری: ٤٢١/١.

٧٦. نهج البلاغه: ٤٨٩ / حکمت ١١٧.

٧٧. مفردات غریب القرآن: ٥٢٢.

وسط گاهی درباره چیزی گفته می شود که دارای دو طرف مذموم است.

قرطبی نیز نظری همچون نظر نظام الدین اعرج دارد. وی در این باره می نویسد:

وسط الوادی: خیر موضع فيه وأكثره كلاً وماء، ولما كان الوسط مجانباً للغلو والتقصير كان محموداً، أي هذه الأمة لم تغل غلو النصارى في أنبيائهم، ولا قصرّوا تقصير اليهود في أنبيائهم. وفي الحديث: «خير الأمور أوسطها». وفيه عن علي رضي الله عنه: «عليكم بالوسط الأوسط، فإنه ينزل العالی، وإليه يرتفع النازل». وفلان من أوسط قومه، وأنه لواسطة قومه، ووسط قومه، أي من خيارهم وأهل الحسب منهم. وقد وسط وواسطة ووسطه، وليس من الوسط الذي بين شيئين في شيء. والوسط بسكون السين الظرف، تقول: صلّيت وسط القوم. جلست وسط الدار بالتحريك لأنه إسم. قال الجوهري: وكلّ موضع صلح فيه «بين» فهو وسط، وإن لم يصلح فيه «بين» فهو وسط بالتحريك، وربما يسكن وليس بالوجه؛<sup>۷۸</sup>

وسط زمین بهترین موضعی است که در آن وجود دارد و آب و گیاه در آن قسمت بیشتر است و هنگامی که وسط در کنار غلو و تقصیر به کار رود پسندیده خواهد بود. یعنی این امت غلو نمی کنند همچون نصرانیان که درباره پیامبرانشان غلو کردند، و دچار تقصیر نیز نمی شوند همچون تقصیر یهود درباره پیامبرانشان. در حدیث آمده است: «بهترین امور متوسط ترین آن است». همچنین در حدیثی از علی علیه السلام آمده است: «بر شما باد روش میانه، پس آنکه بالاست به سوی میانه پائین می آید و آنکه پائین است به سوی آن بالا می رود». و [اینکه گفته می شود]: فلانی از متوسطان واسطه و وسط قومش است؛ یعنی از برگزیدگان و مفاخر آنان است. همانا وسط، واسطه و وسطه از وسطی که در یک شی میان دو شیء قرار می گیرد نیست. و وسط به سکون سین ظرف است [همان طور که] می گویی: در وسط قوم نماز خواندم و در وسط خانه نشستیم [در این موارد، وسط را با] حرکت [فتحه بر روی سین] می گویی چرا که آن اسم است. جوهری گفته است که هر قسمتی که [اطلاق] «بین» درباره آن درست باشد، همان قسمت وسط است و اگر [اطلاق] «بین» درباره آن درست نباشد، آن وسط با حرکت [فتحه بر روی سین] است و گاهی هم ساکن تلفظ می شود، بدون آنکه وجهی داشته باشد.

بنا بر این یکی از معانی ذکر شده برای وسط، معنای اعتدال و پرهیز از افراط و تفریط است.

معنای دوم: بهتر بودن

معنای دیگری که برای وسط بودن ذکر شده «خیر بودن» است؛ یعنی آیه شریف با توصیف امت به وسط، درصدد بیان خیر بودن امت است، یعنی این امت نسبت به سایر امت‌ها بهتر است. زمخشری در *الکشاف* دو معنا برای وسط ذکر کرده است. نخستین معنایی که وی مطرح کرده خیر بودن است. زمخشری بر اساس معنای لغوی این واژه، یعنی «الوسط من کلّ شیء خیاره» و نیز با استناد به حدیثی که در آن آمده است: «خیر الأمور أوسطها»، این معنا را به دست داده<sup>۷۹</sup> و فخر رازی نیز آن را قابل قبول دانسته است. فخر رازی گزینش این معنا را برای وسط، سبب ایجاد تناسب میان این آیه با آیه شریف (كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ) می‌داند.<sup>۸۰</sup>

### معنای سوم: عدالت

معنای سومی که در آثار مفسران و قرآن پژوهان سنی دیده می‌شود «عدالت» است. قرطبی در این باره می‌نویسد:

(وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا... إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ) فيه أربع مسائل: الأولى: قوله تعالى: (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا) المعنى: وكما أن الكعبة وسط الأرض كذلك جعلناكم أمةً وسطاً، أي جعلناكم دون الأنبياء وفوق الأمم. والوسط: العدل، وأصل هذا أن أحمد الأشياء أوسطها. وروى الترمذی عن أبي سعيد الخدري عن النبي صلى الله عليه وآله في قوله تعالى: (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا) قال: «عدلاً». قال: هذا حديث حسن صحيح. وفي التنزيل: (قال أوسطهم)؛<sup>۸۱</sup> أي أعدلهم وخيرهم؛<sup>۸۲</sup>

(وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا... إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ). در این آیه چهار مسأله وجود دارد. یکم: این قول خدای تعالی [که می‌فرماید]: (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا). معنایش [این است] چنانکه کعبه وسط زمین است، شما را نیز امت وسط قرار دادیم. و ترمذی از ابوسعید خدری، از پیامبر صلی الله علیه وآله روایت کرده که درباره گفتار خدای تعالی [که فرمود]: (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا) گفت: [شما را] «عادل» [قرار دادیم]. ترمذی گفته است: این حدیث نیکو و صحیح است. و در قرآن نیز آمده است: «اوسط آنان گفت»؛ یعنی عادل‌ترین و بهترین ایشان.

۷۹. ر.ک: *الکشاف*: ۱ / ۳۱۷.

۸۰. ر.ک: *تفسیر الرازی*: ۱۰۹/۴.

۸۱. سوره قلم، آیه ۲۸.

۸۲. *تفسیر القرطبی*: ۱۵۳/۲.

زمخشری این معنا را نیز برای «وسط» ذکر کرده است. وی درباره «امت وسط»، پس از ذکر معنای «خیر بودن» می گوید:

أَوْ عَدُولًا؛ لِأَنَّ الْوَسْطَ عَدْلٌ بَيْنَ الْأَطْرَافِ لَيْسَ إِلَى بَعْضِهَا أَقْرَبُ مِنْ بَعْضٍ؛<sup>۸۳</sup>

یا [منظور این است که این امت] عادلند، چرا که وسط عدل بین دو طرف است و به هیچ یک از دو طرف نسبت به طرف دیگر نزدیکتر نیست.

فخر رازی نیز معنای دوم مطرح شده از سوی زمخشری را ذکر کرده و برای تقویت آن شواهدی آورده است؛ با این حال معنای نخست را با استناد به گفتار مفسران اولویت داده است.<sup>۸۴</sup>

معنای چهارم: فضیلت بیشتر

چهارمین معنایی که برای وسط بودن ذکر شده، برخوردار بودن بیشتر از فضایل است. فخر رازی به عنوان قول سوم از میان چهار قول مذکور، این معنا را مطرح ساخته است. وی می گوید:

القول الثالث: أَنَّ الرَّجُلَ إِذَا قَالَ: فَلَانَ أَوْ سَطْنَا نِسْبًا، فَالْمَعْنَى أَنَّهُ أَكْثَرُ فَضْلًا، وَهَذَا وَسْطٌ فِيهِمْ كَوَاسِطَةَ الْقَلَادَةِ، وَأَصْلُ هَذَا أَنَّ الْإِتْبَاعَ يَحُوشُونَ الرَّئِيسَ، فَهُوَ فِي وَسْطِهِمْ وَهَمَّ حَوْلَهُ فَاقِيلُ وَسْطٌ لِهَذَا الْمَعْنَى؛<sup>۸۵</sup>

قول سوم [این است که]: وقتی مردی می گوید فلانی از نظر نسب اوسط ماست، منظور این است که او بیشترین فضیلت را دارد و وسط در میان ایشان، مانند وسط گردنبند است و اصل این معنا [از آنجا ناشی می شود که] پیروان در حاشیه و پیرامون رئیس هستند؛ از این رو او در وسط ایشان قرار گرفته و آنان در اطراف او قرار می گیرند و بر اساس همین معنا، وسط گفته می شود.

بر این اساس، معنای آیه چنین می شود: «ما اینچنین شما را امت برتر قرار دادیم»؛ یعنی این امت نسبت به سایر امت ها فضیلت بیشتری دارد.

پس از دانستن معنای «شاهد» و «وسط» بودن امت، اینک نوبت به تعیین مصداق امت - چه در مقام ثبوت و چه در مقام اثبات - می رسد.

منظور از «امت»

واژه «امت» گاهی درباره یک گروه خاص و یا حتی یک نفر به کار رفته است. به عنوان مثال خداوند سبحان در قرآن کریم، از حضرت ابراهیم به تنهایی به عنوان یک امت تعبیر می کند و

۸۳ الکشاف: ۳۱۷/۱.

۸۴ ر.ک: تفسیر الرازی: ۴ / ۱۰۹.

۸۵ همان.

می فرماید: «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا».<sup>۸۶</sup> اما واژه امت نوعاً درباره عموم مردم به کار می رود. گاهی استعمال این لفظ به نحو عام استغراقی است و شامل تک تک افراد می شود. و گاهی به نحو عام مجموعی، یعنی به مجموع من حیث المجموع نظر دارد نه به تک تک افراد. حال سؤال این است که اگر مراد از امت در این آیه عموم امت اسلام در مقابل امم دیگر همانند یهود و نصارا باشد، آیا مراد عام استغراقی است یا عام مجموعی؟

در اینجا بر فرض اینکه مراد خداوند عموم امت اسلام باشد، بر اساس هر یک از معانی چهارگانه ذکر شده برای امت به بررسی این مطلب خواهیم پرداخت که آیا مراد خداوند آن است که تک تک افراد منسوب به امت اسلامی نسبت به تک تک افراد سایر امت ها «وسط» هستند؟ یا اینکه این امت در مجموع نسبت به سایر امت ها «وسط» است؟

پیش از رسیدگی به این مطلب، توجه به این نکته بسیار ضروری است که اساساً در این بحث از یک موضوع اساسی و مهم غفلت شده و آن معنای مراد از «امت اسلامی» است. به عبارت دیگر پیش از پرداختن به معنای وسط بودن و یا هر ویژگی دیگر برای امت اسلامی، به ضرورت باید مشخص شود که منظور از «امت اسلام» چه کسانی هستند؟ آیا هرکسی که به هر انگیزه ای و لو از سر نفاق شهادتین بگوید در زمره «امت اسلام» خواهد بود؟ آیا کسی که از پدر و مادری مسلمان متولد شده و در سرزمین اسلامی زندگی می کند، در زمره «امت اسلامی» به شمار می آید؟ ملاک اینکه کسی از «امت اسلامی» شمرده شود، چیست؟

این پرسش ها درباره «امت یهود» و «امت نصارا» نیز مطرح می شود. آیا کسی که در عصر حیات حضرت موسی علی نبینا وآله وعلیه السلام می زیسته و به راستی از آن حضرت پیروی کرده و به خدا ایمان آورده و با ایمان از دنیا رفته است از «امت یهود» شمرده می شود، و یا مراد از «امت یهود» شامل کسانی می شود که با حضرت موسی مخالفت کردند و پیامبران خدا را کشتند و دین الاهی را تحریف کردند؟ همین طور، آیا فقط فرد مؤمن به خدا و حضرت عیسی در زمان آن حضرت در زمره «امت نصارا» است، یا آنانی که پس از حضرت عیسی، بر اثر پیروی از هوای نفس دین الاهی حضرت عیسی را تحریف کرده و قائل به الوهیت ایشان شدند نیز «امت نصارا» به حساب می آیند؟

از مطالبی که در تفاسیر اهل سنت آمده استفاده می شود که آنان تمامی کسانی را که با هر انگیزه ای اظهار اسلام کرده و یا آنانی که از پدر و مادر مسلمان متولد شده و در سرزمین اسلامی

زندگی می کند را «امت اسلام» و در مقابل، یهودیان و نصرانیان معتقد به دین تحریف شده یهود و نصارا را «امت یهود» و «امت نصارا» می شمارند.

با توجه به این نکته، به بحث خود باز می گردیم تا مراد خداوند از «امت» در این آیه را با در نظر گرفتن معانی چهارگانه «وسط» دریابیم.

**معنای نخست «وسط»**، اعتدال و پرهیز از افراط و تفریط بود. چنان که گذشت، نظام الدین اعرج نیشابوری معتقد است که امت اسلام در اعتقاد به نبوت راه میانه را پیش گرفته و از غلو و افراط درباره شأن رسول خداصلی الله علیه وآله پرهیز کرده است. همچنین با پرهیز از کوتاهی و کوچک شمردن شأن پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، از آزار و قتل ایشان دست شسته است؛ از این رو خدای تعالی به جهت پرهیز این امت از افراط و تفریط، آنها را امت وسط قرار داده است.

روشن است که این معنا درباره تک تک افراد امت اسلام صدق نمی کند؛ از این رو ممکن نیست تمامی این امت به این معنا «امت وسط» باشند. به عبارت دیگر، این معنا با استعمال لفظ امت به صورت عام استغراقی سازگاری ندارد؛ زیرا تردیدی نیست که در میان این امت، هم غالی بوده است و هم مقصر. بنا بر این اگر مراد از «امت» عام نیز باشد، به یقین «عام مجموعی» است. یعنی این امت در مجموع از سایر امت ها میانه روتر و معتدل تر است و افرادی در این امت وجود دارند که بیشتر از افراد معتدل سایر امت ها اعتدال را رعایت و از افراط و تفریط می پرهیزند.

**معنای دوم «وسط»**، یعنی خیر بودن نیز با استعمال امت به صورت «عام استغراقی» سازگاری ندارد؛ زیرا احدی نمی تواند ادعا کند که تک تک افراد این امت از افراد سایر امم برتر و همه در زمره اخیار هستند. در نتیجه، بر اساس این معنا نیز اگر مراد از «امت» عام باشد، قطعاً «عام مجموعی» است و در نهایت می توان گفت که این امت در مجموع نسبت به سایر امت ها خیریت بیشتری دارند، و یا افرادی در این امت هستند که خیر آنها از خیر اخیار سایر امت ها بیشتر است.

به همین ترتیب **معنای سوم**، یعنی «عدالت» نیز بالوجدان با عام استغراقی سازگاری ندارد و ما می دانیم که وجداناً تک تک افراد این امت عادل نیستند.

**معنای چهارم**، یعنی «افضلیت» نیز به همین صورت است و بر اساس این معنا نیز نمی توان عام بودن واژه امت را حمل بر عام استغراقی نمود.

در نتیجه، بر اساس هر یک از این معانی چهارگانه، می توان گفت دلالت امت بر عموم به صورت «عام مجموعی» است؛ یعنی این امت در مجموع بهتر از سایر امت ها هستند، و این برتریت به جهت وجود افراد خاصی در این امت است که از افراد خوب سایر امت ها بهترند. روشن است که به یقین در میان سایر امت ها نیز افراد معتدل، خیر، عادل و بافضیلت بوده است؛

پس باید آن افراد با افراد معتدل، نیکو، عادل و بافضیلت این امت مقایسه شوند تا آن گاه گفته شود این امت در مجموع بهتر از سایر امت هاست، و این افراد خاص هستند که خداوند آنها را «امت وسط» قرار داده است تا در دادگاه عدل الاهی برای مردم شهادت بدهند.

علاوه بر این که خود شهادت دادن - که فضیلتی بزرگ است که از «امت وسط» قرار دادن این افراد به دست می آید - نیز دلالت می کند که مراد در اینجا عام استغراقی نیست؛ زیرا در میان امت اسلام قطعاً افرادی هستند که در دادگاههای معمولی نیز شهادتشان برای یک مشت جو هم پذیرفته نمی شود. علاوه بر آن که شهادت دادن، نیاز به حضور و آگاهی از احوال مردم دارد.

پس «امت وسط» کسانی هستند که نزد تمامی مردم حضور علمی دارند و به علم الاهی از احوال همگان آگاهند، به همین روی می توانند در دادگاه عدل الاهی شهادت دهند و شهادت آنان نیز از سوی خداوند پذیرفته می شود. به راستی چه کسانی شایستگی این وصف را دارند و می توانند در محکمه خداوند شاهد باشند؟ در تفسیر *المراغی* درباره این پرسش آمده است:

فَنَحْنُ إِنَّمَا نَسْتَحِقُّ هَذَا الْوَصْفَ إِذَا اتَّبَعْنَا سِيرَتَهُ وَشَرِيعَتَهُ، وَهُوَ الَّذِي يَحْكُمُ عَلَيَّ مِنْ اتِّبَاعِهَا، وَمَنْ حَادَّ عَنْهَا وَابْتَدَعَ لِنَفْسِهِ تَقَالِيدَ أُخْرَى، وَانْحَرَفَ عَنِ الْجَادَّةِ، وَحِينَئِذٍ يَكُونُ الرَّسُولُ بَدِينَهُ وَسِيرَتَهُ حُجَّةً عَلَيْهِ، بَأَنَّهُ لَيْسَ مِنْ أُمَّتِهِ الَّتِي وَصَفَهَا اللَّهُ فِي كِتَابِهِ بِقَوْلِهِ: (كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ) وَبِذَلِكَ يَخْرُجُ مِنَ الْوَسْطِ وَيَكُونُ فِي أَحَدِ الطَّرْفَيْنِ؛<sup>۸۷</sup>

پس آنگاه استحقاق این وصف را خواهیم داشت که از سیره و شریعت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله تبعیت کنیم و اوست که بر پیروی کنندگان از سیره و شریعتش حکم می کند و بر کسی که از شریعت و سیره اش فاصله گرفته و ملتزم به پیروی از دیگران شده و از جاده منحرف شده است، در این هنگام رسول به واسطه دین و سیره خویش، حجتی بر علیه او خواهد بود و دیگر او از امتش نخواهد بود؛ امتی که خداوند در قرآن آنان را اینچنین توصیف کرده است که: (كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ) و بدان سبب از وسط خارج شده و در یکی از دو طرف قرار می گیرد.

براساس این سخن، پیامبر خدا صلی الله علیه وآله میزانی است که مشخص می کند چه کسی شایستگی آن را دارد که در زمره «امت وسط» قرار گیرد. به عبارت دیگر، آنان افراد خاصی از این امت «وسط» هستند که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله شایستگی آنان را برای «امت وسط» بودن امضاء و برای آنان شهادت داده باشد.



رشید رضا نیز در تفسیر المنار، سخن مشابهی دارد. وی می نویسد:

(وَيَكُونُ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا) أى إِنَّ الرّسول عليه الصلاة والسلام هو المثل الأكمّل لمرتبة الوسط، وإنما تكون هذه الأمة وسطا باتّباعها له فى سيرته وشريعته، وهو القاضى بين الناس فىمن اتبع سنّته ومن ابتدع لنفسه تقاليد أخرى أو حذا حذو المبتدعين، فكما تشهد هذه الأمة على الناس بسيرتها وارتقائها الجسدى والروحى بأنهم قد ضلّوا عن القصد، يشهد لها الرسول بما وافقت فيه سنّته وما كان لها من الأسوء الحسنه فيه، بأنّها استقامت على صراط الهداية المستقيم. فكأنه قال: إنّما يتحقّق لكم وصف الوسط إذا حافظتم على العمل بهدى الرسول واستمتمت على سنّته، وأما إذا انحرفتم عن هذه الجادة فالرسول بنفسه ودينه وسيرته حجّة عليكم بأنكم لستم من أمته التى وصفها الله فى كتابه بهذه الآية وبقوله: (كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ) الخ. بل تخرجون بالإبتداع من الوسط وتكونون فى أحد الطرفين؛<sup>٨٨</sup>

(وَيَكُونُ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا)، يعنى اینکه پیامبر اکرم علیه [و على آله] الصلاة و السلام کامل ترین مثال برای مرتبه وسط است و این امت تنها به سبب پیروی از او در سیره و شریعت اش وسط خواهد بود. او در میان مردم قاضی خواهد بود و درباره کسانی که از سنت اش پیروی کرده و کسانی که پیروی از دیگران را برای خویش برگزیده اند و یا راه بدعت گزاران را درپیش گرفته اند قضاوت خواهد کرد. پس چنان که این امت به سبب سیره و ارتقاء جسدى و روحى خود بر علیه مردم شهادت می دهد که آنها از راه منحرف شده اند، پیامبر نیز برای این امت به آنچه با سنتش موافقت شده و او برای امت الگوى نیکویی بوده است و اینکه این امت بر صراط مستقیم هدایت استقامت کرده اند شهادت خواهد داد. پس چنان است که گویی می فرماید: همانا وصف «وسط» برای شما تحقق می یابد به شرط اینکه بر عمل به هدایت رسول محافظت کنید و بر سنت او استقامت ورزید و اگر از این جاده منحرف شوید، پیامبر به نفس، دین و سیره خویش حجتی علیه شما خواهد بود و شما از امتی نیستید که خداوند در کتابش با این آیه آنان را وصف کرده است که: (كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ)؛ بلکه به سبب بدعت گذاردن از «وسط» خارج شده و در یکی از دو طرف قرار می گیرید.

چنانکه ملاحظه شد، برخی از مفسران متأخر سنی انصاف به خرج داده و معنای لطیفی برای آیه ذکر کرده اند. براساس این معنا، رسول خداصلی الله علیه وآله برای «وسط» بودن امت ملاک تعیین کرده است که سیره و شریعت او ملاکی است برای سنجش امت اسلام. از این رو هر یک از امت

بر اساس این ملاک عمل کند، مصداق «امت وسط» خواهد بود، و هرکس از آن عدول کند، «امت وسط» شمرده نخواهد شد. تنها افراد خاصی از امت اسلام که رسول خداصلی الله علیه وآله با سیره و شریعت خود بر شایستگی آنها شهادت داده و آنها را پذیرفته باشد لیاقت وصف «امت وسط» را دارند؛ اما کسی که از ناحیه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله رد شود، «امت وسط» نخواهد بود و نمی تواند بر سایر مردم شاهد باشد.

حاصل آنکه «وسط» را به هر معنایی از این معانی چهارگانه حمل کنیم، موصوف شدن به آن، مشروط به امضاء رسول خداصلی الله علیه وآله و عمل به سیره و شریعت آن حضرت است. با این بیان روشن می شود که این آیه شریف هیچ ارتباطی با عدالت صحابه ندارد.

ممکن است گفته شود که هر چند دلالت لفظ «امت» در این آیه بر عموم استغراقی تمام نیست، اما این مطلب با اینکه تمامی صحابه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله مصداق «امت وسط» باشند، منافاتی ندارد.

در پاسخ به این شبهه باید گفت که درباره صحابه نیز نمی توان واژه امت را به نحو «عام استغراقی» به کار برد؛ زیرا به شهادت قطعی قرآن، روشن است که در میان اطرافیان و صحابه رسول خداصلی الله علیه وآله نیز منافقانی بوده اند که در ظاهر و به زبان اظهار اسلام کرده بودند، ولی در قلب لحظه ای به آن حضرت ایمان نیاوردند. خداوند در سوره مائده - یعنی آخرین سوره ای که در اواخر عمر شریف رسول خداصلی الله علیه وآله نازل شده است - از گسترش نفاق در اطرافیان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله اخبار می کند و پیامبر خود را دلداری داده و می فرماید:

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ  
وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ؛<sup>۸۹</sup>

ای پیامبر، کسانی که به سرعت در مسیر کفر می شتابند، تو را غمگین نسازند، آنانی که با زبان هایشان می گویند ایمان آوردیم، در حالی که قلب هایشان ایمان نیاورده است.

بنا بر این، هرگز نمی توان ادعا کرد که تک تک صحابه مصداق «امت وسط» هستند؛ از این رو آیه هیچ ارتباطی با صحابه ندارد و استناد به آن برای اثبات عدالت صحابه بر خلاف برهان بوده و ادعایی بی دلیل است، و حقیقت آن است که آنان برای توجیه ما وقع، ابتدا به عدالت تمامی صحابه فتوا داده اند و سپس به دنبال دلیل فتوای خود می گردند تا شاید با تمسک به برخی آیات قرآن، بتوانند دلیلی برای پیش فرض خود بتراشند!

نقل شده که شافعی برای یافتن دلیلی از قرآن برای حجیت اجماع، قرآن را سیصد مرتبه از ابتدا تا آخر خوانده است تا اینکه آیه ای را به عنوان دلیل یافته است! از این داستان بسیار عجیب - به فرض این که یک نفر بتواند در طول حیات علمی خود، سیصد بار، با تأمل، تمامی قرآن را بخواند و در عین حال به سایر امور زندگی فردی و اجتماعی خود نیز برسد - روشن می شود، کسانی که قائل به حجیت اجماع بوده و براساس اجماع فتوا داده اند، هیچ دلیلی برای آن نداشته و پس از آن درصدد یافتن دلیلی از کتاب خدا برای آن برآمده اند.

این نشان می دهد که آنان در ابتدا برای توجیه ما وقع ادعاهایی مطرح می کنند و فتاوی از ناحیه اندیشمندان صادر می شود، آنگاه به فکر دست و پا کردن دلیل می افتند! این مصداق بارز بارش از زمین به آسمان است. به دیگر سخن، سنیان باورها و اعتقادات خود را از قرآن و سنت استخراج و اخذ نکرده اند؛ بلکه باورهای آنان با توجه به وقایعی شکل گرفته که در تاریخ اسلام رخ داده است. در مرحله بعد کوشیده اند ادله ای برای این باورها دست و پا کنند، در حالی که یک مسلمان واقعی باید باورهای دینی خود را از کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله اخذ کرده و ما وقع را با آن بسنجد و در صورت سازگاری آن با کتاب و سنت، آن را بپذیرد و در غیر این صورت آن را رها کند.

آنچه در تاریخ اسلام رخ داده این است که عده ای پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله، حاکمیت مسلمانان را به دست گرفته و اهل بیت پیامبر علیهم السلام را به حاشیه راندند و به این ترتیب تلاش کردند تا یگانه راه دستیابی به معارف دینی و تعالیم و حیانی را مسدود و راه دیگری جایگزین نمایند. از آنجا که راه جایگزین در حقیقت بی راهه ای پر از موانع و مشکلات بود، اندیشمندان وابسته به جریان حاکمیت کوشیدند تا برای خالی از مشکل جلوه دادن آن، توجیهاات و ادله ای بتراشند؛ اما به یقین هر تلاشی برای کتمان حقیقت و حق نشان دادن باطل نافرجام است و حقیقت برای حق جویان نمایان می شود، هر چند که حق ستیزان ناخوش دارند.

در بحث حاضر نیز تمامی حق طلبان می دانند که هرگز نمی توان تمام آنانی که صحابه نامیده می شوند را مصداق «امت وسط» شمرد و شایسته شاهد بر سایر مردم دانست، بلکه شاهد بودن نیازمند ویژگی هایی است که خداوند در قرآن برخی از آنها را برشمرده است. خدای متعال می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ \*  
وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مَلَّةً  
أَبْيَكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ

وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ  
فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ؛<sup>۹۰</sup>

ای کسانی که ایمان آورده اید، رکوع و سجود به جای آورید و پروردگارتان را بپرستید و کارهای خیر انجام دهید، باشد که رستگار شوید. در راه خدا آنچنان که شایسته است جهاد کنید. او شما را برگزیده و در دین برای شما سختی قرار نداده است. مانند آئین ابراهیم او شما را از پیش و در این کتاب مسلمان نامیده است تا پیامبر خدا بر شما شاهد باشد و شما بر سایر مردم گواه باشید. به همین روی نماز را به پا دارید، زکات بدهید و به خدا متوسل شوید [چرا که] او مولای شماست و چه مولا و یاری کننده نیکویی است.

بر اساس این دو آیه، شرط شاهد بودن بر سایر مردم، ایمان و قرار گرفتن در طریق عبودیت و بندگی است، چرا که خداوند بنده ای را از میان بندگان برمی گزیند که ایمان آورده و با رکوع و سجود مراتب بندگی خویش را در درگاه الهی اعلام کرده باشد و آنچنان که شایسته است، به جهاد - اعم از جهاد با شمشیر و جهاد با نفس - در راه خداوند پردازد. خداوند پس از برشمردن این ویژگی ها است که می فرماید اگر اینچنین باشید، شاهد بر خلق خواهید بود، آنگاه با «فاء تفریع» تأکیدی دوباره می کند که پس از رسیدن به این جایگاه نیز باید نماز را به پا دارید، زکات بدهید و به خداوند پناه برید، چرا که تنها او مولای شماست.

حال آیا به راستی تمامی صحابه - با آن دامنه و گستره وسیعی که سنّیان قائلند - دارای چنین ویژگی هایی بوده و به مقام عبودیت رسیده اند؟! مقامی که پیامبر خداصلی الله علیه وآله با دارا بودن آن به رسالت برگزیده شده است. روشن است هرگز نمی توان ادعا کرد که تمامی صحابه، شرایط شاهد بودن بر سایر مردم را دارند و این وجه دیگری است بر این که آیه مورد بحث هیچ ارتباطی با عدالت صحابه ندارد و استناد به آن برای اثبات عدالت صحابه به یقین باطل و خلاف آموزه های قرآنی است.

در مقابل و در احادیث اهل بیت علیهم السلام، با توجه به تعالیم نورانی قرآنی به بیان معنای آیه پرداخته شده است. حاکم حسکانی در *شواهد التنزیل* می نویسد:

أخبرنا محمد بن عبد الله بن أحمد الصوفی، قال: أخبرنا محمد بن أحمد بن محمد الحافظ، قال: حدثنا عبد العزيز بن يحيى بن أحمد، قال: حدثني أحمد بن محمد بن عمير، قال: حدثني بشر بن المفضل، قال: حدثنا عيسى بن يوسف، عن أبي الحسن علي بن يحيى، عن أبان بن أبي عياش، عن سليم بن قيس، عن علي عليه السلام قال: «إِنَّ اللَّهَ إِذَا

عَنْ بَقُولِهِ تَعَالَى: (لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ) فرسول الله شاهد علينا، ونحن شهداء الله على الناس [على خلقه] وحجته في أرضه، ونحن الذين قال الله جلَّ اسمه [فيهم]: (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا)؛<sup>۹۱</sup>

محمد بن عبد الله بن احمد صوفی به سند خود از سلیم بن قیس، از علی علیه السلام روایت می کند که حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «مراد خدای تعالی از این سخنش [که فرمود]: (لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ) ما هستیم. پس پیامبر خداصلی الله علیه وآله شاهد بر ماست و ما شاهدان خدا بر مردم [بر خلق خدا] و حجت او در زمینش هستیم. ما کسانی هستیم که خدای عزوجل [درباره ایشان] فرموده است: (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا).

مرحوم ثقة الاسلام کلینی در کتاب شریف کافی، به سند صحیح و به نقل از بُرید عجللی می نویسد:

قلت لأبي جعفر عليه السلام قول الله تبارك وتعالى: (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا)<sup>۹۲</sup> قال: «نحن الأئمة الوسط ونحن شهداء الله تبارك وتعالى على خلقه وحججه في أرضه». قلت: قوله تعالى: (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ) قال: إيانا عنى ونحن المجتوبون ولم يجعل الله تبارك وتعالى (فِي الَّذِينَ مِنْ حَرَجٍ)، فالخرج أشدُّ من الضيق (مَلَكَةً أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ) إيانا عنى خاصَّةً و (سَمَّاكُمْ الْمُسْلِمِينَ) الله سمَّانا المسلمين (مِنْ قَبْلُ) فى الكتب التى مضت (وفى هذا) القرآن (لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ)<sup>۹۳</sup> فرسول الله صلى الله عليه وآله الشَّهيد علينا بما بَلَّغنا عن الله تبارك وتعالى، ونحن الشَّهداء على النَّاسِ، فمن صدق يوم القيامة صدقناه ومن كذب كذَّبنا؛<sup>۹۴</sup>

به ابو جعفر امام باقر عليه السلام عرض کردم: [معناى اين] سخن خدای تبارك وتعالى [چيست که فرمود]: (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا) [امام باقر عليه السلام] فرمودند: «ما امت وسط هستیم. ما شاهدان خدای تبارك وتعالى بر خلق او و حجت های خدا در زمین او هستیم». [زاوی می گوید] عرض کردم: [معناى اين] سخن خدای تعالی [چيست که فرمود]: (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا

۹۱. شواهد التنزیل: ۱ / ۱۲۰ / ش ۱۲۹.

۹۲. سوره بقره، آیه ۱۴۳.

۹۳. سوره حج، آیه ۷۸.

۹۴. الکافی: ۱ / ۱۹۱ / ح ۴.

رَبِّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ. [امام

باقر علیه السلام] فرمودند: «مراد ما هستیم و ما برگزیدگان [خدا] هستیم و خدای تبارک و تعالی (فِي الدِّينِ مِنْ حَرْجٍ) قرار نداده است، «حرج» شدیدتر از سختی و [همان] تنگ گرفتن است. [مراد از] [مَلَكَةٌ أَيْبِكُمْ إِبراهيم] به طورخاص ما هستیم. [اینکه می فرماید: (سَمَّاكُمْ الْمُسْلِمِينَ)، خداوند ما را (مِنْ قَبْلُ) مسلمان نامیده است، [یعنی] در کتابهای پیشین (وَفِي هَذَا) [یعنی در] قرآن (لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ). پس رسول خداصلی الله علیه وآله به سبب آنچه از ناحیه خدای تبارک و تعالی به ما رسانده، شاهد بر ماست و ما گواه بر مردم هستیم. پس هرکس در این باره ما را در روز قیامت تصدیق کند، او را تصدیق و هر کس ما را تکذیب کند، او را تکذیب خواهیم کرد».

حضرت امام باقر علیه السلام در حدیثی دیگر، ضمن یادآوری إفاضه دائمی علم الاهی از سوی خداوند به اهل بیت علیهم السلام، از جمله رسیدن علوم تازه و تقدیرات جدید مخلوقات در شب قدر به امامان علیهم السلام، این علم الاهی را دلیل عدم اختلاف میان امامان و سبب شاهد بودن ایشان بر خلق دانسته اند. ایشان می فرمایند:

لقد قضی أن یكون فی كل سنة ليلة یهبط فیها بتفسیر الأمور... وأیم الله لقد قضی الأمر أن لا یكون بین المؤمنین اختلاف، ولذلك جعلهم شهداء علی الناس لیشهد محمدصلی الله علیه وآله علینا، ولنشهد علی شیعتنا، ولتشهد شیعتنا علی الناس؛<sup>۹۵</sup>

همانا [در علم خدا] تثبیت شده که در هر سال شبی باشد که در آن تفسیر امور را فرو می فرستد... به خدا سوگند این امر تثبیت شده تا اینکه میان مؤمنان اختلافی نباشد و براساس آن، ایشان را شاهدان بر مردم قراردادده است تا محمدصلی الله علیه وآله گواه بر ما باشد و ما بر شیعیانمان گواه باشیم و شیعیانمان برای مردم شهادت دهند.

بر اساس این حدیث شریف، رکن اساسی شاهد بودن، حضور علمی و آگاهی است، و این امری بدیهی است که تردیدی در آن وجود ندارد و روشن است که هیچ کس جز اهل بیت علیهم السلام ادعا نکرده و نمی تواند ادعا کند که هر سال و در شب قدر، روح و فرشتگان بر او نازل شده و تفسیر امور هر ساله را از ناحیه خداوند برای او می آورند و چون تنها اهل بیت علیهم السلام از این امتیاز برخوردارند، از این رو تنها ایشان و کسانی که از علوم الاهی آنان بهره مند شده باشند می توانند بر سایر مردم شاهد باشند ولاغیر. بر همین اساس حضرت امام باقر علیه السلام در حدیثی دیگر می فرمایند:

إِنَّمَا أَنْزَلَ اللَّهُ (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا); یعنی عدلاً (لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا). قال: ولا يكون شهداء على الناس إلا الأئمة والرسل، فأما الأئمة فإنه غير جائز أن يستشهدها الله تعالى على الناس وفيهم من لا تجوز شهادته في الدنيا على حزمة بقل;<sup>٩٦</sup>

همانا خداوند [این آیه را] نازل فرمود: (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا); یعنی عدل قرار دادیم [و دربارہ] (لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا) فرمود: و شاهدان بر مردم فقط امامان و رسولان می باشند؛ اما [درباره] امت [باید دانست که] جایز نیست خداوند آنان را شاهد بر مردم بگیرد؛ چرا که در میان آنان کسانی هستند که شهادتشان در دنیا، برای مشتی سبزی نیز پذیرفته نمی شود.

حضرت امام صادق علیه السلام نیز در ذیل این آیه می فرماید:

(وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا) فَإِنْ ظَنَنْتَ أَنَّ اللَّهَ عَنِي بِهَذِهِ الْآيَةِ جَمِيعَ أَهْلِ الْقِبْلَةِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ، أَفْتَرَى أَنَّ مِنْ لَا يَجُوزُ شَهَادَتُهُ فِي الدُّنْيَا عَلَى صَاعٍ مِنْ تَمْرٍ يَطْلُبُ اللَّهُ شَهَادَتَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَقْبَلُهَا مِنْهُ بِحَضْرَةِ جَمِيعِ الْأُمَمِ الْمَاضِيَةِ! كَلَّا لَمْ يَعْزِزْ اللَّهُ مِثْلَ هَذَا مِنْ خَلْقِهِ، يَعْنِي الْأُمَّةَ الَّتِي وَجِبَتْ لَهَا دَعْوَةُ إِبْرَاهِيمَ (كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ) وَهِيَ الْأُمَّةُ الْوَسْطَى وَهِيَ خَيْرُ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ;<sup>٩٧</sup>

(وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا). اگر گمان کنی که مراد خداوند در این آیه تمامی یکتاپرستان اهل قبله و [مسلمانان] هستند [در اشتباهی]. آیا به گمان تو خداوند در روز قیامت شهادت کسی را می طلبد که در دنیا شهادتش بر یک صاع خرما جایز نیست؟ [آیا خداوند شهادت] او را در حضور تمامی امت های گذشته می پذیرد؟! این طور نیست، خداوند چنین افرادی از خلقتش را [در این آیه] اراده نکرده است؛ بلکه معنای کلام خدا امتی است که دعای ابراهیم برای آنها اجابت شده که (كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ) و ایشان، «امت وسط» و بهترین امتی هستند که برای مردم پدیدار شده اند. کسانی که دعوت ابراهیم درباره آنان اجابت شده، همان کسانی هستند که از علم الهی برخوردارند و حاملان علم الهی کسی نیست جز اهل بیت علیهم السلام.

ابو بصیر نیز در همین راستا، حدیثی از امام باقر علیه السلام نقل می کند که:

٩٦. مناقب آل ابی طالب علیه السلام: ٣ / ٣١٣.

٩٧. تفسیر العیاشی: ١ / ٦٣ / ش ١١٤.

سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: «نحن نمط الحجاز». فقلت: وما نمط الحجاز؟ قال: «أوسط الأنماط، إنَّ الله يقول (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا)»، ثمَّ قال: «إلينا يرجع الغالی وبنا يلحق المقصّر»؛<sup>۹۸</sup>

شنیدم ابو جعفر امام باقر عليه السلام می فرمود: «ما نمط حجاز هستیم». عرض کردم: نمط حجاز چیست؟ فرمود: «میانه ترین روش ها»؛ همانا خداوند می فرماید: (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا). آنگاه فرمود: «غلوکنندگان به سوی ما باز می گردند و کوتاهی کنندگان به ما می رسند».

پس از این بیان روشن و استدلال قوی در تعیین مصداق حقیقی «امت وسط»، مقتضی است تفسیر دو تن از مفسران شیعه، یکی از متقدمان و یکی از متأخران نیز در ذیل این آیه مطرح شود. مرحوم طبرسی در مجمع البیان می نویسد:

ثمَّ بَيَّنَّ سبحانه فضل هذه الأمة على سائر الأمم، فقال سبحانه: (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا) وقد ذكرنا وجه تعلق الكاف المضاف إلى ذلك بما تقدّم. أخبر عزَّ إسمه أنّه جعل أُمَّةً نَبِيَّه مُحَمَّدَ صَلى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَدْلًا وَوَاسِطَةً بَيْنَ الرَّسُولِ وَالنَّاسِ. ومتى قيل: إذا كان فى الأُمَّة من ليس هذه صفته، فكيف وصف جماعتهم بذلك؟ فالجواب: أنّ المراد به من كان بتلك الصفة، ولأنَّ كلَّ عصر لا يخلو من جماعة هذه صفتهم.

وروى بُرَيْد بن معاوية العجلي عن الباقر عليه السلام: «نحن الأُمَّة الوسط، ونحن شهداء الله على خلقه، وحجّته فى أرضه». وفى رواية أخرى قال: «إلينا يرجع الغالی وبنا يلحق المقصّر». روى الحاكم أبو القاسم الحسكاني فى كتاب شواهد التنزيل لقواعد التفضيل بإسناده عن سليم بن قيس الهلالي عن على عليه السلام: «أنَّ الله تعالى إيانا عنى بقوله: (لَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ) فرسول الله شاهد علينا، ونحن شهداء الله على خلقه، وحجّته فى أرضه، ونحن الذين قال الله تعالى: (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا).

واستدلَّ كثير من العلماء بهذه الآية على أنّ إجماع الأُمَّة حجّة من حيث أنّه وصفهم بأنهم عدول، فإذا عدلهم الله تعالى، لم يجوز أن تكون شهادتهم مردودة. والصحيح أنّها لاتدلّ على ذلك، لأنَّ ظاهر الآية أن يكون كلَّ واحد من الأُمَّة بهذه الصفة، ومعلوم خلاف ذلك. ومتى حملوا الآية على بعض الأُمَّة، لم يكونوا بأولى ممّن يحملها على المعصومين والأئمّة من آل الرسول عليهم السلام؛<sup>۹۹</sup>

۹۸. همان: ۱ / ۶۳ / ش ۱۱۱.

۹۹. تفسیر مجمع البیان: ۱ / ۴۱۷ - ۴۲۰.



سپس خدای سبحان برتری این امت بر سایر امت ها را بیان کرده و فرموده است: (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا) و وجه تعلق «کاف مضاف» به «ذلک» را پیشتر ذکر کردیم. خدای عز و جل خبر داده است که امت پیامبرش محمدصلی الله علیه وآله را عدل و واسطه میان رسول و مردم قرار داده است. و اگر گفته شود: چنانچه در میان امت کسی با این ویژگی وجود نداشته باشد، چگونه همه آن را به این ویژگی توصیف می کنی؟ پاسخ این است که مراد از آن کسی است که این ویژگی را داشته باشد و هیچ دوره ای از گروهی که این ویژگی را دارا باشد، خالی نیست.

برید بن معاویه عجللی از امام باقرعلیه السلام روایت کرده است که فرمود: «ما امت وسط و شاهدان خداوند بر خلقش و حجت های او در زمینش هستیم». ایشان در روایت دیگری فرمود: «بازگشت غلوکنندگان به سوی ماست و اهل تقصیر نیز باید به ما ملحق شوند». حاکم ابوالقاسم حسکانی نیز در کتاب *شواهد التنزیل لقواعد التفضیل* به اسناد خود از سلیم بن قیس هلالی، از علی علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «همانا مراد خداوند از این سخن اش [که فرمود]: (لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ) ما هستیم؛ پس رسول خداصلی الله علیه وآله شاهد بر ماست و ما شاهدان خدا بر مردم و حجت او در زمین هستیم و ما همان کسانی هستیم که خدای عز و جل [درباره ایشان] فرمود: (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا).

بسیاری از علما بر اساس این آیه، بر حجت بودن اجماع امت استدلال کرده اند، از آن جهت که خداوند آنان را به عادل بودن توصیف کرده است. پس اگر خداوند آنان را عادل شمرده باشد، در این صورت جایز نیست که شهادتشان ردّ شود، در حالی که صحیح آن است که آیه دلالت بر حجیت اجماع نمی کند؛ زیرا ظاهر آیه این است که تک تک امت دارای این ویژگی باشند، در حالی که خلاف آن معلوم است و چنانچه آیه بر برخی از این امت حمل شود، این حمل بر سخن کسی که آن را بر معصومان و امامان از آل رسول اللهصلی الله علیه وآله حمل می کند اولویت ندارد.

بر اساس بیان مرحوم طبرسی، «امت وسط» باید از سویی ویژگی هایی داشته باشد تا بتواند شاهد خداوند بر مردم شود، و از سویی دیگر، تمامی امت از این ویژگی ها برخوردار نیستند، بلکه تنها امامان و اهل بیت معصوم پیامبر علیهم السلام مصداق «امت وسط» و شایسته شاهد بودن بر خلق هستند و هیچ دوره ای از روزگار از وجود آنان خالی نیست.

مرحوم علامه طباطبائی نیز در ذیل این آیه، ضمن نقل و نقد نظر برخی مفسران، برای انحصار «امت وسط» به معصومان علیهم السلام استدلال کرده است. ایشان می نویسد:

قوله تعالی: (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا)، الظاهر أنّ المراد أنّ المصداق «امت وسط» و شایسته شاهد بودن بر خلق هستند و هیچ دوره ای از روزگار از وجود آنان خالی نیست.

كذلك جعلناكم أمة وسطاً، وقيل إنَّ المعنى ومثل هذا جعل العجيب جعلناكم أمة وسطاً، وهو كما ترى. وأما المراد بكونهم أمة وسطاً شهداء على الناس فالوسط هو المتخلل بين الطرفين لا إلى هذا الطرف ولا إلى ذاك الطرف، وهذه الأمة بالنسبة إلى الناس - وهم أهل الكتاب والمشركون - على هذا الوصف، فإنَّ بعضهم - وهم المشركون والوثنيون - إلى تقوية جانب الجسم محضاً لا يريدون إلاَّ الحياة الدنيا والإستكمال بملاذها وزخارفها وزينتها، لا يرجون بعثاً ولا نشوراً، ولا يعابون بشيء من الفضائل المعنوية والروحانية، وبعضهم كالنصارى إلى تقوية جانب الروح لا يدعون إلاَّ إلى الرهبانية ورفض الكمالات الجسمية التي أظهرها الله تعالى في مظاهر هذه النشأة المادية... فهؤلاء أصحاب الروح أبطلوا النتيجة بإبطال سببها وأولئك أصحاب الجسم أبطلوا النتيجة بالوقوف على سببها والجمود عليها. لكنَّ الله سبحانه جعل هذه الأمة وسطاً بأن جعل لهم ديناً يهدى متحليه إلى سواء الطريق وسط الطرفين لا إلى هؤلاء، ولا إلى هؤلاء، بل يقوى كلا من الجانبين - جانب الجسم وجانب الروح - ... فهذه الأمة هي الوسط العدل الذي به يقاس ويوزن كلٌّ من طرفي الإفراط والتفريط، فهي الشاهدة على سائر الناس الواقعة في الأطراف، والنبى صلى الله عليه وآله وهو المثال الأكمل من هذه الأمة - هو شهيد على نفس الأمة، فهو صلى الله عليه وآله ميزان يوزن به حال الآحاد من الأمة، والأمة ميزان يوزن به حال الناس ومرجع يرجع إليه طرفا الإفراط والتفريط. هذا ما قرره بعض المفسرين في معنى الآية، وهو في نفسه معنى صحيح لا يخلو عن دقة، إلاَّ أنَّه غير منطبق على لفظ الآية، فإنَّ كون الأمة وسطاً إنما يصحَّ كونها مرجعاً يرجع إليه الطرفان، وميزاناً يوزن به الجانبان لا كونها شاهدة تشهد على الطرفين، أو يشاهد الطرفين، فلا تناسب بين الوسطية بذاك المعنى الشهادة، وهو ظاهر، على أنَّه لا وجه حينئذٍ للتعرض بكون رسول الله شهيداً على الأمة، إذ لا يترتب شهادة الرسول على الأمة على جعل الأمة وسطاً، كما يترتب الغاية على المعنى والغرض على ذيه.

على أنَّ هذه الشهادة المذكورة في الآية، حقيقة من الحقائق القرآنية تكرر ذكرها في كلامه سبحانه، واللائح من موارد ذكرها معنى غير هذا المعنى، قال تعالى: (فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا)،<sup>١٠٠</sup> وقال تعالى: (وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا ثُمَّ لَا يُؤَدُّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ)،<sup>١٠١</sup> وقال تعالى:

١٠٠. سورة نساء، آية ٤١.

١٠١. سورة نحل، آية ٨٤.

(وَوَضَعَ الْكِتَابَ وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ).<sup>١٠٢</sup> والشهادة فيها مطلقه، وظاهر الجميع على إطلاقها هو الشهادة على أعمال الأمم، وعلى تبليغ الرسل أيضاً، كما يومية إليه قوله تعالى: (فَلَنَسْئَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْئَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ)،<sup>١٠٣</sup> وهذه الشهادة وإن كانت في الآخرة يوم القيامة، لكن تحملها في الدنيا على ما يعطيه قوله تعالى - حكاية عن عيسى عليه السلام - (وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ)،<sup>١٠٤</sup> وقوله تعالى: (يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا)<sup>١٠٥</sup> ومن الواضح أن هذه الحواس العادية التي فينا، والقوى المتعلقة بها لاتحمل إلا صور الأفعال والأعمال فقط، وذلك التحمل أيضاً إنما يكون في شيء يكون موجوداً حاضراً عند الحس لا معدوماً ولا غائباً عنه، وأما حقائق الأعمال والمعاني النفسانية من الكفر والإيمان والفوز والخسران، وبالجملة كل خفي عن الحس ومستبطن عند الإنسان - وهي التي تكسب القلوب، وعليه يدور حساب رب العالمين يوم تبلى السرائر، كما قال تعالى: (وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ)، فهي مما ليس في وسع الإنسان إحصاؤها والإحاطة بها وتشخيصها من الحاضرين فضلاً عن الغائبين إلا رجل يتولى الله أمره ويكشف ذلك له بيده....

والحاصل أن هذه الشهادة ليست هي كون الأمة على دين جامع للكمال الجسماني والروحاني، فإن ذلك على أنه ليس معنى الشهادة خلاف ظاهر الآيات الشريفة. بل هي تحمل حقائق أعمال الناس في الدنيا من سعادة أو شقاء، ردّ وقبول، وانقياد وتمرد، وأداء ذلك في الآخرة يوم يستشهد الله من كل شيء، حتى من أعضاء الإنسان، (وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا).<sup>١٠٦</sup>

ومن المعلوم أن هذه الكرامة ليست تنالها جميع الأمة، إذ ليست إلا كرامة خاصة للأولياء الطاهرين منهم، وأما من دونهم من المتوسطين في السعادة، والعدول من أهل الإيمان، فليس لهم ذلك، فضلاً عن الأجلاف الجافية، والفراعنة الطاغية من الأمة، وستعرف في قوله تعالى: (وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا)<sup>١٠٧</sup> إن أقل ما يتصف به

١٠٢. سورة زمر، آية ٦٩.

١٠٣. سورة أعراف، آية ٦.

١٠٤. سورة مائدة، آية ١١٧.

١٠٥. سورة نساء، آية ١٥٩.

١٠٦. سورة فرقان، آية ٣٠.

١٠٧. سورة نساء، آية ٦٩.

الشهداء - وهم شهداء الأعمال - أنهم تحت ولاية الله ونعمته وأصحاب الصراط المستقيم، وقد مرَّ إجمالاً في قوله تعالى: (صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ).<sup>١٠٨</sup> فالمراد بكون الأمة شهيدة، أن هذه الشهادة فيهم، كما أن المراد بكون بني إسرائيل فضّلوا على العالمين، أن هذه الفضيلة فيهم من غير أن يتصف به كل واحد منهم، بل نسب وصف البعض إلى الكلّ لكون البعض فيه ومنه، فكون الأمة شهيدة هو أن فيهم من يشهد على الناس يشهد الرسول عليهم....

معنى الشهادة غاية متفرعة في الآية على جعل الأمة وسطاً، فلا محالة تكون الوسطية معنى يستتبع الشهادة والشهداء، وقد قال الله تعالى: (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ \* وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ).<sup>١٠٩</sup> جعل تعالى كون الرسول شهيداً عليهم وكونهم شهداء على الناس غاية متفرعة على الإجتباء ونفى الحرج عنهم في الدين، ثم عرف الدين بأنه هو الملة التي كانت لأبيكم إبراهيم الذي سماكم المسلمين من قبل، وذلك حين دعا لكم ربّه وقال: (وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةٌ مُسْلِمَةٌ لَكَ)<sup>١١٠</sup> فاستجاب الله دعوته وجعلكم مسلمين، تسلّمون له الحكم والأمر من غير عصيان واستتكاف، لذلك ارتفع الحرج عنكم في الدين، فلا يشقّ عليكم شيء منه ولا يحرج، فأنتم المجتوبون المهديون إلى الصراط، المسلمون لربهم الحكم والأمر، وقد جعلناكم كذلك ليكون الرسول شهيداً عليكم وتكونوا شهداء على الناس، أي تتوسطوا بين الرسول وبين الناس فتصلوا من جهته إليهم، وعند ذلك يتحقّق مصداق دعائه عليه السلام فيكم وفي الرسول حيث قال: (رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ)،<sup>١١١</sup> فتكونون أمة مسلمة أودع الرسول في قلوبكم علم الكتاب والحكمة، ومزكّين بتزكّيته، والتزكية التطهير من قذرات القلوب، وتخليصها للعبودية، وهو معنى الإسلام - كما مرّ بيانه - فتكونون مسلمين خالصين في عبوديتكم، وللرسول في ذلك القدم الأوّل والهداية والتربية، فله التقدّم على

١٠٨. سورة فاتحة، آية ٧.

١٠٩. سورة حج، آية ٧٨.

١١٠. سورة بقره، آية ١٢٨.

١١١. همان، آية ١٢٩.

الجميع، ولكم التوسط بالحق به، والناس في جانب، وفي أول الآية وآخرها قرآن تدلّ على المعنى الذي استفدناه منها غير خفية على المتدبر فيها سنينها في محلّه إن شاء الله؛<sup>۱۱۲</sup>

(وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا) و ظاهراً مراد آیه آن است که همانطور که بزودی قبله را برایتان برمی گردانیم تا به سوی صراط مستقیم هدایتتان کنیم، همچین شما را امتی وسط قرار دادیم. و مراد از «امت وسط» و شاهد بودن بر مردم این است کلمه «وسط» بمعنای چیزی است که میانه دو طرف قرار گرفته باشد، نه از آن طرف باشد و نه از این طرف. این امت نسبت به مردم - یعنی اهل کتاب و مشرکان - همین ویژگی را دارند، برای اینکه یک دسته از مردم - یعنی مشرکان و وثنی ها - تنها و تنها جانب جسم را تقویت کرده و جز زندگی دنیا و به کمال رساندن لذتها، زخارف و زینت دنیا چیز دیگری نمی خواهند، و نه به برانگیخته شدن در قیامت امید دارند، نه احتمال نشوری می دهند و نه کمترین اعتنایی به فضائل معنوی و روحی دارند. و برخی دیگر از مردم همچون نصارا، تنها جانب روح را تقویت کرده و جز به رهبانیت و ترک کمالات جسمی - که خدا در مظاهر این نشئه مادی ظهورش داده - دعوت نمی کنند... پس این اصحاب روح، رسیدن به آن هدف را با باطل کردن سبب آن، آن را باطل کرده اند، و اصحاب جسم نیز با توقف بر سبب و جمود در آن، نتیجه را ابطال کرده اند. اما خداوند سبحان این امت را وسط قرار داد، یعنی برای آنان دینی قرار داد که متدینان به آن، دین را بسوی راه وسط و میانه هدایت می کند، نه به سوی اصحاب جسم و اصحاب روح؛ بلکه هر دو طرف را تقویت می کند، هم جانب جسم را، و هم جانب روح را... .

پس این امت که همان امت وسط و عدل است، امتی است که باید هر دو طرف افراط و تفریط با آن سنجیده شود؛ از این رو شاهد بر سایر مردم است که در دو طرف قرار دارند و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز مثل اعلائی این امت است؛ به همین روی او شاهد بر خود امت است. پس او میزانی است که وضعیت تک تک افراد امت با او سنجیده می شود و امت میزانی است که حال سایر مردم با آن وزن می شوند و مرجعی است که دو طرف افراط و تفریط باید به سوی او بازگردند.

این همان معنایی است که برخی از مفسران در تفسیر آیه بیان کرده است. البته گفتار اینان هر چند در جای خود صحیح و دقیق است، الا اینکه با لفظ آیه منطبق نیست؛ زیرا درست است که وسط بودن امت مصحح آن است که این امت میزان و مرجع برای دو طرف افراط و تفریط باشد، و

میزانی است که دو طرف با آن سنجیده می شود؛ ولی دیگر مصحح آن نیست که شاهد بر دو طرف نیز باشد و یا دو طرف را مشاهده نماید، چرا که خیلی روشن است که هیچ تناسبی میان وسط بودن - به این معنا - و شاهد بودن نیست.

علاوه بر اینکه در این صورت، دیگر وجهی نیست که بخاطر آن، متعرض شهادت رسول بر امت نیز بشود؛ زیرا شاهد بودن رسول بر امت نتیجه شاهد بودن و وسط بودن امت نیست، آن گونه که هر غایت را بر مغبی و هر غرض را بر ذی غرض مترتب می کنند.

بدان که شهادت مذکور در آیه حقیقتی از حقایق قرآنی است که ذکر آن در کلام خداوند سبحان مکرر به میان آمده است. از موارد مشابهی که شهادت در معنایی غیر از این معنا ذکر شده است، این سخن خدای تعالی است که می فرماید: (فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا) و می فرماید: (وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ) همچنین می فرماید: (وَوَضِعَ الْكِتَابُ وَجِيءَ بِالنَّبِيِّنَ وَالشَّهَدَاءِ) و «شهادت» در آن مطلق است و ظاهر همه بر اطلاق آن، همان شهادت بر اعمال امت ها و همچنین بر تبلیغ رسولان است، چنانکه این فرمایش خدای تعالی به آن اشاره دارد که فرمود: (فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ) و هر چند این شهادت در آخرت و روز قیامت است؛

لیکن تحمل آن در دنیا است بر اساس آنچه قول خدای تعالی - به حکایت از عیسی علیه السلام - می رساند: (وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ)، سخن خدای تعالی [که فرمود]: (يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا). واضح است که این حواس عادی ما و قوای متعلق به این حواس، چیزی جز صورت افعال و اعمال را دریافت نمی کنند و این دریافت در چیزی است که موجود و نزد حس حاضر باشد نه درباره امور معدوم و غائب از حس. اما حقائق اعمال و معانی نفسانی اعم از کفر و ایمان و رستگاری و زیانکاری و بالجمله همه آنچه از حس مخفی و نزد انسان پوشیده است، اموری هستند که قلب آنها را اکتساب می کند و حساب پروردگار عالمیان بر مدار آنها می گردد «در روزی که پرده ها برداشته می شود»، چنانکه خدای تعالی می فرماید: (وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبْتُمْ فُلُوبُكُمْ). پس آن از چیزهایی است که احصاء آن در وسع انسان ممکن نیست و انسان بدان احاطه ندارد و تشخیص اش در حاضران ممکن نمی باشد تا چه رسد به افراد غائب! مگر برای مردی که خداوند تولیت امرش را بر عهده گرفته و به دست خویش آن را برای او مکشوف ساخته است.

خلاصه سخن این شد که شهادت مورد نظر آیه، این نیست که [به قول برخی از مفسران] امت دارای دینی هستند که جامع کمالات جسمانی و روحانی است؛ چرا که علاوه بر مخالفت با ظاهر واژه «شهادت»، خلاف ظاهر آیات شریف قرآن نیز می باشد.

بلکه شهادت عبارت است از پذیرش حقایق اعمال مردم در دنیا از سعادت و شقاوت، یا رد و قبول، و یا انقیاد و تمرد. و انجام این شهادت در روز قیامت خواهد بود، روزی که خدای تعالی از هر چیز حتی از اعضاء بدن انسان شاهد می گیرد، روزی که رسول می گوید: **﴿وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا﴾**.

و معلوم است که همه امت به چنین کرامتی نمی رسند؛ زیرا کرامت خاصی است برای اولیاء طاهرین ایشان. اما مرتبه پائین تر از آنان که مؤمنان متوسط در سعادت و افراد عادل از اهل ایمان هستند چنین شهادتی ندارند، تا چه رسد به افراد جلف و تو خالی، و فرعون های طاغی از امت، و به زودی در بحث از آیه **﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا﴾** خواهی دانست که کمترین چیزی که شهدا به آن توصیف می شوند - آنان شاهدان اعمالند - آن است که آنان تحت ولایت و نعمت خداوند بوده و اصحاب صراط مستقیم اند که به اختصار در ذیل آیه **﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾** گذشت.

پس مراد از شهید بودن امت آن است که این شهادت در [برخی از] امت است، چنان که مراد از برتری بخشیدن بنو اسرائیل بر عالمیان آن است که این برتری در [برخی از] آنان است، بدون آنکه یکایک آنان به آن متصف شوند، بلکه وصف برخی را به همه نسبت داده است، از آن رو که این بعض در آن کلّ و از میان کلّ است. پس شهید بودن امت به این معناست که در میان امت کسانی هستند که بر مردم شهادت می دهند و رسول بر ایشان شهادت خواهد داد....

معنای شهادت نهایی است که در آیه «وسط قرار گرفتن امت» متفرع شده است؛ از این رو، ناگزیر در وسط بودن معنایی نهفته است که شهادت شاهدان را به دنبال دارد، همان طور که خدای تعالی می فرماید: **﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَأَفْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾** \* **﴿وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ﴾**. خدای تعالی شهید بودن رسول بر امت و شهید بودن امت بر مردم را فرع بر اجتناب و گزینش و نفی حرج از ایشان در دین قرار داده است؛ سپس

دین را معرفی کرده به اینکه آن آئینی است که برای پدرتان ابراهیم بوده که شما را از پیش مسلمان نامیده و آن هنگام دعا و درخواست از پروردگارش برای شما بوده است که گفت: **(وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةٌ مُّسْلِمَةٌ لَّكَ)**، پس خداوند دعای او را استجابت فرمود و شما را مسلمان قرار داد که بدون سرکشی و استنکاف تسلیم حکم و امر او شوید و به همین سبب است که حرج در دین را از شما برداشت. پس چیزی از دین بر شما حرج و مشقتی ندارد؛ از این رو شما برگزیدگان و هدایت شدگان به راه و تسلیم حکم و امر پروردگارتان هستید و به تحقیق شما را اینگونه قرار دادم تا رسول گواه بر شما و شما گواه بر مردم باشید؛ یعنی واسطه میان رسول و مردم باشید و از جهتی آنها را به هم وصل کنید و در اینجا مصداق دعای ابراهیم علیه السلام در شما و در رسول محقق شد، آنجا که فرمود: **(رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ)**، پس شما امت مسلمان شدید و رسول در قلب های شما علم کتاب و حکمت را به ودیعه نهاد و به تزکیه او پاکیزه شدید و تزکیه نیز پاک شدن از آلودگی های قلب و خالص ساختن قلب برای عبودیت است و این معنای اسلام است - چنان که بیانش گذشت - پس شما مسلمان خالص در بندگی شدید و در آن قدم نخست برای رسول، هدایت و تربیت است و در همه امور او تقدم دارد و وسط بودن شما به سبب پیوستن به اوست و مردم در اطراف قرار دارند و در ابتدا و انتهای آیه قرائتی وجود دارد که بر این معنایی که ما استفاده کردیم دلالت می کند و این بر کسی که در آیه تدبیر کند پوشیده نیست و در محل خود آن را بیان خواهیم کرد. **إن شاء الله.**

حاصل آنکه به قرینه آیه **(يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ...)**، معلوم می شود که «امت وسط» منحصر در برگزیدگان الاهی است. ایشان همان کسانی هستند که مورد دعای حضرت ابراهیم علیه السلام قرار گرفته و واجد این صفت شده اند و به مقام عبودیت نائل آمده اند.

در نتیجه آیه هیچ ربطی به صحابه و عدالت آنان ندارد و برگزیدگان خداوند تنها معصومان از اهل بیت پیامبر علیه السلام هستند و اگر برخی از غیر معصومان نیز داخل در حکم این آیه باشند، مراد صحابی هستند که به برکت تبعیت کامل از اهل بیت صلوات الله عليهم اجمعین مورد رضا و کرامت الاهی واقع شده اند. جای بسی تعجب است که نویسنده کتاب *التفسير الأثرى الجامع*، بدون توجه به بیانات و استدلال های روشن علامه طباطبائی رحمه الله در ذیل این آیه، از وی انتقاد می کند که چرا برای قول صحابی اعتباری قائل نیست! وی می گوید:



ولتفسير الصحابي قيمته الأعلى في مجال الإعتبار العلمي، حيث هم أبواب علم النبي صلى الله عليه وآله والطرق الموصلة إليه، وقد ربّاهم وعلمهم وفقّهم ليكونوا وسائط بينه وبين الناس... .

ومن ثمّ فنستغرب موضع سيّدنا العلامه الطباطبائي رحمه الله المتردّد في اعتبار قول الصحابي وكذا التابعي في مجال التفسير، نظراً لعدم دليل خاصّ على الإعتبار!!  
أو لا يكفي قوله تعالى: (فَلَوْ لَا نَفَرْنَا مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ) دليلاً على حجّية قولهم في الإنذار والتبيين فيما تفقّها؟!...

أولم يكن ربّاهم رسول الله صلى الله عليه وآله ليصدروا عنه وليرتوا الناس كما ربّاهم؟ وليصبحوا مراجع للناس يفيدونهم ويستفيدون منهم. (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا). أو ليس قد جعلهم أئمةً للأئمة من بعده كما هو أئمة لأصحابه في حياته؟<sup>١١٣</sup>

برای تفسیر صحابی در عرصه اعتبار علمی و عملی ارزش فزاینده ای است، بدان جهت که آنان ابواب علم پیامبر صلی الله علیه وآله و راههای رسیدن به او هستند و پیامبر آنان را تربیت کرده، علم آموخته و فقیه ساخته تا واسطه میان او و مردم باشند!... و از اینجاست که از موضع استادها علامه طباطبائی رحمه الله تعجب می کنیم که در اعتبار گفتار صحابه و همچنین اعتبار قول تابعی در عرصه تفسیر تردید دارد. با این نگاه دلیل خاصی برای اعتبار قول آنها وجود ندارد.

آیا قول خدای تعالی [در این باره] کفایت نمی کند [که فرمود]: «پس اگر از هر طایفه ای گروهی برای تفقه در دین بکوشند و هنگامی که به آنان مراجعه می شود آن را به قوم خود بیاموزند باشد که از نافرمانی خدا پرهیز کنند» دلیل باشد برای حجیت سخنانشان در انذار و تبیین آنچه آموخته اند؟

آیا چنین نبوده که رسول خدا صلی الله علیه وآله آنان را تربیت کرده تا کلام او را صادر و مردم را تربیت کنند، همان گونه که پیامبر آنان را تربیت کرده بود؟ و مرجع مردم باشند و به مردم فایده برسانند و مردم از آنان استفاده کنند «و اینچنین شما را امت وسط قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید و رسول بر شما گواه باشد». آیا چنین نیست که رسول خدا صلی الله علیه وآله آنان را پس از خودش

در میان امت امین قرار داد، چنان که خود او در حیاتش برای اصحاب خود امین بود؟

وی در کتابی دیگر بنام التفسیر والمفسرون، به همین مضامین اظهار نظر کرده است.<sup>١١٤</sup>

١١٣. التفسیر الأثری الجامع: ١ / ٩٨ - ١٠١.

١١٤. التفسیر والمفسرون: ١ / ٣٠١.

این از یک اندیشمند و قرآن پژوه بسیار بعید و عجیب است؛ زیرا - چنان که گفتیم - با آموزه های قرآنی و تعالیم نورانی اهل بیت علیهم السلام و نیز با درک بین عقل مخالفت دارد. آیا به راستی تمامی صحابه ابواب علم پیامبر و مرجع دینی مردم اند؟! اگر چنین باشد با این همه اختلافی که در میان اصحاب در ابواب مختلف وجود دارد، تکلیف مردم چیست؟ آیا همه اصحاب پیامبر به تربیت و تعلیم پیامبر تن دادند و در دین فقیه شدند؟! آیا نادیده گرفتن پیام رسول خداصلی الله علیه وآله در غدیر خم و تن دادن به محصول سقیفه بنی ساعده نتیجه تفقه در دین بود؟

آیا آیه که تفقه در دین را برای عده ای از اهل هر زمان واجب دانسته است، به واقع بر اعتبار قول صحابه دلالت دارد؟! وجه دلالت این آیه بر حجیت سخن صحابه چیست؟ اینگونه بحث کردن و طرح ادعاهای بی دلیل از فضای مباحث علمی بسیار دور است و اندیشمندان باید بر اساس ضوابط علمی و عقلی صحیح سخن بگویند تا در انگیزه های آنان تردیدی به وجود نیاید.

اهل انصاف قضاوت کنند که آیا رواست که پس از بیان و استدلال روشن علامه طباطبائی در ذیل آیه (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا)، یکسره آنها را نادیده گرفت و باز هم این آیه را به عنوان دلیلی بر حجیت قول صحابه شمرد؟! آن هم بدون بررسی دلایل و صرفاً با ادعایی بی اساس! فاعتبروا یا أولى الألباب.

جالب اینجاست که حتی برخی از متعصب ترین اندیشمندان سنی نیز چنین سخنی نگفته و آن را خلاف واقع دانسته اند. در پایان، پیش از نقل سخن اهل سنت و برای کامل شدن مباحث مربوط به این آیه، به نقل و بررسی سخنی از ابو حیان اندلسی درباره دلالت آیه بر حجیت اجماع خواهیم پرداخت و سپس به مناسبت، سخن ابن قیم جوزیه و یکی دیگر از اندیشمندان مورد اعتماد سنی را درباره دلالت آیه بر عدالت صحابه و حجیت اجماع نقل خواهد شد. ابو حیان اندلسی در تفسیر البحر المحیط می نویسد:

ومعنى وسطاً: عدولاً، روى ذلك عن رسول الله صلى الله عليه وآله، وقد تظاهرت به عبارة المفسرين. وإذا صح ذلك عن رسول الله صلى الله عليه وآله، وجب المصير فى تفسير الوسط إليه. قيل: خيار، أو قيل: متوسطين فى الدين بين المفرط والمقصر، لم يتخذوا واحداً من الأنبياء إلهاً، كما فعلت النصارى، ولا قتلوه، كما فعلت اليهود. واحتج جمهور المعتزلة بهذه الآية على أن إجماع الأمة حجة فقالوا: أخبر الله عن عدالة هذه الأمة وعن خيرتهم، فلو أقدموا على شيء، وجب أن يكون قولهم حجة؛<sup>١١٥</sup>

معنای وسط بودن عادل بودن است که این مطلب از رسول خداصلی الله علیه وآله روایت شده است و عبارت مفسران نیز در همین معنا ظهور دارد، و چنانچه انتساب این سخن از رسول خداصلی الله علیه وآله صحیح باشد، واجب است در تفسیر وسط به آن ارجاع دهیم. [همچنین] گفته شده: [معنای وسط] خیر بودن است. یا گفته شده: میانه رو بودن در دین - بین افراط کنندگان و مقصران - است به طوری که هیچ یک از انبیاء را خدا ندانسته اند، چنانکه نصارا این کار را کرده اند، و هیچ پیامبری را نکشته اند، چنانکه یهود این کار را انجام داده است. جمهور معتزله نیز با استناد به این آیه، بر حجیت اجماع امت احتجاج کرده، می گویند: خداوند از عدالت و خیر بودن این امت خبر داده است؛ از این رو اگر آنان بر چیزی اقدام کردند، واجب است که قولشان حجت باشد.

در پاسخ به این سخن باید گفت:

اولاً ابوحیان اندلسی برای آنچه که احتمال می دهد روایت رسول خداصلی الله علیه وآله باشد ارائه نداده است.

ثانیاً خود وی نیز شک دارد که چنین روایتی اصل و اساسی داشته باشد؛ از این رو به صورت مشروط می گوید که اگر نسبت این روایت به رسول خداصلی الله علیه وآله صحیح باشد، التزام به آن لازم خواهد بود. وی به جهت تردید در اصل چنین روایتی، اقوال دیگری را نیز درباره معنای «وسط» مطرح می کند، با این وجود گویا براساس همان روایت مشکوک، معنای عدالت را پذیرفته و آیه را دلیلی بر عدالت امت شمرده است. اما قول به عدالت همه امت با واقعیت عیانی و وجدانی مخالفت دارد.

وی همچنین می گوید: «جمهور معتزله با استناد به این آیه بر حجیت اجماع استدلال می کنند». اما اولاً این مطلب به معتزله اختصاص ندارد و برخی اشاعره نیز این آیه را دلیل بر حجیت اجماع دانسته اند.

ثانیاً - چنان که گفتیم - این آیه هیچ ارتباطی با حجیت اجماع ندارد؛ زیرا چنان چه بپذیریم معنای «وسط» در این آیه «عدالت» است، باز هم نمی توان گفت که تک تک افراد این امت عادلند. آری! در نهایت می توان گفت مجموع امت من حیث المجموع نسبت به سایر امت ها از عدالت بیشتری برخوردارند، و این به خاطر وجود افرادی معصوم و یا بسیار عادل در میان این امت است که درجه عدالتشان به مراتب بالاتر از اشخاص عادل سایر امت هاست.

این نکته هم در خور توجه است که شافعی بر اساس ادعای برخی، برای یافتن دلیلی از قرآن برای حجیت اجماع سیصد بار قرآن را از ابتدا تا انتها با دقت و تأمل خوانده است، اما در این آیه قرینه ای نیافته که بر حجیت اجماع دلالت داشته باشد!

و بالاخره اینکه اگر به واقع تمامی امت در مطلبی اجماع داشته باشند، ما نیز آن را می پذیریم؛ چرا که در صورت اجماع واقعی، قهراً حضرت امیرالمؤمنین و اهل بیت معصوم رسول خداعلیهم السلام نیز داخل در اجماع هستند و قول ایشان برای ما قطعاً حجت است. اما در واقع چنین اجماعی وقوع خارجی ندارد؛ به همین جهت عملاً حجیت اجماع کبرایی بدون صغرا است. این قیم جوزیه - که شاگرد ابن تیمیه است و در مواردی تعصب وی از استادش بیشتر و شدیدتر است - استناد به این آیه را برای اثبات حجیت اجماع رد کرده و می نویسد:

قوله تعالى: (اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ) وَأَيْضاً، فَإِنَّ الْأَحْكَامَ الْمَعْلُومَةَ عَلَى الْمَجْمُوعِ يُؤْتَى فِيهَا بِاسْمِ يَتَنَاوَلِ الْمَجْمُوعِ دُونَ الْأَفْرَادِ كَقَوْلِهِ: (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا)، وَقَوْلِهِ (كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ)، وَقَوْلِهِ (وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ) فَإِنَّ لَفْظَ الْأُمَّةِ وَلَفْظَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ لَا يُمْكِنُ تَوْزِيْعُهُ عَلَى أَفْرَادِ الْأُمَّةِ وَأَفْرَادِ الْمُؤْمِنِينَ؛<sup>۱۱۶</sup>

قول خدای تعالی [که فرمود]: (اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ) و همچنین احکام معلق بر مجموع امت است و [هرجا] نامی از احکام آمده، بر مجموع غیر از افراد باز می گردد؛ مثل این گفتار خداوند که: (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا) و قول او [که فرمود]: (كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ) و قول او [که فرمود]: (وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ)؛ پس همانا لفظ «امت» و لفظ «سبیل المؤمنین» ممکن نیست را بر [تک تک] افراد امت و افراد مؤمنان توزیع کرد.

وی در ادامه، بحث مفصلی را که حاصلش اثبات عدم امکان وقوع خارجی اجماع است، مطرح می کند.

علاء الدین بخاری، یکی دیگر از اندیشمندان سنی است که در کتاب *كشف الأسرار* می نویسد:

فيقتضى ذلك أن يكون مجموع الأمة موصوفاً بالعدالة، إذ لا يجوز أن يكون كل واحد موصوفاً بها، ولأنَّ الواقع خلافه، فوجب أن يكون ما أجمعوا عليه حقاً؛ لأنَّه لو لم يكن حقاً كان باطلاً وكذباً والكاذب المبطل يستحقُّ الذمَّ فلا يكون عدلاً، وهو معنى قوله وذلك أي كونهم وسطاً يضاد الجور أي الميل عن سواء السبيل؛<sup>۱۱۷</sup>

پس اقتضا می کند که مجموع امت موصوف به عدالت شوند، چرا که جایز نیست تک تک امت به عدالت موصوف شوند، زیرا واقع خلاف آن است؛ از این رو واجب است که آنچه بر آن اجماع کرده اند حق باشد و اگر آن حق نباشد، باطل و کذب خواهد بود و کاذب مبطل، مستحق ذم است؛

۱۱۶. اعلام الموقعین: ۴ / ۹۷.

۱۱۷. كشف الأسرار: ۳ / ۳۷۸.

به همین روی عادل نمی باشد و این معنای سخن خداوند است و آن بدین معناست که وسط بودن

آنان با جور، یعنی انحراف از راه مستقیم در تضاد است.

بنا بر این روشن شد که آیه هیچ ارتباطی به عدالت صحابه ندارد و نهایتاً عدالت برخی از افراد این امت - که بر اساس قرآن به مقام عبودیت رسیده و ویژگی های خاصی دارند - ثابت می شود. و چون تنها اهل بیت پیامبر علیهم السلام از مقام عبودیت و ویژگی های مذکور برخوردارند، تنها و تنها ایشان می توانند مصداق «امت وسط» باشند.



### ۳. آیه (یا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ)

یکی دیگر از آیاتی که بر اساس ادعای سنیان بر عدالت صحابه دلالت می کند، آیه شصت و چهارم سوره مبارک انفال است. خداوند در این آیه می فرماید:

(یا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ)؛

ای پیامبر، خداوند و برخی از مؤمنان که از تو تبعیت می کنند برای تو کافی است.

پیشتر در ذیل عنوان «دلایل اهل تسنن بر نظریه عدالت صحابه»، عبارت ابن حجر عسقلانی مطرح شد. وی در این عبارت و به نقل از خطیب بغدادی، شش آیه از آیات قرآن کریم را به عنوان ادله نظریه عدالت صحابه مطرح کرده بود. پیش از این، دو آیه از میان آیات شش گانه مذکور بررسی و عدم ارتباط آنها با بحث عدالت صحابه روشن شد. در اینجا به بررسی دلالت این آیه بر مدعای سنیان می پردازیم.

خطیب بغدادی در کتاب *الکفایة فی علم الروایة* بابتی باز کرده است با عنوان «باب ما جاء فی تعدیل الله و رسوله للصحابة». وی در این باب می نویسد:

وإنه لا يحتاج إلى سؤال عنهم وإنما يجب فيمن دونهم. كل حديث اتصل بإسناده بين من رواه وبين النبي لم يلزم العمل به إلا بعد ثبوت عدالة رجاله، ويجب النظر في أحوالهم سوى الصحابي الذي رفعه إلى رسول الله صلى الله عليه وآله، لأن عدالة الصحابة ثابتة معلومة بتعديل الله لهم وإخباره عن طهارتهم واختياره لهم في نص القرآن... فمن ذلك قوله: (يا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ)؛<sup>۱۱۸</sup>

همانا درباره صحابه احتیاجی به پرسش درباره آنان نیست و پرسش درباره هر کسی غیر از آنان واجب است. هر حدیثی که اسنادش میان روایت کننده آن و میان پیامبر متصل گردد، عمل به آن لازم نیست، مگر پس از ثبوت عدالت راویان روایت. بررسی شرح حال تمام راویان سند واجب است، غیر از صحابی که حدیث را به پیامبر خداصلی الله علیه وآله مرفوع ساخته است؛ چرا که

عدالت صحابه ثابت و معلوم است، به سبب آنکه خداوند آنان را عادل شمرده و از پاکی آنها و گزینش آنان برای خود در قرآن گزارش کرده است که از آن جمله... این سخن خدای تعالی است [که فرمود]: (يا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبِكَ اللَّهُ وَمَنْ أَتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ).

برای روشن شدن معنای آیه و وجه دلالت آن، ابتدا باید دید خداوند سبحان این آیه را درباره چه موضوعی بیان فرموده است؟ برای فهم این مطلب کافی است که آیات قبل و پس از این آیه نیز قرائت شوند. با مراجعه به این آیات معلوم می شود که اساساً این آیات مربوط به جنگ و قتال با کافران و مشرکان است. خداوند در این آیات خطاب به رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

(فَأِمَّا تَدْفَعَهُمْ فِي الْحَرْبِ فَشَرِّدْ بِهِمْ مَنْ خَلَفَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَدْكُرُونَ \* وَإِمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَأَبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ \* وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَبَقُوا إِنَّهُمْ لَا يُعْجِزُونَ \* وَأَعِدُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخِرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تظَلُمُونَ \* وَإِنْ جَحَحُوا لِلْسَلَامِ فَأَجْزَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ \* وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي أَيْدَكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ \* وَاللَّفَّ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلْفَتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلْفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ \* يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبِكَ اللَّهُ وَمَنْ أَتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ \* يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ)؛<sup>۱۱۹</sup>

اگر آنها را در [میدان] جنگ بیابی، آن چنان به آنها حمله کن که جمعیت هایی که پشت سر آنها هستند پراکنده شوند، شاید متذکر گردند [و عبرت گیرند] و هرگاه [با ظهور نشانه هایی] از خیانت گروهی بیم داشتی [که عهد خود را شکسته]، به طور عادلانه به آنان اعلام کن که پیمانشان لغو شده است؛ زیرا خداوند خائنان را دوست نمی دارد! آنان که راه کفر پیش گرفتند، گمان نکنند [با این اعمال] پیش رفته اند [و از قلمرو کیفر ما، بیرون رفته اند]. آنها هرگز ما را ناتوان نخواهند کرد. هر نیرویی در توان دارید برای مقابله آماده سازید و اسب های ورزیده [برای میدان نبرد برید] تا به وسیله آن دشمن خدا و دشمن خویش را بترسانید. [همچنین] گروه دیگری غیر از اینها را که شما نمی شناسید و خدا آنها را می شناسد و هر چه در راه خدا [و برای تقویت بنیه دفاعی اسلام] انفاق



کنید، به طور کامل به شما بازگردانده می شود، و به شما ستم نخواهد شد و اگر تمایل به صلح نشان دهند، تو نیز از در صلح درآی و بر خدا توکل کن، که او شنوا و داناست.

و اگر بخواهند تو را فریب دهند، خدا برای تو کافی است او همان کسی است که تو را با یاری خود و مؤمنان تقویت کرد و دل های آنها را با هم الفت داد. اگر تمام آنچه را روی زمین است صرف می کردی که میان دل های آنان الفت دهی نمی توانستی؛ ولی خداوند در میان آنان الفت ایجاد کرد و او توانا و حکیم است.

ای پیامبر، خداوند و مؤمنانی که از تو پیروی می کنند برای حمایت تو کافی است. ای پیامبر، مؤمنان را به جنگ [با دشمن] تشویق کن. هرگاه بیست نفر با استقامت از شما باشند بر دویست نفر غلبه می کنند؛ و اگر صد نفر باشند، بر هزار نفر از کسانی که کافر شدند پیروز می گردند، چرا که آنها گروهی هستند که نمی فهمند.

بنا بر این روشن شد که آیه مورد بحث، با یک قضیه معین خارجی و واقعی ارتباط دارد، و مراد از مؤمنانی که خداوند ایشان را برای یاری رسول خود صلی الله علیه و آله کافی می داند، شخص یا اشخاص مشخص و معهودی در آن قضیه معین خارجی هستند. آن قضیه معین مربوط به یکی از جنگ های رسول خدا صلی الله علیه و آله و مراد آیه، فرد یا افرادی است که در آن جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آله همراه بوده اند.

ارتباط این آیه با جنگ و قتال مطلبی است که مفسران سنی نیز به آن تصریح کرده اند. ابن کثیر در ذیل آیه (یا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ) - که بلافاصله پس از آیه مورد بحث آمده است - می گوید:

يَحْرُضُ تَعَالَى نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَالْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ وَمَنَاجِزَةَ الْأَعْدَاءِ وَمَبَارِزَةَ الْأَقْرَانِ، وَيَخْبِرُهُمْ أَنَّهُ حَسِبَهُمْ، أَيْ: كَافِيَهُمْ وَنَاصِرُهُمْ وَمُؤَيِّدُهُمْ عَلَى عَدُوِّهِمْ، وَإِنْ كَثُرَتْ أَعْدَادُهُمْ وَتَرَادَفَتْ أَمْدَادُهُمْ، وَلَوْ قَلَّ عَدَدُ الْمُؤْمِنِينَ. قَالَ ابْنُ أَبِي حَاتِمٍ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَثْمَانَ بْنِ حَكِيمٍ، حَدَّثَنَا عَمِيدُ اللَّهِ بْنِ مُوسَى، أَنبَأَنَا سَفِيَانُ، عَنْ شَوْذَبِ بْنِ الشَّعْبِيِّ فِي قَوْلِهِ: (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ) قَالَ: حَسْبُكَ اللَّهُ وَحَسْبُ مَنْ شَهِدَ مَعَكَ؛<sup>۱۲۰</sup>

خدای تعالی پیامبرش صلی الله علیه و آله و مؤمنان را بر نبرد با دشمنان و مبارزه با بزرگان تحریض می کند و به آن خیر می دهد که از برای ایشان کافی است؛ یعنی خود برای آنان کفایت می کند و یاری و تأییدکننده ایشان در مقابل دشمنانشان است، هر چند که تعداد دشمنانشان و صف های

یارانشان فراوان و تعداد مؤمنان اندک باشد. ابن ابی حاتم گفته است: احمد بن عثمان بن حکیم از عبد الله بن موسی، از سفیان، از شوذب، از شعبی نقل کرد که درباره سخن خداوند: (یا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ) گفت: خداوند برای تو کافی است و هر که همراه تو شهید شده [نیز] کافی است.

با توجه به اختصاص آیه به قتال، دایره (وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ) تنگ می شود؛ یعنی به یقین مراد خداوند از «مؤمنان تبعیت کننده پیامبر» در مؤمنانی محصور می شود که همراه رسول خداصلی الله علیه وآله و در رکاب آن حضرت با دشمنان دین خدا جنگیده اند؛ در نتیجه مدعا (دلالت آیه بر عدالت تمامی صحابه) اعم و اوسع از دلیل (بیان فضیلت مؤمنان تبعیت کننده از پیامبرصلی الله علیه وآله در این آیه) است و به عبارت دیگر دلیل اخص از مدعاست.

به همین روی این آیه، در نهایت عدالت مؤمنانی را ثابت می کند که کاملاً از پیامبر تبعیت کرده و در جنگ و مبارزه با دشمنان دین خدا همراه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله جنگیده اند؛ در حالی که سنیان ادعا می کنند این آیه بر عدالت تمامی صحابه دلالت دارد!

نکته دیگری که در شناخت و فهم مراد خداوند از مؤمنان تبعیت کننده از پیامبر در این آیه باید به آن توجه داشت، آن است که ابتدا باید معلوم شود که این آیات درباره کدامیک از جنگ های رسول خداصلی الله علیه وآله نازل شده اند؟ از آنجا که طرف بحث در این مجموعه سنیان هستند؛ از این رو پاسخ این پرسش را در کتب تفسیری مورد اعتماد سنیان جستجو می کنیم.

فخر رازی که از مشهورترین مفسران مورد اعتماد اهل تسنن است، در ذیل این آیه می گوید:

هذه الآية نزلت بالبيداء في غزوة بدر قبل القتال، والمراد بقوله: (وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ) الأنصار، وعن ابن عباس رضي الله عنهما، نزلت في إسلام عمر، قال سعيد بن جبیر: أسلم مع النبي صلى الله عليه وآله ثلاثة وثلاثون رجلاً و ست نسوة، ثم أسلم عمر، فنزلت هذه الآية. قال المفسرون: فعلى هذا القول هذه الآية مكية، كتبت في سورة مدنية بأمر رسول الله صلى الله عليه وآله؛<sup>۱۲۱</sup>

این آیه در سرزمین بیداء و پیش از غزوه بدر نازل شده و مراد از قول خداوند: «و مؤمنانی که از تو تبعیت می کنند» انصار هستند. از ابن عباس نقل شده است که این آیه در جریان اسلام آوردن عمر نازل شده است. سعید بن جبیر گفته است: سی و سه مرد و شش زن همراه پیامبرصلی الله علیه وآله اسلام آورده بودند و آنگاه عمر اسلام آورد و این آیه نازل شد. مفسران گفته اند: بر پایه این قول، این آیه شریف مکی است و به دستور رسول خداصلی الله علیه وآله در سوره مدنی نوشته شده است.

بنا بر این، مراد از «مؤمنان تبعیت کننده از پیامبر» در این آیه، منحصر در مؤمنانی است که در جنگ بدر شرکت داشته اند. البته بر اساس ادعای فخر رازی، تمامی مؤمنان شرکت کننده در جنگ بدر را نیز شامل نمی شود؛ بلکه مراد صرفاً مؤمنان از انصار هستند؛ یعنی مهاجرانی که در جنگ بدر همراه رسول خدا صلی الله علیه وآله جنگیده اند از دایره «مؤمنان تبعیت کننده از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله» که خداوند در این آیه از آنان یاد کرده است خارج اند؛ در نتیجه - بر اساس این تفسیر - دایره بسیار تنگ تر شده و دلیل بسیار اخصّ از مدعا می شود.

افزون بر آنکه، بر اساس ادعای دیگر فخر رازی و حدیث منسوب به ابن عباس، دایره از این هم تنگ تر است؛ زیرا در این قول ادعا شده که مراد از «مؤمنان تبعیت کننده از پیامبر» چهل نفری هستند که تا هنگام اسلام آوردن عمر ایمان آورده اند و چهلمین نفر آنها عمر است. بر اساس این قول عجیب، اظهار اسلام از سوی عمر، حلقه مؤمنانی که برای حمایت از پیامبر کفایت می کنند را کامل کرده است! این حلقه متشکل از سی و سه مرد و شش زن به همراه عمر است که در مجموع چهل نفر می باشند. اما روشن است که این قول هیچ مناسبتی با آیه ندارد، زیرا چنان که گذشت، این آیه در ارتباط با جنگ بدر است، در حالی که اسلام آوردن عمر هیچ ارتباطی با قضیه مربوط به آیه ندارد و معلوم می شود که سنجان این حدیث را جعل و به عنوان یکی از اقوال مذکور در ذیل آیه مطرح ساخته اند تا فضیلتی را برای عمر دست و پا کنند.

عدم ارتباط این داستان به آیه شریف کاملاً آشکار است. رسوایی این داستان سرائی به حدی است که ابن کثیر - یکی از مفسران مشهور و مورد اعتماد سنجان - نیز به نادرست بودن آن اذعان کرده و می گوید:

وقد روی عن سعید بن المسيب وسعيد بن جبیر: أنّ هذه الآية نزلت حين أسلم عمر بن الخطاب، وکمل به الأربعون.

وفى هذا نظر؛ لأنّ هذه الآية مدنيّة، وإسلام عمر كان بمكة بعد الهجرة إلى أرض الحبشة وقبل الهجرة إلى المدينة، والله أعلم؛<sup>۱۲۲</sup>

از سعید بن مسیب و سعید بن جبیر روایت شده است که این آیه به هنگام اسلام آوردن عمر بن خطاب نازل شده و چهل نفر با وی تکمیل شده است. در این قول جای تأمل است؛ چرا که این آیه مدنی است، در حالی که اسلام عمر در مکه پس از هجرت به سرزمین حبشه و پیش از هجرت به مدینه بوده است. و خداوند داناتر است.

البته چنان که در عبارت فخر رازی گذشت، طرفداران این قول برای توجیه این مطلب، ادعا کرده اند که هر چند سوره انفال مدنی است، اما رسول خداصلی الله علیه وآله دستور داد که این آیه مکی را در لابلای آیات این سوره مدنی جای دهند! حال از این سنیان متعصب که به هر وسیله ای در فضیلت سازی برای پیشوایان خود می کوشند باید پرسید که مستند این ادعا چیست و کجاست؟ رسول خداصلی الله علیه وآله چرا و بر چه اساسی دستور داده است آیه ای بی ربط را در لابلای آیات مربوط به جنگ بدر بگنجانند؟ انگیزه آن حضرت از بر هم زدن ترتیب نزول آیات چه بوده است؟

همچنین باید به این پرسش پاسخ دهند که اظهار اسلام از سوی عمر، آن هم پس از سی و سه مرد و شش زن چه خصوصیتی دارد که خداوند آن را کامل کننده دایره مؤمنانی معرفی کند که برای رسول خداصلی الله علیه وآله کفایت می کنند؟!

و بالأخره اینکه تعارض این قول با قول دیگر را چگونه حل می کنند؟ اما باید توجه داشت که قول دیگر با سیاق آیات سازگار است؛ اما این قول تنها با اعتقاد به درهم ریختگی آیات قرآن و عدم رعایت ترتیب نزول آن هم به دستور پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله قابل توجیه است! حال، عقلاً خود باید درباره راستی این ادعا قضاوت کنند.

صرف نظر از اشکالات فوق و بر فرض درستی گفتار مذکور، بی ارتباط بودن آیه با بحث عدالت صحابه نیز ثابت می شود و سنیان یا باید از ادعای خود مبنی بر دلالت این آیه بر عدالت صحابه دست بردارند، و یا این قول را مردود بشمارند. مردود و باطل بودن این قول بسیار واضح است و برخی مفسران سنی همچون ابن کثیر به آن اذعان کرده اند.

اما مردود شمردن آن نیز به تنهایی مصحح ادعای دلالت آیه بر عدالت صحابه نیست؛ زیرا روشن شد که اولاً بر اساس سیاق آیات، این آیه در ارتباط با جنگ های رسول خداصلی الله علیه وآله - و بر پایه تفسیر مفسران مورد اعتماد سنیان از میان جنگ های رسول خداصلی الله علیه وآله است - ناظر به جنگ بدر است، و مراد خداوند از «مؤمنان تبعیت کننده از پیامبر صلی الله علیه وآله» نیز همه مؤمنان شرکت کننده در جنگ بدر نیستند؛ بلکه مراد خداوند صرفاً انصار، هستند.

علاوه بر فخر رازی، برخی دیگر از مفسران مشهور و مورد اعتماد سنیان نیز این قول را نقل کرده و پذیرفته اند. ابن ابی حاتم رازی در تفسیر خود، ذیل این آیه می گوید:

حدَّثنا أبي، ثنا محمد بن حاتم الزَّمي، ثنا نعيم بن حماد، ثنا أبو تميلة، عن محمد بن إسحاق، عن الزهري، في قول الله: (حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ) قال: يقال: نزلت في الأنصار؛<sup>١٢٣</sup>

پدرم از محمد بن حاتم زَمي، از نعيم بن حماد، از ابو تميله، از محمد بن اسحاق، از زهري براي ما روايت كرد كه درباره سخن خداوند [كه فرمود]: (حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ) گفت: گفته مي شود [اين آيه] درباره انصار نازل شده است.

در تفسير الدر المنثور نيز آمده است:

أخرج ابن إسحاق وابن أبي حاتم، عن الزهري... فقال: نزلت في الأنصار؛<sup>١٢٤</sup>

ابن اسحاق و ابن ابى حاتم به نقل از زهري آورده اند كه گفت: درباره أنصار نازل شده است.

بنا بر اين روشن شد كه ادعاى سنين مبنى بر دلالت آيه بر عدالت صحابه بسيار اعم از دليل است و اين شاهد ديگرى بر اين حقيقت است كه سنين براي توجيه ما وقع، ابتدا اصولى مى سازند و سپس به دنبال دليل براي آن اصول موضوع مى گردند و چون اصول ساختگى آنان در حقيقت پايه و اساسى ندارد؛ از اين رو دلايلى هم كه براي آن تراشيده و ادعا مى كنند، واقعا هيچ ارتباطى با مدعاى آنان نخواهد داشت.

نكته ديگرى كه براي درك مراد خداوند از «مؤمنان تبعيت كننده از پيامبر» بايد مورد توجه و بررسى قرار گيرد، معناى «اتباع» است. اتباع در لغت به معناى گذاشتن پا در جاى پاى فرد پيش رو در راه رفتن است، و تبعيت كننده كسى است كه پشت سر ديگرى راه برود و پاى خود را دقيقا در جاى پاى او بگذارد. راغب اصفهاني در معناى «تبع» مى نويسد:

«تبع» يقال تبعه و اتبعه: فقا أثره؛<sup>١٢٥</sup>

تبع: گفته مى شود از او تبعيت و از اثر [پاى] او پيروي كرد.

شيعه نيز به معناى تبعيت كننده است. در لسان العرب آمده است:

قال الأزهرى: معنى الشيعة الذين يتبع بعضهم بعضا؛<sup>١٢٦</sup>

أزهري در معناى شيعه گفته است: كسانى هستند كه برخى از برخى ديگر تبعيت مى كنند.

از همين رو مشهور است كه در احوالات جناب سلمان آمده است روزى به دنبال امير المؤمنين عليه السلام به مسجد مى رفت و پاى خود را دقيقا جاى پاى حضرت امير المؤمنين عليه السلام

١٢٣. تفسير ابن أبي حاتم: ٥ / ١٧٢٨ / ش ٩١٣٦.

١٢٤. الدر المنثور: ٣ / ٢٠٠.

١٢٥. مفردات غريب القرآن: ٧٢.

١٢٦. لسان العرب: ٨ / ١٨٨.

می گذاشت و شخصی هم به خیال اینکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام تنها به مسجد رفته است، خدمت ایشان مشرف شد و در کمال تعجب دید که دو نفر در مسجد حضور دارند. و آن گاه که پرسید چگونه ممکن است با وجود اثر پای یک نفر، شما نیز در مسجد باشید؟ ایشان پاسخ داد که من پای خود را دقیقاً در جای پای امیرالمؤمنین علیه السلام قرار می دادم. بنا بر این شیعه راستین کسی است که در همه امور اینگونه از اهل بیت علیهم السلام تبعیت کند و معنای تبعیت نیز آن است که در هیچ امری کمترین تخلفی از اراده و دستورات مولای خویش نداشته باشد. بنا بر این معنای (وَمَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ)، مؤمن و یا مؤمنانی هستند که به طور کامل و بدون هیچ تخلفی از رسول خداصلی الله علیه وآله تبعیت کنند.

روشن است که ایمان درجاتی دارد و مؤمنان در درجه های مختلفی هستند و مراد خداوند در این آیه کاملترین مؤمنان می باشد؛ در نتیجه خداوند در این آیه، در مقام بیان منزلت بالا و فضیلت فرد یا افرادی است که چنین خصوصیتی دارند و در بالاترین درجه ایمان هستند. به عبارت دیگر، به یقین اتباع و پیروی از رسول خداصلی الله علیه وآله مقام و منزلتی بس والا و بسیار بلند است که تنها برخی از مؤمنان به آن نایل می شوند؛ به همین جهت خداوند از آنان با تعبیر «من اتبعك من المؤمنین» یاد می کند و ایشان را برای یاری رسول خداصلی الله علیه وآله کافی می داند. مقام اتباع از رسول خداصلی الله علیه وآله مقامی است که هم نشانه محبت به خداست، و هم محبت خداوند سبحان را به دنبال دارد. خداوند در همین راستا می فرماید:

(إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ)؛<sup>۱۲۷</sup>

اگر خداوند را دوست می دارید، پس از من تبعیت کنید تا خداوند شما را دوست بدارد.

پس مؤمنی که به این منزلت دست یافته و مصداق «من اتبعك من المؤمنین» باشد، به یقین به درجه و فضیلت محبوب خدا بودن نیز رسیده است، در نتیجه «من اتبعك المؤمنین» به حمل شایع صناعی مقام و منزلت به شمار می رود و اختصاص به مؤمنی دارد که در بالاترین درجه ایمانی است؛ از این رو به قطع و یقین هر آنکس که اظهار اسلام کرده و بنابر ادعای سنیان از اصحاب رسول خداصلی الله علیه وآله شمرده می شود، مصداق «مؤمن تبعیت کننده از پیامبر خدا» نخواهد بود. خداوند سبحان درباره گروهی از مؤمنان چنین می فرماید:

(أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ)؛<sup>۱۲۸</sup>

۱۲۷. سوره آل عمران، آیه ۳۱.

۱۲۸. سوره حدید، آیه ۱۶.

آیا نوبت آن نرسیده که ایمان آورندگان دلهایشان به یاد خدا و به آنچه از حق نازل شده خاشع گردد؟

خداوند سبحان در این آیه، از مؤمنانی سخن می گوید که هنوز دلهایشان به یاد خدا و آنچه از حق نازل شده خاشع نگردیده است. روشن است که این دسته از مؤمنان با مؤمنی که دارای مقام و منزلت «تبعیت از پیامبر خدا» است بسیار تفاوت دارند. فضیلت اتباع از پیامبر خداصلی الله علیه وآله به مؤمنی اختصاص دارد که خداوند ایشان را مؤمن حقیقی دانسته و از ایشان چنین تعبیر فرموده است:

(أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ)<sup>۱۲۹</sup>

آنها به راستی و حقیقتاً مؤمن اند و نزد خداوند درجات بلندی دارند و مغفرت و روزی نیکو مخصوص ایشان است.

بنا بر این، مراد خداوند از مؤمنان تبعیت کننده اختصاص به مؤمنی دارد که در بالاترین درجه ایمان قرار دارد و چنین مؤمنی کسی نیست جز حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام. در نتیجه این آیه - آنگونه که سنیان ادعا می کنند - هیچ ارتباطی با عدالت عموم صحابه ندارد. مرحوم سید هاشم بحرانی در البرهان فی تفسیر القرآن، به نقل از شرف الدین نجفی در ذیل این آیه می نویسد:

قال: تأویله ما ذكره أبو نعیم فی حلیة الأولیاء بطریقه الی ابی هریره، قال: نزلت هذه الآیة فی علی بن ابی طالب علیه السلام، وهو المعنی بقوله: (المؤمنین)<sup>۱۳۰</sup>

ابونعیم تاویل آن را در حلیة الاولیاء از طریق خود، از ابو هریره نقل کرده است که گفت: این آیه درباره علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده و معنای قول خداوند [که فرموده]: «المؤمنین» ایشان است.

حاکم حسکانی نیز در شواهد التنزیل، به سند خود از حضرت امام باقر علیه السلام روایت کرده است که مراد از «المؤمنین» در این آیه شریف، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است.<sup>۱۳۱</sup> آخرین بحثی که پیرامون این آیه مطرح می شود، جواز یا عدم جواز اعتقاد به کفایت مؤمنان برای رسول خداصلی الله علیه وآله، با وجود کفایت خداوند سبحان است.

«واو» در عبارت (حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ) عاطفه است. برخی گفته اند اگر (مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ) عطف بر «اللّه» باشد، شرک لازم می آید، زیرا خداوند به تنهایی می تواند

۱۲۹. سوره انفال، آیه ۴.

۱۳۰. البرهان فی تفسیر القرآن: ۲ / ۷۰۹.

۱۳۱. شواهد التنزیل: ۱ / ۳۰۱.

رسول الله صلى الله عليه وآله را کفایت کند و با وجود خدا، نیاز به کفایت غیر او نیست، و چنانچه غیر خدا نیز در کفایت رسول الله صلى الله عليه وآله دخیل باشد، در این صورت آن غیر با خداوند سبحان در کفایت رسول خدا صلى الله عليه وآله شریک خواهد بود. ابن تیمیه و پیروانش به این مسأله اینچنین می نگرند؛ اما برخی دیگر، جاری شدن امور به وسیله اسباب و وسایل را سنت خدا و بدون اشکال می دانند و معتقدند که این امر هرگز مستلزم شرک به خدا نیست.

یکی از مفسرانی که اعتقاد به کفایت مؤمنان پیروی کننده از پیامبر را برای رسول الله صلى الله عليه وآله شرک می پندارد طبری است. وی اصرار دارد که خداوند به تنهایی رسول خود را کفایت می کند. از دیدگاه وی، «واو» در عبارت مورد بحث عطف بر «کاف» است نه بر «الله»؛ بدین ترتیب معنای آیه چنین می شود: «ای پیامبر، خداوند برای تو و برای مؤمنان پیروی کننده کفایت است». وی در این باره می گوید:

حدَّثني يونس قال، أخبرنا ابن وهب، عن ابن زيد في قوله: (يا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ)، قال: يا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وحسب من اتبعك من المؤمنين، إنَّ حَسْبَكَ أَنْتَ وَهَمَّ اللَّهُ.

ذکرناه عن الشعبي، نصب، عطفاً على معنى «الكاف» في قوله (حَسْبُكَ اللَّهُ) لاعلى لفظه، لَأَنَّهَا فِي مَحَلِّ خَفْضٍ فِي الظاهر، وفي محلِّ نصبٍ في المعنى، لأنَّ معنى الكلام: يكفيك الله، ويكفي من اتبعك من المؤمنين؛<sup>۱۳۲</sup>

یونس از ابن وهب، از ابن زید نقل می کند که درباره قول خداوند که: (يا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ) گفته است: ای پیامبر، خداوند برای تو کافی است و برای مؤمنان تبعیت کننده از تو کافی است. همانا الله تو را و ایشان را کفایت می کند.

این روایت را از شعبی نقل کردیم که در این فرمایش خداوند: «حسبک الله»، نصب عطف بر معنای «کاف» است نه بر لفظ «الله»، چرا که آن ظاهراً در محل فرود آمدن است و در معنا در محل نصب است؛ زیر معنای کلام چنین می باشد: «الله تو را کفایت می کند و برای مؤمنان تبعیت کننده از تو کافی است».

در مقابل، عده ای دیگر از مفسران تأکید دارند که عطف بر خود «الله» است نه بر «کاف»، و برخی دیگر نیز هر دو قول را صحیح می دانند و عطف «واو» بر الله را مستلزم شرک نمی شمارند. بر همین اساس، فخر رازی در ذیل این آیه مبارک می گوید:



وفى الآية قولان: الأوّل: التقدير، الله كافيك وكافى أتباعك من المؤمنين. قال الفراء: الكاف فى حسبك خفض و (من) فى موضع نصب والمعنى: يكفيك الله ويكفى من اتبعك، قال الشاعر: «إذا كانت الهيجاء وانشقت العصا \* فحسبك والضحاك سيف مهند»... .

والثانى: أن يكون المعنى كفاك الله وكفاك أتباعك من المؤمنين. قال الفراء: وهذا أحسن الوجهين، أى ويمكن أن ينصر القول الأوّل بأن من كان الله ناصره امتنع أن يزداد حاله أو ينقص بسبب نصره غير الله. وأيضاً إسناد الحكم إلى المجموع يوهم أنّ الواحد من ذلك المجموع لا يكفي فى حصول ذلك المهمّ، وتعالى الله عنه. ويمكن أن يجاب عنه بأنّ الكلّ من الله، إلا أنّ من أنواع النصره ما لا يحصل بناء على الأسباب المألوفة المعتادة، ومنها ما يحصل بناء على الأسباب المألوفة المعتادة؛<sup>١٣٣</sup>

در ذيل اين آيه دو قول وجود دارد: يكم تقدير بر اينكه خداوند براى تو كافى است و براى مؤمنان تبعيت كننده از تو نيز كفايت مى كند. فراء گفته است: «كاف» در «حسبك» خفض و مجرور است؛ از اين رو «من» در موضع نصب بوده و معنا چنين مى شود: خداوند تو را كفايت مى كند و براى مؤمنان تبعيت كننده كفايت است. شاعر گفته است: «هنگامى كه جنگ شد و دسته از هم پاشيد، براى تو و ضحاك شمشير آب ديده كافى است»... .

در قول دوم نيز معنا اينگونه مى شود: خداوند براى تو كافى است و مؤمنان تبعيت كننده از تو [نيز] براى تو كفايت مى كند. فراء گفته است: اين بهترين وجوه است؛ يعنى ممكن است كه قول نخست را اينگونه تقويت كرد كه هر كس كه خداوند يارى كننده اش باشد، ممتنع است كه به سبب نصرت غير خداوند در حالش زياده و نقصانى پديد آيد [يعنى نصرت يا عدم نصرت غير خدا فرقى به حال او نمى كند] و همچنين اسناد حكم به مجموع، اين توهّم را پديد مى آورد كه يكي از آن مجموع در حصول آن مهم كفايت نمى كند [يعنى سبب اين توهّم مى شود كه خداوند به تنهائى نمى تواند رسول خدا را يارى كند] در حالى كه خداوند بلند مرتبه تر از اين نسبت است. البته مى توان به اين اشكال چنين پاسخ داد كه همه نصرت ها از آن خداوند است، جز اينكه برخى از نصرت ها، نصرت هاى است كه با تكيه بر اسباب عادى و متعارف حاصل نمى شود و برخى از آنها نصرت هاى است كه براساس اسباب عادى و متعارف حاصل مى گردد.

روشن است كه سنت خداوند بر جريان امور به اسباب آنها تعلق گرفته است و چون خداوند امور عالم را به وسيله اسبابى كه خود قرار داده است اداره مى كند، نسبت دادن آن امور به غير خدا

هرگز مستلزم شرک نیست و سبب هیچ گاه شریک خداوند به حساب نمی آید؛ بلکه به اذن خداوند و تحت اشراف و سلطنت الاهی در جریان برخی امور عالم دخالت دارد. بر این اساس، اعتقاد به تفویض برخی امور عالم به امامان اهل بیت علیهم السلام - با حفظ سلطنت و اقتدار خداوند سبحان بر آن امور - هرگز مستلزم شرک نیست.

به هر روی روشن شد که این آیه به هر معنایی که باشد هیچ ارتباطی با بحث عدالت صحابه ندارد.



#### ۴. آیاتی از سوره مبارک فتح

خدای تعالی در سوره مبارک فتح، به بیان ماجرای رؤیای رسول خداصلی الله علیه وآله و قصد آن حضرت برای حرکت به سوی مکه و به جا آوردن عمره در سال ششم هجرت پرداخته است. بر اساس آنچه در متون تفسیری سنیان آمده است، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در عالم رؤیا مشاهده کردند که در امنیت و سلامت کامل وارد مسجد الحرام شدند، و بر اساس این رؤیا، در ماه ذی القعدة همان سال به قصد عمره به سوی مکه مکرمه حرکت کردند. در این سفر، آن حضرت و هیچ یک از اطرافیان ایشان اسلحه ای به همراه نبردند و در پاسخ به اصرار برخی از اطرافیان برای حمل سلاح، فرمودند: ما در این سفر هرگز قصد جنگ، مقاتله و جدال نداریم و صرفاً به منظور انجام اعمال حج خانه خدا و عبادت او به مکه می رویم. به همین منظور کاروان رسول خداصلی الله علیه وآله برای قربانی، چهارپایانی همچون گاو، گوسفند و شتر به همراه بردند. بر اساس نقل مشهور، در این سفر حدود هزار و چهارصد نفر پیامبر خداصلی الله علیه وآله را همراهی می کردند.

آنگاه که خبر عزیمت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به اهل مکه و مشرکان قریش رسید، آنان گرد هم آمدند و تصمیم گرفتند که از ورود آن حضرت به مکه جلوگیری کنند. به همین منظور خالد بن ولید به همراه دویست جنگجو، برای سد نمودن راه رسول الله صلی الله علیه وآله به استقبال ایشان رفتند. وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از این ماجرا باخبر شدند، مسیر خود را تغییر داده و به سوی منطقه ای به نام حدیبیه که به خانه خدا نزدیک بود حرکت کردند. رسول خداصلی الله علیه وآله کاروان خویش را در حدیبیه متوقف ساختند و اعلام فرمودند که اگر قریش به طور مسالمت آمیز و با حفظ عظمت و شئون خانه خداوند حاضر به تعامل شوند، با آنان تعامل خواهیم کرد.

پس از توقف رسول خداصلی الله علیه وآله در حدیبیه، قریش برای آگاهی از قصد آن حضرت نماینده ای به سوی ایشان فرستاد. رسول خداصلی الله علیه وآله نیز به وی فرمودند که ما به قصد زیارت خانه خدا و برای انجام عمره به مکه آمده ایم و به جای حمل سلاح، با خود قربانی آورده ایم. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به نماینده قریش فرمودند که به سران خود ابلاغ کنید چنانچه با رعایت شئون و حفظ عظمت خانه خداوند حاضر به مصالحه باشند، با آنان معاهده صلح منعقد

خواهیم کرد. پس از ابلاغ پیام رسول خداصلی الله علیه وآله، سران قریش جمع شدند و به مشورت پرداختند.

در این میان «عروه بن مسعود ثقفی» رئیس قبیله ثقیف گفت: سزاوار نیست که ما مانع ورود کاروانی شویم که جز عبادت و تعظیم خانه خدا غرض دیگری ندارد. پس از مذاکره سران قریش، قرار شد عروه نزد رسول خداصلی الله علیه وآله برود و مستقیماً کلام و نظر آن حضرت را بشنود و از قصد ایشان مطلع گردد. وقتی عروه به خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله رسید و با آن حضرت گفتگو کرد، درستی شنیده های پیشین خود را دریافت و همین مطلب را به قریش ابلاغ کرد.

پیش از آمدن عروه نیز رسول خداصلی الله علیه وآله تصمیم گرفتند که نماینده ای به سوی مکه بفرستند تا پیام ایشان را به قریش ابلاغ کند. بر اساس برخی نقل ها، ایشان عمر را برای این کار برگزید؛ اما وی به بهانه نداشتن جایگاه در میان عرب ها از این امر سرباز زد و پیشنهاد داد عثمان را برای این کار بفرستد، چرا که او از بنو امیه است و قوم و قبیله مهمی دارد. به هر حال بر اساس آنچه در منابع مورد قبول سنیان آمده، عثمان برای ابلاغ پیام رسول خداصلی الله علیه وآله به مکه رفت. قریش نیز برای اطمینان از قصد کاروان مسلمانان، پس از عروه نمایندگان دیگری به سوی رسول خداصلی الله علیه وآله فرستادند. یکی از نمایندگان قریش با مشاهده وضعیت کاروان و چهارپایانی که برای قربانی به همراه کاروان بود، بدون آنکه نزد رسول خداصلی الله علیه وآله برود و با ایشان گفتگو کند به مکه بازگشت و خبر عدم قصد جنگ مسلمانان را تأیید کرد.

نماینده دیگر قریش فردی بود به نام «سهیل بن عمرو». او پس از مذاکره با رسول خداصلی الله علیه وآله، معاهده ای با آن حضرت منعقد ساخت که بر اساس نخستین بند این معاهده، قرار شد پیامبر خداصلی الله علیه وآله از ورود به مکه در آن سال منصرف گردد و به سال دیگر موکول کند. عمر نسبت به این بند به شدت اعتراض کرد و با داد و فریاد، عده بسیاری را در مخالفت با تصمیم پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به دور خود جمع کرد.

در کتب معتبر تاریخی در این باره آمده است:

فلما اصطلحوا فلم يبق إلا الكتاب، وثب عمر إلى رسول الله صلى الله عليه وآله فقال: يا رسول الله، ألسنا بالمسلمين؟ قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «بلى!». قال: فعلام نعطي الدنْيَةَ في ديننا؟ فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: «أنا عبد الله ورسوله»، ولن أخالف أمره، ولن يضئعني؛<sup>۱۳۴</sup>

هنگامی که معاهده صلح انجام شد و چیزی جز نوشته باقی نماند، عمر به رسول خداصلی الله علیه وآله حمله کرد و گفت: ای رسول خدا! آیا ما مسلمان نیستیم؟ رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «آری». عمر گفت: پس چرا ما را در دینمان خوار می کنی؟! رسول خداصلی الله علیه وآله فرمودند: «من بنده خدا و رسول اویم و با امر او مخالفت نمی کنم و او نیز ما را ضایع نمی سازد».

پس از این جریان، از عمر نقل شده است که گفت:

والله ما شككت منذ أسلمت إلا يومئذ!<sup>۱۳۵</sup>

به خدا سوگند از وقتی که اظهار اسلام کردم [در حقانیت رسول خداصلی الله علیه وآله] تردید نکردم مگر امروز.

مورخان نوشته اند که پس از معاهده صلح حدیبیه، رسول خداصلی الله علیه وآله عزم بازگشت به مدینه کردند؛ از این رو دستور دادند که گوسفند و گاوها قربانی و شترها نحر شوند و مسلمانان سرهای خود را بتراشند تا از حال احرام خارج گردند. اما اکثریت مسلمانان - شاید همان ها که عمر برای اعتراض به تصمیم رسول خداصلی الله علیه وآله به دور خود جمع کرده بود - از این دستور سرباز زدند و موجب غضب و ناراحتی رسول خداصلی الله علیه وآله شدند. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله با حالت خشم و ناراحتی داخل چادر شدند و ام سلمه با مشاهده حال رسول خداصلی الله علیه وآله عرض کرد: ای رسول خدا، شما خود چارپایان خویش را ذبح و نحر کنید تا دیگران نیز به این کار مجبور شوند. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله چنین کردند و بسیاری با اکراه از رسول خداصلی الله علیه وآله تبعیت کردند. خداوند سبحان در برابر نافرمانی و اعتراضات، بر قلب آن حضرت و مؤمنان اندکی که پیرامون ایشان بودند آرامش نازل کرده فرمود:

(أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ)<sup>۱۳۶</sup>

و خداوند آرامش خود را بر رسولش و بر مؤمنان نازل فرمود.

در اینجا توجه به این نکته ضروری است که به یقین حمله و اعتراض به رسول خداصلی الله علیه وآله با عدالت و بلکه با اصل ایمان قابل جمع نیست. چگونه می توان اعتراض و عدم پذیرش تصمیم رسول خداصلی الله علیه وآله را با ایمان سازگار دانست در حالی که خداوند می فرماید:

۱۳۵. المصنف (صنعانی): ۵ / ۳۳۹؛ صحیح ابن حبان: ۱۱ / ۲۲۴؛ المعجم الكبير: ۲۰ / ۱۴ و منابع دیگر.

۱۳۶. سوره توبه، آیه ۲۶؛ سوره فتح، آیه ۲۶.

(وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا)؛<sup>۱۳۷</sup>

آنچه را رسول برای شما آورده اخذ [و عمل] کنید و از آنچه شما را نهی کرده بپرهیزید.

و در آیه ای دیگر می فرماید:

(مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ)؛<sup>۱۳۸</sup>

هرکس از رسول خدا اطاعت کند، به تحقیق از خداوند اطاعت کرده است.

روشن است که هر کس از تصمیم رسول خداصلی الله علیه وآله ناخشنود باشد و آن را نپذیرد، به حقیقت امر خدا را نپذیرفته و با فرمان الهی مخالفت کرده است و نمی توان چنین کسی را مؤمن دانست؛ به همین روی خداوند سبحان به صراحت می فرماید:

(وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ)؛<sup>۱۳۹</sup>

هیچ زن و مرد مؤمنی را نشاید که چون خدا و رسولش به امری حکم کردند، برای آنها حق گزینش [و اظهار نظری] باشد.

چرا که خداوند مؤمنان را به اطاعت مطلق از خود و حجت هایش امر کرده و فرموده است:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ)؛<sup>۱۴۰</sup>

ای آنان که ایمان آورده اید، از خداوند اطاعت کنید و از پیامبر و صاحبان امر خود فرمان برید.

به همین جهت رسول خداصلی الله علیه وآله نیز در مقابل حمله و اعتراض مخالفان به تصمیم خویش، یادآوری می کند که من بنده خدایم و هیچ کاری که با شأن بندگی مخالف باشد از من سر نمی زند؛ یعنی امر من تابع امر خداوند است، و باز توجه می دهند که من پیامبر خدایم؛ از این رو اطاعت از دستور من همچون دستور خداوند واجب است.

بنا بر این، همان گونه که مخالفت با تصمیم پیامبر خداصلی الله علیه وآله منافی ایمان است، به قطع و یقین شک در حقانیت و درستی تصمیمات و کارهای رسول خداصلی الله علیه وآله نیز ناقض ایمان خواهد بود. در نتیجه بر اساس نقل متون معتبر و مقبول نزد سنیان، در جریان صلح حدیبیه، اکثریت مسلمانان همراه رسول خداصلی الله علیه وآله به سبب اعتراض و عدم تسلیم در برابر تصمیم و امر رسول خداصلی الله علیه وآله از ایمان و عدالت خارج شده اند.

بر اساس آیات قرآن و روایات تفسیری ذیل این آیات، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله همراهان خود را در زیر درختی گرد آورده و از آنان برای ملتزم بودن به پیروی از خویش بیعت گرفتند. در اینکه

۱۳۷. سوره حشر، آیه ۷.

۱۳۸. سوره نساء، آیه ۸۰.

۱۳۹. سوره احزاب، آیه ۳۶.

۱۴۰. سوره نساء، آیه ۵۹.

این بیعت پیش از انعقاد معاهده صلح بوده یا پس از آن اختلاف نظر وجود دارد. همین طور درباره سبب و انگیزه گرفتن این بیعت نیز نظرهای مختلفی است، اما به هر حال سنیان این بیعت را فضیلتی برای بیعت کنندگان می دانند و آن را دلیلی بر عدالت صحابه می شمارند! پیش از بررسی درستی یا نادرستی این ادعا، لازم است برخی آیات سوره فتح به اجمال مرور شود. خداوند سبحان در این سوره مبارک می فرماید:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ \* إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا \* لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ \* وَبِئْسَ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا \* وَيَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيمًا \* هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزِدُوا إِيمَانًا مَعَ إِيْمَانِهِمْ \* وَاللَّهُ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ \* وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا \* لِيَدْخُلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا \* وَيُكَفِّرُ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ \* وَكَانَ ذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ فَوْزًا عَظِيمًا \* وَيُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ الظَّالِمِينَ \* بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ \* وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ \* وَلَعَنَهُمْ \* وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ \* وَسَاءَتْ مَصِيرًا \* وَاللَّهُ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ \* وَكَانَ اللَّهُ عَزِيمًا حَكِيمًا \* إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا \* لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ \* وَتُعَزِّرُوهُ \* وَتُوَفِّرُوهُ \* وَتُسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا \* \* إِنَّا الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ \* إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ \* يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ \* فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ \* وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهُ \* اللَّهُ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا \* سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ \* مِنَ الْأَعْرَابِ \* شَغَلَتْنَا أَمْوَالُنَا وَأَهْلُونَا \* فَاسْتَغْفِرْ لَنَا \* يَقُولُونَ \* بِالسَّيِّئَةِ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ \* قُلْ \* فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ \* مِنَ اللَّهِ شَيْئًا \* إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرًّا \* أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعًا \* بَلْ كَانَ اللَّهُ \* بِمَا تَعْمَلُونَ \* خَبِيرًا \* \* بَلْ ظَنَنْتُمْ \* أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ \* وَالْمُؤْمِنُونَ \* إِلَى أَهْلِيهِمْ \* أَبَدًا \* وَرَبِّينَ \* ذَلِكَ \* فِي قُلُوبِكُمْ \* وَظَنَنْتُمْ \* ظَنَّ السَّوْءِ \* وَكُنْتُمْ \* قَوْمًا \* بُورًا \* \* وَمَنْ لَمْ يُؤْمِنْ \* بِاللَّهِ \* وَرَسُولِهِ \* فَإِنَّا \* أَعْتَدْنَا \* لِلْكَافِرِينَ \* سَعِيرًا \* \* وَاللَّهُ \* مُلْكُ السَّمَاوَاتِ \* وَالْأَرْضِ \* يَعْفِرُ \* لِمَنْ \* يَشَاءُ \* وَيُعَذِّبُ \* مَنْ \* يَشَاءُ \* \* وَكَانَ \* اللَّهُ \* غَفُورًا \* رَحِيمًا \* \* سَيَقُولُ \* الْمُخَلَّفُونَ \* إِذَا \* انْطَلَقْتُمْ \* إِلَى \* مَغَانِمَ \* لِتَأْخُذُوهَا \* ذَرُونَا \* نَتَّبِعْكُمْ \* يُرِيدُونَ \* أَنْ \* يُبَدِّلُوا \* كَلَامَ \* اللَّهِ \* قُلْ \* لَنْ \* تَتَّبِعُونَا \* كَذَلِكَ \* قَالَ \* اللَّهُ \* مِنْ \* قَبْلُ \* فَسَيَقُولُونَ \* بَلْ \* تَحْسُدُونَنَا \* بَلْ \* كَانُوا \* لَا \* يَفْقَهُونَ \* إِلَّا \* قَلِيلًا \* \* قُلْ \* لِلْمُخَلَّفِينَ \* مِنَ \* الْأَعْرَابِ \* سَتَدْعُونَ \* إِلَى \* قَوْمِ \* أُولَى \* بِأَسْ \* شَدِيدِ \* تَفَاتُلِهِمْ \* أَوْ \* يُسَلِّمُونَ \* فَإِنْ \* تُطِيعُوا \* يُؤْتِكُمْ \* اللَّهُ \* أَجْرًا \* حَسَنًا \* وَإِنْ \* تَتَوَلَّوْا \* كَمَا \* تَوَلَّيْتُمْ \* مِنْ \* قَبْلُ \* يُعَذِّبْكُمْ \* عَذَابًا \* أَلِيمًا \* \* لَيْسَ \* عَلَى \* الْأَعْمَى \* حَرْجٌ \* وَلَا \* عَلَى \* الْأَعْرَجِ \* حَرْجٌ \* وَلَا \* عَلَى \* الْمَرِيضِ \* حَرْجٌ \* وَمَنْ \* يَطْعِ \* اللَّهُ \* وَرَسُولَهُ \* يَدْخُلْهُ \* جَنَّاتٍ \* تَجْرِي \* مِنْ \* تَحْتِهَا \* الْأَنْهَارُ \* وَمَنْ \* يَتَوَلَّ \* يُعَذِّبْهُ \* عَذَابًا \* أَلِيمًا



\* لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ  
 السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا \* وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا  
 \* وَعَدَّكُمْ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَلَ لَكُمْ هَذِهِ وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ  
 وَلِتَكُونَ آيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ وَيَهْدِيَكُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا \* وَأُخْرَى لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا قَدْ  
 أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا \* وَلَوْ فَاتَلَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوَلَّوْا الْأَذْوَارَ  
 ثُمَّ لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا \* سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ  
 تَبْدِيلًا \* وَهُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنْ بَعْدِ أَنْ  
 أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا \* هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوكُمْ عَنِ  
 الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَالْهَدْيِ مَعْكُوفًا أَنْ يَبْلُغَ مَحَلَّهُ وَلَوْ لَا رِجَالٌ مُؤْمِنُونَ وَنِسَاءٌ مُؤْمِنَاتٌ  
 لَمْ تَعْلَمُوهُمْ أَنْ تَطَّوَّهُمْ فِتْصِيْبِكُمْ مِنْهُمْ مَعْرَةٌ بَغَيْرِ عِلْمٍ لِيَدْخُلَ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ مَنْ  
 يَشَاءُ لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا \* إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي  
 قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَلْزَمَهُمْ  
 كَلِمَةَ التَّقْوَى وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا \* لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ  
 رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُوسَكُمْ  
 وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا \* هُوَ الَّذِي  
 أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا \* مُحَمَّدٌ  
 رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ  
 فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ  
 وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ  
 يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً  
 وَأَجْرًا عَظِيمًا.

ما برای تو پیروزی آشکاری فراهم ساختیم تا خداوند گناهان گذشته و آینده ای را که به تو نسبت  
 می دادند ببخشد و نعمتش را بر تو تمام کند و به راه راست هدایتت فرماید و پیروزی  
 شکست ناپذیری نصیب تو کند. او کسی است که آرامش را در دلهای مؤمنان نازل کرد تا ایمانی بر  
 ایمانشان بیفزایند. لشکریان آسمانها و زمین از آن خداست، و خداوند دانا و حکیم است. هدف  
 [دیگر از آن فتح مبین] این بود که مردان و زنان با ایمان را در باغ هایی [از بهشت] وارد کند که  
 نهرها از زیر [درختانش] جاری است، در حالی که جاودانه در آن می مانند و گناهانشان را  
 می بخشند، و این نزد خدا رستگاری بزرگی است و [نیز] مردان و زنان منافق و مردان و زنان

مشرك را كه به خدا گمان بد مي برند مجازات كند. [آري] حوادث ناگواري [كه براي مؤمنان انتظار مي كشند] تنها بر خودشان نازل مي شود. خداوند بر آنان غضب كرده و از رحمت خود دورشان ساخته و جهنم را براي آنان آماده كرده است و چه بد سرانجامي است! لشكريان آسمان ها و زمين تنها از آن خداست و خداوند شكست ناپذير و حكيم است. به يقين ما تو را گواه [بر اعمال آنها] و بشارت دهنده و بيم دهنده فرستاديم تا [شما مردم] به خدا و رسولش ايمان بياوريد، از او دفاع كنيد و او را بزرگ داريد، و خدا را صبح و شام تسبيح گوويد.

كساني كه با تو بيعت مي كنند [در حقيقت] تنها با خدا بيعت مي نمايند، و دست خدا بالاي دست آنهاست؛ از اين رو هر كس پيمان شكني كند، تنها به زيان خود پيمان شكسته است، و آن كس كه نسبت به عهدي كه با خدا بسته وفا كند، بزودي پاداش عظيمي به او خواهد داد. اعرابي كه از [دستور] تو تخلف كردند به زودي خواهند گفت: «اموال و خانواده ما را به خود مشغول ساخت پس براي ما آموزش بطلب». آنان به زبان هایشان مي گویند: آنچه در قلبشان نيست بگو اگر خداوند اراده كند كه ضرر يا نفعي به شما برساند، چه كسي مي تواند شما را از آن محافظت كند، بلكه خدا به هر چه مي كند آگاه است... .

به متخلفان از اعراب بگو: «بزودي از شما دعوت مي شود كه بسوي قومي نيرومند و جنگجو برويد».

خداوند از مؤمنان - هنگامي كه در زير آن درخت با تو بيعت كردند - راضي و خشنود شد. خدا آنچه را در درون دل هایشان [از ايمان و صداقت] نهفته بود مي دانست؛ از اين رو آرامش را بر دل هایشان نازل كرد و پيروزي نزديكي بعنوان پاداش نصيب آنها فرمود، و غنيمت هاي فراوان خواهند گرفت و خداوند عزيز و حكيم است.

خداوند آنچه را به پيامبرش در عالم خواب نشان داد راست گفت. به يقين همه شما به خواست خدا و در حالي كه سرهاي خود را تراشيده يا کوتاه کرده ايد و از هيچ كس ترس و وحشتي نداريد وارد مسجد الحرام مي شويد؛ ولي خداوند چيزهايي را مي دانست كه شما نمي دانستيد [و در اين تأخير حكمتي بود] و قبل از آن فتح نزديكي [براي شما قرار] داده است.

او كسي است كه رسولش را با هدايت و دين حق فرستاده است تا آن را بر همه اديان پيروز كند، و كافي است كه خدا گواه اين موضوع باشد.

محمدصلي الله عليه وآله فرستاده خداست و كساني كه با او هستند در برابر كفار سرسخت و شديد و در ميان خود مهربانند. پيوسته آنان را در حال ركوع و سجود مي بيني در حالي كه همواره فضل خدا و رضاي او را مي طلبند. آنان در صورتشان اثر سجده نمايان است. اين توصيف همانان در تورات و توصيف آنان در انجيل است، همانند زراعتي كه جوانه هاي خود را خارج ساخته، سپس

به تقویت آن پرداخته تا محکم شده و بر پای خود ایستاده است و بقدری نمو و رشد کرده که کشاورزان را به شگفتی وا می‌دارد. این برای آن است که کافران را به خشم آورد [ولی] کسانی از آنها را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، خداوند وعده آمرزش و اجر عظیمی داده است.

بر اساس این آیات، خداوند مؤمنانی را که در صلح حدیبیه با رسول خداصلی الله علیه وآله در زیر آن درخت معین بیعت کرده و بر این بیعت خود استوار و وفادار مانده‌اند ستوده است. بر اساس این آیات، عده‌ای از همراهان رسول خداصلی الله علیه وآله و بیعت کنندگان در زیر درخت به عهد خود وفادار نبوده‌اند و خداوند آنها را سرزنش و قذح کرده است. پس بیعت کنندگان زیر درخت دو دسته هستند؛ عده‌ای که وفادار به عهد و مورد مدح‌اند، و دسته‌ای که عهدشکن و مورد قذح و مذمتند. خداوند درباره این دو دسته می‌فرماید:

(إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمَّا يَكْفُرُ أَجْرًا عَظِيمًا)؛<sup>۱۴۱</sup>

همانا کسانی که با تو بیعت کردند در حقیقت با خداوند پیمان بسته‌اند و دست خدا بالای دست‌های آنان است. پس هرکس بیعت را نقض کند به زیان خود آن را نقض کرده است، و هرکه به آنچه خداوند با وی پیمان بسته وفادار باشد، به زودی خداوند به او پاداش عظیم عطا خواهد کرد.

آنچه از این آیات استفاده می‌شود، مدح عده‌ای از کسانی است که در صلح حدیبیه به همراه پیامبر خداصلی الله علیه وآله بودند و با ایشان پیمان بستند و بر عهد خویش وفادار ماندند؛ اما اهل سنت این آیات را دلیلی بر عدالت همه صحابه شمرده‌اند، در حالی که صحابه بر اساس تعریف آنان، بسیار بیشتر از بیعت کنندگان زیر درخت هستند و چنان که پیشتر بیان شد، بر اساس نظر اندیشمندان سنی شامل تمام کسانی است که در طول عمر خود ولو یک بار و آن هم در دوران طفولیت پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله را دیده باشند! بنا بر این، دلیل در اینجا بسیار اخص از مدعاست، زیرا بر اساس گفتار صاحب نظران، بیشترین تعدادی که برای همراهان رسول خداصلی الله علیه وآله در این سفر ذکر شده هزار و ششصد نفر است، در حالی که تعداد صحابه از دیدگاه سنیان بسیار بیشتر از این تعداد است. به علاوه، چنان که از آیات قرآن استفاده می‌شود و همچنین با استناد به منابع اهل تسنن، در جریان صلح حدیبیه، اکثر همراهان رسول خداصلی الله علیه وآله با اعتراض به آن حضرت و عدم پذیرش تصمیم رسول خداصلی الله علیه وآله از عدالت خارج شدند. بنا بر آیات سوره فتح، تنها عده کمی از بیعت کنندگان با پیامبرصلی الله علیه وآله در «بیعت شجره» مدح شده است و به

صراحت بر ذم اکثریت آنان دلالت دارد. پس نمی توان با استناد به این آیات، بر عدالت صحابه - حتی حاضران در بیعت شجره - استدلال کرد.

نخستین شاهد بر این حقیقت، شک و تردید برخی از شرکت کنندگان در بیعت شجره، در حقانیت و درستی تصمیم رسول خداصلی الله علیه وآله است و بسیاری در برابر این تصمیم شورش به پا کردند و از فرمان رسول خداصلی الله علیه وآله مبنی بر ذبح گوسفندان، گاوها و نحر شتران سرباز زدند!

شاهد دوم، نظر براء بن عازب، یکی از شرکت کنندگان در این بیعت است. آنگاه که برخی شرکت وی در بیعت شجره را مایه مباهات برای او شمرده و او را بدین سبب ستودند، وی فضیلت بودن صرف شرکت در این بیعت را نفی کرد و پای بندگی به آن را شرط این فضیلت شمرد. در صحیح بخاری آمده است:

حدَّثني أحمد بن إشكاب، حدَّثنا محمد بن فضيل، عن العلاء بن المسيَّب، عن أبيه قال: لقيت البراء بن عازب رضي الله عنهما فقلت: طوبى لك، صحبت النبي صلى الله عليه وآله وسلم وباعته تحت الشجرة. فقال: يا ابن أخي، إنك لا تدري ما أحدثنا بعده؛<sup>١٤٢</sup>

أحمد بن إشكاب از محمد بن فضیل، از علاء بن مسیب، از پدرش برای ما حدیث نقل کرد و گفت: براء بن عازب را ملاقات کردم و به او گفتم: خوشا به حالت با پیامبرصلی الله علیه وآله مصاحبت داشتی و زیر درخت با او بیعت کردی. براء گفت: ای پسر برادر، تو نمی دانی که ما پس از آن مرتکب چه کارهایی شدیم!

این تعبیر نشان می دهد که بسیاری از بیعت کنندگان زیر درخت، عهد خود را با رسول خداصلی الله علیه وآله نقض کرده و مرتکب کارهای ناشایستی شده اند که نه تنها سزاوار مدح نیستند، بلکه قذح آنان ثابت است.

«إحداث» به معنای بدعت گذاشتن و مرتکب کارهای ناشایست شدن است، و براء بن عازب با این تعبیر درصدد بیان این حقیقت مهم است که صرف حضور در زیر درخت و بیعت با پیامبر اکرمصلی الله علیه وآله کافی نیست؛ بلکه وفای به عهد و پیمان بسته شده با رسول اللهصلی الله علیه وآله فضیلت و مستوجب مدح است، در حالی که بسیاری از بیعت کنندگان با رسول خداصلی الله علیه وآله پیمان شکستند و در دین بدعت نهادند و مرتکب کارهای زشتی شدند که نه تنها با عدالت، بلکه با اصل ایمان منافات دارد. علاوه بر براء بن عازب، برخی دیگر همچون ابوسعید خدری<sup>١٤٣</sup> و عایشه<sup>١٤٤</sup> نیز به وقوع إحداث در دین و ارتکاب کارهای ناشایست پس از رسول

١٤٢. صحیح البخاری: ٥ / ٦٥ - ٦٦.

١٤٣. ر.ک: الإصابة: ٣ / ٦٧؛ تاریخ مدینه دمشق: ٢٠ / ٣٩١.

١٤٤. ر.ک: المستدرک علی الصحیحین: ٤ / ٦؛ الطبقات الکبری: ٨ / ٧٤.

خداصلی الله علیه وآله اقرار و اذعان کرده اند. ضمن اینکه در حدیث متواتر از رسول خداصلی الله علیه وآله نیز به این حقیقت اشاره شده است که پیامبرصلی الله علیه وآله خطاب به مردم فرمود:

يا أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّكُمْ تَحْشُرُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِرَاءً. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: (كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعَدًّا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ) وَإِنَّهُ سَيُوتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِقَوْمٍ مِنْ أَصْحَابِي فَيُؤْخَذُ بِهِمْ ذَاتَ الشَّمَالِ. فَأَقُولُ: أَصْحَابِي أَصْحَابِي. فَيَقَالُ لِي: «يا محمد، إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أُحْدِثُوا مِنْ بَعْدِكَ»؛<sup>١٤٥</sup>

ای مردم، شما در روز قیامت بدون پوشش محشور خواهید شد. خدای تعالی فرمود: «چنان که آفرینش را آغاز کردیم، آن را باز خواهیم گرداند و این وعده ای است بر عهده ما. همانا ما آن را به انجام می رسانیم» و به درستی خدای تعالی که در روز قیامت عده ای از اصحاب مرا برمی انگیزد و آنان را در زمره اصحاب شمال قرار می دهد، من می گویم: اصحابم، اصحابم؛ پس به من گفته می شود: «ای محمد، تو نمی دانی که آنها پس از تو مرتکب چه بدعتها و کارهای ناشایستی شدند». بر این اساس روشن است که با استناد به آیات سوره مبارک فتح و به صرف شرکت عده ای از صحابه در بیعت شجره، هرگز نمی توان به عدالت تمامی صحابه حکم کرد.

**شاهد دیگر** بر اینکه آیات سوره فتح بیانگر قده عده ای از شرکت کنندگان در بیعت شجره است، قتل جناب عمار به دست حاضران در بیعت شجره است. یکی از احادیث قطعی الصدور و مورد اتفاق فریقین - که در مصادر معتبر نزد سنیان نیز به فراوانی نقل شده - حدیثی است که بر اساس آن رسول خداصلی الله علیه وآله از قتل جناب عمار بن یاسر رضوان الله تعالی علیه به دست گروه سرکش و ستمکار خبر می دهد. این حدیث با تعبیر مختلفی از رسول اکرمصلی الله علیه وآله روایت شده است. در روایتی آمده است که پیامبر اکرمصلی الله علیه وآله فرمود:

تَقْتَلُهُ الْفِئَةُ الْبَاغِيَّةُ؛<sup>١٤٦</sup>

تو را گروه سرکش و ستمکار خواهند کشت.

بر اساس روایتی دیگر، حضرت رسولصلی الله علیه وآله خطاب به عمار بن یاسر رحمه الله فرمودند:

تَقْتَلُكَ الْفِئَةُ الْبَاغِيَّةُ؛<sup>١٤٧</sup>

گروه سرکش و ستمکار تو را خواهند کشت.

ایشان درباره قاتل آن جناب نیز فرمودند:

١٤٥. شرح الأخبار: ٢ / ٢٦٢؛ عمدة القاری: ١٥ / ٢٤٣.

١٤٦. صحیح البخاری: ٣ / ٢٠٧؛ المستدرک علی الصحیحین: ٢ / ١٤٩؛ تاریخ بغداد: ١١ / ٤٢٨.

١٤٧. صحیح مسلم: ٨ / ١٨٦؛ سنن الترمذی: ٥ / ٣٣٣؛ فضائل الصحابه (نسائی): ٥١.

## قاتله وسالبه فی النار؛<sup>۱۴۸</sup>

قاتل و به دار کشنده عمار در آتش جهنم خواهد بود.

به هر روی این حدیث از احادیث مشهور و مورد اتفاق فریقین است و حتی برخی این اخبار رسول خدا صلی الله علیه وآله را در شمار معجزات آن حضرت ذکر کرده اند؛ زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله سالها پیش از کشته شدن جناب عمار رحمه الله از این واقعه خبر داده است؛ از این رو این خبر در زمره اخبار غیبی است و نشانگر آگاهی پیامبر خدا صلی الله علیه وآله از مغیبات است. در کتاب الشفاء بتعریف حقوق المصطفی فصلی به ذکر اخبارهای غیبی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله اختصاص یافته و قاضی عیاض در همین کتاب، آن را در زمره معجزات پیامبر خدا صلی الله علیه وآله برشمرده است.<sup>۱۴۹</sup>

برخی نیز مدعی تواتر این حدیث شده اند. ابن حجر عسقلانی در الإصابه و در شرح حال عمار می نویسد:

تواترت الأحادیث عن النبی صلی الله علیه وآله أن عماراً تقتله الفئة الباغية؛<sup>۱۵۰</sup>

احادیث از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله متواتر است که عمار را گروه سرکش ستمکار خواهند کشت.

بنا بر این، در صدور این حدیث از رسول خدا صلی الله علیه وآله هیچ جای تردید و شکی وجود ندارد و از احادیث قطعی الصدور عند الفریقین است. البته برخی نواصب همچون ابن حزم اندلسی، ابن جوزی حنبلی، ابن عربی مالکی و فخر رازی به همراه ابن تیمیه که متأثر از این چهار نفر است، در مقام دفاع از بنو امیه برآمده و کوشیده اند تا در لفظ و یا معنای حدیث تصرف و یا آن را تأویل کنند؛ اما برای همه واضح و آشکار است که این تلاش های نافرجام صرفاً تکلفاتی است که به جهت دشمنی با امیرالمؤمنین علیهم السلام و شیعیان آن حضرت انجام پذیرفته، اما راه به جایی نبرده است. در نتیجه بر اساس اخبار غیبی پیامبر خدا صلی الله علیه وآله، تردیدی وجود ندارد که قاتل عمار بن یاسر رضوان الله علیه سرکش، ستمکار و در زمره گروه سرکش و ستمکار است.

از سوی دیگر این نیز مسلم است که فردی به نام «ابو غادیه یسار بن سبعمی» از میان لشکریان معاویه بن ابی سفیان، جناب عمار بن یاسر رحمه الله را به قتل رسانده است. وی از دوستان عثمان بوده و به قتل جناب عمار افتخار می کرده است و هرگاه از ماجرای قتل عمار سخن به میان می آمده، بی هیچ واهمه ای به شرح نحوه قتل آن بزرگوار پرداخته است به طوری

۱۴۸. مسند احمد: ۴ / ۱۹۸؛ مجمع الزوائد: ۷ / ۲۴۴؛ المعجم الأوسط: ۹ / ۱۰۳.

۱۴۹. رک: الشفاء بتعریف حقوق المصطفی: ۱ / ۳۳۹.

۱۵۰. الإصابه: ۴ / ۴۷۴.

که برخی اندیشمندان سنی از این موضوع بسیار اظهار تعجب کرده اند. ابن عبدالبرّ در الإستیعاب درباره او می نویسد:

أبو الغادية الجهني ... وكان محباً في عثمان، وهو قاتل عمار بن ياسر، وكان إذا استأذن علي معاوية وغيره يقول: قاتل عمّار بالباب، وكان يصف قتله إذا سئل عنه، لا يباليه، وفي قصته عجب عند أهل العلم؛<sup>۱۵۱</sup>

ابو غادیه جهنی... دوستدار عثمان بود. وی قاتل عمار بن یاسر بود و هرگاه بر معاویه و غیرمعاویه داخل می شد و اذن ورود می خواست، می گفت: قاتل عمار پشت درب است. و هرگاه از او درباره قتل جناب عمار سؤال می شد، بی پروا داستان کشتن او را توصیف می کرد و در قصه او نکات تعجب انگیزی برای اهل علم وجود دارد!

ابو غادیه یکی از اصحاب بیعت شجره است. بنا بر این یکی از بیعت کنندگان با رسول خداصلی الله علیه وآله در زیر درخت، ستمکار و از عدالت خارج است و روشن است که سالبه جزئی نقیض موجب کلی است و ذکر یک مصداق برای از بین بردن کبرای قضیه کفایت می کند، در نتیجه حکم به عدالت تمامی صحابه نقض می شود و استدلال به بیعت شجره برای اثبات این حکم صحیح نیست. چنان که بیشتر اشاره شد، برخی از مدافعان بنوامیه کوشیده اند تا عمل ابو غادیه را توجیه کنند. در این راستا قتل جناب عمار بن یاسر رضوان الله تعالی علیه را حاصل اجتهاد ابو غادیه شمرده و او را به خاطر این کار مستحق اجر هم دانسته اند؛ زیرا سنیان بر این باورند که:

إذا حكم الحاكم فاجتهد ثم أصاب فله أجران وإذا حكم فاجتهد ثم أخطأ فله أجر؛<sup>۱۵۲</sup>

چنانچه حاکمی بر اساس اجتهاد خود حکم کند و حکمش صحیح باشد، دو اجر دارد؛ و چنانچه براساس اجتهاد خویش حکم کند و در حکم خود به خطارفته باشد، یک اجر دارد.

به راستی مکتبی که بر مبنای توجیه ما وقع شکل گرفته باشد، باید اینگونه حکم کند! این مکتب برای دفاع از حاکمیت پس از رسول خداصلی الله علیه وآله، باب اجتهاد را چنان باز و بی حساب نگاه داشته است که هرکسی می تواند با اجتهاد حکم قتل دیگری را صادر و به کشتن وی اقدام نماید و در برابر قتل یک انسان بی گناه و مؤمن، استحقاق پاداش هم بیابد! در چنین مکتبی، هیچ استبعادی ندارد که علی رغم اخبار رسول خداصلی الله علیه وآله از سرکش و ستمکار بودن قاتل جناب عمار رحمه الله، قاتل وی نیز یک مجتهد معرفی شود و ستم وی عملی پسندیده و مستوجب ثواب تلقی گردد! فاعتبروا يا أولى الأبصار.

۱۵۱. الإستیعاب: ۴ / ۱۷۲۵ / ش ۳۱۱۳.

۱۵۲. مسند احمد: ۴ / ۲۰۴؛ صحیح البخاری: ۸ / ۱۵۷؛ صحیح مسلم: ۵ / ۱۳۱.

حال اگر از کسانی که قتل جناب عمار بن یاسر رضوان الله تعالى عليه را محصول اجتهاد یک صحابی می‌شمارند سؤال شود که آیا می‌توان قتل عثمان را نیز حاصل اجتهاد صحابی شمرد، چه پاسخی می‌دهند؟ از آنجا که پایه این مکتب بر تناقضات شدید و فراوان استوار گشته است، آنان از تناقض گویی واهمه ای ندارند و قاتل عثمان را نه مجتهد، بلکه ملعون معرفی می‌کنند! آیا این برخورد دوگانه ریشه ای جز تعصب در جانبداری از بنو امیه و دشمنی با اهل بیت پیامبر علیهم السلام دارد؟! پاسخ این پرسش را بر عهده وجدانهای بیدار و اهل انصاف می‌گذاریم و در اینجا به ذکر نظر یکی از مدافعان متعصب بنو امیه درباره قتل جناب عمار بن یاسر رحمه الله و قتل عثمان بن عفان بسنده می‌کنیم. ابن حزم اندلسی در کتاب *الفصل*، درباره قتل جناب عمار رضوان الله عليه می‌نویسد:

عمار رضی الله عنه قتله أبو الغادیة یسار بن سبع السلمی، شهد بیعة الرضوان فهو من شهداء الله له بأنه علم ما فی قلبه وأنزل السکینه علیه ورضی عنه. فأبو الغادیة رضی الله عنه متأول مجتهد مخطئ فی باغ علیه مأجور أجراً واحداً. وليس هذا کقتله عثمان رضی الله عنه لأنهم لا مجال للإجتهد فی قتله، لأنه لم یقتل أحداً ولا حارب ولا قاتل ولا دافع ولا زنی بعد إحصان ولا ارتد فیسوغ المحاربة تأویل، بل هم فساق محاربون سافکون دماً حراماً عمداً بلا تأویل علی سبیل الظلم والعدوان فهم فساق ملعونون؛<sup>۱۵۳</sup>

عمار رضوان الله عليه را ابوغادیه یسار بن سبع سلمی کشت. او بیعت رضوان را درک کرده و از کسانی است که خداوند برای او شهادت داده که از آنچه در دل دارد آگاه است و سکینه خود را بر او نازل کرده و از او خشنود است. پس ابوغادیه اهل تأویل و مجتهد خطاکار بود که در این اجتهاد بغی و سرکشی ایی متوجه اوست؛ اما به سبب این اجتهاد غلط، یک اجر دارد و این کار وی همچون کار قاتلان عثمان نیست؛ زیرا آنان برای اجتهاد در کشتن عثمان مجالی نداشتند، چرا که عثمان احدی را نکشته بود و جنگی به پا نکرده بود. کشتار و دفاعی به راه نیانداخته بود و پس از نیکی زنا نکرده بود و مرتد هم نشده بود تا کارش تأویل به محاربه شود، بلکه قاتلان عثمان فاسق، محارب و خون ریز بودند که به حرام و از روی عمد و بدون تأویل و به جهت ظلم و دشمنی او را کشتند. پس آنان فاسق و ملعون اند!

البته طرفداران عثمان باید چنین بگویند و از قاتلان عمار تشکر و قدردانی کنند، زیرا عثمان بن عفان با جناب عمار رضوان الله تعالى عليه دشمن بود و روزی چنان ایشان را کتک زد که شکمش دریده شد! مدافعان عثمان چنان با گستاخی قتل، زنا و ارتداد را از وی نفی می‌کنند که گویا جناب عمار رحمه الله - العیاذ بالله - مرتکب زنا و یا مرتد شده و یا به ناحق جنگی به راه انداخته است! جناب عمار بر اساس إخبار غیبی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، در خدمت حضرت امیر



المؤمنین علیه السلام برای فرو نشانیدن آتش فتنه و جنگ گروه ستمکار به نبرد با اهل بَغی رفته بود و در جهاد در راه خدا به شهادت رسید. این چه اجتهادی است که نص رسول خدا صلی الله علیه وآله را نادیده می گیرد؟! نصی که یکی از راویان آن خود ابو غادیه است. تعصب در دفاع از بنو امیه چنان برخی از اندیشمندان سنی را کور کرده است که حتی اعتراف قاتل جناب عمار را نیز نادیده گرفته و همچون کاسه ای داغ تر از آتش عمل او را توجیه می کنند. در *أسد الغابه*، درباره ابو غادیه و اعتراف وی بر گناه خود و مستوجب آتش جهنم بودن قاتل جناب عمار بن یاسر رضوان الله علیه آمده است:

كان من شيعه عثمان رضى الله عنه. وهو قاتل عمار بن ياسر، وكان إذا استأذن على معاوية وغيره يقول: قاتل عمار بالباب. وكان يصف قتله لعمار إذا سئل عنه كأنه لا يبالي به. وفي قصته عجب عند أهل العلم. روى عن النبي صلى الله عليه وآله النهي عن القتل ثم يقتل مثل عمار، روى ابن أبي الدنيا عن محمد بن أبي معشر، عن أبيه قال: بينا الحجاج جالساً إذ أقبل رجل مقارب الخطو، فلما رآه الحجاج قال: مرحباً بأبي غادية، وأجلسه على سريره وقال: أنت قتلت ابن سميه؟ قال: نعم. قال: كيف صنعت؟ قال: صنعت كذا حتى قتلته. فقال الحجاج لأهل الشام: من سره أن ينظر إلى رجل عظيم الباع يوم القيامة فلينظر إلى هذا. ثم ساره أبو غادية يسأله شيئاً فأبى عليه. فقال أبو غادية: نوطى لهم الدنيا ثم نسألهم فلا يعطوننا ويزعم أنى عظيم الباع يوم القيامة... والله لو أن عماراً قتله أهل الأرض، لدخلوا النار!<sup>١٥٤</sup>

او از پیروان عثمان بود. وی قاتل عمار بن یاسر است. هرگاه از معاویه و غیر او اذن دخول می خواست، می گفت: قاتل عمار پشت درب است؛ و هنگامی که از جریان قتل عمار سؤال می شد، وی داستان کشتن عمار را چنان توصیف می کرد که گویا هیچ باکی از آن ندارد و در داستان وی برای اهل علم جای تعجب است. از پیامبر صلی الله علیه وآله نهی از قتل را روایت کرده، سپس فردی مثل عمار را می کشد. ابن ابی الدنیا از محمد بن ابی معشر، از پدرش روایت کرد که گفت: زمانی حجاج نشسته بود که پیرمردی پیش آمد و حجاج وقتی او را دید گفت: مرحبا به ابو غادیه. او را بر تخت خود نشانند و گفت: تو پسر سمیه را کشته ای؟ گفت: بله. گفت: این کار را به چه کیفیتی انجام دادی؟ گفت: این چنین انجام دادم تا او را کشتم. آنگاه حجاج به اهل شام گفت: هرکس که نگاه کردن به مرد عظیم الباع در روز قیامت او را شاد می کند، پس به این مرد نگاه کند. گذشت تا اینکه ابو غادیه از حجاج چیزی درخواست نمود. حجاج از دادن آن ابا کرد. آنگاه ابو غادیه

گفت: ما دنیا را برای آنان فراهم می‌سازیم و هرگاه از آنان چیزی می‌خواهیم، به ما نمی‌دهند، در حالی که گمان می‌کنند من در روز قیامت عظیم الباع هستم! ...به خدا سوگند اگر همه اهل زمین قاتل عمار بودند، به یقین داخل آتش جهنم می‌شدند!

براساس این روایت، ابو غادیه اعتراف و اذعان می‌کند که قتل جناب عمار رضوان الله تعالی علیه سبب جهنمی شدن قاتل اوست. پس در میان اصحاب بیعت شجره کسانی هستند که مستحق آتش جهنم و بالتبع خارج از عدالتند.

اما اگر علی رغم اخبار رسول خداصلی الله علیه وآله و اعتراف ابو غادیه، متعصبان باز هم کفر و جهنمی بودن قاتل جناب عمار را نپذیرند، خللی پیش نخواهد آمد؛ زیرا برخی از قاتلان عثمان - که از دیدگاه مدافعان متعصب بنوامیه فاسق و ملعون اند - نیز از اصحاب بیعت شجره هستند.

در شرح احوالات «عبدالرحمن بن عدیس» آمده است:

عبدالرحمن بن عدیس بن عمرو بن عبید بن کلاب بن دهمان... له صحبه وشهد بیعة الرضوان وبایع فیها. وكان أمير الجيش القادمين من مصر لحصر عثمان بن عفان رضي الله عنه لما قتلوه؛<sup>۱۵۵</sup>

عبدالرحمن بن عدیس بن عمرو بن عبید بن کلاب بن دهمان... [با پیامبرصلی الله علیه وآله] مصاحبت داشته است. وی در بیعت رضوان حاضر بود و در آن بیعت کرده است. او فرمانده لشکری بود که از مصر برای محاصره عثمان بن عفان آمده بودند تا او را بکشند.

حاصل آنکه به هیچ وجه نمی‌توان همه شرکت کنندگان در بیعت شجره را عادل شمرد تا چه رسد به اینکه با استناد به آن، به عدالت تمامی صحابه استدلال کرد!

**شاهد چهارم**، ناسازگاری عملکرد صحابه با توصیفات است که خداوند از مؤمنان ارائه کرده است. چنان که پیشتر نیز بیان شد، از آیات سوره فتح به روشنی استفاده می‌شود که تنها برخی از اصحاب بیعت شجره مدح شده‌اند و برخی دیگر مورد قرح قرار گرفته‌اند. خداوند سبحان می‌فرماید:

(وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا)؛<sup>۱۵۶</sup>

خداوند از میان آنها به کسانی که ایمان آورده و نیکوکار شدند وعده آمرزش و اجر عظیم داده است.

«من» در این آیه بعضی است؛ یعنی وعده مغفرت و اجر عظیم از میان اصحاب بیعت شجره، تنها به برخی از آنان داده می‌شود که ایمان آورده و عمل نیکو انجام داده‌اند؛ اما برخی دیگر از

۱۵۵. همان: ۳/ ۳۰۹.

۱۵۶. سوره فتح، آیه ۲۹.

آنها که چنین خصوصیتی ندارند مشمول این وعده الاهی نمی شوند. در آیه ای دیگر خداوند سبحان می فرماید:

(وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهُ اللَّهُ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا)؛<sup>۱۵۷</sup>

هر آن کس به آنچه خداوند بر او پیمان بسته وفا کند، به زودی اجری عظیم عطا خواهد کرد. از این آیه هم به روشنی استفاده می شود که عده ای از بیعت کنندگان در بیعت شجره به عهد خود با رسول خداصلی الله علیه وآله وفا نکرده و استحقاق اجر ندارند. مؤمنانی که مشمول وعده الاهی شده اند کسانی هستند که خداوند ایشان را اینگونه توصیف می کند:

(مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا)؛<sup>۱۵۸</sup>

محمد رسول خداست و کسانی که با او هستند در برابر کفار سرسخت و شدید و در میان خود مهربانند. پیوسته آنان را در رکوع و سجود می بینی.

به راستی آیا این وصف کسانی است که با نادیده گرفتن مقام رسالت حضرت خاتم الانبیاءصلی الله علیه وآله به وی حمله می برند و به تصمیمش اعتراض می کنند و اغتشاش و بلوا به راه می اندازند؟

آیا می توان کسانی را مصداق همراهان پیامبر که در میان خود مهربانند شمرد که از دستور رسول خداصلی الله علیه وآله سرپیچی کرده و در حقانیت و درستی تصمیم ایشان تردید دارند؟

آیا آزار و اذیت اهل بیت پیامبر با مهربانی در میان مؤمنان سازگار است؟

تاریخ به روشنی گواه آن است که بیشتر اصحاب بیعت شجره در میان خود، با رحمت و شفقت زندگی نکردند. به علاوه روشن است که اهل بیت پیامبرصلی الله علیه وآله سزاوارترین و شایسته ترین کسانی هستند که مؤمنان باید با آنان مهربانی کنند؛ چراکه از سویی پیامبر خداصلی الله علیه وآله مردم را بسیار به رعایت حقوق و احترام ایشان سفارش کرده و از سویی دیگر هیچ آزاری از ناحیه آن بزرگواران به کسی نرسیده بود. اما رفتار اصحاب پیامبرصلی الله علیه وآله با خاندان رسالت تاریخی ننگین بر مسلمانان رقم زده است. با این اوصاف، چگونه می توان ادعا کرد که آیات مبارک سوره فتح بیانگر مدح تمامی صحابه می باشد؟!

۱۵۷. همان، آیه ۱۰.

۱۵۸. همان، آیه ۲۹.

حاصل سخن آنکه اولاً آیات سوره فتح را نمی توان دلیلی بر عدالت تمامی صحابه برشمرد؛ زیرا ادعا بسیار اعم از دلیل است، و از میان جمع کثیری که سنیان همه آنها را از صحابه می شمارند، نهایتاً هزار و ششصد نفر در جریان صلح حدیبیه همراه رسول خداصلی الله علیه وآله بوده اند که این آیات ناظر به آنهاست نه تمامی صحابه.

ثانیاً از این آیات به روشنی استفاده می شود که تنها برخی از همراهان پیامبر خداصلی الله علیه وآله و اصحاب بیعت شجره مدح شده اند، و عده ای دیگر مورد ذم الاهی قرار گرفته اند. برای این حقیقت شواهد فراوانی نیز وجود دارد که از جمله می توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. اعتراضات بسیاری از همراهان رسول خداصلی الله علیه وآله به تصمیم آن حضرت و ایجاد مخالفت و اغتشاش؛

۲. تردید برخی از همراهان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در حقانیت و درستی تصمیم ایشان، بدون در نظر گرفتن مقام رسالت آن حضرت؛

۳. سرپیچی جمع کثیری از همراهان پیامبر خداصلی الله علیه وآله از فرمان ایشان برای ذبح قربانی هایی که به همراه داشتند؛

۴. شهادت برخی از صحابه و شرکت کنندگان در بیعت شجره بر بدعت نهادن و ارتکاب کارهای زشت و ناشایست توسط حاضران در بیعت شجره؛

۵. قتل جناب عمار بن یاسر رضوان الله تعالی علیه به دست برخی از اصحاب بیعت شجره، علی رغم إخبار رسول خداصلی الله علیه وآله از اهل بغی بودن قاتل ایشان؛

۶. شرکت برخی از اصحاب بیعت شجره در ماجرای قتل عثمان بن عفان؛

۷. ناسازگاری عملکرد صحابه و اصحاب بیعت شجره با توصیفات خداوند از مؤمنان شرکت کننده در این بیعت، از جمله عدم رعایت رحمت و شفقت در میان خود.

بنا بر این بسیار روشن است که آیات سوره فتح نه تنها بر عدالت عموم صحابه دلالت ندارد، بلکه دلیلی بر قدح و مذموم بودن بسیاری از آنهاست.

در پایان ذکر این نکته نیز خالی از لطف نیست که عمر در ایام حکومت خویش دستور داد درختی که مؤمنانی در زیر آن با رسول خداصلی الله علیه وآله پیمان بسته بودند را قطع کنند<sup>۱۵۹</sup> که شاید خود نشانگر خشم و کینه ای باشد که عمر از تصمیم رسول صلی الله علیه وآله در صلح حدیبیه در سینه داشته است. علاوه بر اینکه این درخت یادآور اظهار تردید در رسالت و حقانیت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از سوی عمر و اعتراضات شدید وی و همراهانش بوده است. اما اگر به راستی

این درخت خاطره ای خوش برای مسلمانان داشت، چرا عمر دستور بریدن آن را صادر کرد؟ برخی ادعا کرده اند که چون عده ای به این درخت تبرک می جستند عمر آن را قطع کرده است!<sup>۱۶۰</sup> اما به راستی اگر عمل صحابه حجت است و اجتهاد آنها ولو در قتل یک صحابی والا مقام اجر و ثواب به دنبال دارد، چرا عمل آنان در تبرک جستن به درختی که یادآور بیعت مؤمنان با رسول خداست حجت نباشد؟ بنا بر این مسلم است که یکی از انگیزه های اصلی قطع آن درخت، پاک کردن یاد و خاطره وقایعی بوده که در آن روز رخ داده است.

## ۵. آیه (وَالسَّابِقُونَ الْأَوْلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ...)

یکی دیگر از آیاتی که قائلان به عدالت صحابه برای اثبات درستی ادعای خود به آن استدلال کرده اند، آیه صدم از سوره مبارک توبه است. خداوند سبحان در این آیه شریف می فرماید:

(وَالسَّابِقُونَ الْأَوْلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ)؛

پیشی گیرندگان نخستین از مهاجران، انصار و کسانی که به نیکی از آنها پیروی می کنند، خداوند از آنان راضی گشت و آنها نیز از او خشنود شدند و باغ هایی از بهشت برای آنان فراهم ساخته که نهرها از زیر آن جاری است؛ جاودانه در آن خواهند ماند و این فوز عظیم است.

برخی سنیان این آیه را دلیلی بر عدالت صحابه شمرده اند؛ اما روشن است که این آیه شریف نیز همچون آیات پیشین اخص از مدعاست و هرگز بر ادعای آنان دلالت ندارد. در این آیه - براساس قرائت موجود در مصحف - دو عنوان ذکر شده و خداوند از دو گروه اظهار خشنودی کرده است:

۱. «السابقون» و

۲. «الذين اتبعوهم».

البته براساس قرائت دیگر، «واو» در عبارت «والذين اتبعوهم» وجود ندارد که در این صورت «الذين اتبعوهم باحسان» وصف انصار خواهد بود. بر این اساس، «سابقون» تنها گروهی است که مورد مدح قرار گرفته است؛ اما آنچه در مصحف آمده برای ما ملاک است و ما با قرائت موجود در مصحف، به بررسی دلالت این آیه شریف می پردازیم.

از ظاهر آیه هویدا است که مراد خداوند در این آیه تمامی صحابه با آن دایره ای که سنیان قائلند نیست، بلکه وصف «السابقون» قیدی است که از میان صحابه، برخی از آنان را مقید می سازد. به عبارت دیگر، این آیه مبارک هیچ ارتباطی با عموم صحابه ندارد، بلکه در مقام بیان حال «السابقون» است. روشن است که همه «السابقون» نیز مراد نیستند، بلکه وصف «الأولون» دایره را تنگ تر کرده است و از این تعبیر هم استفاده می شود که خداوند تنها حال گروهی از «السابقون»

که موصوف به «الأولون» هستند را بیان می‌کند. در نتیجه دلیل بسیار اخص از مدعا می‌شود؛ یعنی آیه بر عدالت عموم صحابه دلالت ندارد، بلکه بیانگر رضایت خداوند از برخی صحابه است که خدای متعال آنان را با وصف «السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ» معین و مشخص ساخته است. «السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ» از میان مهاجران و انصار گروهی هستند که در این آیه شریف مدح شده‌اند. درباره اینکه مصداق «السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ» چه کسانی هستند، در میان مفسران و قرآن پژوهان سنی سه نظر وجود دارد:

### ۱. تمامی جنگجویان در بدر

برخی معتقدند که مراد خداوند سبحان از «السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ» شرکت کنندگان در جنگ بدر هستند، و در این راستا احادیثی هم جعل کرده‌اند که تمامی اهل بدر مورد رضای خداوند هستند و خدای تعالی درباره آنها فرموده است: «إِعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ».<sup>۱۶۱</sup> روشن است که این ادعا با موازین عقل و شرع و همچنین با واقعیات تاریخی سازگاری ندارد. اما صرف نظر از این نکته، حتی اگر بپذیریم که مراد از «السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ» همه اهل بدر هستند، باز هم عدم دلالت این آیه بر عدالت صحابه ثابت می‌شود؛ زیرا اهل بدر نسبت به عموم صحابه بسیار اندک‌اند؛ از این رو دلیل بسیار اخص از مدعا خواهد بود.

### ۲. تمامی نمازگزاران

عده‌ای نیز بر این باورند که مراد خداوند از «السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ» کسانی هستند که به سوی هر دو قبله نماز خوانده‌اند.<sup>۱۶۲</sup> صرف نظر از صحت و سقم این ادعا، بر اساس این قول نیز دلیل اعم از مدعا خواهد بود و نمی‌توان با استناد به این آیه شریف، بر عدالت تمامی صحابه استدلال کرد.

### ۳. شرکت کنندگان بیعت شجره

گروه دیگری از اندیشمندان سنی گفته‌اند که منظور خداوند از «السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ»، کسانی هستند که در بیعت شجره حاضر بوده‌اند.<sup>۱۶۳</sup> پیش از این درباره وضعیت اصحاب بیعت شجره مباحثی ارائه شد و معلوم گردید که تنها تعداد اندکی از این گروه مدح شده‌اند و عده کثیری از

۱۶۱. سوره فصلت، آیه ۴۰.

۱۶۲. برای نمونه رک: تفسیر الطبری: ۱۱ / ۱۱.

۱۶۳. برای نمونه رک: همان: ۱۱ / ۱۰.

آنها نیز مستحق ذم و قدح اند. اما به هر حال بر پایه این قول نیز دلیل اخص از مدعا خواهد بود و استدلال به آیه، برای اثبات عدالت تمامی صحابه صحیح نیست.

ممکن است گفته شود مراد از (السَّابِقُونَ الْأَوْلُونَ) عموم کسانی هستند که در پذیرش اسلام از دیگران پیشی گرفته اند. اما این هم ادعایی گران و برخلاف آیات قرآن و احادیث قطعی الصدور است؛ زیرا در قرآن مجید به صراحت بیان شده که برخی از گروندگان به اسلام در قلبشان مرض وجود دارد. خداوند از این گروه با عنوان (فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ) یاد می کند. روشن است که این گروه غیر از «منافقان» هستند که خداوند سبحان در ادامه همین آیه نیز از وجود آنها پیرامون رسول خداصلی الله علیه وآله خبر داده است.

پس مراد از «السَّابِقُونَ الْأَوْلُونَ» کسانی خواهند بود که در ایمان به رسول خداصلی الله علیه وآله از سایرین پیشی گرفته باشند، نه مطلق کسانی که پیش از سایرین حتی از سر نفاق اظهار اسلام کرده و یا علی رغم اظهار اسلام، در دلشان مرض وجود دارد! با این بیان تعداد کسانی که مورد رضای خداوند هستند بسیار بسیار اندک خواهد بود و این حقیقتی است که در احادیث مورد قبول و معتبر نزد سنیان نیز به آن تصریح شده است. بخاری در صحیح خود می نویسد:

حدثنا إبراهيم بن المنذر الحزامي، حدثنا محمد بن فليح، حدثنا أبي قال: حدثني هلال بن علي عن عطاء بن يسار، عن أبي هريرة، عن النبي صلى الله عليه وآله قال: «بينا أنا قائم إذا زمره حتى إذا عرفتهم». خرج رجل من بيني وبينهم، فقال: «هلم». فقلت: أين؟ قال: «إلى النار والله». قلت: وما شأنهم؟ قال: «إنهم ارتدوا بعدك على أديارهم القهقري، ثم إذا زمره حتى إذا عرفتهم خرج رجل من بيني وبينهم». فقال: «هلم». قلت: أين؟ قال: «إلى النار والله». قلت: ما شأنهم؟ قال: «إنهم ارتدوا بعدك على أديارهم القهقري. فلا أراه يخلص منهم إلا مثل همل النعم»؛<sup>١٦٤</sup>

ابراهیم بن منذر حزامی به سند خود از ابوهریره، از پیامبرصلی الله علیه وآله روایت کرده است که فرمود: «من در میان گروهی می ایستم و آنان را می شناسم. مردی از میان من و آنان خارج شده، [خداوند] خواهد گفت: «جلو بیا». می گویم: «کجا؟». می گوید: «به سوی آتش». به خدا می گویم: «جایگاه اینان این نیست!» می گوید: «آنها پس از تو مرتد شدند و به قهقرا و به گذشته خود بازگشتند». سپس در میان گروه دیگری قرار می گیریم و آنها را می شناسم و مردی نیز از میان من آنها بیرون می رود و [خداوند] می گوید: «جلو بیا». می گوید: «به کجا؟». می گوید: «به سوی آتش!» به خدا می گویم: «جایگاه اینها نیز این نیست!» می گوید: «اینها پس از تو مرتد شده و به شرک پیشین خود بازگشته اند».



آنگاه نمی بینم جز عده بسیار اندکی از آنها که رهایی یابند.

این واقعیتی است که خدای تعالی در سال دوم هجرت از آن خبر می دهد و خطاب به اطرافیان رسول خدا صلی الله علیه وآله می فرماید:

(وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ)؛<sup>۱۶۵</sup>

محمد نیست مگر رسولی که پیش از او رسولانی بوده اند. آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود، شما به [شُرک و کفر] پیشین خود بازمی گردید؟ و هرکس به گذشته خود بازگردد، ضرری به خداوند نمی رسد و خداوند به زودی جزای شکرگزاران را خواهد داد.

بنا بر این، هرگز تمامی آنان که در اظهار اسلام از سایرین پیش افتاده اند مورد رضایت خداوند نیستند و آیه مورد بحث بر مدعای سنیان دلالت ندارد؛ بلکه بسیار اخص از مدعاست.

نکته دیگری که باید بدان توجه داشت، وجود اختلافی اساسی و عمیق میان پیشگامان در اسلام است. تردیدی وجود ندارد که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نخستین کسی است که با آغاز رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله با ایشان همراه و از ابتدا پیرو آن حضرت بوده است. پس مصداق اَتَمَّ (السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ) حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است. ابوبکر - براساس روایات معتبر نزد سنیان - پس از پنجاه نفر اظهار اسلام کرد و عمر نیز به استناد روایات مقبول نزد سنیان، پس از چهل نفر اظهار اسلام کرده است. چنانچه این دو هم در شمار پیشگامان در اظهار اسلام شمرده شوند، در این صورت این سؤال پیش می آید که با وجود اختلاف عمیق میان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و این دو نفر، چگونه می توان هر دو طرف را مرضی خداوند سبحان دانست؟ روشن است که با وجود این اختلافات، هرگز نمی توان گفت تمامی کسانی که پیش از دیگران به اسلام گرویده اند مورد رضایت خداوند هستند.

درباره گروه دوم، یعنی (وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ) نیز باید ابتدا مصداق این گروه معلوم شود تا بتوان درباره آن سخن گفت. درباره مصداق «والذین اتبعوهم»، سه قول در منابع مورد قبول و معتبر نزد سنیان ذکر شده است:

۱. قول معروف و مشهور در میان سنیان است که مراد از «الذین اتبعوهم» همان طبقه تابعان است؛ یعنی طبقه ای که پس از طبقه صحابه قرار می گیرند.<sup>۱۶۶</sup> براساس این قول، آیه دلالت می کند که تمامی تابعان مورد رضایت خداوند هستند؛ اما روشن است که هیچ عاقلی این سخن را نمی پذیرد که تمامی تابعان من الأولین والآخرین عادل باشند!

۱۶۵. سوره آل عمران، آیه ۱۴۴.

۱۶۶. رک: تفسیر الطبری: ۱۱ / ۱۳.

۲. برخی از سنیان نیز ادعا کرده اند که مراد از «الذین اتبعوهم» تمامی مسلمانان تا روز قیامت است.<sup>۱۶۷</sup> بر این اساس، باید به عدالت و مورد رضای الهی بودن تمام مسلمانان حکم کرد! این نیز سخن بسیار عجیبی است که هیچ عقل سلیمی به آن ملتزم نخواهد شد.

۳. در تفسیر فخر رازی نیز قول دیگری درباره مصداق «الذین اتبعوهم» مطرح شده است. وی در این باره می نویسد:

### الذین یجیئون بعد المهاجرین والأنصار إلى یوم القیامة؛<sup>۱۶۸</sup>

آنان کسانی هستند که تا روز قیامت پس از مهاجران و انصار خواهند آمد.

اگر منظور فخر رازی همان قول دوم باشد، که پیش از این یادآوری شد، معقول نیست حکم به عدالت تمامی مسلمانان نمود. اگر مراد وی گروه دیگری باشد، در این صورت کلام او ابهام و اجمال دارد و فاقد ارزش است.

به هر تقدیر این آیه هیچ دلالتی بر عدالت عموم صحابه و تابعان ندارد.

نکته درخور توجه دیگر در این زمینه، مقید بودن «الذین اتبعوهم» به قید «بإحسان» است. برخی مفسران گفته اند که مراد از این قید بیان حال این گروه است؛ یعنی چنانچه «الذین اتبعوهم»، انسان های محسن و نیکوکار باشند، مورد رضای الهی خواهند بود. این قول با ظاهر آیه نیز سازگار است و براساس آن، عدالت تمامی صحابه و تابعان نفی می شود.

حاصل آنکه این آیه نیز به عنوان دلیل بر عدالت صحابه اخص از مدعاست و نمی توان به آن استدلال کرد.

---

۱۶۷. رک: تفسیر السمرقندی: ۲ / ۸۴

۱۶۸. تفسیر الرازی: ۲۹ / ۲۸۸



## ۶. آیه (لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ...)

خداوند سبب‌ها را در آیات هشتم تا دهم از سوره مبارک حشر، سه گروه از مؤمنان را ستوده است:

۱. برخی از مهاجرانی که به منظور طلب فضل و رضایت خدای متعال ترک دیار کردند؛
۲. برخی از انصار که با وجود نیازمندی شدید خویش، ایثار کرده و به مهاجران پناه دادند؛
۳. مسلمان‌های نسل‌های بعد که از خدا برای خویش و برادران مؤمن درگذشته خود طلب مغفرت می‌کنند و از خدا می‌خواهند هرگونه غل و غشی را از دل‌هایشان بزداید. خدای متعال در این آیات می‌فرماید:

(لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ \* وَالَّذِينَ تَبَوَّأُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ \* وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ)؛

این اموال برای فقیران مهاجرانی است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شدند، درحالی که فضل‌الاهی و رضای او را می‌طلبند و خدا و رسولش را یاری می‌کنند و آنان همان راستگویانند \* و برای کسانی که در این سرا [سرزمین مدینه] و در سرای ایمان پیش از مهاجران مسکن گزیدند و کسانی را که به سویشان هجرت کنند دوست می‌دارند، و در دل خود نیازی به آنچه به مهاجران داده شده احساس نمی‌کنند و آنها را بر خود مقدم می‌دارند، هرچند خودشان بسیار نیازمند باشند؛ کسانی که از بخل و حرص نفس خویش بازداشته شده‌اند رستگارانند \* [همچنین] کسانی که بعد از آنها [مهاجران و انصار] آمدند و می‌گویند: «پروردگارا! ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند بیامرز، و در دل‌هایمان حسد و کینه‌ای نسبت به مؤمنان قرار مده. پروردگارا، تو مهربان و رحیمی».

برخی با استناد به این آیات مبارک، بر عدالت صحابه استدلال کرده اند؛ اما ظاهر آیه به روشنی گواه است که این دلیل نیز همچون سایر ادله قرآنی ارائه شده برای اثبات عدالت صحابه اخص از مدعاست و هیچ ارتباطی با عدالت عموم صحابه ندارد. تردیدی نیست که در این آیات، گروهی از مهاجران، گروهی از انصار و گروهی از مؤمنان نسل های بعدی مورد مدح قرار گرفته اند؛ اما هر یک از این سه گروه با قیودی معین شده اند و این قیود با استفاده عموم از این آیات منافات دارد. مثلاً درباره مهاجران، تنها درباره برخی از فقرای آنان سخن به میان آمده که به منظور طلب فضل و رضایت خداوند، خانه و کاشانه خود را ترک و به دیار دیگری مهاجرت کرده اند. قید دیگری که برای مهاجران ذکر شده، یاری رسول خداصلی الله علیه وآله است. پس این آیه درباره مهاجرانی که سه ویژگی دارند سخن گفته است:

۱. فقر؛

۲. ترک دیار به منظور طلب فضل و رضایت خدا؛

۳. یاری کردن رسول خداصلی الله علیه وآله.

بنا بر این مدح در این آیه عمومیت ندارد و هرگز شامل تمامی مهاجران نیست. همچنین انصاری که رستگار معرفی شده اند، خصوصیات و مشخصه های زیادی دارند تا مورد مدح قرار گیرند. ویژگی هایی همچون:

۱. مهاجران مؤمنی که برای طلب فضل و خشنودی خدا مهاجرت کرده اند را دوست داشته باشند؛

۲. هیچ چشم داشتی در مقابل کمک به مهاجران مؤمن نداشته باشند؛

۳. با وجود نیازمندی، مهاجران مؤمن را بر خود مقدم بدانند؛

۴. از بخل و حرص مبرا باشند.

در نتیجه نمی توان این آیه را بیانگر مدح برای همه انصار تلقی کرد و در این مورد نیز ادعا اعم از دلیل است.

و بالأخره مؤمنان مدح شده از نسل های بعد نیز باید خصوصیات داشته باشند؛ از جمله:

۱. طلب مغفرت از خداوند برای خود و برادران مؤمنی که در ایمان به خدا بر آنان مقدم شده اند؛

۲. درخواست از خداوند برای پاک ساختن ایشان از هر غل و غش.

حاصل آنکه هرچند این آیه در مقام مدح برخی از مهاجران، انصار و مؤمنان نسل های بعدی است، اما هرگز عمومیت ندارد و با استناد به آن نمی توان بر عدالت تمامی صحابه استدلال کرد. وظیفه هر مؤمنی است که برای خود و برای برادران ایمانی خویش طلب مغفرت کند. اما در اینکه ایمان راستین چیست و برادر مؤمن کیست؟ جای بحث و دقت نظر است. مسلماً نمی توان هر کسی را که ادعای ایمان کرد، به صرف ادعا مؤمن دانست و با او برادری کرد. ایمان به خدا شرایط و لوازمی دارد که هرکس به آنها پایبند باشد، حقیقتاً مؤمن است.

یکی از شرایط و لوازم ایمان، تن دادن به گزینش الهی و تسلیم در برابر امام منصوب از جانب خداوند است، و الاً اگر کسی بدون پذیرش این حقیقت و تسلیم در برابر آن ادعای ایمان کند، دروغ گفته و ادعای او گزاف است. مؤمن حقیقی نه با چنین کسی برادر است و نه برای او طلب مغفرت می کند. البته در لزوم رعایت شئون اجتماعی و تعامل مسالمت آمیز با گروه های اسلامی هیچ تردیدی نیست؛ اما در مسائل اعتقادی مسامحه جایی ندارد، چرا که مسائل اعتقادی ملک شخصی افراد نیست که بتوانند از آن تنزل و یا چشم پوشی کنند. ولایت از آن خداوند است و کسی که از سوی خدا برگزیده شده و به او ولایت داده شده، به تملیک الهی است؛ از این رو، ولایت الهی ملک بنده برگزیده خدا نیست تا از آن گذشت و تنزل کند. بنا بر این، هرکس گمان می کند که امیرالمؤمنین علیه السلام برای حفظ وحدت از ولایت خود گذشت و برای همراهی با غاصبان از حق خویش تنزل کرد، سخت در اشتباه است؛ چرا که ولایت و امامت ملک حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نیست. چنان که حضرت امام رضا علیه السلام در پاسخ به مأمون که از واگذاری ولایت به ایشان سخن می گفت فرمود: «اگر ولایت برای تو است، چرا آن را به دیگری واگذار می کنی، و اگر برای تو نیست، چگونه آنچه را مالک نیستی به دیگری می بخشی؟».

در نتیجه ایمان به ولایت الهی و تسلیم در برابر آن، شرط اساسی عدالت است و هرگز نمی توان هر آن کس را که به هر انگیزه ای اظهار اسلام کرده، مؤمن و عادل شمرد.



۷. آیه (لا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ...)

یکی از آیاتی که تنها عده معدودی از اندیشمندان اهل سنت برای اثبات عدالت صحابه به آن استناد کرده اند، آیه یکصد و پانزدهم از سوره مبارک نساء است. خداوند در این سوره می فرماید:

(لا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا \* وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا \* إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا)؛

در بسیاری از سخنان درگوشی [و جلسات محرمانه] آنها خیر و سودی نیست، مگر کسی که [به این وسیله] امر به کمک به دیگران، یا کار نیک و یا اصلاح در میان مردم کند؛ و هرکس برای خشنودی پروردگار چنین کند، پاداش بزرگی به او خواهیم داد.

کسی که پس از آشکار شدن حق با پیامبر مخالفت کند و از راهی جز راه مؤمنان پیروی نماید، ما او را به همان راهی که می رود می بریم و به دوزخ داخل می کنیم، و جایگاه بدی دارد.

خداوند شرک به خود را نمی آمرزد [ولی] کمتر از آن را برای هرکس بخواهد [و شایسته بداند] می آمرزد. و هر آن کس برای خدا همتایی قرار دهد، درگمراهی دوری افتاده است.

در آیه میانی از این سه آیه، به صراحت بیان شده که هرکس پس از بیان و روشن شدن هدایت برای وی، از راه و شریعت رسول خداصلی الله علیه وآله خود را جدا سازد و از راهی غیر از راه مؤمنان تبعیت کند، او را به همان راهی که می رود می بریم. این سخن شدیدترین تهدید از ناحیه خداوند برای بندگان محسوب می شود و معنای آن این است که خداوند انسان را به حال خود و می گذارد و توجه خویش را از او برمی دارد که این بدترین حالتی است که برای بشر پدید می آید؛ چرا که قطع توجه خداوند از انسان یعنی هلاک و معدوم شدن او؛ از این رو ما به خواندن این دعا امر شده ایم که:



## اللَّهُمَّ لَا تَكُنَّا إِلَى أَنْفُسِنَا طَرْفَةً عَيْنٍ؛<sup>۱۶۹</sup>

پروردگارا، هرگز به اندازه چشم بر هم زدنی ما را به خودمان وامگذار.

بنا بر این، عاقبت کسی که از راه و شریعت رسول خداصلی الله علیه وآله جدا شود و از غیر راه مؤمنان تبعیت کند، برداشته شدن توجه خداوند از او و وانهادن وی به حال خود است. خداوند در ادامه تهدید پیروی کنندگان از غیر راه مؤمنان می فرماید:

(وَتُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا)؛<sup>۱۷۰</sup>

آنان را داخل جهنم می کنیم و جایگاه بدی خواهند داشت.

برخی از اندیشمندان سنی با استناد به این آیه، ادعا کرده اند که چون صحابه مصداق مؤمنین مذکور در این آیه هستند و تبعیت از غیر مسیر آنان چنان پیامدی دارد، در نتیجه تمسک و پیروی از صحابه واجب است، بنا بر این آیه در مقام بیان مدح و عدالت صحابه است! برخی دیگر نیز این آیه را دلیلی بر حجیت اجماع شمرده اند. تا آنجا که نگارنده در تحقیقات خود بدان رسیده است، از میان مفسران، رجالیان و حدیث پژوهان سنی، تنها ابن ابی حاتم، آن هم در برخی آثار خود در اثبات عدالت صحابه به این آیه استناد کرده<sup>۱۷۱</sup> و عده معدودی دیگر از اندیشمندان سنی هم چون شافعی، این آیه را دلیلی بر حجیت اجماع شمرده،<sup>۱۷۲</sup> و برخی نیز هم چون فخر رازی، در این جهت با وی موافقت کرده است.<sup>۱۷۳</sup> اما باید دانست که در هیچ یک از تفاسیر مشهور اهل سنت و در ذیل این آیه، هیچ استدلالی بر عدالت صحابه دیده نمی شود. تفاسیر مشهوری همچون: تفسیر کبیر فخر رازی، تفسیر قرطبی، تفسیر ابن جوزی، تفسیر ابن کثیر و تفسیر بیضاوی.

جالب آن است که خود ابن ابی حاتم نیز در تفسیر خود، برای اثبات عدالت صحابه به این آیه شریف استناد و استدلال نکرده و تنها در کتاب رجالی خود به آن تمسک بسته است! اما در بسیاری از کتب مشهوری که در شرح حالات صحابه نوشته شده است، این آیه به عنوان شاهی بر مدح یا عدالت صحابه معرفی نشده است. به عنوان مثال ابن حجر عسقلانی که در کتاب الإصابه، برای عدالت صحابه و مدح آنان و بیان مقاماتشان به آیات و احادیث متعددی استناد و استدلال کرده، هرگز به این آیه تمسک نکرده است. همین طور ابن اثیر در أسدالغابه، ابن عبدالبر در

۱۶۹. المصباح (کفعمی): ۲۶۷؛ البلد الأمين: ۳۵۱.

۱۷۰. سوره نساء، آیه ۱۱۵.

۱۷۱. برای نمونه ر.ک: الجرح والتعديل: ۱ / ۷.

۱۷۲. ر.ک: أحكام القرآن: ۱ / ۳۹ - ۴۰.

۱۷۳. ر.ک: تفسیر الرازی: ۱۱ / ۴۳.

الإستيعاب و دیگران در کتب خود در احوالات صحابه به این آیه استناد نکرده اند. ابن ابی حاتم در کتاب الجرح والتعديل می نویسد:

أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله، فهم الذين شهدوا الوحي والتنزيل وعرفوا التفسير والتأويل هم الذين اختارهم الله عزّوجلّ لصحبة نبيّه صلى الله عليه وآله ونصرته وإقامة دينه وإظهار حقّه، فرضيهم له صحابة وجعلهم لنا أعلاماً وقُدوةً، فحفظوا عنه صلى الله عليه وآله ما بلغهم عن الله عزّوجلّ ما سنّ وشرع وحكم وقضى وندب وأمر ونهى وحظر وأدب، ووعوه وأتقنوه، ففقهوا في الدين وعلموا أمر الله ونهيه ومراده - بمعانيه رسول الله صلى الله عليه وآله، ومشاهدتهم منه تفسير الكتاب وتأويله وتلقفهم منه واستنباطهم عنه - فشرّفهم الله عزّوجلّ بما منّ عليهم وأكرمهم به من وضعه إياهم موضع القدوة، فنفي عنهم الشكّ والكذب والغلط والريبة والغمز وسماهم عدول الأئمة، فقال عزّ ذكره في محكم كتابه: (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ) ففسّر النبي صلى الله عليه وآله عن الله عزّ ذكره قوله (وَسَطًا) قال: عدلاً. فكانوا عدول الأئمة وأئمة الهدى وحجج الدين ونقلة الكتاب والسنة، وندب الله عزّوجلّ الى التمسك بهديهم والجرى على منهاجهم والسلوك لسبيلهم والإقتداء بهم فقال: (وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَى وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى)؛<sup>١٧٤</sup>

اصحاب پیامبر خداصلی الله علیه وآله: آنان کسانی هستند که شاهد وحی و تنزیل قرآن بوده اند و تفسیر و تأویل قرآن را می دانند. آنان کسانی هستند که خدای عزّوجلّ برای مصاحبت با پیامبرش صلی الله علیه وآله و یاری او و برپا داشتن دین و آشکار ساختن حقش برگزیده است. پس آنان را برای مصاحبت پذیرفته و برای ما نشانه و پیشوا قرار داده است. اینان آنچه را پیامبر از ناحیه خدای عزّوجلّ به آنان ابلاغ کرده، از او حفظ می کنند. همچنین آنان آنچه را که سنت نهاده و تشریح کرده، حکم و امضاء فرموده، سپرده، امر و نهی کرده، برحذر داشته و تأدیب فرموده است را حفظ کرده و محکم می سازند و در دین تفقه کرده و به امر و نهی خداوند و مراد او - به سبب دیدن رسول خدا و مشاهده تفسیر و تأویل کتاب از سوی او و دریافت و استنباطشان از او - علم پیدا کرده اند و خداوند به سبب متنی که بر آنان نهاده، آنان را ارجمند گردانیده و بدان سبب هرکس را که ایشان را در جایگاه پیشوایی قرار داده کرامت بخشیده است. پس شک، دروغ، غلط، تردید و لغزش را از آنان نفی کرده و آنها را عدول امت نامیده است. پس خدایی که ذکرش عزیز است، در آیات محکم کتابش فرموده است: (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى

الناس). و پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم، گفتار خدایی که ذکرش عزیز است را که فرمود: «وسطاً» تفسیر کرد و فرمود: [یعنی] عدلاً؛ پس آنان عدول امت شدند و آنان امامان هدایتگر، حجت های دین، ناقلان کتاب و سنت اند و خداوند به تمسک به هدایت ایشان، حرکت در طریق آنان، سلوک در راهشان و اقتداء به ایشان، مأمور ساخته و فرموده است: (وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى).

براساس این عبارت، ابن ابی حاتم آیه (وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ...) را شاهی بر عدالت صحابه شمرده است، اما - چنان که اشاره کردیم - خود آیه، نه دلالت بر عدالت صحابه دارد و نه می توان آن را دلیلی بر حجیت اجماع دانست. به همین جهت است که بیشتر اندیشمندان اهل سنت، در ادله ای که برای اثبات عدالت صحابه ذکر کرده اند به این آیه اشاره ای نکرده اند.

و جوب تبعیت از این راه و حرمت و لزوم ترک، راه مفسدان و مجرمان را انکار نمی کند، اما سخن در این است که مراد از «مؤمنان» در آیه چه کسانی هستند و منظور از «سبیل المؤمنین» چیست؟ مسلماً تک تک امت اسلامی مصداق نخواهند بود. پس اگر «سبیل المؤمنین» بر عموم هم دلالت داشته باشد، بدون تردید بر عموم استغراقی دلالتی ندارد، و نهایتاً می توان گفت براساس این آیه، مجموع امت اسلامی من حیث المجموع در سبیل و راه خدا هستند؛ یعنی در میان این امت افرادی وجود دارند که به راستی و در همه جهات و شؤون زندگی خود در سبیل خدا قرار گرفته و هرگز در هیچ امر کوچک و بزرگی از امور زندگی خویش، از آن راه تخطی نمی کنند. اما احدی نمی تواند ادعا کند که تک تک مسلمانان و یا تک تک صحابه و اطرافیان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم این چنین اند.

البته اگر در موضوعی اجماع به معنای واقعی کلمه تحقق یافته باشد، در این صورت مسلماً افراد خاصی که حقیقتاً مصداق مؤمنان مذکور در آیه هستند نیز در این اجماع حاضر خواهند بود و چنین اجماعی قطعاً حجت است. اما آیا می توان چنین اجماعی را در مورد مسائل و موضوعات گوناگون یافت؟ آیا همه صحابه واقعاً در سبیل مؤمنان بوده اند؟ اگر پاسخ مثبت باشد، در این صورت این سؤال پیش می آید که این همه اختلاف میان صحابه از کجا پدید آمده است؟ آیا ممکن است که هر صحابه در یک مسیر باشند و در عین حال میان آنها این همه اختلاف وجود داشته باشد؟ و اگر پاسخ منفی باشد که یقیناً منفی است، برهانی که برای حجیت اجماع و عدالت صحابه اقامه شده صغراً ندارد.

در نتیجه این آیه نه بر عدالت صحابه دلالت دارد و نه می توان آن را دلیلی بر حجیت اجماع دانست. به همین جهت است که بیشتر اندیشمندان سنی در ادله ای که برای اثبات عدالت صحابه ذکر کرده اند، به این آیه متعرض نشده اند.

## چکیده بحث

تک تک آیات مورد استدلال اهل سنت ذکر گردید و براساس روایات و اقوال مفسران مورد اعتماد آنان، معلوم شد که هیچ یک از آیات مورد استدلال مدعی آنان را ثابت نمی کند؛ زیرا روشن است که بایستی میان دلیل و مدعا تطابق و تساوی وجود داشته باشد. مثلاً اگر کسی در محکمه ادعا کند که این صد جلد کتاب ملک من است و در مقام اقامه بینه، به شهادت دو شاهد عادل استناد کند که آنها به مالکیت وی بر پنجاه جلد کتاب شهادت دهند، در این صورت بین مدعا و دلیل تطابق وجود ندارد؛ از این رو این بینه مردود خواهد بود. یا اگر کسی ادعا کند که این خانه ملک من است و در مقام اقامه بینه، چنانچه دو نفر شاهد عادل شهادت دهند که این خانه تحت تصرف اوست، اما اجاره است! قهراً می گویند او بر این مدعا بینه ندارد؛ از این رو هرگز مدعی وی ثابت نمی شود. مثال دیگر اینکه اگر شخصی ادعا کند که این خانه ملک من است و بینه قائم شود که این خانه سال گذشته ملک او بوده، در این صورت نیز هرچند مالکیت او نفی نشده، اما ادعای ملکیت مربوط به حال است نه سال گذشته؛ از این رو این بینه نیز مردود است، چرا که بین مدعا و شهادتی که اقامه شده تطابق نیست و مثال هایی دیگر از این قبیل.

پس همیشه باید در استدلال طوری دلیل و بینه اقامه کرد که مدعا با تمام خصوصیات دخیل در آن مطابق باشد. در بحث حاضر نیز مدعا این بود که تمامی صحابه پیامبر خدا عادلند و مراد از صحابه نیز - براساس ادعای آنان - همه کسانی هستند که در زمان پیامبر اکرم اسلام آورده اند، یعنی تمامی اهل مدینه، یمن و اعرابی که اسلام آورده بودند، حتی کودکانی که پیش از رحلت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله یک لحظه آن حضرت را دیده اند و یا کسانی که در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه وآله بوده اند و آن حضرت را ندیده اند و بعد از آن اسلام آورده اند. پس مدعای اهل سنت عدالت تمامی این افراد است! اما دلالت آیات مورد استناد سنیان اخص از این مدعا است. این آیات در مجموع به چهار قسم تقسیم می شدند:

قسم نخست آیاتی که بر مدح گروهی از صحابه دلالت دارند. دلالت این آیات در حالی است که مدعا اولاً عدالت صحابه است نه ممدوح بودن آنان، و ثانیاً تمامی صحابه را شامل نمی شود، بلکه گروهی از آنان را شامل می شود. پس در این قسم دلیل اخص از مدعاست و روشن شد که اگر در استدلالی دلیل اخص از مدعا باشد، آن استدلال مردود است. مثلاً در آیه شریف (وَالسَّابِقُونَ<sup>۱۷۵</sup> الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ)، تنها برخی از صحابه که با وصف «السَّابِقُونَ» و نیز وصف

«الأولون» معین شده اند مورد مدح هستند. آیه شریف: (إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ)<sup>۱۷۶</sup> نیز تنها بر مدح برخی از صحابه دلالت دارد و نمی توان این دسته از آیات را دلیلی بر عدالت عموم برشمرد.

قسم دوم از آیات نیز وقتی بر مدح دلالت دارد که صحابه قیود و شروطی را که در آیه اخذ شده است دارا باشند. پس این دسته از آیات نیز مطلق نیست و مقید به آن قیود و شروط است.

مثلاً در آیه مبارک (كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ)<sup>۱۷۷</sup> خیر بودن و عدالت فرد به قیودی مشروط شده است؛ از جمله امر به معروف و نهی از منکر. از این رو اگر با استناد به این آیه درصدد اثبات عدالت کسی یا کسانی باشیم، ابتدا باید شرح حال آن شخص یا اشخاص بررسی گردد و معلوم شود که آیا واجد این شرط، قید و وصف هستند یا خیر؟

قسم سوم از آیات، آیاتی بود که مشتمل بر مدح بود؛ اما مشروط به ثبات قدم و باقی ماندن در همان حالتی که سبب مدح بوده است. به همین روی اگر کسی در آخر عمر عوض شود و دیگر علت مدح در او احراز نشود، تمام آنچه که در مدح او گفته شده است از بین رفته و «هباء مثوراً» خواهد بود.

به عنوان نمونه از آیه شریف (وَمَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ)<sup>۱۷۸</sup> تنها وفاداران به عهد با رسول خداصلی الله علیه وآله مستحق اجر عظیم هستند. اما کسانی که منتظر رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله هستند تا به شرک و کفر سابق خود برگردند، به مانند آنانی که درباره آنان می فرماید: (أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا)، مسلماً مستحق اجر نخواهند بود و از عدالت خارج اند.

قسم چهارم از آیات که مورد استدلال قرار گرفت، اساساً مدحی وجود نداشت و استدلالشان کاملاً بی ربط بود؛ از جمله آیه شریف (وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ جَهَنَّمَ). روشن است که این آیه هیچ ربطی به صحابه و عدالت صحابه ندارد و تنها بیانگر آن است که اگر کسی به راهی غیر از راه خدا، پیامبر و مؤمنان برود، راه جهنم را پیموده است. اما در آیه مدحی برای کسی وجود ندارد. پس با دقت نظر و بررسی منصفانه آیات و رعایت بی طرفی کامل، بر هر محقق غیر متعصبی معلوم می شود که هیچ یک از این آیات را نمی توان دلیلی بر اثبات عدالت صحابه دانست.

۱۷۶. سوره فتح، آیه ۱۸.

۱۷۷. سوره آل عمران، آیه ۱۱۰.

۱۷۸. همان، آیه ۱۱۱.



أحاديث





سنیان در کتب خود، احادیثی نیز در مدح اصحاب آورده اند؛ اما احادیث قطعی الصدوری که گذشت، بر احادیث مدح حاکم است. با این حال، برای قطع هر عذر و بهانه ای و به جهت کامل شدن بحث، در اینجا به طرح و بررسی این احادیث می پردازیم.

احادیثی که گاهی برای اثبات مدعا به آن استناد می شود را می توان به پنج قسم تقسیم نمود: **قسم یکم:** احادیثی که بیانگر مدح افراد معینی است. این قسم از احادیث خود به چند دسته تقسیم می شوند:

نخست دسته ای از این احادیث در مدح شیخین وارد شده است؛

دوم احادیثی که بر مدح خلفای چهارگانه دلالت دارند؛

و سوم منحصر در خلفا نیست؛ اما بیانگر مدح افراد معینی است، به مانند حدیث «عشره مبشره».

**قسم دوم:** احادیثی که بیانگر مدح گروهی با عنوان خاص هستند. این قسم نیز به چند دسته قابل تقسیم است:

نخست دسته ای از احادیث که در مدح مهاجران آمده است؛

دوم احادیثی که در آنها عنوان انصار مورد مدح قرار گرفته است؛

سوم احادیثی که در آنها هر دو عنوان مهاجران و انصار مدح شده اند؛

چهارم احادیثی که در آن عنوان «اهل بیت» و «عترت» مدح شده است؛

و پنجم احادیثی که بیانگر مدح عنوان «صحابه» است.

آنچه در بحث حاضر اهمیت دارد، احادیث آخرین دسته از قسم دوم است؛ زیرا مدعا عدالت صحابه بود و به یقین احادیثی که تنها در مدح افراد و یا عناوین خاصی وارد شده اند، بر مدعا دلالتی ندارند و از موضوع بحث خارج اند.

## ۱. حدیث «اصحابی کالنجوم»

از میان احادیثی که بر مدح صحابه، بلکه بر عدالت آنان بیشترین دلالت را دارد حدیث «اصحابی کالنجوم» است. در این حدیث آمده است که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود:

## أصحابی کالنجوم، بأیهم اقتدیتم اهتدیتم؛<sup>۱۷۹</sup>

اصحاب به سان ستارگان اند، به هر یک از آنان اقتدا کنید هدایت می یابید.

این حدیث نه تنها بر مدح و عدالت، بلکه بر عصمت اصحاب دلالت دارد که در محل خود به بررسی دلالت آن خواهیم پرداخت. این حدیث از دیدگاه اهل سنت بسیار مهم است و چنانچه خدشه ای در سند آن نبوده و صحت آن ثابت شود، می توان به عدالت و حجیت قول تک تک اصحاب حکم کرد. از این رو اندیشمندان سنی در کتب اصولی خود، بابتی باز کرده اند با عنوان «حجیت قول صحابی» و در آنجا این حدیث را مطرح می سازند. برای روشن شدن صحت استناد این حدیث بر اثبات عدالت صحابه، لازم است این حدیث از چهار جنبه مورد بررسی و دقت نظر قرار گیرد:

جهت نخست بررسی سند این حدیث است؛

جهت دوم بررسی دلالت حدیث؛

جهت سوم بررسی متن؛

جهت چهارم نیز تعیین مصداق و معنای مراد از «اصحاب» در حدیث است.

## سند حدیث اصحابی کالنجوم

براساس شیوه معمول، ابتدا بحث را با بررسی اسانید این حدیث آغاز می کنیم. اهل سنت این حدیث را از عمر بن خطاب، عبدالله بن عمر، جابر بن عبدالله انصاری، عبدالله بن عباس، ابوهریره و انس بن مالک روایت کرده اند که به نقل یک یک این روایات می پردازیم.

۱. روایت عمر بن خطاب

افراد زیر این روایت را از عمر بن خطاب نقل کرده اند:

۱. نعیم بن نعیم بن حمّاد؛

۲. عبدالرحیم بن زید؛

۳. زید عمی.

بررسی اعتبار روایت

نعیم بن حمّاد

---

۱۷۹. الفصول فی الأصول: ۳ / ۲۹۹؛ الإحکام فی أصول الأحکام: ۵ / ۶۴۲؛ میزان الاعتدال: ۱ / ۶۰۷؛ الوافی بالوفیات: ۶ / ۲۵۴؛ لسان

المیزان: ۲ / ۱۳۷؛ الشفاء بتعریف حقوق المصطفی: ۲ / ۵۳؛ الصواعق المحرقة: ۲۱۴ و منابع دیگر.

راوی نخست روایت عمر بن خطاب، شخصی است به نام «نعیم بن حماد» است که از دیدگاه رجالیان سنی، مجروح است. ابن جوزی درباره اش می نویسد:

روی نعیم بن حماد قال: نا عبدالرحیم بن زید العمی، عن أبيه، عن سعيد بن المسيب، عن عمر بن الخطاب قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «سألت ربي فيما يختلف فيه أصحابي من بعدى؟». فأوحى إليّ: «يا محمد، إنّ أصحابك عندي بمنزلة النجوم في السماء بعضها أضوأ من بعض، فمن أخذ بشيء مما عليه من اختلافهم فهو عندي على هدى». قال المؤلف: وهذا لا يصح، نعیم مجروح؛<sup>۱۸۰</sup>

نعیم بن حماد روایت کرد و گفت: عبدالرحیم بن زید عمی، از پدرش، از سعید بن مسیب، از عمر بن خطاب برای ما حدیث کرد و گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «از پروردگار درباره آنچه اصحابم پس از من در آن اختلاف می کنند پرسیدم. آن گاه به من وحی کرد که: «ای محمد، همانا اصحاب تو نزد من به منزله ستارگان در آسمان هستند. در این میان برخی پرنورتر از برخی دیگرند. پس هر کس چیزی از آنچه که در آن اختلاف دارند اخذ کند، پس او بر هدایت است»».

مؤلف گوید: این روایت صحیح نیست، [زیرا] نعیم مجروح است.

نسائی درباره وی می نویسد: نعیم بن حماد ضعیف؛ نعیم بن حماد ضعیف است.<sup>۱۸۱</sup>

آزدی نیز درباره وی می گوید:

كان يضع الحديث في تقوية السنة!<sup>۱۸۲</sup>

وی همیشه برای تقویت سنت، حدیث جعل می کرد!

عبدالرحیم بن زید

راوی دوم عبدالرحیم بن زید است. حدیث پژوهان و رجالیان نامدار و مورد اعتماد سنی، عبدالرحیم بن زید را به شدت تضعیف کرده و برخی از او با تعبیری هم چون «کذاب»، «کذاب خبیث» و عباراتی از این قبیل یاد کرده اند. از جمله کسانی که عبدالرحیم بن زید را تضعیف کرده اند می توان به حدیث پژوهانی هم چون: بخاری، نسائی، ابوحاتم، ابوالفرج ابن جوزی، شمس الدین ذهبی و دیگران اشاره کرد.

ابن جوزی در ادامه جرح روایت مورد بحث، به نقل از ابن معین می نویسد:

قال يحيى بن معين: عبدالرحيم كذاب؛<sup>۱۸۳</sup>

۱۸۰. العلل المتناهیة فی الأحادیث الواهیة: ۱ / ۲۸۳ / ش ۴۵۷.

۱۸۱. الضعفاء والمتروکین: ۲۴۱ / ش ۵۸۹.

۱۸۲. رک: المغنی فی الضعفاء: ۲ / ۴۶۳.

یحیی بن معین گفت: عبدالرحیم کذاب است.

ابوبکر بزار نیز درباره این روایت می نویسد:

**وهذا الكلام لا يصح عن النبي صلى الله عليه وآله... وإنما أتى ضعف هذا الحديث من قبل**

**عبدالرحيم بن زيد، لأن أهل العلم قد سكتوا عن الرواية لحديثه؛<sup>۱۸۴</sup>**

نسبت این کلام به پیامبر صلی الله علیه وآله صحیح نیست. همانا ضعف این حدیث از ناحیه

عبدالرحیم بن زید است؛ چرا که اهل علم درباره نقل احادیث وی سکوت کرده اند.

ابوحیان اندلسی نیز نظیر همین سخن را به نقل از ابوبکر بزار، درباره عبدالرحیم بن زید و روایت

او گفته است.<sup>۱۸۵</sup>

ابن حجر عسقلانی نیز پس از ذکر روایت عمر بن خطاب می نویسد:

**فی إسناده عبدالرحيم بن زيد العمي، وهو متروك؛<sup>۱۸۶</sup>**

در اسناد آن عبدالرحیم بن زیدعمی قرار دارد و او متروک است.

قاضی شوکانی نیز درباره عبدالرحیم بن زید و پدرش می نویسد:

**هما ضعيفان جداً، بل قال ابن معين: إنَّ عبدالرحيم كذاب، وقال البخاري: متروك، وكذا**

**قال أبو حاتم؛<sup>۱۸۷</sup>**

این دو جداً ضعیف هستند، بلکه ابن معین گفته است: همانا عبدالرحیم کذاب است. بخاری نیز

گفته: [وی] متروک است و ابو حاتم نیز چنین گفته است.

بنا بر این، بر پایه آراء رجالیان و حدیث پژوهان معتبر و مقبول نزد اهل سنت، سند روایت عمر بن

خطاب به شدت مخدوش و روایتش نیز غیر قابل استناد است.

## ۲. روایت عبدالله بن عمر بن خطاب

روایت دوم روایتی است که از عبدالله بن عمر نقل شده است. دو تن از راویان سند عبدالله بن عمر

بن خطاب، در سند روایت عبدالله بن عمر نیز واقع شده اند. نخست عبدالرحیم بن زید که شرح

حالش پیشتر گذشت، و دوم پدرش عمی که از نظر شوکانی - همان طور که اشاره شد - جداً

ضعیف است. مناوی نیز از ابن عدی نقل می کند که درباره وی گفته است:

۱۸۳. همان.

۱۸۴. جامع بیان العلم وفضله، ۲ / ۹۰ به نقل از ابوبکر بزار.

۱۸۵. رک: البحر المحيط: ۵ / ۵۱۱.

۱۸۶. الکاف الشاف فی تخریج أحادیث الکشاف: ۲ / ۶۲۸.

۱۸۷. إرشاد الفحول: ۸۳.

### عائمة ما يرويه ومن يروى عنه ضعفاء؛<sup>۱۸۸</sup>

عموم آنچه او روایت می کند و کسانی که از او روایت می کنند ضعیف هستند. بنا بر این، این روایت نیز همچون روایت عمر بن خطاب مخدوش و غیر قابل استناد است. البته این حدیث به سند دیگری نیز از عبدالله بن عمر روایت شده است، اما سند آن روایت نیز به دلیل وجود «حمزه جزری» مخدوش است. بخاری در الضعفاء درباره وی می نویسد:

### حمزه بن ابی حمزه النصیبی، منکر الحدیث؛<sup>۱۸۹</sup>

حمزه بن ابی حمزه نصیبی، حدیثش منکر است.

ابن جوزی در الموضوعات می نویسد:

### قال یحیی: لیس بشی... وقال ابن عدی: یضع الحدیث؛<sup>۱۹۰</sup>

یحیی گفته: سخن او چیزی نیست [و ارزشی ندارد]... ابن عدی نیز گفته است: وی حدیث جعل می کند.

وی در الموضوعات، از احمد نیز نقل می کند که درباره او گفته است:

### هو مطروح الحدیث؛<sup>۱۹۱</sup>

حدیث او کنار زده می شود.

از یحیی بن معین نیز نقل می کند که درباره حدیث وی می گوید:

### لایساوی فلساً؛<sup>۱۹۲</sup>

یک پول نمی ارزد.

نظیر این سخنان درباره «حمزه جزری» و روایت او در آثار رجالیان و حدیث پژوهان سنی فراوان است که از آن جمله می توان به آثاری هم چون: ۱. البحر المحیط، تألیف ابوحیان اندلسی، ۲. کتاب میزان الاعتدال و کتاب الکاشف، تألیف ذهبی و برخی دیگر از آثار اشاره کرد که در ادامه و در ضمن بیان اقوال اندیشمندان نامدار سنی، مطرح خواهیم نمود.

### ۳. روایت منسوب به جابر بن عبدالله انصاری

۱۸۸. فیض القدر: ۴ / ۱۰۱ / ش ۴۶۰۳.

۱۸۹. الضعفاء الصغیر: ۳۹ / ش ۸۸. همچنین رک: التاریخ الکبیر: ۳ / ۵۳ / ش ۲۰۰.

۱۹۰. الموضوعات: ۳ / ۳۵ - ۳۴.

۱۹۱. همان: ۳ / ۳۴.

۱۹۲. رک: الکاف الشاف فی تحریح أحادیث کشاف: ۲ / ۶۲۸.

چنان که پیشتر اشاره شد، حدیث «اصحابی کالنجوم» از طریق جابر بن عبدالله انصاری نیز روایت شده است؛ اما سند این روایت نیز مخدوش و غیر قابل اعتماد است و روات آن مجهول و ضعیف اند. ابن حجر عسقلانی در *تخریج احادیث الکشاف*، به نقل این روایت توسط دارقطنی اشاره کرده، می نویسد:

وأخرجه - یعنی الدارقطنی فی *غرائب مالک من طریق حمید بن زید، عن مالک، عن جعفر بن محمد، عن أبیه، عن جابر فی أثناء حدیث: وفیه فبأی قول أصحابی أخذتم اهتدیتم، إنما مثل أصحابی مثل النجم، من أخذ بنجم منها اهتدی*»، وقال: لا یثبت عن مالک. و رواه دون مالک مجهولون؛<sup>۱۹۳</sup>

دارقطنی این حدیث را در کتاب *غرائب مالک* از طریق حمید بن زید، از مالک، از جعفر بن محمد، از پدرش، از جابر در ضمن نقل حدیثی آورده و در آن آمده است: «به گفتار هر یک از اصحاب من اخذ کرده و عمل کنید، هدایت می یابید. همانا مثل اصحاب من مثل ستارگان است، هر کس به ستاره ای از میان ستارگان اخذ کند هدایت می شود». دارقطنی در ادامه می گوید: این روایت از مالک ثابت نیست و تمامی روات آن به غیر از مالک مجهول اند.

این روایت نیز به سند دیگری از جابر بن عبدالله انصاری روایت شده است که سند آن نیز مخدوش است. در سند این روایت راویانی همچون «ابوسفیان»، «سلام بن سلیم» و «حارث بن غصین» وجود دارند که از دیدگاه رجالیان سنی ضعیف، کذاب و جاعلند. ابن حزم درباره ابوسفیان گفته است:

أبوسفیان ضعیف؛<sup>۱۹۴</sup>

ابوسفیان ضعیف است.

نسائی درباره سلام بن سلیم می نویسد:

سلام بن سلیم متروک الحدیث؛<sup>۱۹۵</sup>

حدیث سلام بن سلیم ترک شده است.

ابن حجر نیز درباره سلام بن سلیم می گوید:

سلام ضعیف؛<sup>۱۹۶</sup>

سلام ضعیف است.

---

۱۹۳. همان.

۱۹۴. *الإحکام فی أصول الأحکام*: ۶ / ۸۱۰.

۱۹۵. *الضعفاء والمتروکین*: ۱۸۴ / ش ۲۳۷.

۱۹۶. *تهذیب التهذیب*: ۴ / ۲۴۷ / ش ۴۹۶.

ابن حزم نیز درباره وی می نویسد:

یروی الأحادیث الموضوعه، وهذا منها بلا شك؛<sup>۱۹۷</sup>

وی احادیثی ساختگی روایت می کند و این حدیث هم بدون تردید یکی از همان احادیث ساختگی است.

ابن خراش نیز سلام بن سلیم را کذاب معرفی می کند.<sup>۱۹۸</sup>

ابن حبان نیز چنین می گوید:

روی أحادیث موضوعه؛<sup>۱۹۹</sup>

وی احادیث جعلی روایت می کند.

در کتاب سلسله الأحادیث الضعیفه و الموضوعه، پس از نقل آنچه درباره سلام بن سلیم ذکر شد، آمده است:

مجمع علی ضعفه؛<sup>۲۰۰</sup>

همه بر ضعف او اجماع دارند.

و بالآخره اینکه ابن عبدالبر، پس از اینکه این حدیث را با اسناد از جابر نقل می کند، می نویسد:

هذا إسناد لا تقوم به حجة، لأن الحارث بن غصين مجهول؛<sup>۲۰۱</sup>

به این اسناد حجت اقامه نمی شود؛ چرا که حارث بن غصین مجهول است.

حاصل آنکه روایت منسوب به جابر بن عبدالله انصاری نیز ساختگی و غیرقابل استناد است.

#### ۴. روایت منسوب به ابن عباس

در سند روایتی که به ابن عباس منسوب شده نیز روایانی واقع شده اند که حدیث پژوهان و رجالیان سنی حدیث آنان را معتبر و قابل اعتماد نمی دانند و به صراحت به ضعف آنها حکم می کنند. از جمله این روایان «سلیمان بن ابی کریمه»، «جویر بن سعید» و «ضحاک بن مزاحم» هستند که به بررسی شرح حال و اعتبار هر یک از این سه راوی می پردازیم.

الف) سلیمان بن ابی کریمه

ابوحاتم رازی،<sup>۲۰۲</sup> ابن حجر عسقلانی،<sup>۲۰۳</sup> ابن جوزی<sup>۲۰۴</sup> و دیگران<sup>۲۰۵</sup> او را تضعیف کرده اند و ابن عدی درباره او گفته است:

۱۹۷. الإحكام في أصول الأحكام: ۶ / ۸۱۰

۱۹۸. ر.ک: تهذيب التهذيب: ۴ / ۲۴۷.

۱۹۹. ر.ک: همان.

۲۰۰. سلسله الأحادیث الضعیفه و الموضوعه: ۱ / ۱۴۵.

۲۰۱. جامع بیان العلم و فضله: ۲ / ۹۱.

## عائمه أحاديثه مناكير؛<sup>۲۰۶</sup>

عموم احاديث او منكرند.

ذهبی نیز او را چنین توصیف می کند:

## لین صاحب مناكير؛<sup>۲۰۷</sup>

وی [در نقل احاديث] آسان گرفته و صاحب [احاديث] منكر است.

## ب) جويبر بن سعيد

وی نیز از سوی حدیث پژوهان سنی تضعیف شده است. نسائی در کتاب الضعفاء، درباره او می گوید:

## متروك الحديث؛<sup>۲۰۸</sup>

وی متروك الحديث است.

در کتاب الضعفاء بخاری نیز آمده است:

جويبر بن سعيد البلخي عن الضحاک، قال علی بن يحيى: كنت أعرف جويبراً بحدیثین، ثم أخرج هذه الأحاديث بعد فضف؛<sup>۲۰۹</sup>

جويبر بن سعيد بلخي از ضحاک [روایت می کند] که علی بن يحيى گفت: من جويبر را به دو حدیث می شناسم. آن گاه این احاديث را آورده و تضعیف کرده است.

ابن جوزی نیز در الموضوعات می نویسد.

## وأما جويبر، فأجمعوا علی تركه. قال أحمد: لا يشتغل بحدیثه؛<sup>۲۱۰</sup>

اما جويبر، همه بر ترك [روایات] وی اجماع کرده اند. احمد گفته است: به [نقل] حدیث او مشغول نشوید.

در میزان الاعتدال آمده است:

---

۲۰۲. ر.ك: الجرح والتعديل: ۴ / ۱۳۸ / ش ۶۰۵ و ۷ / ۲۶۸ / ش ۱۴۶۶.

۲۰۳. ر.ك: لسان الميزان: ۵ / ۱۸۶ / ش ۶۴۳.

۲۰۴. ر.ك: الموضوعات: ۱ / ۲۷۷.

۲۰۵. از جمله ر.ك: المغنی فی الضعفاء: ۱ / ۴۴۳ / ش ۲۶۱۶.

۲۰۶. ر.ك: میزان الاعتدال: ۲ / ۲۲۱.

۲۰۷. المغنی فی الضعفاء: ۱ / ۴۴۳ / ش ۲۶۱۶.

۲۰۸. الضعفاء والمتروكين: ۱۶۳ / ش ۱۰۴.

۲۰۹. الضعفاء الصغیر: ۳۱ / ش ۵۸. همچنین ر.ك: التاريخ الصغير: ۲ / ۱۰۰.

۲۱۰. الموضوعات: ۱ / ۱۷۹.



قال ابن معین: لیس بشیء، وقال الجوزجانی: لا یشغل به، وقال النسائی الدارقطنی  
وغيرهما: متروک الحدیث؛<sup>۲۱۱</sup>

ابن معین گفته است: چیزی [قابل اعتناء] نیست. جوزجانی نیز گفته است: به آن مشغول نشوید.  
نسائی، دارقطنی و دیگران گفته اند که حدیثش متروک است.

در الکاشف نیز آمده است:

ترکوه؛<sup>۲۱۲</sup>

روایات وی را ترک کرده اند.

ج) ضحاک بن مزاحم

شرح حال وی در منابعی هم چون میزان الاعتدال، المغنی، تهذیب التهذیب و سایر کتب رجالی آمده  
است.

عقیلی در الضعفاء به نقل از یحیی بن سعید می نویسد:

وكان الضحاک بن مزاحم عندنا ضعیف؛<sup>۲۱۳</sup>

ضحاک در نزد اهل سنت ضعیف است.

شعبه بن حجّاج نیز وی را تضعیف کرده است.<sup>۲۱۴</sup>

ابن عدی نیز درباره وی می گوید:

فأما رواياته عن ابن عباس وأبي هريرة، وجميع من روی عنه، ففي ذلك كله نظر؛<sup>۲۱۵</sup>

اما در روایات وی از ابن عباس، ابوهریره و در تمامی آنچه که از وی روایت شده است بحث و نظر  
است.

۵. روایت ابوهریره

یکی از روایانی که در سند روایت ابوهریره واقع شده، «جعفر بن عبدالواحد قاضی هاشمی» است.  
از دیدگاه رجالیان مشهور و مورد اعتماد اهل سنت، این شخص به جعل و ساخته و پرداخته کردن  
احادیث و سرقت حدیث متهم است. همچنین او را متروک و کذاب نیز دانسته اند.

۲۱۱. میزان الاعتدال: ۱ / ۴۲۷ / ش ۱۵۹۳.

۲۱۲. الکاشف: ۲۹۸ / ش ۸۲۶.

۲۱۳. ضعفاء العقیلى: ۲ / ۲۱۸.

۲۱۴. رک: المغنی فی الضعفاء: ۱ / ۴۹۴ / ش ۲۹۱۲.

۲۱۵. میزان الاعتدال: ۲ / ۳۲۶ / ش ۳۹۴۲.

ابن حبان درباره وی می نویسد:

كان ممن يسرق الحديث ويقلب الأخبار؛<sup>۲۱۶</sup>

وی از کسانی است که سرقت حدیث کرده و در اخبار دست می برد.

ابن عدی نیز درباره وی می نویسد:

منكر الحديث عن الثقات ويسرق الحديث؛<sup>۲۱۷</sup>

وی احادیث منکر و ناشناخته ای را از ثقات نقل کرده و حدیث سرقت می کند.

وی در جایی دیگر می نویسد:

وهذه الأحاديث التي ذكرتها عن جعفر بن عبد الواحد كلها بواطيل وبعضها سرقة عن قوم وله غير هذه الأحاديث من المناكير، وكان يتهم بالوضع؛<sup>۲۱۸</sup>

تمام این احادیثی را که از جعفر بن عبدالواحد ذکر کردم باطل است که برخی از این احادیث از گروهی سرقت شده است. برای وی غیر از این احادیث، احادیث منکری وجود دارد. وی متهم به جعل حدیث است.

دارقطنی نیز درباره وی می گوید:

كذاب يضع الحديث؛<sup>۲۱۹</sup>

وی بسیار دروغ گو و جاعل حدیث است.

ابن حبان پس از موضوع و جعلی دانستن حدیث می گوید:

وجعفر كان يسرق الحديث ويقلب الأخبار حتى لا يشك أنه يعملها؛<sup>۲۲۰</sup>

جعفر کارش سرقت حدیث و دستبرد در اخبار بود تا جایی که هیچ شکی در این کار وی نمی توان کرد.

منابع رجالی دیگری هم چون *لسان الميزان*،<sup>۲۲۱</sup> *المغنی*،<sup>۲۲۲</sup> *میزان الاعتدال*،<sup>۲۲۳</sup> و دیگر منابع عدم اعتبار این راوی روشن می شود.

افزون بر عدم اعتبار جعفر بن عبدالواحد، ابوهریره نیز اصلاً مورد اعتماد نیست و نمی توان به احادیث او استناد و استدلال کرد.

۲۱۶. *المجروحین*: ۱ / ۲۱۵.

۲۱۷. *الکامل*: ۲ / ۱۵۳ / ش ۳۴۷.

۲۱۸. همان: ۲ / ۱۵۵.

۲۱۹. رک: *تاریخ بغداد*: ۷ / ۱۸۴ / ش ۳۶۱۴.

۲۲۰. رک: *الموضوعات*: ۲ / ۹۶.

۲۲۱. رک: *لسان الميزان*: ۲ / ۱۱۷ - ۱۱۸.

۲۲۲. رک: *المغنی فی الضعفاء*: ۱ / ۲۱۰ / ش ۱۱۵۰.

۲۲۳. رک: *میزان الاعتدال*: ۱ / ۴۱۲ / ش ۱۵۱۱.

## ۶. روایت انس بن مالک

حدیث «أصحابی کالنجوم» از انس بن مالک نیز روایت شده است. سند این روایت نیز مخدوش و ضعیف است.

## بشر بن حسین

یکی از راویان سند، «بشر بن حسین» است. وی این روایت را از زبیر بن عدی، از انس روایت می کند. ذهبی در *المعنی* درباره او می نویسد:

قال الدارقطنی: متروک، وقال أبو حاتم: یکذب علی الزبیر؛<sup>۲۲۴</sup>

دارقطنی گفته که وی متروک است. ابوحاتم نیز درباره وی می گوید: وی بر زبیر دروغ می بسته است.

ابن حجر عسقلانی نیز در *لسان المیزان* درباره وی می نویسد:

قال البخاری: فیه نظر، وقال الدارقطنی: متروک، وقال ابن عدی: عامه حدیثه لیس محفوظ، وقال أبو حاتم: یکذب علی الزبیر؛<sup>۲۲۵</sup>

بخاری درباره وی می گوید: در اعتبار وی نظر است. دارقطنی نیز می گوید: روایات وی ترک شده است. ابن عدی نیز می گوید: تمامی احادیث وی حفظ نمی شود. ابن حاتم هم درباره وی می گوید: وی بر زبیر دروغ می بست.

بنا بر این روشن شد که تمام راویان این حدیث مخدوش و غیرقابل اعتماد هستند و هرگز نمی توان براساس چنین حدیثی، به مطلبی معتقد شد، آن هم امری که به قطع و یقین مخالف قرآن است و با احادیث فراوان و صحیح نبوی تعارض دارد! شدت ضعف و مخدوش بودن حدیث «اصحابی کالنجوم» به قدری است که بسیاری از نامدارترین و بزرگترین اندیشمندان مورد اعتماد سنیان صریحاً به بطلان آن اذعان کرده اند.

## دیدگاه پیشوایان بزرگ اهل سنت درباره حدیث

چنان که پیشتر اشاره شد، جمع کثیری از اندیشمندان، پیشوایان حدیث، مفسران، اصولیان و رجالیان سنی به ضعف حدیث نجوم (چه از نظر متن و چه از نظر سند) تصریح کرده اند به

۲۲۴. *المعنی فی الضعفاء*: ۱ / ۱۶۲ / ش ۸۹۸

۲۲۵. *لسان المیزان*: ۲ / ۲۱

گونه ای که در بطلان و سقوط این حدیث جای هیچگونه شک و تردیدی وجود ندارد؛ از این رو هرگز نمی توان به آن استناد کرد. در اینجا به طرح انظار برخی از مشهورترین اندیشمندان سنی درباره این حدیث می پردازیم.

### ۱. أحمد بن حنبل، پیشوای حنبلیان [م ۲۴۱]

أحمد بن حنبل، حدیث «اصحابی کالنجوم» را صحیح نمی داند. ابن امیر الحاج در کتاب *التقریر والتحبیر*، پس از ذکر شواهدی بر بطلان این حدیث، در همین باره می نویسد:

نعم لم یصح منها شیء، ومن ثمّة قال أحمد: حدیث لا یصح؛<sup>۲۲۶</sup>

آری، هیچ چیزی از این حدیث صحیح نیست، و به همین جهت احمد گفته است: حدیث صحیح نیست.

همچنین ابن قدامه در کتاب *المنتخب*<sup>۲۲۷</sup> و امیر پادشاه حنفی در کتاب *تیسیر التحریر* به صحیح نبودن حدیث در نزد احمد تصریح کرده اند.<sup>۲۲۸</sup>

### ۲. اسماعیل مزنی، شاگرد و ملازم شافعی [م ۲۶۴]

ابو ابراهیم مزنی نیز در صحت این حدیث تردید داشته و آن را تصحیح نکرده است. حافظ ابن عبدالبر در کتاب *جامع بیان العلم و فضله* می نویسد:

قال المزنی رحمه الله فی قول رسول الله صلی الله علیه وآله وسلّم: «أصحابی کالنجوم» قال: إنّ صحّ هذا الخبر فمعناه فیما نقلوا عنه وشهدوا به علیه، فکلّهم ثقة مؤتمن علی ما جاء به؛<sup>۲۲۹</sup>

مزنی درباره قول [منسوب به] رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم [یعنی حدیث] «اصحابی کالنجوم» گفته است: اگر این خبر صحیح باشد، به آن معناست که در آنچه صحابه از پیامبر نقل کرده اند و برای او بدان شهادت داده اند، همه آنها در آنچه آورده اند مورد اعتماد و امین هستند.

چنان که مشاهده می شود، مزنی در صحت این حدیث تردید کرده و این امر نزد او ثابت نبوده است.

### ۳. ابوبکر بزّار [م ۲۹۲]

۲۲۶. *التقریر والتحبیر*: ۹۹.

۲۲۷. ر.ک: *المنتخب*: ۱۴۳.

۲۲۸. ر.ک: *تیسیر التحریر*: ۳ / ۲۴۳.

۲۲۹. *جامع بیان العلم و فضله*: ۲ / ۸۹ - ۹۰.

حافظ ابوبکر بزار، حدیث «اصحابی کالنجوم» را مورد قدح قرار داده و وجوهی را در اثبات ضعف و نادرستی آن بیان کرده است. ابن عبدالبر به نقل از ابوبکر بزار می نویسد:

أخبرنا محمد بن إبراهيم بن سعد قراءة مَنى عليه أن محمد بن أحمد بن يحيى حدثهم قال: حدثنا أبو الحسن محمد بن أيوب الرقي قال: قال لنا أبو بكر أحمد ابن عمرو بن عبد الخالق البزار: سألتهم عما يروى عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم مما في أيدي العامة يروونه عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم أنه قال: «أما مثل أصحابي كمثل النجوم - أو أصحابي كالنجوم - فبأيها اقتدوا اهتدوا». وهذا الكلام لا يصح عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم. رواه عبدالرحيم بن زيد العمى عن أبيه، عن سعيد بن المسيب، عن ابن عمر، عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم.

وربما رواه عبدالرحيم عن أبيه، عن ابن عمر. وإنما أتى ضعف الحديث من قبل عبدالرحيم بن زيد، لأن أهل العلم قد سكتوا عن الرواية لحديثه.

والكلام أيضاً منكر عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم. وقد روى عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم بإسناد صحيح: «عليكم بسنتي وسنة الخلفاء الراشدين المهديين بعدى فعضوا عليها بالنواجذ» وهذا الكلام يعارض حديث عبدالرحيم لو ثبت، فكيف ولم يثبت.

والنبي لا يبيح الإختلاف من بعده من أصحابه؛<sup>۲۳۰</sup>

محمد بن ابراهيم بن سعد به هنگامی که نزد او درس می خواندم به سند خود از ابوبکر احمد بن عمر بن عبدالخالق برای ما روایت کرد و گفت: درباره حدیثی که از پیامبر صلی الله علیه وآله روایت شده و در دست عامه است پرسیدند. آنان از پیامبر صلی الله علیه وآله روایت می کنند که گفت: «همانا مثل اصحاب من به سان ستارگان است - یا اینکه گفت اصحاب من همچون ستارگانند - پس به هر یک اقتدا کنید هدایت می یابید». [در پاسخ می گویم] نسبت این کلام به پیامبر صلی الله علیه وآله صحیح نیست. آن را عبدالرحیم بن زید عمی از پدرش، از سعید بن مسیب، از ابن عمر، از پیامبر صلی الله علیه وآله روایت کرده است و گاهی عبدالرحیم آن را از پدرش، از ابن عمر روایت کرده و است. به درستی که ضعف این حدیث از ناحیه عبدالرحیم بن زید است؛ چرا که اهل علم از نقل حدیث او ساکتند.

همچنین چنین کلامی از پیامبر صلی الله علیه وآله بعید و منکر است؛ زیرا با اسناد صحیح از پیامبر صلی الله علیه وآله روایت شده است که فرمود: «بر شما باد [عمل به] سنت من و سنت خلفای راشدین هدایتگر پس از من. پس محکم و با جدیت به آن سنت بچسبید» که این کلام با حدیث

عبدالرحیم معارض است. البته این در صورتی است که صدور حدیث منقول از عبدالرحیم ثابت شود، در حالی صحت آن نیز ثابت نیست.

پیامبر صلی الله علیه وآله اختلاف اصحابش را نیز پس از خود اباحه نکرده است.

بنا بر این روشن شد که حدیث، چه از نظر سند و چه از نظر محتوا از دیدگاه ابوبکر بزار مردود است. اما حدیثی که وی به عنوان معارض برای حدیث عبدالرحیم بن زید عمی به آن استناد کرده نیز باطل است؛ زیرا اولاً خلاف واقع است و به گواهی مسلمات تاریخی، عمر در موارد متعددی با ابوبکر اختلاف داشته است، در حالی اگر پیامبر واقعاً به پیروی از خلفا امر کرده باشد، نباید میان آنان اختلافی وجود داشته باشد.

ثانیاً تمامی طرق و اسانید این حدیث به یک نفر، یعنی «عرباض بن ساریه سلمی» ختم شده است، در حالی که - براساس آنچه در خود حدیث ذکر شده است - این حدیث پس از نماز در مسجد و در ضمن موعظه ای بلیغ از رسول خدا صلی الله علیه وآله صادر شده و سبب تحریک احساسات مخاطبان شده و تأثیر عمیقی بر جان آنان گذاشته است. بنا بر این شرایط، اقتضاء می کند که عده بسیاری از حاضران در مسجد به نقل حدیث مبادرت ورزند. از این رو انحصار نقل حدیث در «عرباض» قرینه ای محکم بر جعلی بودن آن است.

افزون بر آنکه بیشتر راویان حدیث نیز از اهل حمص شام هستند و در این موضوع احتمال جعل و انتشار حدیث توسط حکومت معاویه را بسیار تقویت می کند. اگر به شواهد فوق، إعراض مسلم، بخاری و نسائی از نقل آن را نیز اضافه کنیم، می توان با اطمینان به عدم صحت این حدیث از نظر سندی نیز حکم کرد. در نتیجه این حدیث هم از نظر سند و هم از نظر دلالت دچار اشکال است.<sup>۲۳۱</sup>

#### ۴. عبدالله بن عدی [م ۳۶۵]

حافظ عبدالله بن عدی جرجانی، کتابی با نام *الکامل فی الضعفاء* تألیف و در آن راویان ضعیف و مورد قدح و احادیث ساختگی آنان را گرد آورده است. وی در این کتاب، جعفر بن عبدالواحد هاشمی قاضی، یعنی یکی از راویان روایت ابوهریره را ذکر کرده و در شرح حال او گفته است:

**منکر الحدیث عن الثقات و یسرق الحدیث؛<sup>۲۳۲</sup>**

از افراد مورد اعتماد احیث منکر نقل می کند و سارق حدیث است.

---

۲۳۱. برای اطلاع بیشتر از وضعیت این حدیث، می توان به رساله سوم از کتاب «الرسائل العشر فی الأحادیث الموضوعه فی کتاب السنه»، تألیف نگارنده این سطور مراجعه کرد.

وی همچنین «حمزه نصیبی» را نیز در زمره ضعفا شمرده است. حمزه نصیبی راوی یکی از روایات عبدالله بن عمر است. وی حمزه را به ساختن احادیث دروغین متهم کرده است. ابن عدی سپس از حمزه از نافع، از ابن عمر این حدیث را روایت می کند که پیامبر خدا فرمود:

إِنَّمَا أَصْحَابِي مِثْلَ النُّجُومِ بِأَيْهِمْ أَخَذْتُمْ بِقَوْلِهِ اهْتَدَيْتُمْ؛<sup>۲۳۳</sup>

همانا اصحاب من به سان ستارگانند، پس به قول هر یک از آنان اخذ و عمل کنید هدایت می یابید. در ادامه، به سند دیگری که آن نیز به حمزه ختم می شود، همین حدیث را به صورت دیگری روایت کرده است. وی می نویسد:

أَبُو شَهَابٍ عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: «إِنَّمَا أَصْحَابِي مِثْلَ النُّجُومِ يَهْتَدِي بِهِمْ، فَأَيْهِمْ أَخَذْتُمْ بِقَوْلِهِ اهْتَدَيْتُمْ».<sup>۲۳۴</sup>

حاصل آنکه وی حدیث «اصحابی کالنجوم» را به دو طریق از حمزه نصیبی روایت کرده و در سند آن به واسطه وجود حمزه و راویان ضعیف دیگری همچون «جعفر بن عبدالواحد هاشمی قاضی» خدشه کرده است. در نتیجه حدیث از نظر ابن عدی - که یکی از رجالیان مشهور و مورد اعتماد سنیان است - از درجه اعتبار ساقط است.

#### ۵. ابوالحسن دارقطنی [م ۳۸۵]

دارقطنی نیز این حدیث را در زمره احادیث عجیبی می شمارد که مالک روایت کرده است. وی آن را در کتاب *غرائب مالک* نقل می کند. ابن حجر عسقلانی نیز در کتاب *الكاف الشاف*، در ذیل حدیث «اصحابی کالنجوم» می نویسد:

أَخْرَجَهُ [الدارقطنی] فِي غُرَائِبِ مَالِكٍ مِنْ طَرِيقِ حَمِيدِ بْنِ زَيْدٍ، عَنِ مَالِكٍ، عَنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ أَبِيهِ، عَنِ جَابِرٍ... وَقَالَ: لَا يَثْبُتُ عَنْ مَالِكٍ. وَرَوَاهُ دُونُ مَالِكٍ مَجْهُولُونَ؛<sup>۲۳۵</sup>

دارقطنی آن را در *غرائب مالک*، از طریق حمید بن زید، از مالک، از جعفر بن محمد، از پدرش، از جابر آورده و... گفته است: این حدیث از مالک ثابت نیست و روات آن به غیر از مالک همه مجهول اند.

بر این اساس روشن است که حدیث نزد دارقطنی نیز اعتباری ندارد.

#### ۶. ابن حزم أندلسی [م ۴۵۶]

۲۳۳. همان: ۲ / ۳۷۶.

۲۳۴. همان: ۲ / ۳۷۷.

۲۳۵. *الكاف الشاف فی تخریج أحادیث الكشاف*: ۲ / ۶۲۸.

ابن حزم اندلسی نیز حدیث «اصحابی کالنجوم» را دروغ دانسته و به باطل و ساختگی بودن آن حکم کرده است. ابوحیان و جمعی دیگر از حدیث پژوهان سنی ضمن نقل این حدیث، به این موضوع نیز اشاره کرده اند. ابوحیان پس از نقل این حدیث در تفسیر البحرالمحیط می نویسد:

قال الحافظ أبو محمد علي بن أحمد بن حزم في رسالته في إبطال الرأي والقياس والإستحسان والتعليل والتقليد، ما نصّه: هذا خبر مكذوبٌ موضوعٌ باطلٌ، لم يصح قط؛<sup>۲۳۶</sup> حافظ ابو محمد علي بن احمد بن حزم در رساله خود که در ابطال رأی، قیاس، استحسان، تعلیل و تقلید نگاشته تصریح می کند: این خبر دروغ، ساختگی و باطل است و هرگز صحیح نمی باشد.

#### ۷. بیهقی [م ۴۵۸]

براساس آنچه ابن حجر عسقلانی در کتاب الکاف الشاف نقل می کند، بیهقی نیز از جمله اندیشمندان سنی است که در کتاب المدخل، حدیث «اصحابی کالنجوم» را ضعیف دانسته است. ابن حجر می نویسد:

وأخرجه البيهقي في المدخل من رواية جويبر، عن الضحاک، عن ابن عباس. وجويبر متروک. ومن رواية جويبر أيضاً عن حوآب بن عبدالله مرفوعاً وهو مرسل، قال البيهقي: هذا المتن مشهور وأسانیده كلها ضعيفه.

و روی المدخل أيضاً عن عمر ورفعه «سألت ربّي فيما يختلف فيه أصحابي من بعدى. فأوحى إليّ: «يا محمد، إنّ أصحابك عندي بمنزلة النجوم في السماء، بعضها أضوا من بعض، فمن أخذ بشئ مما هو عليه من اختلافهم فهو عندي على هدى» وفي إسناده عبدالرحيم بن زيد العمى وهو متروک؛<sup>۲۳۷</sup>

بيهقي این حدیث را در مدخل به روایت جویبر، از ضحاک، از ابن عباس آورده است در حالی که جویبر متروک است. همچنین به روایت جویبر از جواب بن عبدالله بن سند مرفوع نقل کرده است، در حالی که سند آن مرسل است. بیهقی گفته است: این متن مشهور است در حالی که همه اسانید آن ضعیف می باشد.

همچنین در مدخل، از عمر روایت کرده و اسناد آن را به پیامبر رسانده [که فرمود]: «از پروردگارم درباره آنچه اصحابم پس از من در آن اختلاف خواهند کرد پرسیدم. پس خداوند به من وحی کرد که: «ای محمد، همانا اصحاب تو نزد من به منزله ستارگان در آسمان هستند، برخی از آنها پرنورتر

۲۳۶. البحرالمحیط: ۵ / ۵۱۱.

۲۳۷. الکاف الشاف فی تخریج أحادیث الکشاف: ۲ / ۶۲۸.



از برخی دیگر است. پس هر کس چیزی از آنچه را که در آن اختلاف دارند اخذ و عمل کند، او نزد من در طریق هدایت است».

در اسناد این حدیث، عبدالرحیم زید عمی قرار دارد در حالی که وی متروک است. براساس آنچه گذشت، بی‌هقی نیز حدیث «اصحابی کالنجوم» را باطل و فاقد اعتبار می‌داند.

۸ ابن عبدالبر [م ۴۶۳]

ابن عبدالبر یکی دیگر از اندیشمندان و حدیث پژوهان مشهور و مورد اعتماد سنیان است که حدیث «اصحابی کالنجوم» را نادرست و غیرقابل استناد می‌داند. وی می‌نویسد:

قد روی أبوشهاب الحنَّاط عن حمزة الجزري، عن نافع، عن ابن عمر قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «إنَّما أصحابي مثل النجوم فأبهم أخذتم بقوله اهتديتم». وهذا إسناد لا يصح ولا يرويه عن نافع من يحتج به...

وقد روی فی هذا الحدیث إسناد غیر ما ذکر البزار. حدثنا أحمد بن عمر قال: نا عبد بن أحمد، ثنا علي بن عمر، قال: حدثنا القاضي أحمد بن كامل قال: حدثنا عبدالله بن روح، قال: حدثنا سلام بن سليم، قال: حدثنا الحارث بن غصين عن الأعمش، عن أبي سفیان، عن جابر قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «أصحابي كالنجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم». قال أبو عمر: هذا إسناد لا تقوم به حجة، لأنَّ الحارث بن غصين مجهول؛<sup>۲۳۸</sup>

ابوشهاب حنط از حمزه جزری، از نافع، از ابن عمر روایت کرده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «همانا اصحاب من همچون ستارگانند؛ از این رو به قول هر یک از آنان اخذ و عمل کنید هدایت می‌یابید» و این اسناد صحیح نیست و کسی را که بتوان به آن احتجاج کرد، این روایت را از نافع نقل نکرده است...

در این حدیث، اسناد دیگری نیز غیر از آنچه بزار ذکر کرده روایت شده است. احمد بن عمر به سند خود از حارث بن غصین، از اعمش، از ابوسفیان، از جابر برای ما روایت کرد که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «اصحاب من همچون ستارگانند. به هر یک از آنان اقتدا کنید هدایت می‌یابید».

ابوعمر و گفته است: به این اسناد حجت اقامه نمی‌شود؛ چرا که حارث بن غصین مجهول است.

۹. ابن عساکر دمشقی [م ۵۷۱]

براساس آنچه مناوی در فیض‌التقدیر در ذیل این حدیث گفته است، ابن عساکر دمشقی از جمله اندیشمندانی است که به ضعیف بودن حدیث «اصحابی کالنجوم» تصریح کرده است. مناوی در شرح حدیث «سألت ربی فیما یختلف فیہ أصحابی من بعدی...» می نویسد:

ظاهر صنیع المصنف، أنّ ابن عساکر خرّجه ساکتاً علیه، والأمر بخلافه فإنّه تعقّبهُ بقوله:

قال ابن سعد: زید العمی أبو الحواری کان ضعيفاً فی الحدیث؛<sup>۲۳۹</sup>

ظاهر نحوه بیان مصنف چنان است که ابن عساکر بدون خدشه ای درباره حدیث، آن را آورده است، در حالی که امر به خلاف این است؛ چرا که او به دنبال حدیث، کلام خود را با این سخن ادامه می دهد: ابن سعد گفته است: زید عمی ابوالحواری در حدیث ضعیف است.

#### ۱۰. ابوالفرج ابن جوزی [م ۵۹۷]

ابن جوزی نیز حدیث «اصحابی کالنجوم» را صحیح نمی داند. وی در کتاب العلل المتناهیة می نویسد:

روی نعیم بن حماد قال: نا عبدالرحیم بن زید العمی، عن أبیه، عن سعید بن المسیب، عن عمر بن الخطاب قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله: «سألت ربی فیما یختلف فیہ أصحابی من بعدی»، فأوحی إلیّ: «یا محمد، إنّ أصحابک عندی بمنزلة النجوم فی السماء بعضها أضواً من بعض، فمن أخذ بشیء مما هم علیه من اختلافهم، فهو علی هدی». قال المؤلف: وهذا لا یصحّ، نعیم مجروح. قال یحیی بن معین: عبدالرحیم کذاب؛<sup>۲۴۰</sup>

نعیم بن حماد به سند خود از عمر بن خطاب روایت کرده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله گفت: «از پروردگارم درباره آنچه اصحابم پس از من در آن اختلاف خواهند کرد پرسیدم». آن گاه خداوند به من وحی کرد که: «ای محمد، همانا اصحاب تو نزد من به منزله ستارگان در آسمان هستند. برخی از آنها پرنورتر از برخی دیگراند؛ از این رو هر کس چیزی از آنچه را که در آن اختلاف دارند اخذ و بدان عمل کند، او بر طریق هدایت است». مؤلف گفته است: این حدیث صحیح نمی باشد؛ [زیرا] نعیم مجروح است. یحیی بن معین گفته است: عبدالرحیم کذاب است.

#### ۱۱. ابن دحیه [م ۶۳۳]

۲۳۹. فیض‌التقدیر: ۴ / ۱۰۱ / ح ۴۶۰۳.

۲۴۰. العلل المتناهیة فی الأحادیث الواهیة: ۱ / ۲۸۳ / ش ۴۵۷.

حافظ ابن دحیه نیز در حدیث «اصحابی کالنجوم» قدح و صحت آن را نفی کرده است. زین عراقی یکی دیگر از حفاظ نامدار سنی در تعلیق تخریح *أحادیث المنهاج*، به نقل از ابن دحیه می نویسد:

وقال ابن دحیه - وقد ذکر حدیث أصحابی کالنجوم - حدیث لا یصح؛<sup>۲۴۱</sup>

ابن دحیه - حدیث اصحابی کالنجوم را ذکر کرده و - گفته است: حدیث صحیح نمی باشد.

## ۱۲. ابن تیمیه [م ۷۲۸]

ابن تیمیه نیز در زمره تضعیف کنندگان این حدیث است. وی در *منهاج السنه* می نویسد:

وأما قوله: «أصحابی کالنجوم، فبأیهم اقتدیتم اهتدیتم»، فهذا الحدیث ضعیف ضعفه أهل الحدیث. قال البزّار: هذا حدیث لا یصحّ عن رسول الله صلی الله علیه وآله ولس هو فی کتب الحدیث المعتمده؛<sup>۲۴۲</sup>

حدیث «اصحابی کالنجوم، فبأیهم اقتدیتم اهتدیتم» ضعیف است و اهل حدیث آن را تضعیف کرده اند. بزّار گفته است: نسبت این حدیث به رسول خدا صلی الله علیه وآله صحیح نیست و در کتب حدیثی مورد اعتماد نیامده است.

## ۱۳. ابو حیان اندلسی [م ۷۴۵]

ابو حیان اندلسی پیرامون حدیث «اصحابی کالنجوم»، تحقیقی نسبتاً گسترده و ارزشمند ارائه داده است. در اینجا به نقل کلام وی در این باره می پردازیم. وی در *البحر المحیط* می نویسد:

قال الزمخشری: (فإن قلت): کیف کان القرآن تیباناً لكل شیء؟

(قلت): المعنی أنه بین کل شیء من أمور الدین حیث کان نصّاً علی بعضها، إحالة علی السنه، حیث أمر فیہ باتباع رسول الله صلی الله علیه وآله وطاعته. وقیل: (وما یَنطِقُ عَنْ الْهُوی) <sup>۲۴۳</sup> وحتماً علی الإجماع فی قوله: (وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ). <sup>۲۴۴</sup> وقد رضی رسول الله صلی الله علیه وآله لأمته اتباع أصحابه، والإقتداء بآثارهم فی قوله: «أصحابی کالنجوم بأیهم اقتدیتم اهتدیتم»، وقد اجتهدوا، وقاسوا، ووطؤوا طرق القیاس والإجتهد، فكان السنه والإجماع والقیاس والإجتهد مستنده إلى تبیین الکتاب، فمن ثمّ کان تیباناً لكل شیء؛<sup>۲۴۵</sup>

۲۴۱. تعلیق تخریح *أحادیث المنهاج للبیضاوی*: ۸۵.

۲۴۲. *منهاج السنه*: ۸ / ۳۶۴.

۲۴۳. سوره نجم، آیه ۳.

۲۴۴. سوره نساء، آیه ۱۱۵.

۲۴۵. *الکشاف*: ۲ / ۴۲۴.

وقوله: وقد رضى رسول الله صلى الله عليه وآله - إلى قوله - اهتديتم، لم يقل ذلك رسول الله صلى الله عليه وآله، وهو حديث موضوع لا يصح بوجه عن رسول الله صلى الله عليه وآله. قال الحافظ أبو محمد علي بن أحمد بن حزم في رسالته في إبطال الرأى، والقياس والإستحسان والتعليل والتقليد ما نصّه: هذا خبر مكذوب موضوع باطل، لم يصح قطّ، وذكر إسناده إلى البزار صاحب المسند قال: سألتُم عمّا روى عن النبي صلى الله عليه وآله ممّا فى أيدى العامّة ترويه عن رسول الله صلى الله عليه وآله أنّه قال: «إنّما مثل أصحابى كمثل النجوم أو كالنجوم بأئها اقتدوا اهتدوا».

وهذا كلام لم يصحّ عن النبي صلى الله عليه وآله، رواه عبدالرحيم بن زيد العمى، عن أبيه، عن سعيد بن المسيب، عن ابن عمر، عن النبي صلى الله عليه وآله وإنّما أتى ضعف هذا الحديث من قبل عبدالرحيم، لأنّ أهل العلم سكتوا عن الرواية لحديثه. والكلام أيضاً منكر عن النبي صلى الله عليه وآله ولم يثبت، والنبي صلى الله عليه وآله لا يبيح الإختلاف من بعده من أصحابه، هذا نصّ كلام البزار.

قال ابن معين: عبدالرحيم بن زيد كذاب خبيث ليس بشىء. وقال البخارى: هو متروك.

رواه أيضاً حمزة الجزرى، وحمزة هذا ساقط متروك؛<sup>٢٤٦</sup>

زمخشري گفته است: اگر بگوئى چگونه قرآن برای هر چیزى بيان است؟ مى گوئيم: به اين بيان كه قرآن هر چیزى از امور دين را بيان کرده است، به طوری كه برای برخی امور نص است [و آنها را صريح و روشن بيان کرده است] و برخی ديگر را به سنت احاله کرده است. اينگونه كه در قرآن به پیروى و اطاعت از رسول خدا صلى الله عليه وآله امر شده و گفته شده است كه: [پيامبر] از روى هواى نفس سخن نمى گويد» و به [تمسك جستن بر] اجماع و ادار ساخته است، در اين سخن خود [كه مى گويد]: «و هر كس از غير سبيل مؤمنان را تبعيت كند» و همانا رسول خدا صلى الله عليه وآله به جهت پیروى امت خویش از اصحابش و اقتداء امت به آثار اصحاب خشنود گشته و بدان رضایت داده است، در اين كلام خویش كه فرمود: «اصحاب من همچون ستارگان هستند؛ از اين رو به هر يك از آنان اقتدا كنيد هدايت مى يابيد». به يقين صحابه اجتهاد و قياس كردند و راه هاى قياس و اجتهاد را پيمودند؛ به همين روى سنت، اجماع، قياس و اجتهاد مستند به تبين كتاب است و به همين جهت كتاب، برای هر چیزى بيان است.

اين سخن زمخشري كه گفته است: و رسول خدا صلى الله عليه وآله [از پیروى امت خود از اصحابش] راضى شده تا [انتهای روايت منسوب به پيامبر صلى الله عليه وآله، يعنى] اهتديتم [صحيح

نیست؛ زیرا] این سخن را رسول خدا صلی الله علیه وآله نفرموده است و آن حدیثی ساختگی و جعلی است و به هیچ وجه نسبت آن به رسول خدا صلی الله علیه وآله صحیح نمی باشد. حافظ ابومحمد علی بن احمد بن حزم در رساله خود که در ابطال رأی، قیاس، استحسان، تعلیل و تقلید نگاشته است به صراحت می گوید: «این خبر دروغ و ساختگی و باطل بوده و به یقین صحیح نیست» و ابن حزم اسناد آن را تا به بزار صاحب مسند ذکر کرده و گفته است: درباره آنچه از پیامبر روایت شده است که پرسیدند: آیا روایتی که در دست عامه می باشد و از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت می کنند صحیح است که گفت: «همانا مثل اصحاب من همچون مثل ستارگان است - یا همچون ستارگان است - به هر یک اقتدا کنید هدایت می یابید». [در پاسخ می گویم]: نسبت این کلام به پیامبر صلی الله علیه وآله صحیح نیست. آن را عبدالرحیم بن زید عمی از پدرش، از سعید بن مسیب، از ابن عمر، از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده است و ضعف این حدیث از ناحیه عبدالرحیم است؛ چرا که اهل علم از نقل حدیث او خودداری می کنند. همچنین نسبت این کلام به پیامبر صلی الله علیه وآله منکر و ناشایست بوده و ثابت نشده است و پیامبر صلی الله علیه وآله اختلاف اصحابش را پس از خود اباحه نکرده است. این نص سخن بزار است.

ابن معین گفته است: عبدالرحیم بن زید دروغگو، خبیث و بی ارزش و اعتبار است. بخاری نیز گفته است: او متروک است. این حدیث را حمزه جزری نیز روایت کرده است که حمزه نیز متروک و از درجه اعتبار ساقط است.

#### ۱۴. تاج الدین احمد بن عبدالقادر بن مکتوم [م ۷۴۹]

تاج الدین ابن مکتوم، شاگرد ابوحیان اندلسی است و کتابی با عنوان الدرّ اللقیط من البحر المحیط نگاشته که در حاشیه البحر المحیط چاپ شده است. وی در کتاب خود، پس از نقل کلام استادش ابوحیان درباره حدیث «اصحابی کالنجوم»، در نفی صحت و طرد آن به کلام استادش استشهاد کرده است.<sup>۲۴۷</sup>

#### ۱۵. ابن قیم جوزیه [م ۷۵۱]

شمس الدین ابن قیم جوزیه نیز حدیث «اصحابی کالنجوم» را قذح کرده و در رد طرفداران تقلید و ابطال ادله آنان می نویسد:

الوجه الخامس والأربعون: قولهم: يكفى فى صحه التقليد الحديث المشهور: «أصحابى كالنجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم».

جوابه من وجوه:

أحدها: أن هذا الحديث قد روى من طريق الأعمش، عن أبي سفيان، عن جابر ومن حديث سعيد بن المسيب، عن ابن عمر، ومن طريق حمزة الجزرى عن نافع عن ابن عمر، ولا يثبت شيء منها.

قال ابن عبد البر: حدثنا محمد بن إبراهيم بن سعيد: أن أبا عبد الله بن مفرح حدثهم ثنا محمد بن أيوب الصموت قال: قال لنا البرّار: وأما ما يروى عن النبي صلى الله عليه وآله: «أصحابى كالنجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم»، فهذا الكلام لا يصح عن النبي صلى الله عليه وآله؛<sup>٢٤٨</sup>

وجه جهل و پنجم سخن آنان است که می گویند حدیث مشهور «اصحاب کالنجوم بایهم اقتديتم اهتديتم» در اثبات صحت تقلید کفایت می کند.

پاسخ این ادعا و جوهی دارد: یکی از وجوه این است که این حدیث از طریق اعمش، از ابوسفیان، از جابر روایت شده؛ و یا از نقل سعید بن مسیب، از ابن عمر نقل شده است؛ و یا از طریق حمزه جزری، از نافع، از ابن عمر روایت شده است و هیچ چیزی از این حدیث ثابت نشده است. ابن عبد البر گفته است: محمد بن ابراهیم بن سعید به سند خود از بزار روایت می کند که گفت: اما آنچه از پیامبر صلی الله علیه وآله روایت می شود که «اصحاب من به سان ستارگان هستند، به هر یک از آنان اقتدا کنید هدایت می یابید»، نسبت این کلام به پیامبر صلی الله علیه وآله صحیح نیست.

#### ١٦. حافظ زین عراقی [م ٨٠٦]

حافظ زین الدین عراقی نیز در کتاب تعلیق تخریج احادیث المنهاج، ضمن نقل متون مختلف حدیث «اصحابی کالنجوم» و نقل تضعیف صاحب نظران مشهور سنی، بر ضعف و نامعتبر بودن آن تأکید کرده است. وی می نویسد:

حدیث «أصحابى كالنجوم بأيهم اقتديهم اهتديتم». رواه الدارقطنى فى الفضائل وابن عبد البر فى العلم من طريقه من حديث جابر وقال: هذا إسناد لا يقوم به حجة، لأن الحارث بن غصين مجهول. ورواه عبد بن حميد فى مسنده.

وابن عدی فی *الکامل* من روایه حمزه بن ابی حمزه النصیبی، عن نافع، عن ابن عمر بلفظ:

فبأیهم أخذتم بقوله - بدل اقتديتم - وإسناده ضعيف من أجل حمزة، فقد اتهم بالكذب. ورواه البيهقي في *المدخل* من حديث عمر، ومن حديث ابن عباس بنحوه، ومن وجه آخر مرسلًا وقال: متنه مشهور وأسانيده ضعيفة لم يثبت في هذا إسناد. ورواه البزار من روایه عبدالرحيم بن زيد العمى، عن أبيه، عن ابن عمر قال: منكر لا يصح.

و قال ابن حزم: مكذوب موضوع باطل.

قال البيهقي: ويؤدّى بعض معناه حديث أبي موسى: النجوم أمنة لأهل السماء - وفيه - وأصحابي أمنة لأمتي، الحديث رواه مسلم؛<sup>٢٤٩</sup>

حديث «أصحابي كالنجوم بأيهم اقتديهم اهتديتم» را دارقطنی در *فضائل* و ابن عبدالبر در *علم* از طریق خود از حدیث جابر روایت کرده و گفته است: این اسنادی است که حجت به آن اقامه نمی شود؛ چرا که حارث بن غصین مجهول است.

عبد بن حمید نیز در مسند خود آن را روایت کرده و ابن عدی در *کامل* از روایت حمزه بن ابی حمزه نصیبی، از نافع، از ابن عمر به این لفظ روایت کرده است: «فبأیهم أخذتم» و این لفظ را به جای «اقتديتم» قرار داده است و اسناد آن به جهت وجود حمزه ضعیف است؛ زیرا حمزه متهم به کذب می باشد. بیهقی در *المدخل* از حدیث عمر و به همان صورت ابن عباس روایت کرده و از وجه دیگری به صورت مرسل آورده و گفته است: متن حدیث مشهور است، در حالی که اسانیدش ضعیف می باشد و در این اسناد ثابت نمی شود. بزار از روایت عبدالرحيم بن زيد عمی از پدرش، از ابن عمر آن را روایت کرده و گفته است: منکر و ناصحیح است. ابن حزم نیز گفته است: دروغ، ساختگی و باطل است. بیهقی نیز گفته است: معنای آن تا حدودی موید حدیث ابوموسی است که: «النجوم أمنة لأهل السماء» و در آن حدیث آمده است: «أصحابي أمنة لأمتي» که مسلم آن را روایت کرده است.

١٧. ابن حجر عسقلانی [م ٨٥٢]

شهاب الدین بن حجر عسقلانی، از حافظان مشهور اهل سنت نیز در ذیل حدیث «اصحابي كالنجوم، بأيهم اقتديتم اهتديتم»، متون مختلف این حدیث را ذکر کرده و به بیان تضعیف

اندیشمندان و حدیث پژوهان نامدار و مورد اعتماد سنی پرداخته است و خود وی نیز این حدیث را ضعیف می‌داند. وی در *الكاف الشاف* می‌نویسد:

أخرجه الدارقطني في المؤلف من رواية سلام بن سليم، عن الحارث بن غصين، عن الأعمش، عن أبي سفيان، عن جابر مرفوعاً، وسلام ضعيف.

وآخرجه في *غرائب مالك* من طريق حميد بن زيد، عن مالك، عن جعفر بن محمد، عن أبيه، عن جابر في أثناء حديث: وفيه «فبأيّ قول أصحابي أخذتم اهتديتم، إنّما مثل أصحابي مثل النجوم من أخذ بنجم منها اهتدى»، وقال: لا يثبت عن مالك، ورواته دون مالك مجهولون.

ورواه عبد بن حميد ودارقطني في *الفضائل* من حديث حمزة الجزري، عن نافع، عن ابن عمر. وحمزة اتهموه بالوضع.

ورواه القضاعي في *مسند الشهاب* من حديث أبي هريرة، وفيه جعفر بن عبدالواحد الهاشمي، وقد كذبوه.

ورواه ابن طاهر من رواية بشر بن الحسين، عن الزبير بن عدي، عن أنس، وبشر كان متّهماً ايضاً.

وأخرجه البيهقي في *المدخل* من رواية جويبر، عن الضحّاك، عن ابن عباس وجويبر متروك. ومن رواية جويبر ايضاً عن حوآب بن عبيدالله مرفوعاً. وهو مرسل. قال البيهقي: هذا المتن مشهور وأسانيده كلّها ضعيفة.

وروى في *المدخل* ايضاً عن عمر ورفعه: «سألت ربّي فيما يختلف فيه أصحابي من بعدى، فاوحى اليّ «يا محمد، إنّ أصحابك عندي بمنزلة النجوم في السماء، بعضها أضواء من بعض، فمن أخذ بشيء ممّا هو عليه من اختلافهم فهو عندي على هدى» وفي اسناده عبدالرحيم بن زيد السهمي وهو متروك؛<sup>٢٥٠</sup>

دارقطني در *مؤتلف* از روایت سلام بن سلیم، از حارث بن غصین، از اعمش، از ابوسفیان، از جابر به صورت مرفوع روایت کرده است و سلام ضعیف می‌باشد. همو در *غرائب مالك*، روایت را از طریق حمید بن زید، از مالک، از جعفر بن محمد، از پدرش، از جابر در أثناء حدیث آورده و در آن آمده است: «فبأيّ قول اصحابي أخذتم...» گفته است: نسبت این روایت به مالک ثابت نیست و تمامی رواات آن به غیر از مالک مجهول هستند.

عبد بن حمید و دارقطني در *الفضائل*، از روایت حمزه جزري، از نافع، از ابن عمر آن را روایت و حمزه را به جعل و ساختن حدیث متهم کرده اند. قضاعی در *مسند الشهاب*، از حدیث ابوهریره آن



را روایت کرده. در سند روایت او جعفر بن عبدالواحد هاشمی قرار دارد که به تحقیق او را تکذیب کرده اند. ابن طاهر از روایت بشر بن حسین، از زبیر بن عدی، از انس آن را روایت کرده است، در حالی که بشر نیز متهم [به کذب] است.

بیهقی در *مدخل*، از روایت جویبر، از ضحاک، از ابن عباس آن را آورده است. جویبر متروک است. همچنین از روایت جویبر، از حوآب بن عبدالله به صورت مرفوع آورده است، در حالی که آن مرسل است. بیهقی نیز گفته است: این متن مشهور می باشد، در حالی که تمامی اسانید آن ضعیف است. در *مدخل*، از عمر نیز آن را روایت کرده و سند آن را به پیامبر رسانده است که گفت: «از پروردگارم درباره آنچه اصحابم از من در آن اختلاف خواهند کرد پرسیدم، آن گاه خدا به من وحی کرد که: «ای محمد، همانا اصحاب تو نزد من به منزله ستارگان در آسمان هستند. برخی از آنها پرنورتر از برخی دیگر می باشند؛ از این رو هر کس چیزی از آنچه آنان درباره اش اختلاف کرده اند اخذ و عمل کند، او نزد من بر طریق هدایت است.» در اسناد آن عبدالرحیم بن زید عمی قرار دارد که متروک است.

#### ۱۸. ابن همام [م ۸۶۱]

ابن همام از پیشوایان بزرگ حنفی است. وی در *التحریر* و در مبحث اجماع، تصریح می کند که حدیث «اصحابی کالنجوم» صحیح نیست.<sup>۲۵۱</sup>

#### ۱۹. ابن امیر الحاج [م ۸۷۹]

در برخی منابع حدیثی اهل سنت، حدیثی به رسول خدا منسوب شده که براساس آن، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله مسلمانان را به اخذ دین از عایشه امر کرده است. ابن امیر الحاج این حدیث را با حدیث «اصحابی کالنجوم» معارض و هر دو را نادرست و فاقد اعتبار می داند و درباره وهن و سستی حدیث، اینچنین می گوید:

(و بمعارضته) أی: وأجیب أيضاً بمعارضه كل منهما (بأصحابی کالنجوم بأیهم اقتدیتم اهتدیتم، وخذوا شطر دینکم عن الحمیراء) أی عائشه رضی الله عنها، فإن هذین الحدیثین یدلان علی جواز الأخذ بقول كل صحابی قول عائشه وإن خالف قول الشیخین أو الأربعة (إلا أن الأول) أی: أصحابی کالنجوم بأیهم اقتدیتم اهتدیتم (لم يعرف) بناء علی قول ابن حزم فی رسالته الكبرى: مکذوب موضوع باطل، وإلا فله طرق من روایة عمر وابنه وجابر وابن عباس وآنس بالفاظ مختلفة أقربها إلى اللفظ المذكور ما أخرج ابن عدی فی *الکامل*

وابن عبدالبر فی کتاب بیان العلم عن ابن عمر قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله مثل أصحابی مثل النجوم یهتدی بها، فأیهم أخذتم بقوله اهتدیتم. وما أخرج الدارقطنی وابن عبدالبر عن جابر قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «مثل أصحابی فی أمتی مثل النجوم فبأیهم اقتدیتم اهتدیتم».

نعم لم یصحّ منها شیء، ومن ثمّة قال أحمد: حدیث لا یصحّ، والبزّار: لا یصحّ هذا الكلام عن النبی صلى الله عليه وآله.

إلا أنّ البیهقی قال فی کتاب الاعتقاد: رویناه فی حدیث موصول بإسناد غیر قویّ، وفی حدیث آخر منقطع؛<sup>۲۵۲</sup>

[سستی و بی اعتباری حدیث «اصحابی کالنجوم»] به سبب تعارض آن [با احادیث دیگر] است. یعنی چنین پاسخ می دهیم که به سبب تعارض هر یک از این دو حدیث «اصحاب من همچون ستارگان هستند. به هر یک از آنان اقتدا کنید هدایت می یابید» [و حدیث]: «قسمتی از دین خود را از حمیرا اخذ کنید»؛ یعنی عایشه. این دو حدیث بر جواز قبول سخن تمامی اصحاب و سخن عایشه دلالت دارند، هر چند که سخن آنان مخالف سخن شیخین یا [خلفای] چهارگانه می باشد، جز اینکه حدیث نخست، یعنی حدیث «اصحاب من همچون ستارگان هستند. به هر یک از آنها اقتدا کنید هدایت می یابید» درست نیست و بنابر گفته ابن حزم در رساله کبیر خود، دروغ، ساختگی و باطل می باشد والا این حدیث طرق [متعددی] دارد، از جمله روایت عمر و پسرش، جابر، ابن عباس و انس که با الفاظی نزدیک به لفظ مذکور نقل شده است. آنچه ابن عدی در کامل و ابن عبدالبر در کتاب بیان العلم از ابن عمر آورده اند که گفت: رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: «مثل اصحاب من مثل ستارگانی هستند که به واسطه آنها هدایت یافته می شود، پس به قول هر یک از آنان اخذ و عمل کنید هدایت می یابید، و در آنچه دارقطنی و ابن عبدالبر از جابر آورده اند که جابر گفت: رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: «مثل اصحابم در میان امتم مثل ستارگان؛ از این رو به هر یک از آنان اقتدا کنید هدایت می یابید».

آری، هیچ یک از این دو روایت صحیح نیستند و به همین جهت است که احمد، حدیث را صحیح نمی داد و بزار نسبت این کلام به پیامبر صلى الله عليه وآله را درست نمی داند. مگر اینکه بیهقی در کتاب اعتقاد می گوید: آن را در حدیث موصول با اسناد غیر محکم روایت کرده اند و حدیث دیگر منقطع است.

سخاوی یکی دیگر از حافظان مشهور و مورد اعتماد اهل سنت که درباره حدیث «اصحابی کالنجوم» می گوید:

حدیث (اختلاف أمتی رحمة) البیهقی فی المدخل من حدیث سلیمان بن أبی کریمه، عن جویبر، عن الضحاک، عن ابن عباس قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «مهما أوتيتم من كتاب الله، فالعمل به لا عذر لأحد في تركه، فإن لم يكن في كتاب الله فسنة مني ماضية، فإن لم يكن سنة مني فما قال أصحابي، إن أصحابي بمنزلة النجوم في السماء فأیما أخذتم به اهتديتم، واختلاف أصحابي لكم رحمة».

ومن هذا الوجه أخرجه الطبرانی والدیلمی فی مسنده بلفظ سواء، وجویبر ضعيف جداً، والضحاک عن ابن عباس منقطع؛<sup>۲۵۳</sup>

حدیث «إختلاف امت من رحمت است» را بیهقی در مدخل، از حدیث سلیمان بن ابی کریمه، از جویبر، از ضحاک، از ابن عباس نقل کرده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «پس هر گاه چیزی از کتاب خدا به شما رسید، به آن عمل کند و احدی در ترک آن عذری ندارد، و چنانچه در کتاب خدا نبود، سستی که از من رسیده است باید عمل شود و اگر در سنت من چیزی نبود، باید به آنچه اصحابم می گویند عمل شود، همانا اصحاب من به منزله ستارگان در آسمان هستند؛ از این رو به قول هر یک أخذ کردید و عمل کنید هدایت می یابید و اختلاف اصحابم برای شما رحمت است». طبرانی و دیلمی در مسندش با الفاظ متفاوت به همین صورت حدیث را آورده اند، در حالی که جویبر جداً ضعيف است و حدیث ضحاک از ابن عباس منقطع می باشد.

بنا بر این سخاوی حدیث «اصحابی کالنجوم» را ضعيف و فاقد اعتبار دانسته است.

ابن ابی شریف شافعی نیز به نقل از استاد خود ابن حجر عسقلانی، در حدیث «اصحابی کالنجوم» قدح کرده و آن را فاقد اعتبار دانسته است. مناوی در فیض القدير در ذیل این حدیث، نظر ابن ابی شریف را چنین بیان می کند:

وقال الكمال بن أبی شریف: كلام شيخنا، یعنی ابن حجر يقتضي  
أنه مضطرب؛<sup>۲۵۴</sup>

۲۵۳. المقاصد الحسنه: ۶۹/۱.

۲۵۴. فيض القدير: ۴ / ۱۰۱.

کمال بن ابی شریف گفته است: کلام استاد ما، یعنی ابن حجر مقتضی آن است که این حدیث اضطراب دارد.

## ۲۲. جلال الدین سیوطی [م ۹۱۱]

حافظ جلال الدین سیوطی، حدیث «اصحابی کالنجوم» را در کتاب *الجامع الصغير في أحاديث البشير النذير* آورده و آن را با حرف «ض» علامتگذاری کرده است و این علامت نزد سیوطی نشان گر ضعف است.<sup>۲۵۵</sup>

## ۲۳. متقی هندی [م ۹۷۵]

شیخ علی متقی هندی نیز در باب دوم از «کتاب الإیمان و الاسلام» *کنز العمال*<sup>۲۵۶</sup> حدیث «اصحابی کالنجوم» را آورده و تضعیف سیوطی نسبت به این حدیث را یادآور شده و به این ترتیب در آن قدح کرده است.

## ۲۴. ملا علی قاری [م ۱۰۱۴]

شیخ علی قاری مکی درباره حدیث «اصحابی کالنجوم» می گوید:

قال ابن الدبیع: إعلم أن حدیث أصحابی کالنجوم بأیهم اقتدیتم اهتدیتم، أخرجه ابن ماجه، کذا ذکره الجلال السیوطی فی (تخریج احادیث الشفاء) ولم أجده فی سنن ابن ماجه بعد البحث عنه.

وقد ذکره ابن حجر العسقلانی فی (تخریج احادیث الرافعی) فی باب أدب القضاء وأطال الکلام علیه و ذکر أنه ضعیف واه، بل ذکر عن ابن حزم: أنه موضوع باطل. لكن ذکر عن البیهقی أنه قال: أن حدیث مسلم یؤدی بعض معناه یعنی قوله النجوم أمانة للسماء الحدیث. قال ابن حجر: صدق البیهقی وهو یؤدی صحه التشبیه للصحابة بالنجوم، أما فی الإقتداء فلا یظهر، نعم یمکن أن یتلمح ذلك من معنی الإهتداء بالنجوم. قلت: الظاهر أن الإهتداء فرع الإقتداء.

قال: وظاهر الحدیث إنما هو إشارة إلى الفتن الحادثة بعد انقراض الصحابة من طمس السنن وظهور البدع ونشر الجور فی أقطار الأرض.

۲۵۵. ر.ک: *الجامع الصغير*: ۲ / ۹۵۱ / ش ۴۶۰۳.

۲۵۶. ر.ک: *کنز العمال*: ۱ / ۱۰۴ / ح ۹۱۳.

وتكلم على هذا الحديث ابن السبكي في (شرح ابن الحاجب) الأصلي في الكلام على عدالة الصحابة ولم يعزه لابن ماجه، وذكره في (جامع الاصول) ولفظه عن ابن المسيب عن عمر بن الخطاب مرفوعاً: سألت ربي الحديث إلى قوله اهتديتم؛<sup>٢٥٧</sup>

ابن ديبع گفته است: بدان که حدیث را ابن ماجه آورده است. جلال الدین سیوطی در تخریج احادیث الشفاء این چنین می گوید: من این حدیث را پس از بررسی و جستجو در سنن ابن ماجه نیافتم.

ابن حجر عسقلانی آن را در تخریج احادیث الرافعی، در باب أدب القضا ذکر و درباره آن درازگویی کرده و یادآور شده که آن ضعیف و واهی است؛ بلکه به نقل از ابن حزم آورده است که این حدیث ساختگی و باطل است.

لیکن از بیهقی آورده که وی گفته است: حدیث مسلم قسمتی از معنای این حدیث را تأیید می کند - یعنی این گفتار رسول خدا صلی الله علیه وآله که فرمود: ستارگان امان برای اهل آسمان هستند تا آخر حدیث - ابن حجر گفته است: بیهقی راست می گوید، این حدیث، حدیث تشبیه صحابه به ستارگان را تأیید می کند، اما تأیید آن در اقتدا به صحابه آشکار نیست. آری! ممکن است آن اشاره ای به معنای هدایت جستن از ستارگان باشد.

می گویم: ظاهر است که هدایت جستن فرع بر اقتدا است.

گفته است: همچنین ظاهر حدیث اشاره دارد به فتنه هایی که پس از انقراض صحابه پدید خواهد آمد؛ اعم از نابود شدن سنت ها، آشکار گشتن بدعت ها و نشر ستم در سطح زمین.

ابن سبکی در کتاب شرح ابن حاجب - که دو اصل و کتاب درباره عدالت صحابه هستند - درباره این حدیث سخن گفته و از ابن ماجه پشتیبانی نکرده است. وی آن را در جامع الأصول ذکر کرده است. لفظ آن از ابن مسیب، از عمر بن خطاب به صورت مرفوع از پیامبر است که فرمود: «از پروردگارم پرسیدم» - تا آنجا که فرمود: «اهتديتم».

## ٢٥. مناوی [م ١٠٢٩]

مناوی در شرح حدیث «سألت ربي فيما يختلف فيه أصحابي من بعدى...» می نویسد:

السجزي في كتاب الإبانة عن أصول الديانة وابن عساكر في التاريخ في ترجمة زيد الحواري وكذا البيهقي وابن عدى كلهم عن عمر بن الخطاب.

قال ابن جوزی فی العلل: هذا لا یصح، نعیم مجروح و عبدالرحیم، قال ابن معین: کذاب. و فی المیزان: هذا الحدیث باطل. انتهى.

وقال ابن معین وابن حجر فی تخریج المختصر: حدیث غریب سئل عنه البزار فقال: لا یصح هذا الکلام عن النبی صلی الله علیه وآله.

وقال الکمال ابن ابی شریف: کلام شیخنا - یعنی ابن حجر - یقتضی أنه مضطرب. وأقول: ظاهر صنیع المصنف أن ابن عساکر خرّجه ساکتاً علیه، والأمر بخلافه فإنه تعقّبهُ بقوله:

قال ابن سعد: زید العمی أبو الحواری، كان ضعيفاً فی الحدیث. وقال ابن عدی: عامّة ما یرویه ومن یروی عنه ضعفاء؛<sup>۲۵۸</sup>

سجزی در کتاب ابانته عن اصول الادیانته، ابن عساکر در تاریخ مدینه دمشق و در شرح حال زید حواری، و همچنین بیهقی و ابن عدی همگی [این حدیث را] از عمر بن الخطاب روایت کرده اند. ابن جوزی در علل گفته است: این حدیث صحیح نمی باشد، چرا که نعیم مجروح است. ابن معین نیز گفته است که عبدالرحیم کذاب است. و در میزان [الاعتدال] آمده است: این حدیث باطل می باشد.

ابن معین و ابن حجر در تخریج المختصر گفته اند: حدیث عجیبی است که از هزار درباره آن سؤال شد. او در پاسخ گفت: نسبت این کلام به پیامبر صلی الله علیه وآله صحیح نیست. کمال بن ابی شریف گفته است: سخن استاد ما - یعنی ابن حجر - چنین اقتضاء دارد که آن حدیث مضطرب است. و من می گویم: ظاهر کیفیت بیان مصنف چنان است که ابن عساکر بدون خدشه ای درباره حدیث آن را ذکر کرده است، در حالی که امر برخلاف این است؛ زیرا او به دنبال حدیث، کلام خود را با این سخن ادامه می دهد که ابن سعد گفته است: زید عمی ابوالحواری در حدیث ضعیف است. ابن عدی نیز گفته است: عموم آنچه را که او روایت می کند و کسانی که از آنها روایت می کند ضعیف هستند.

## ۲۶. شهاب الدین خفاجی [م ۱۰۹۶]

شیخ شهاب الدین خفاجی در کتاب نسیم الرياض، به ضعف حدیث «اصحابی کالنجوم» اذعان می کند و سپس شروع به دفاع از قاضی عیاض در برابر شارح دیگر شفاء، یعنی ابوذر حلبی کرده و اعتراض او را به قاضی عیاض درباره نقل حدیث به صورت قطعی مردود می شمارد.<sup>۲۵۹</sup>

۲۵۸. فیض القدیر: ۴ / ۱۰۱.

۲۵۹. ر.ک: نسیم الرياض فی شرح شفاء القاضی عیاض: ۳ / ۴۲۳ - ۴۲۴.

۲۷. قاضی محب الله بهاری [م ۱۱۱۹]

قاضی محب الله بهاری در ضمن نفی حجیت اجماع شیخین یا خلفای چهارگانه می گوید:

قالوا: إقتدوا باللذین من بعدی أبی بکر وعمر.

وعلیکم بسنتی، الحدیث.

قلنا: خطاب للمقلّدين وبيان لأهلیة الإِتباع، لأنّ المجتهدين كانوا یخالفونهم، والمقلّدون

قد یقلّدون غیرهم.

وأما المعارضة بأصحابی كالنجوم وخذوا شطر دینکم عن الحمیراء كما فی المختصر:

فتدفع بأنّهما ضعيفان؛<sup>۲۶۰</sup>

گفتند: به دو نفری که پس از من [حاکم می شوند، یعنی] ابوبکر و عمر اقتدا کنید و بر شما باد

[عمل] به سنت من - تا آخر حدیث. می گوئیم: خطاب برای مقلدان، بیان برای شایستگی پیروی

کردن است؛ چرا که مجتهدان با آنها مخالفت می کنند و مقلدان از غیر ایشان تقلید می کنند.

اما تعارض حدیث «اصحابی كالنجوم» با حدیث «بخشی از دین خود را از حمیرا اخذ کنید» - چنان

که در مختصر آمده است - دفع می گردد، به سبب اینکه این دو حدیث ضعیف هستند.

۲۸. قاضی شوکانی [م ۱۲۵۰]

قاضی شوکانی نیز در بحث اجماع، به ذکر و بررسی حدیث «اصحابی كالنجوم» پرداخته و بر

ضعف آن تأکید کرده است. وی می نویسد:

وهكذا حدیث «أصحابی كالنجوم بأیّهم اقتدیتم اهتدیتم»، یفید حجیة قول كلّ واحد

منهم.

وفیه مقال معروف، لأنّ فی رجاله عبدالرحیم العمی عن أبیه، وهما ضعيفان جداً، بل قال

ابن معین: إنّ عبدالرحیم كذاب، وقال البخاری: متروک، وكذا قال أبو حاتم.

وله طریق أخرى فیها: حمزة النصیبی وهو ضعيفٌ جداً، وقال البخاری: منكر الحدیث،

وقال ابن معین: لا یساوی فلساً، وقال ابن عدی: عامّة مروياته موضوعة.

و روی أيضاً من طریق جمیل بن زید وهو مجهول؛<sup>۲۶۱</sup>

همچنین حدیث «اصحابی كالنجوم بأیّهم اقتدیتم اهتدیتم» مفید حجیت قول هر یک از صحابه

است، در حالی که درباره آن گفتاری معروف وجود دارد، چرا که در رجال سند آن «عبدالرحیم

۲۶۰. مسألم الثبوت: ۲ / ۲۳۱.

۲۶۱. إرشاد الفحول: ۸۳.

عمی» از پدرش نقل می کند و آن دو جداً ضعیف هستند؛ بلکه ابن معین گفته است: همانا عبدالرحیم کذاب است. بخاری نیز وی را متروک دانسته و ابو حاتم نیز این نظر را تایید کرده است. برای این حدیث، طریق دیگری نیز وجود دارد که در آن «حمزه نصیبی» قرار دارد و او نیز جداً ضعیف است. بخاری گفته است که حدیثش منکر است. ابن معین نیز می گوید: به یک پول نمی ارزد. ابن عدی نیز عموم آنچه را روایت می کند ساختگی دانسته است. این روایت از طریق جمیل بن زید نیز نقل شده که او نیز مجهول است.

## ۲۹. محمد ناصرالدین البانی [۱۴۲۰]

البانی نیز در کتاب *سلسله الأحادیث الضعیفه و الموضوعه* می نویسد:

أصحابی كالنجوم، بأيهم اقتديتم اهتديتم. موضوع.

رواه ابن عبدالبرّ في جامع العلم وابن حزم في الإحكام من طريق سلام بن سليم قال: حدثنا الحارث بن غصين، عن الأعمش عن أبي سفيان، عن جابر مرفوعاً به. وقال ابن عبد البرّ: هذا إسناد لا تقوم به حجّة؛ لأنّ الحارث بن غصين مجهول. وقال ابن حزم: هذه رواية ساقطة، أبو سفيان ضعيف، والحارث ابن غصين هذا هو أبو وهب الثقفي، وسلام بن سليمان يروي الأحاديث الموضوعه وهذا منها بلا شك؛<sup>۲۶۲</sup>

روایت «اصحاب من همچون ستارگان هستند، به هر یک از آنان اقتدا کنید هدایت می یابید» ساختگی است. ابن عبدالبر در *جامع الأصول* و ابن حزم در *إحكام* از طریق سلام بن سلیم آن را روایت کرده اند که گفت: حارث بن غصین از اعمش، از ابوسفیان، از جابر بر ما حدیث کرده و سند آن را به پیامبر رساندند. ابن عبدالبر نیز گفته است: به این اسناد حجت اقامه نمی شود، چرا که حارث بن غصین مجهول است. ابن حزم گفته است: این روایت از اعتبار ساقط است. ابوسفیان ضعیف می باشد و حارث بن غصین که همان ابو وهب ثقفی است و سلام بن سلیمان احادیث ساختگی روایت می کند و این حدیث بدون شک از جمله آنها است.

حاصل آنکه مشهورترین حافظان و اندیشمندان سنی در تمام اعصار، از زمان احمد بن حنبل تا قرن چهاردهم هجری به ضعیف و باطل بودن حدیث «اصحاب کالنجوم» اذعان کرده اند. البته در خور توجه است که قائلان به بطلان و ضعف این حدیث منحصر در این افراد نیستند؛ بلکه هدف ما ذکر نمونه ای از قائلان به ضعف حدیث در هر دوره بود و اندیشمندان بسیاری غیر از آنچه ذکر شد، به ضعف این حدیث تصریح کرده اند که از آن جمله می توان به افرادی هم چون:



۱. ابن ملقن؛
  ۲. جلال محلی؛
  ۳. ابونصر سجزی؛
  ۴. ابوذر حلبی؛
  ۵. أحمد بن قاسم عبادی؛
  ۶. سبکی؛
  ۷. ابن امام کاملیه، صاحب منهاج الأصول؛
  ۸. مولوی نظام الدین صاحب صبح صادق فی شرح المنار؛
  ۱۰. مولوی عبدالعلی بحر العلوم، نویسنده شرح مسلم الثبوت؛
  ۱۱. سید محمد بن عقیل علوی که وی نیز از اندیشمندان متأخر است، اشاره نمود. بنا بر این، می توان گفت براساس دیدگاه عموم اندیشمندان سنی - اعم از قدما و متأخرین - این حدیث ضعیف و باطل است.
- در نتیجه هرگز نمی توان با استناد به این حدیث، به عدالت صحابه حکم کرد.

### دلالت حدیث «اصحابی کالنجوم»

چنان که پیشتر اشاره شد، حدیث «اصحابی کالنجوم» اگر صحیح باشد - که نیست - نه فقط بر عدالت، بلکه بر عصمت تمامی صحابه دلالت خواهد داشت؛ زیرا امر به اقتدا به صورت مطلق و بدون قید، کاشف از عصمت مقتدا خواهد بود؛ چرا که در غیر این صورت تناقض لازم می آید. این مطلب روشنی است که حتی فخر رازی نیز در ذیل آیه شریف (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ)<sup>۲۶۳</sup> به آن اذعان کرده است.

بیان مطلب این است که اگر اطاعت غیر معصوم واجب باشد، ممکن است وی از روی اشتباه و یا از سر هوای نفس دستوری برخلاف امر خدا صادر کند. در این صورت، هم اطاعت از امر خدا واجب است و هم اطاعت از خلاف امر خدا واجب می شود و این تناقض است و محال. بنا بر این، اگر مسلمانان موظف به اقتدا به صحابه باشند، لازم است که صحابه معصوم باشند و تناقض لازم می آید. به همین روی خداوند سبحان، علی رغم تأکید فراوان بر احترام به والدین و نهی از هر امری که سبب ایذاء آنان شود، اطاعت از آنان به طور مطلق جایز ندانسته و فرموده است:

۲۶۳. «ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا اطاعت کنید و از رسول و صاحبان امر از میان خودتان اطاعت کنید»؛ سوره نساء، آیه ۵۹.

(وَإِنْ جَاهِدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا)؛<sup>۲۶۴</sup>

اگر آن دو تلاش کنند که برای من همتایی قائل شوی که به آن علم نداری، از آنان پیروی مکن. پس لازمه اقتدای بدون قید و شرط، داشتن عصمت است، در حالی که سنیان برای صحابه و بزرگان خویش عصمت قائل نیستند؛ از این رو حدیث «اصحابی کالنجوم» از نظر دلالت نیز دچار اشکالی اساسی است.

نکته دیگر اینکه اقتدا به تک تک اصحاب ناممکن و نامعقول است؛ زیرا در موارد بسیاری میان صحابه اختلافات و معارضات جدی وجود داشته است، به طوری که برخی کشتن برخی دیگر را جایز دانسته و به این کار نیز اقدام کرده اند!<sup>۲۶۵</sup> با این حال چگونه می توان اقتدا به تک تک اصحاب را موجب هدایت، نجات و فلاح دانست؟

از این نکته نیز نباید غافل بود که خداوند سبحان در قرآن کریم، نه تنها از عدم عصمت صحابه، بلکه از نفاق و ارتداد بسیاری از آنها خبر داده است.

در احادیث نبوی نیز از ارتداد اکثریت اصحاب و اطرافیان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله إخبار شده است و پیش از این، بخشی از آیات و روایات به عنوان نمونه و شاهد مطرح شد، از آن جمله آیه شریف:

(وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ  
وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنَ يَصُرَ اللَّهُ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ)؛<sup>۲۶۶</sup>

محمد نیست مگر رسولی که پیش از او رسولانی آمده اند. اگر بمیرد یا کشته شود، شما به [شرک] پیشین خود بازمی گردید. پس هر کس به [شرک] پیشین خود بازگردد، به خدا ضرری نمی رساند و خدا به زودی به شکرگزاران جزا خواهد داد.

و یا آیه شریف زیر که خداوند به روشنی از حضور و فعالیت منافقان در پیرامون رسول خدا صلی الله علیه وآله خبر می دهد و می فرماید:

(وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَىٰ النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ  
نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَّرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ)؛<sup>۲۶۷</sup>

۲۶۴. سوره عنکبوت، آیه ۸؛ سوره لقمان، آیه ۱۵.

۲۶۵. جنگ جمل را می توان از مصادیق بارز آن برشمرد.

۲۶۶. سوره آل عمران، آیه ۱۴۴.

۲۶۷. سوره توبه، آیه ۱۰۱.

برخی از کسانی که در اطراف شما هستند، از اعراب منافق اند و برخی از اهل مدینه بر نفاق ثابت قدم و استوارند. شما آنها را نمی شناسید و ما آنان را می شناسیم و به زودی آنها را دوبار عذاب خواهیم کرد و سپس به سوی عذابی عظیم باز می گردند.

با وجود این آیات، آیا صدور حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله که بر عدالت صحابه دلالت دارد صحیح است؟ آیا به راستی تمامی صحابه پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله عادل و معصومند و اقتدا به تک تک آنان جایز و موجب هدایت است؟ آیا تمامی صحابه، به حق هدایت می کنند و شایستگی مقتدا بودن را دارند؟ اگر چنین است، پس تکلیف ما در اخبار خداوند از نفاق و ارتداد آنان چیست؟

از سوی دیگر، تردیدی نیست که رسول خدا صلی الله علیه وآله به خوبی از حوادث و اتفاقات پس از رحلت خویش آگاه بودند و در این زمینه احادیث فراوانی وجود دارد که آن حضرت از قضایا و رخدادهای آینده خبر داده اند. از جمله اینکه رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند:

تفترق أمتی علی ثلاث وسبعین فرقه؛<sup>۲۶۸-۲۶۹</sup>

امت من بر هفتاد و سه فرقه افتراق خواهند یافت.

همچنین احادیث فراوانی از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت شده که به روشنی بر سوء حال اصحاب دلالت دارند و از آنها استفاده می شود که توده ای انبوه از صحابه مرتد شده و پیشتر به مناسبت برخی از این احادیث مطرح شد که در آنها تصریح شده بود که خداوند در قیامت، اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله را از کنار آن حضرت در حوض جدا کرده و به سوی آتش خواهد برد و در پاسخ به پرسش پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از علت این کار، می فرماید:

إنهم ارتدوا علی أديبارهم القهقري؛<sup>۲۷۰</sup>

آنان به صورت قهقرایی به شرک پیشین خود بازگشته و مرتد شدند.

همین طور در احادیث نبوی آمده است که ایشان خطاب به اصحاب خود می فرمودند:

الشرك فيكم أخفى من دبيب النمل؛<sup>۲۷۱</sup>

شرک در دل های شما مخفی تر از رد پای مورچه است.

۲۶۸. مسند احمد: ۲ / ۳۳۲؛ سنن ابن ماجه: ۲ / ۱۳۲۱ / ح ۳۹۹۱ و منابع دیگر.

۲۶۹. مقبلی در علم الشامخ می نویسد: «حدیث افتراق الأئمة الی ثلاث وسبعین فرقه، روایات کثیره بشد بعضها بعضاً بحیث لاتبقی ریه فی حاصل معنا»؛ حدیث افتراق امت به هفتاد و سه فرقه، روایات فراوانی دارد که برخی از آنها برخی دیگر را محکم می سازد به گونه ای که تردیدی در حاصل معنای آن باقی نمی ماند؛ تاریخ المذاهب الإسلامیه: ۱۱.

۲۷۰. صحیح البخاری: ۷ / ۲۰۸؛ المصنف (صنعانی): ۱۱ / ۴۰۷ / ح ۲۰۸۵۴.

۲۷۱. مسند ابی یعلی: ۱ / ۶۰؛ مجمع الزوائد: ۱۰ / ۲۲۴؛ الجامع الصغیر: ۲ / ۸۴ / ح ۴۹۳۴.

و یا آنان را از بازگشت به کفر و شریک برحذر داشته و می فرمودند:

لا ترجعوا بعدی کفاراً؛<sup>۲۷۲</sup>

پس از من به کفر باز نگردید.

احادیثی که براساس روایات حافظان و محدثان مشهور سنی، در ذم تک تک صحابه و یا ذم گروهی از آنان و در مواردی فراوان و به مناسبت های مختلف از رسول خدا صلی الله علیه وآله صادر شده است، همگی با مدلول حدیث «اصحابی کالنجوم» مخالف و معارض اند. با این حال چگونه می توان گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله تمامی صحابه را نیک شمرده و آنان را همچون ستارگان

هدایت معرفی کرده و تمسک به آحاد آنان را مایه هدایت و نجات دانسته است؟!

و نکته آخر اینکه مدلول حدیث «اصحابی کالنجوم»، با احوالات و عملکرد خود اصحاب نیز سازگاری ندارد. بسیاری از صحابه به مناسب های گوناگون، به جهل و نادانی خود اعتراف کرده اند و به خطا بودن فتاوی خویش معترف بوده اند. با این حال، چگونه می توان اقتدا به آنها را موجب هدایت دانست؟ تاریخ به روشنی گواه است که در مواردی متعدد، اصحاب همدیگر را تخطئه و آراء یکدیگر را رد کرده اند؛ بلکه بسیاری از آنها پا را فراتر نهاده و همدیگر را به جعل، کذب و کفر متهم ساخته اند. با این حال بسیار عجیب است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله تک تک آنها را همچون ستارگان هدایت معرفی کند!

در تاریخ به وضوح ثابت شده است که برخی صحابه برخی دیگر را سب می کرده اند و برخی دیگر نیز به نفی و طرد دیگری می پرداخته اند. برخی از آنان نیز برخی دیگر را مورد ضرب و شتم قرار داده اند و بالاتر از همه، برخی قتل برخی دیگر را مباح دانسته اند! با مراجعه به اخبار رسیده از هر یک از صحابه و مطالعه و جستجو پیرامون افعال و قضایای آنان، به مطالب بسیار عجیب و غریبی برمی خوریم که حتی از یک فرد عادی هم بعید است. کارهایی همچون شرب خمر، شهادت باطل، قسم دروغ، زنا، خرید و فروش بت و شراب، فتوا دادن بدون علم و اموری از این قبیل، در میان صحابه کم نبوده است و اصحاب سرشناسی مرتکب محرمات و کبائر قبیحی شده اند که بازگو کردن آنان موجب شرمندگی است. با این وجود، برای روشن شدن حقیقت، به ذکر چند مورد اکتفاء می کنیم.

مورد نخست: کذب و شهادت زور

براساس داستان مشهوری که توسط تاریخ نگاران معتبری همچون طبری، ابن اثیر، ابن خلدون، مسعودی، ابوالفداء و دیگران نقل شده است، در جریان جنگ جمل، گروهی از بزرگان و مشاهیر

۲۷۲. مسند احمد: ۲۳۰/۱؛ صحیح البخاری: ۳۸/۱؛ صحیح مسلم: ۵۸/۱ و منابع دیگر.

اصحاب برای پیشگیری از انصراف عایشه از جنگ با امیرالمؤمنین علیه السلام، مردم را به شهادت دروغ وا داشتند تا معلوم نشود آن منطقه ای که سگ ها پارس می کردند همان منطقه حوآب است که رسول خدا صلی الله علیه وآله از عبور عایشه از آن منطقه برای جنگ با امیرالمؤمنین علیه السلام و بر باطل بودن وی خبر داده بود.<sup>۲۷۳</sup>

#### مورد دوم: قتل و زناى محصنه

این واقعه نیز مشهور است که خالد بن ولید از سوی ابوبکر برای گرفتن زکات از مالک بن نویره و قبیله اش، به سوی آنان رفت و ضمن قتل عام و تاراج و اسیر کردن آنان، در همان شبی که مالک را کشته بود با زن او زنا کرد [یا بدون گذاشتن عده او را به نکاح خورد درآورد!] تا جایی که عمر به این عمل اعتراض کرد. این داستان در بسیاری از کتب تاریخی، سیر و برخی کتب کلامی ثبت شده است و احدی نمی تواند آن را انکار کند و این یکی از موارد طعن در ابوبکر بن ابی قحافه است.<sup>۲۷۴</sup>

#### مورد سوم: زناى مغیره

از جمله وقایع مشهوری که در تاریخ ثبت شده، زناى مغیره بن شعبه با أم جمیل دختر عمر است. براساس آنچه مورخان مشهور و مقبول سنی نقل کرده اند، مغیره بن شعبه با دختر عمر به نام ام جمیل زنا کرد در حالی که او زن قیس بود. سه نفر یعنی ابوبکره، نافع بن حارث و شبل بن معبد، به همراه زیاد بن سمیه شاهد این زنا بودند. سه نفر نخست علیه مغیره شهادت دادند و آن گاه که نفر چهارم - یعنی زیاد بن سمیه یا زیاد بن ابیه - برای شهادت حاضر شد، عمر میل خود را به معلق ساختن شهادت وی به او فهماند به گونه ای که صریح در موضوع نباشد تا اقامه حد بر مغیره، موجب خواری و شرمندگی او نشود. سپس اینگونه درباره آنچه دیده بود از او سؤال کرد و گفت: آیا (آلت) او را دیدی که مانند میله سرمه در سرمه دان داخل و خارج شود؟ زیاد گفت: نه. عمر گفت: الله اکبر، ای مغیره برخیز و آنان را حد بزن؛ پس او نیز برخاست و بر آن سه شاهد حد اقامه کرد!<sup>۲۷۵</sup>

#### مورد چهارم: بیع خمر

---

۲۷۳. رک: المصنف (صنعانی): ۳۶۵/۱۱ / ش ۲۷۵۳؛ تاریخ الطبری: ۳ / ۴۸۵ - ۴۸۶ و منابع دیگر.  
۲۷۴. برای نمونه رک: کنز العمال: ۵ / ۶۱۹ / ح ۱۴۰۹۱؛ الکامل فی التاریخ: ۲ / ۳۵۹؛ تاریخ البیہقی: ۲ / ۱۳۱ - ۱۳۲؛ البدایة والنہایة: ۷ / ۲۳ و منابع دیگر.  
۲۷۵. رک: فتح الباری: ۵ / ۱۸۷؛ نصب الرایة: ۴ / ۱۵۰؛ تاریخ مدینة دمشق: ۶۰ / ۳۵؛ الإصابة: ۲ / ۲۸ - ۲۹ / ش ۱۶۲۶ و منابع دیگر.

در کتاب صحیح بخاری، در ذیل «کتاب البیوع»، باب «لا یذاب شحم المیتة» و همچنین در مصادر و منابع دیگر آمده است که سمره بن جندب، در زمان حاکمیت عمر شراب می فروخت. آن گاه خبر این کار به عمر رسید، وی گفت: «قاتل الله فلاناً...»؛ خداوند فلانی را بکشد.<sup>۲۷۶</sup>

مورد پنجم: خرید و فروش بت

سرخسی در کتاب المبسوط، در «کتاب الإکراه»، به نقل داستان بت فروشی معاویه بن ابی سفیان پرداخته و می نویسد:

وذكر عن مسروق رحمه الله قال: بعث معاوية رضي الله عنه بتمائيل من صفر، تباع بأرض الهند، فمر بها على مسروق رحمه الله قال: والله لو آتني أعلم أنه يقتلني لغرقتها، ولكني أخاف أن يعذبني فيفتنني، والله لا أدري أي الرجلين معاوية رجلٌ قد زين له سوء عمله، أو رجلٌ قد ينس من الآخرة فهو يتمتع في الدنيا؛<sup>۲۷۷</sup>

از مسروق نقل شده که گفت: معاویه مجسمه هایی از جنس برنج به سرزمین هند فرستاد. وی با مجسمه ها از کنار مسروق گذشت. مسروق گفت: به خدا اگر می دانستم که او مرا می کشد، این مجسمه ها را غرق می کردم؛ ولیکن می ترسم مرا عذاب کند و گرفتار سازد. به خدا نمی دانم که معاویه چگونه مردی است؟ آیا مردی است که عمل زشتش برای او آراسته شده، یا مردی است که از آخرت مأیوس گشته و به دنیا دل خوش کرده است؟

مورد ششم: چند گناه

جریانی است که در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید آمده است. خلاصه جریان این است که: عبدالرحمن بن عمر بن خطاب - که کنیه اش ابو شحمه است - در زمان پدرش و در ایامی که عمروعاص والی مصر بود، در مصر شراب خورد. عمر پس از اینکه او را از مصر فراخواند، در شهر مدینه بر فرزندش حد جاری کرد، در حالی عمروعاص در آنجا نیز بر او حد جاری کرده بود. او هم مریض بود، سپس ماهها او را زندانی کرد تا اینکه وی در اثر آن جان سپرد.<sup>۲۷۸</sup> در این داستان، علاوه بر شرابخواری فرزند عمر، چندین عمل خلاف شرع نیز از سوی خود عمر صورت گرفته است؛ از جمله دو مرتبه جاری ساختن حد برعمل، جاری کردن حد بر مریض و

۲۷۶. صحیح البخاری: ۳ / ۴۰. همچنین ر.ک: السنن الکبری (بیهقی): ۸ / ۲۸۶؛ فتح الباری: ۶ / ۳۶۱ و منابع دیگر.

۲۷۷. المبسوط فی الفقه الحنفی: ۲۴ / ۴۶.

۲۷۸. ر.ک: شرح نهج البلاغه: ۱۲ / ۱۰۴ - ۱۰۶.

زندانی کردن شارب خمیری که دوبار حد بر او جاری شده، به طوری که وی در اثر این شکنجه مرده است.

مورد هفتم: بیع ربوی

مالک در موطأ، «کتاب البیوع»، «باب بیع الذهب بالفضّه تبرأ و عیناً» می نویسد:

وحدثنی عن مالک، عن زید بن أسلم، عن عطاء بن یسار، أنّ معاویة بن أبی سفیان باع سقایة من ذهب أو ورق بأكثر من وزنها. فقال أبو الدرداء: سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله ینهی عن مثل هذا إلاّ مثلاً بمثل. فقال له معاویة: ما أری بمثل هذا بأساً. فقال أبو الدرداء: من یعذرنی من معاویة؟ أنا أخبره عن رسول الله صلی الله علیه وآله ویخبرنی عن رأیه. لا أساکنک بأرض أنت بها؛<sup>۲۷۹</sup>

مالک از زید بن اسلم، از عطا بن یسار برای من حدیث کرد و گفت: معاویه بن ابی سفیان مشکی از طلا و سکه را به بیشتر از وزن آن فروخت. ابوالدرداء به او گفت: شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه وآله از مثل این کار نهی می کرد، مگر اینکه چیزی را با مثل آن معامله کنی. معاویه به او گفت: من در چنین معامله ای اشکالی نمی بینم. ابو الدرداء گفت: کسی مرا از معاویه معاف می دارد؟ من از رسول خدا صلی الله علیه وآله به او خبر می دهم و او از رأی خود به من خبر می دهد. من در زمینی که تو در آن هستی سکونت نخواهم کرد.

مورد هشتم: گرفتن ربا

براساس حدیثی که ابن کثیر آن را مشهور دانسته و گروهی از محدثان فقیه و مفسران مشهور سنی آن را روایت کرده اند، عایشه معتقد بوده که زید بن ارقم کاری انجام داده که در صورت عدم توبه، جهاد خویش در رکاب رسول خدا صلی الله علیه وآله را باطل کرده است. از ام یونس روایت شده است که گفت:

إنّ عائشة زوج النبی صلی الله علیه وآله قالت لها امّ محبّة، أم ولد لزید بن أرقم: یا أمّ المؤمنین، أتعرفین زید بن أرقم؟ قالت: نعم. قالت: فإنی بعته عبداً إلى العطاء بثمانمائة. فاحتاج إلى ثمنه، فاشتریته قبل محلّ الأجل بستمائة. فقالت: بئس ما شریت وبئس ما اشتریت. أبلغی زیداً أنّه قد أبطل جهاده مع رسول الله صلی الله علیه وآله إن لم یتب. قالت: فقلت: رأیت إن ترک المائتین وأخذت الستمائة؟

قالت: نعم (فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَكَفَ)<sup>٢٨٠</sup>؛<sup>٢٨١</sup>

همانا ام محبه مادر فرزند زید بن ارقم به عایشه همسر پیامبر صلی الله علیه وآله گفت: ای ام المؤمنین، آیا زید بن ارقم را می شناسی؟ عایشه گفت: بله. ام محبه گفت: من از او برای عطا بنده ای به هشت صد خریدم، آن گاه به پول آن احتیاج پیدا کردم و قبل از رسیدم مهلت، آن را به ششصد فروختم. گفت: معامله بدی کردی و بد خریدی! به من خبر رسیده که زید چنانچه توبه نکرده باشد، جهادش در رکاب رسول خدا صلی الله علیه وآله را باطل کرده است. ام محبه گفت: گفتم به نظر تو آن دویست را رها کنم و ششصد را بگیرم؟ عایشه گفت: بله، پس «هر کس که موعظه ای از جانب پروردگارش به وی رسد، او از آنچه در آن بود گذشته و دست بردارد، خدا از گذشته او درگذرد».

ابن کثیر و سیوطی هر دو این حدیث را در ذیل آیه دویست و هفتاد و پنجم از سوره مبارک بقره که در تحریم ربا است، آورده اند.<sup>٢٨٢</sup>

#### مورد نهم: دروغ و خیانت

در حدیثی، عایشه از همدستی خود با حفصه و توطئه علیه زینب بنت جحش (یکی از همسران پیامبر صلی الله علیه وآله) خبر داده و گفته است:

كان رسول الله صلى الله عليه وآله يشرب عسلاً عند زينب ابنة جحش ويمكث عندها، فتواطأت أنا وحفصه عن أيتنا دخل عليها فلتقل له أكلت مغافير... قال: «لا، ولكني كنت أشرب عسلاً عند زينب ابنة جحش»؛<sup>٢٨٣</sup>

رسول خدا صلی الله علیه وآله نزد زینب بنت جحش شربت عسل می نوشید و نزد او درنگ می کرد. پس من و حفصه تباہی کردیم که هر یک از ما بر زینب وارد شویم و به پیامبر بگوییم صمغ متعفن خورده ای؟ ... پیامبر فرمود: «نه، لیکن نزد زینب بنت جحش [شربت] عسل نوشیده ام».

#### مورد دهم: فتوا به غیر علم

روایاتی نیز درباره جهل برخی بزرگان صحابه نسبت به احکام شرعی و حتی نسبت به معنای الفاظ عربی و فتوا دادن بدون علم از سوی آنان وارد شده است که به عنوان نمونه می توان به عدم آگاهی ابوبکر از معنای «کلاله» - به رغم نزول و ذکر این لفظ در قرآن - اشاره کرد. این در حالی

٢٨٠. سوره بقره، آیه ٢٧٥.

٢٨١. تفسیر ابن ابی حاتم: ٢ / ٥٤٦.

٢٨٢. رک: تفسیر ابن کثیر: ١ / ٣٣٥؛ الدرالمشور: ١ / ٣٦.

٢٨٣. صحیح البخاری: ٦ / ٦٨.



است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نیز معنای آن را برای مردم بیان فرموده بود. با این حال، وقتی از ابوبکر درباره معنای «کلاله» سؤال شد، وی چنین پاسخ داد:

إِنِّي رَأَيْتُ فِي الْكَلَالَةِ رَأْيًا، فَإِنْ يَكُ صَوَابًا فَمِنْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ، وَإِنْ يَكُ خَطَأً فَمِنِّي وَمِنَ الشَّيْطَانِ؛<sup>۲۸۴</sup>

درباره کلاله دیدگاهی به نظرم رسیده است که اگر درست باشد، از خدای واحد لاشریک است و اگر اشتباه باشد، از من و شیطان است.

حاصل آنکه آیات قرآن کریم، روایات شریف نبوی و همچنین شواهد فراوان و روشن تاریخی و فقهی، همه و همه بر بطلان مدلول حدیث «اصحابی کالنجوم» دلالت دارند و بیانگر این حقیقت هستند که رسول خدا صلی الله علیه وآله هرگز جواز اقتدا به تک تک صحابه را صادر نفرموده است و صرف مصاحبت با رسول خدا صلی الله علیه وآله، بر عدالت و جواز اقتدا به صحابه دلالت نمی کند؛ چرا که در میان اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله منافق، فاسق، مجرم و جاهل فراوان است و عقل و شرع هرگز اقتدا به چنین کسانی را جایز نمی شمارد. در نتیجه معنا و مدلول حدیث «اصحابی کالنجوم» خود گواه روشنی بر بطلان آن است. علاوه بر اینکه جمیع طرق و روایات آن نیز ضعیف هستند و جمع کثیری از اندیشمندان و حدیث پژوهان سنی در دوره های مختلف بر بطلان آن تصریح و اذعان کرده اند.

### بررسی متن حدیث

با بررسی سند و مدلول حدیث «اصحابی کالنجوم» معلوم شد که این حدیث دروغین و از درجه اعتبار ساقط است؛ زیرا اولاً تمامی اسانید و طرق روایات مختلف آن ضعیف و راویان سند، کذاب، جاعل، سارق حدیث، ضعیف و مجهول اند؛

ثانیاً مدلول حدیث، یعنی عصمت صحابه با باور سنیان سازگاری ندارد و هیچ یک از اندیشمندان سنی صحابه را معصوم نمی دانند؛

ثالثاً امر به اقتدا بر آحاد صحابه، به صورت مطلق منجر به تناقض است؛

رابعاً این حدیث با احادیث قطعی الصدور فراوانی که در کتب مورد اعتماد و معتبر نزد سنیان آمده ناسازگار است؛

خامساً مدلول حدیث با أحوالات صحابه همخوانی ندارد؛ زیرا بسیاری از بزرگان صحابه مرتکب قتل نفس محترم (به غیر حق)، زنا، شرب خمر، ربا و محرمانی از این قبیل شده اند؛

سادساً مدلول حدیث با صریح آیات کتاب خدا و نص قرآن مجید تعارض دارد. بنا بر این، به قطع و یقین می توان گفت هرگز چنین حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه وآله صادر نشده است. اما هنوز جای این پرسش است که آیا اساساً این حدیث هیچ اصلی نداشته است؟

#### دستبرد اهل سنت در روایات فضائل اهل بیت

بررسی ها و تحقیقات انجام شده بر روی متون حدیثی سنیان نشان می دهد که اندیشمندان سنی در موارد متعددی در احادیث مربوط به فضائل اهل بیت علیهم السلام تصرف کرده اند. آنان از این کار دو هدف را دنبال کرده و می کنند:

نخست کاستن و مخفی ساختن فضائل و مناقب اهل بیت علیهم السلام؛

دوم: فضیلت سازی برای صحابه با جعل حدیث.

این کار به شیوه های مختلفی انجام شده و می شود که از آن جمله می توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. نقل حدیث به صورت ناقص؛ یعنی گاهی آنان صدر یا ذیل حدیثی را که درباره اهل بیت علیهم السلام و در آن فضیلتی برای ایشان ذکر شده، حذف و آن را به صورت ناقص نقل می کنند؛

۲. حذف نام اهل بیت و یا حذف قرائن موجود در حدیث؛

۳. تعویض نام اهل بیت علیهم السلام با نام پیشوایان خود؛

۴. جعل حدیث مشابه یا معارض با احادیث مربوط به اهل بیت علیهم السلام.

در اینجا به عنوان نمونه، به چند مورد از این تصرفات اشاره می کنیم. یکی از احادیث قطعی الصدور و متفق علیه میان فریقین، حدیث شریف منزلت است. صدور این حدیث شریف در شأن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام همچون آفتاب نیمروز بر موافق و مخالف روشن است. با این وجود، در برخی از کتب حدیثی و تفسیری سنی، با حذف نام حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و جایگزینی آن با نام ابوبکر و عمر آمده است:

روی عنه علیه السلام أنه قال: «أبو بكر وعمر بمنزلة هارون من موسى»؛<sup>۲۸۵</sup>

از پیامبر صلی الله علیه وآله روایت شده که ایشان گفت: «ابوبکر و عمر به منزله هارون نسبت به

موسی هستند!».

جالب اینجاست که این روایت مجعول، در صحیح مسلم و بخاری نیامده است؛ اما حدیث شریفی که رسول خدا صلی الله علیه وآله در آن به امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «جایگاه و منزلت تو نزد

من همچون جایگاه هارون نزد موسی است»، هم در صحیح مسلم روایت شده و هم بخاری آن را در صحیح خود آورده است.

حدیث متفق علیه دیگر حدیث بستن در خانه ها به مسجد است. براساس احادیث صحیح، رسول خدا صلی الله علیه وآله دستور داد تمامی درهایی که به مسجد باز می شد را ببندند، جز در خانه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام. حاکم نیشابوری در المستدرک می نویسد:

أخبرنا أبو بكر أحمد بن جعفر بن البرزاز ببغداد، ثنا عبدالله بن أحمد بن حنبل، حدثني أبي، ثنا محمد بن جعفر، ثنا عوف، عن ميمون أبي عبدالله، عن زيد بن أرقم قال: كانت لفتر من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله أبواب شارعاً في المسجد، فقال يوماً: «سدوا هذه الأبواب إلا باب علي». قال: فتكلم في ذلك ناس، فقام رسول الله صلى الله عليه وآله فحمد الله وأثنى عليه، ثم قال: «أما بعد، فإني أمرت بسد هذه الأبواب غير باب علي. فقال فيه قائلكم، والله ما سددت شيئاً ولا فتحته ولكن أمرت بشيء فاتبعته». هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه؛<sup>٢٨٦</sup>

ابوبکر احمد بن جعفر بن بزاز به سند خود از زید بن ارقم نقل می کند که گفت: برای خانه برخی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله دری بود که به مسجد باز می شد. روزی رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «این درها را ببندید، جز درب خانه علی علیه السلام». راوی گفت: مردم در این باره سخن [اعتراض آمیز] می گفتند. رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاست و خدا را حمد و ثنا گفت و سپس فرمود: «اما بعد! من به بستن این درها به جز درب خانه علی علیه السلام امر شده ام. پس بدگویان در میان شما سخنانی گفتند، در حالی که به خدا سوگند من چیزی را از پیش خود نمی بندم و نمی گشایم؛ لیکن به چیزی امر می شوم و از آن پیروی می کنم». این حدیث صحیح الإسناد است، هر چند مسلم و بخاری آن را نیاورده اند.

ذهبی نیز در تصحیح این حدیث از حاکم پیروی کرده و هر دو، حدیث را به صراحت صحیح دانسته اند.<sup>٢٨٧</sup>

عجیب است که کوردلان متعصب، حق ستیزی را پیشه خود ساخته اند و در مقابل این حدیث صحیح و مورد اتفاق فریقین، حدیث مشابهی جعل کرده و در آن نام ابوبکر را به جای نام امیرالمؤمنین قرار داده اند و ادعا کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «سدوا الأبواب إلا باب أبي بكر!»<sup>٢٨٨</sup>

٢٨٦. المستدرک علی الصحیحین: ٣ / ١٢٥.

٢٨٧. تلخیص المستدرک: ٣ / ١٢٥.

٢٨٨. صحیح البخاری: ٤ / ١٩٠؛ السنن الکبری (بیهقی): ٢ / ٤٤٣؛ التاریخ الکبیر: ٢ / ٦٨ / ش ١٧١٠ و منابع دیگر.

حدیث مشهور دیگری که از گزند جعل معارض در امان نمانده، حدیث شریفی است که در آن پیامبر خدا صلی الله علیه وآله حضرت امام مجتبی و حضرت امام حسین علیهما السلام را آقای جوانان اهل بهشت معرفی کرده است. ترمذی در سنن خویش می نویسد:

حدَّثَنَا محمود بن غیلان، أخبرنا أبو داود الحفري، عن سفیان، عن، يزيد بن أبي زياد، عن ابن أبي نعم، عن أبي سعيد رضي الله عنه. قال: قال رسول الله: «الحسن والحسين سيدا شباب أهل الجنة»؛<sup>۲۸۹</sup>

محمود بن غیلان به سند خود از ابوسعید خدری نقل می کند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «حسن و حسین علیهما السلام آقای جوانان اهل بهشت اند».

و عجیب اینکه در سنن ترمذی این حدیث هم جعل شده است که پیامبر گفته است:

أبو بكر و عمر سيدا كهول أهل الجنة؛<sup>۲۹۰</sup>

ابوبکر و عمر آقای پیران اهل بهشت اند.

غافل از اینکه در بهشت، پیری و کهولت که از عوارض زندگی دنیا است وجود ندارد!

نمونه دیگر، همراهی اهل بیت علیهم السلام با رسول خدا صلی الله علیه وآله در روز مباحله است. یکی از وقایع مسلم و قطعی تاریخی که با توجه به شواهد و مدارک فراوان موجود،<sup>۲۹۱</sup> احدی از مخالفان نمی توانند آن را انکار کنند، این است که رسول خدا صلی الله علیه وآله برای مباحله با مسیحیان نجران، حضرت امیرالمؤمنین، حضرت فاطمه زهرا و حسنین علیهم السلام را به دستور خداوند سبحان به همراه خویش برد؛ اما در برابر این قضیه مسلم نیز جاعلان کوردل، دست از جعل حدیث و دروغ پردازی برنداشته و ادعا کرده اند که ابوبکر، عمر و عثمان نیز به همراه فرزندانشان در مباحله همراه پیامبر بوده اند!

به هر روی هر جا فضیلت و منقبتی برای اهل بیت علیهم السلام ذکر شده، از گزند تحریف و جعل در امان نبوده است و حدیث «اصحابی کالنجوم» نیز از این قاعده مستثنا نیست. در روایت ابن عباس از حدیث «اصحابی کالنجوم» آمده است:

قال رسول الله صلی الله علیه وآله: «مهما أوتيتم من كتاب الله فالعمل به لا عذر لأحد في تركه فإن لم يكن في كتاب الله فسنة مني ماضية فإن لم يكن سنة مني فما قال أصحابي، إن أصحابي بمنزلة النجوم في السماء، فأيتها أخذتم اهتديتم، واختلاف أصحابي لكم رحمة»؛<sup>۲۹۲</sup>

۲۸۹. سنن الترمذی: ۵ / ۳۲۱ / ح ۳۸۵۶.

۲۹۰. همان: ۵ / ۲۷۲ / ح ۳۷۴۵.

۲۹۱. در جلد سوم جواهر الکلام فی معرفه الامامه الامام، صفحه ۲۳۵ به بعد، به تفصیل به این بحث پرداخته شده است.

۲۹۲. کنز العمال: ۱ / ۱۹۹ / ح ۱۰۰۲.

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند: «هر گاه چیزی از کتاب خدا به شما رسید، به آن عمل کنید و احدی در ترک آن عذری ندارد و چنانچه در کتاب خدا نبود، آن گاه باید به سنتی از من که گذشته است عمل شود. و اگر در سنت من چیزی نبود، باید به آنچه اصحابم می گویند عمل شود. همانا اصحاب من به منزله ستارگان در آسمان هستند، پس به قول هر یک از آنان اخذ و عمل کنید هدایت می یابید و اختلاف اصحابم برای شما رحمت است.»

حدیث به این صورت به یقین صحیح نیست و با توجه به سند آن، معلوم شد برخی راویان کذاب، آن را به این صورت جعل کرده اند. اما با مراجعه به متون حدیثی شیعه، معلوم می شود که چنین حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه وآله صادر شده است، با این تفاوت که در آن حدیث اولاً مراد از اصحاب در فرمایش پیامبر بیان شده است، و ثانیاً سند آن از طریق ائمه علیهم السلام به امیرالمؤمنین علیه السلام ختم می شود. پس سند قطعاً صحیح است و هم مدلول آن کاملاً درست و با حقیقت سازگار می باشد؛ زیرا - چنان که گفتیم - حدیث بر عصمت اصحاب دلالت دارد و اگر مراد از اصحاب اهل بیت علیهم السلام باشند، در این صورت هیچ اشکالی بر دلالت حدیث وارد نخواهد بود؛ بلکه مدلول آن با آیات قرآن از جمله آیه تطهیر و سایر احادیث نبوی همچون حدیث کساء کاملاً سازگار است. شیخ صدوق رحمه الله در معانی الأخبار می نویسد:

حدَّثني محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رحمه الله قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار، عن الحسن بن موسى الخشاب، عن غياث بن كلوب، عن إسحاق بن عمار، عن جعفر بن محمد، عن آبائه عليهم السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «ما وجدتم في كتاب الله عز وجل فالعمل لكم به لا عذر لكم في تركه، وما لم يكن في كتاب الله عز وجل وكانت فيه سنة مني فلا عذر لكم في ترك سنتي، وما لم يكن فيه سنة مني فما قال أصحابي فقولوا به، فإنما مثل أصحابي فيكم كمثل النجوم بأيتها أخذت، وبأى أقاويل أصحابي أخذتم اهتديتم، واختلاف أصحابي لكم رحمة». فقيل: يا رسول الله، ومن أصحابك؟ قال: «أهل بيتي»؛<sup>۲۹۳</sup>

محمد بن حسن بن احمد به سند خود از اسحاق بن عمار، از جعفر بن محمد از پدرانش علیهم السلام روایت کرده است که فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «آنچه در کتاب خدای عزوجل یافتید باید به آن عمل کنید و در ترک آن عذری ندارید؛ و آنچه در کتاب خدای عزوجل نبود و در سنت من بود، در ترک سنت من هم عذری ندارید. آنچه درباره آن سنتی از من هم نبود، پس به آنچه اصحابم گفتند قائل شوید؛ همانا مثل اصحاب من در میان شما همچون ستارگان است، به هر یک از آن اخذ شود هدایت یافته می شود و به هر یک از گفتار اصحاب من اخذ و عمل کنید

۲۹۳. معانی الأخبار: ۱۵۶ - ۱۵۷، باب معنی قول النبی صلی الله علیه وآله: «مثل أصحابی فیکم کمثل النجوم» / ح ۱.

هدایت می یابید و اختلاف اصحاب من برای شما رحمت است». گفته شد: ای رسول خدا، اصحاب شما چه کسانی هستند؟ فرمود: «اهل بیت من».

چنان که ملاحظه شد، در حدیثی که جعل و از طریق ابن عباس روایت شده، ذیل حدیث منقول از امیرالمؤمنین علیه السلام حذف شده است، در حالی که وجود این قسمت از حدیث برای درک معنای صحیح کلام پیامبر و درستی مدلول آن کاملاً ضروری است و بدون آن، مدلول حدیث با آیات قرآن و احادیث نبوی سازگاری نخواهد داشت. بنا بر این روشن است که این حدیث شریف از رسول خدا صلی الله علیه وآله صادر شده و سند و دلالت آن نیز هیچ اشکالی ندارد؛ اما متعصبان و جاعلان حدیث برای مبارزه با فضائل اهل بیت علیهم السلام و فضیلت سازی برای اصحاب، با سند نادرست اقدام به تحریف حدیث و خارج ساختن آن از مسیر اصلی خود کرده اند.

نکته دیگری که توجه به آن ضروری است، تأیید معنای بخشی از حدیث «اصحابی کالنجوم» با حدیث «النجوم أمانة لأهل السماء» می باشد. چنان که پیشتر گذشت، در عبارت زین الدین عراقی در بررسی وضعیت حدیث «اصحابی کالنجوم» آمده بود:

قال البيهقي: ويؤدى بعض معناه حدیث أبو موسی: النجوم أمانة لأهل السماء - وفيه - وأصحابی أمانة لأمتی، الحدیث؛<sup>۲۹۴</sup>

بيهقي گفته است: قسمتی از معنای آن را حدیث ابوموسی تأیید می کند که: ستارگان امان اهل آسمان هستند - و در آن آمده است - و اصحاب من امان برای امت من هستند.

اما باید دانست که حدیث ابوموسی نیز از جمله احادیثی است که اصل آن درباره اهل بیت علیهم السلام صادر شده و پس از صدور، جاعلان با تحریف حدیث نبوی، اصحاب را با اهل بیت جایگزین کرده اند. در برخی منابع و مصادر حدیثی معتبر در نزد سنیان آمده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند:

النجوم أمان لأهل السماء وأهل بيتي أمان لأمتي؛<sup>۲۹۵</sup>

ستارگان برای اهل آسمان امان هستند و اهل بیت من امان ائمتم.

و یا براساس روایت دیگری فرمودند:

النجوم أمان لأهل السماء، فإذا ذهب النجوم ذهب أهل السماء، وأهل بيتي أمان لأهل الأرض فإذا ذهب أهل بيتي ذهب أهل الأرض؛<sup>۲۹۶</sup>

ستارگان امان اهل آسمانند، پس چنانچه ستارگان بروند، اهل آسمان نابود خواهند شد. اهل بیت من نیز امان اهل زمین اند، پس چنانچه اهل بیت من بروند، اهل زمین نابود خواهند شد.

۲۹۴. تعلیق تخریج أحادیث المنهاج للبيضاوی: ۸۱ - ۸۶.

۲۹۵. نظم درالسمطين: ۲۳۴؛ الجامع الصغير: ۲ / ۶۸۰ / ح ۹۳۱۳؛ كنز العمال: ۱۲ / ۹۶ / ۳۴۱۵۵.

۲۹۶. الصواعق المحرقة: ۲۳۵؛ ذخائر العقبی: ۱۷؛ إسعاف الراغبین: ۱۳۰.

نیز در روایت دیگری آمده است:

النجوم أمان لأهل الأرض من الغرق وأهل بيتي أمان لأمتي من الإختلاف فإذا خالفتها  
قبيلة من العرب اختلفوا فصاروا حزب إبليس؛<sup>۲۹۷</sup>

ستارگان امان اهل زمین از غرق شدن هستند و اهل بیت من امان امت من از اختلاف می باشند؛  
پس چنانچه طایفه ای از عرب با آنها مخالفت کند، اختلاف می یابید و از حزب شیطان می شوید.  
چنانکه روشن است، این روایت نیز مؤید روایت پیشین و هر دو با آیات قرآن و احادیث  
پیامبر صلی الله علیه وآله هماهنگ و سازگارند و بر عصمت اهل بیت علیهم السلام دلالت دارند. اما اگر  
اصحاب را به جای اهل بیت قرار دهیم، مدلول حدیث با قرآن و احادیث صحیح نبوی و نیز با  
واقعیت احوالات صحابه هرگز سازگاری نخواهد داشت.

## ۲. حدیث «الله الله فی أصحابی»

یکی دیگر از احادیثی که سنیان در اثبات عدالت صحابه به آن استناد و استدلال کرده اند، حدیثی است که براساس آن پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله امت خود را به محبت و دوستی با اصحاب خود فرامی خواند و دوستی اصحاب را دوستی خویش، و دشمنی با آنان را دشمنی با خود معرفی کرده است. ابن حجر عسقلانی در الإصابه می نویسد:

والأحادیث الواردة فی تفضیل الصحابه کثیره، من أدلها علی المقصود ما رواه الترمذی وابن حبان فی «صحيحه»، من حدیث عبدالله بن مغفل، قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله: «الله الله فی أصحابی لا تتخذوهم غرضاً، فمن أحبهم فبحبی أحبهم، ومن أبغضهم فببغضی أبغضهم، ومن آذاهم فقد آذانی، ومن آذانی فقد آذی الله ومن آذی الله فیوشک أن يأخذه»؛<sup>۲۹۸</sup>

احادیث وارد شده در تفصیل صحابه فراوان است و آنچه بیشترین دلالت را بر مقصود دارد، روایتی است که ترمذی و ابن حبان در صحیح خود آن را روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «خدا را خدا را درباره اصحابم. آنان را پس از من هدف قرار ندهید. هر کس آنان را دوست داشته باشد، پس به محبت من آنان را دوست می دارد، و هر کس نسبت به آنها بغض داشته باشد، پس به بغض من به آن بغض دارد. هر کس آنها را اذیت کند، مرا اذیت کرده، و هر کس مرا اذیت کند، به تحقیق خدا را اذیت کرده و هر که خدا را اذیت کند، به زودی خداوند او را اخذ می کند».

ابن حجر عسقلانی این حدیث را حدیثی می داند که بیشترین دلالت را بر مقصود سنیان (عدالت صحابه) دارد، در حالی که خود وی آن را از احادیث دلالت کننده بر تفضیل صحابه معرفی کرده است و نیک می دانیم که میان عدالت و تفضیل تفاوت است و مدعا و مقصود سنیان عدالت صحابه بود، نه تفضیل آنان. اما با صرف نظر از این موضوع، بررسی سند این حدیث اهمیت بیشتری دارد و در درجه نخست باید به آن پرداخته شود؛ زیرا با بررسی سند حدیث معلوم



می شود که این حدیث ضعیف تر و نامعتبر است و هرگز نمی توان به آن استناد و آن را پایه یک اعتقاد قرار داد. ابن عدی جرجانی، این حدیث را در کتاب *الکامل فی الضعفاء* آورده، می نویسد:

ثنا الجندی، حدثنا البخاری قال: قال لی یحیی بن قزعة و ابراهیم بن مهدی تابعه قالا: ثنا ابراهیم بن سعد، ثنا عبیده یعنی ابن اَبی رائطة، عن عبدالله بن عبدالرحمن، عن عبدالله بن مغفل، عن النبی صلی الله علیه وآله: «من أحب أصحابی فبحبی».

وقال البخاری: حدثنا عبدان المروزی، حدثنا ابراهیم، عن عبیده بن اَبی رائطة، عن عبدالرحمن بن زیاد، عن عبدالله بن مغفل، عن النبی صلی الله علیه وآله بهذا وهو إسناد لا يعرف سمعت ابن حماد یقول: قال البخاری: عبدالله بن عبدالرحمن، عن ابن مغفل، عن النبی صلی الله علیه وآله قال: «لا تتخذوا أصحابی غرضاً». <sup>۲۹۹</sup> فیه نظر؛

جندی به سند خود به نقل از عبدالله بن مغفل می نویسد که گفت: پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «هر کس اصحاب مرا دوست بدارد، پس به محبت من [آنان را دوست می دارد].»

به سندی دیگر، بخاری از عبدالله بن مغفل نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه وآله همین مطلب را فرمودند. سند این روایت شناخته شده نیست. از ابن حماد شنیدم که خود به نقل از بخاری می گفت: عبدالله بن عبدالرحمن، از ابن مغفل، از پیامبر صلی الله علیه وآله [نقل کردند که] فرمود: «اصحاب مرا هدف قرار ندهید». این حدیث محل نظر است.

این حدیث در ذیل احوالات عبدالله بن عبدالرحمن طائفی در کتب رجالی، به ویژه کتابهایی که پیرامون راویان ضعیف نوشته شده آمده و تضعیف و طرد شده است. عجیب است که خود ابن حجر عسقلانی در *لسان المیزان*، درباره عبدالله بن عبدالرحمن می نویسد:

عبدالله بن عبدالرحمن لا یعرف له عن عبدالله بن مغفل، قال البخاری: فیه نظر؛ <sup>۳۰۰</sup>

نقل روایت عبدالله بن عبدالرحمن از عبدالله بن مغفل شناخته شده نیست. بخاری گفته است: عبدالله بن عبدالرحمن محل نظر است.

این در حالی است که وی در کتاب *الإصابة*، همین حدیث ضعیف و نامعتبر را در زمره احادیثی می داند که بیشترین دلالت را بر مقصود سنیان در اثبات عدالت صحابه دارد!



### ۳. حدیث «دعوا لی أصحابی»

یکی دیگر از ادله ای که گاهی سنیان برای اثبات عدالت صحابه به آن تمسک می کنند، حدیثی است که براساس آن رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

دعوا لی أصحاب، فوالذی نفسی بیده لو أنفقتم مثل أخذ أو مثل الجبال ذهباً ما بلغتم أعمالهم؛<sup>۳۰۱</sup>

اصحاب را به خاطر من راحت بگذارید. قسم به آنکه جانم به دست اوست، چنانچه مثل أخذ یا همچون وزن کوهها طلا انفاق کنید، به ثواب اعمال آنان نمی رسید!

درباره این حدیث باید به دو نکته توجه داشت:

نخست اینکه حدیث به صورت ناقص روایت شده است؛

و دوم از همین عبارت تقطیع شده نیز به روشنی استفاده می شود که هرگز ممکن نیست حدیث درباره همه اصحاب باشد؛ زیرا پیامبر خدا صلی الله علیه وآله خطاب به اطرافیان خود چنین فرموده است، یعنی مخاطب این امر، اطرافیان رسول خدا صلی الله علیه وآله هستند. پس این دسته از اطرافیان در زمره صحابه شمرده نمی شوند و این سخن با تعریف صحابی از دیدگاه سنیان سازگاری ندارد، و یا آنچه پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرموده است، درباره برخی از صحابه می باشد نه تمامی آنان. البته این مطلب با مراجعه به اصل حدیث نیز کاملاً روشن می شود. در المستدرک علی الصحیحین آمده است:

أخبرناه أبو العباس محمد بن أحمد المحبوبي بمرو، ثنا سعيد بن مسعود، ثنا يزيد بن هارون، ثنا العوام بن حوشب، حدثني سلمة بن كهيل، عن علقمة، عن خالد بن الوليد قال: كان بيني وبين عمار بن ياسر كلام، فأغلظت له، فانطلق عمار يشكوني إلى النبي صلى الله عليه وآله فجاء خالد وهو يشكوه فجعل يغلظ له ولا يزيد إلا غلظة والنبي صلى الله عليه وآله ساكت فبكي عمار وقال: يا رسول الله، ألا تراه؟ قال: فرجع

۳۰۱. مسند احمد: ۳ / ۲۶۶؛ مجمع الزوائد: ۱۰ / ۱۵؛ اللمع فی أسباب ورود الحدیث: ۸۷

النبي صلى الله عليه وآله وأله رأسه وقال: «من عادى عماراً عاداه الله ومن أبغض عماراً أبغضه الله»<sup>٣٠٢</sup>

ابوالعباس محمد بن احمد محبوبی به سند خود از خالد بن ولید نقل می کند که گفت: میان من و عمار نزاعی پدید آمد و من بر او درشتی کردم. عمار نزد پیامبر صلی الله علیه وآله رفت و از من شکایت کرد. پس خالد آمد در حالی که او از وی شکایت می کرد؛ از این رو خالد شروع به درشتی کرد و مرتب درشتی او بیشتر می شد و در این میان پیامبر صلی الله علیه وآله ساکت بود. عمار به گریه افتاد و عرض کرد: ای رسول خدا، آیا او را نمی بینی؟ راوی گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله سر [مبارک] خویش را بلند کرد و فرمود: «هر کس با عمار دشمنی کند خداوند او را دشمن می دارد، و هر کس نسبت به عمار بعضی داشته باشد، خداوند او را مبغوض می دارد».

در برخی روایات آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در همین جریان، خطاب به خالد فرمود: «دعوا لی أصحابی فوالذی نفسی بیده لو أنفقتم مثل أحد أو مثل الجبال ذهباً ما بلغت أعمالهم». پس در این حدیث هم مخاطب خاص است و هم درباره شخص خاصی سفارش شده است؛ از این رو نمی توان آن را دلیلی بر عدالت تمامی صحابه شمرد. نکته در خور توجه دیگر این است که همین داستان، درباره عبدالرحمن بن عوف نیز روایت شده است. احمد بن حنبل در مسند خویش می نویسد:

حدثنا أحمد بن عبد الملك، حدثنا زهير عن حميد الطويل، عن أنس قال: كان بين خالد بن الوليد وبين عبدالرحمن بن عوف كلام، فقال خالد لعبد الرحمن: تستطيلون علينا بأيام سبقتمونا بها؟ فبلغنا أن ذلك ذكر للنبي صلى الله عليه وآله فقال: دعوا لي أصحابي، فوالذي نفسی بیده لو أنفقتم مثل أحد أو مثل الجبال ذهباً ما بلغت أعمالهم<sup>٣٠٣</sup>

احمد بن عبدالمملک به سند خود از انس روایت کرده است که گفت: میان خالد بن ولید و عبدالرحمن بن عوف درگیری لفظی پدید آمد. خالد به عبدالرحمن گفت: به سبب ایامی که در اظهار اسلام بر ما پیشی داشته اید فخر فروشی می کنید؟ به ما رسیده است که این جریان برای پیامبر صلی الله علیه وآله بیان شد، آن گاه پیامبر فرمود: «اصحاب مرا به خاطر من راحت بگذارید. پس قسم به آنکه جانم به دست اوست، چنانچه به وزن احد یا به وزن کوهها انفاق کنید، به ثواب اعمال آنان نمی رسید».

درباره این روایت به چند نکته باید توجه کرد:

٣٠٢. المستدرک علی الصحیحین: ٣ / ٣٩١.

٣٠٣. مسند احمد: ٣ / ٢٦٦.

نکته یکم اینکه با نگاهی گذرا به شرح حال خالد بن ولید، معلوم می شود که وی شخصیتی بسیار جسور، هتاک و بی ادب بوده است و این صفت، صفت ثابتی چه پیش از اظهار اسلام و چه پس از آن بوده است.

نکته دوم اینکه خالد در تمام جنگهای مشرکان علیه رسول خدا صلی الله علیه وآله در صف مشرکان بوده، بلکه امیر لشکر آنان بوده است. در شرح حال وی نوشته اند:

خالد بن ولید... کان أحد أشراف قريش في الجاهلية وكان إليه أعنة الخيل في الجاهلية، وشهد مع كفار قريش الحروب إلى عمره الحديبية كما ثبت في الصحيح أنه كان على خيل قريش طليعة ثم أسلم في سنة سبع بعد خيبر وقيل قبلها. ووهم من زعم أنه أسلم سنة خمس؛<sup>۳۰۴</sup>

خالد بن ولید... یکی از اشراف قریش در جاهلیت بود و در تمامی جنگ ها تا صلح حدیبیه همراه کفار قریش بوده است. چنان که در صحیح ثبت شده، او طلیعه دار لشکر قریش بود؛ سپس در سال هفتم پس از جنگ خیبر اسلام آورد. قول ضعیفی گفته است که پیش از آن [اسلام آورد] و هر که گمان کند او در سال پنجم اسلام آورده، توهّم کرده است.

نکته سوم اینکه، خالد بن ولید همواره محبوب و مورد حمایت جریان حاکم بوده است.

نکته چهارم اینکه در مقابل عمار بن یاسر رضوان الله تعالی علیه که به اذعان و اعتراف خود اهل سنت در زمره «السابقون الاولون» است، همواره مبعوض بزرگان قریش و جریان حاکمیت پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله بوده است. در آغاز دعوت اسلام، مشرکان او، پدر و مادرش را مورد آزار، اذیت و شکنجه قرار دادند، تا اینکه پدر و مادرش به شهادت رسیدند. خالد بن ولید پس از اظهار اسلام نیز با عمار بد رفتاری کرده و عثمان نیز او را کتک زد و به وی آسیب رساند، تا اینکه بالاخره در صفین او را شهید کردند و این در حالی بود که رسول خدا صلی الله علیه وآله از کشته شدن او به دست گروه ستمکار خبر داده بود و براساس حدیثی که پیش از این ذکر شد، پیامبر خدا صلی الله علیه وآله دشمنی با عمار را دشمنی خدا دانسته بود. جناب عمار بن یاسر رضوان الله تعالی علیه خدمات زیادی برای اسلام و یاری دین خدا کرده و در این راه متحمل صدمات فراوانی شده بود؛ از این رو جا دارد که رسول خدا صلی الله علیه وآله خدمات وی را بالاتر از انفاق طلا به وزن کوه احد و دیگر معرفی کند.

اما عبدالرحمن بن عوف جز توطئه برای ترور رسول خدا صلی الله علیه وآله و عقد پیمان با کسانی که هم قسم شده بودند تا از انتقال حکومت به امیرالمؤمنین علیه السلام جلوگیری کنند، هیچ کار مثبتی

برای اسلام نکرده است. حتی در منابع و متون معتبر نزد سنیان نیز هیچ عملی که به عنوان خدمات عبدالرحمن باشد یافت نمی‌شود؛ از این رو هرگز نمی‌تواند مصداق فرمایش رسول خدا صلی الله علیه وآله باشد که فرمود: «لو أنفقتُم مثل أحد أو مثل الجبال ذهباً ما بلغتم أعمالهم».

در نتیجه، قرائن و شواهد حاکی از آن است که رسول خدا صلی الله علیه وآله این سخن را در جریان نزاع خالد بن ولید با عمار بن یاسر درباره ایشان فرموده است و چون طرفداران جریان حاکم پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله این حقیقت را خوش ندارند؛ از این رو با حذف نام عمار، عبدالرحمن را با آن جایگزین کرده اند!

اما با صرف نظر از این تحلیل، آنچه در این بحث اهمیت دارد، بی ارتباط بودن این حدیث با مدعای سنیان مبنی بر عدالت تمامی صحابه است. ضمن اینکه حتی اگر این احادیث از نظر سند و دلالت تمام باشند، باز هم - چنان که پیشتر گفتیم - با آیات قرآن و احادیث صحیح و قطعی الصدور فراوان دیگر تعارض دارند و نمی‌توان تمامی صحابه را عادل دانست، در حالی که خداوند از ارتداد آنان خبر می‌دهد که (أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ). و یا رسول خدا صلی الله علیه وآله خطاب به آنان می‌فرماید: «لا ترجعوا بعدی کفاراً یضرب بعضکم رقاب بعض»<sup>۳۰۵</sup> و نیز می‌فرماید: «من کذب علیّ متعمداً فلیتوبوا مقعده من النار».<sup>۳۰۶</sup>

به راستی چگونه می‌توان به عدالت تمامی صحابه حکم کرد، در حالی که در حدیث منقول از صحیح بخاری و مسلم به صراحت بیان شده که از میان اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله در روز قیامت، «فلا یخلص منهم إلا مثل همل النعم». با این وجود، چگونه می‌توان تمامی صحابه را عادل دانست، در حالی که بسیاری از بزرگان صحابه و پیشوایان اهل سنت از فرمان رسول خدا صلی الله علیه وآله سرپیچی کرده و از لشکر اسامه بن زید خارج شدند؟ بر چه اساسی می‌توان گفت تمامی صحابه عادلند و حال آنکه برخی از بزرگان صحابه در مقابل درخواست دوات و کاغذ از سوی رسول خدا صلی الله علیه وآله، به وی نسبت هذیان گویی داده و با ایجاد اغتشاش، او را از کار خود منصرف ساختند؟!

به راستی کسی که درباره رسول خدا صلی الله علیه وآله گستاخانه می‌گوید: «دعوه فقد غلبه الوجع»!<sup>۳۰۷</sup> و یا می‌گوید: «إنّ نبی الله لیهجر»!<sup>۳۰۸</sup> عادل است یا باید او را از کسانی شمرد که خداوند از ارتدادشان پس رحلت رسول خدا صلی الله علیه وآله خبر داده است؟

۳۰۵. صحیح البخاری: ۱ / ۳۸؛ صحیح مسلم: ۱ / ۵۸ و منابع دیگر.

۳۰۶. همان: ۱ / ۳۵؛ همان: ۱ / ۸ و منابع دیگر.

۳۰۷. مسند احمد: ۱ / ۳۲۵؛ صحیح البخاری: ۱ / ۳۷ و ۱۳۸ / ۵ و منابع دیگر.

۳۰۸. الطبقات الکبری: ۲ / ۲۴۲.

آیا ناکثان، مارقان و قاسطان - که تمامی آنان براساس تعریف سنیان از صحابه شمرده می شوند - عادل بوده اند و با وجود جنگ با امیرالمؤمنین علیه السلام، بر عدالت خویش باقی مانده اند؟ آیا صحابه ای که این همه به حضرت امام مجتبی علیه السلام آزار رسانده اند، همچنان بر عدالت باقی بوده اند؟ چگونه می توان این ادعا را با حدیث «الله الله فی أصحابی ... من آذاهم فقد آذانی» جمع کرد؟ مگر امام حسن مجتبی علیه السلام - با دید حداقلی - از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله نبود که آزار ایشان موجب آزار رسول الله صلی الله علیه وآله شود؟

چگونه می توان حکم به عدالت صحابه ای کرد که کمیل، عمار، رُشید، هانی، مسلم و امثال آنان از یاران امیرالمؤمنین علیه السلام و شیعیان اهل بیت علیهم السلام را ناجوانمردانه و بدون هیچ گناهی کشتند و تار و مار کردند! آیا صحابه ای را که در جنایت عظیم کربلا و قتل سیدالشهدا و یارانش شرکت داشتند و اهل بیت رسالت را به اسارات بردند را می توان عادل شمرد و حکم به عدالت آنان کرد؟

به راستی این چه عالمی است که از یک سو ادعای تشیع می کند، و از سوی دیگر مدعی علم و تفسیر است و در عین حال به صورت مطلق می گوید: «أصحابه مصابیح الهدی و أعلام التقی»؟ آیا منظور وی هدایت و تقوایی که منجر به جنایت کربلا شده است؟ یا هدایت و تقوایی است که سبب بی پروایی در سخن گفتن و نادیده گرفتن این آیه شریف شده است که خداوند می فرماید: (ما یلفظ من قول إلا لدیه رقیبٌ عتیدٌ).<sup>۳۰۹</sup> و یا در آیه ای دیگر می فرماید: (فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ).<sup>۳۱۰</sup>

جانبداری از تمامی صحابه به صورت عمومی و مطلق و عادل شمردن تمامی آنان - علی رغم جنایاتی که بسیاری از آنان مرتکب شده اند و علی رغم ارتداد جمع بسیاری از آنان - همان هدایت و تقوایی است که مصابیح و اعلام آن، اطرافیان مرتد شده رسول خدا صلی الله علیه وآله هستند. حال از اهل خرد می پرسیم که چگونه می توان به سخن چنین عالمان هدایت یافته با تقوایی! اعتماد کرد و تفسیر اثری جامع این چنینی را تفسیر صحیح کلام خدا شمرد؟!

۳۰۹. سوره ق، آیه ۱۸.

۳۱۰. سوره بقره، آیه ۷۹.





إجماع



سومین دلیلی که اهل سنت برای اثبات عدالت صحابه به آن دست یازیده اند، اجماع است. برخی از اندیشمندان بزرگ سنی همچون ابن حجر عسقلانی و ابن عبد البر، درباره قول به عدالت تمامی صحابه ادعای اجماع کرده اند.

ابن حجر در این باره می نویسد:

قد اتفق أهل السنة على أن الجميع عدول، ولم يخالف في ذلك إلا شذوذ  
من المبتدعة؛<sup>۳۱۱</sup>

همانا اهل سنت اتفاق کرده اند بر اینکه تمامی صحابه عادلند و کسی در این باره مخالفتی نکرده است مگر عده قلیلی از مبتدعه.

ابن عبدالبر نیز در کتاب الاستیعاب می نویسد:

ثبتت عدالة جميعهم بثناء الله عزوجل عليهم وثناء رسوله صلى الله عليه وآله وسلم؛<sup>۳۱۲</sup>

عدالت تمامی صحابه با مدح و ثنای خدای عزوجل و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم درباره آنان ثابت است.

و یا در جایی دیگر می نویسد:

قد كفينا البحث عن أحوالهم لإجماع أهل الحق من المسلمين وهم أهل السنة والجماعة  
على أنهم كلهم عدول؛<sup>۳۱۳</sup>

همانا بحث از احوال صحابه کفایت است، چرا که اجماع اهل حق از مسلمانان که همان اهل سنت و جماعت هستند بر عدالت آنان شکل گرفته است.

مقریزی نیز در إمتاع الأسماع همین نظریه را نقل کرده است.<sup>۳۱۴</sup>

این در حالی است که گروهی از اندیشمندان بزرگ دیگر این سخن را مردود می دانند. به عنوان مثال ابن حاجب می گوید:

---

۳۱۱. الإصابه: ۱ / ۱۳۱.

۳۱۲. الاستیعاب: ۱ / ۲.

۳۱۳. همان: ۱ / ۱۹.

۳۱۴. رک: إمتاع الأسماع: ۹ / ۲۲۱.

الأكثر على عدالة الصحابة، وقيل كغيرهم، وقيل إلى حين الفتن فلا يقبل الداخلون، لأنّ  
الفاسق غير معيّن، قول رابع وقالت المعتزلة، عدول إلا من قاتل عليّاً؛<sup>٣١٥</sup>

اکثر اندیشمندان قائل به عدالت صحابه هستند، در حالی که [این قول نیز] گفته شده است که  
صحابه همچون غیر صحابه هستند [یعنی در میان آنان نیز مانند سایر مردم هم عادل وجود دارد و  
هم غیر عادل]. و نیز گفته شده صحابه تا هنگام بروز فتنه ها [یعنی تا پیش از قتل عثمان] عادلند، اما  
آنان که داخل فتنه شده اند پذیرفته نمی شوند؛ چرا که فاسق [در میان آنان] مشخص نیست. معتزله  
نیز گفته اند: تمامی صحابه به جز آنان که با علی علیه السلام جنگیده اند عادلند.

بنا بر این، ابن حاجب با قول به اینکه اکثر اندیشمندان سنی به عدالت صحابه قائلند، در حقیقت  
ادعای اجماع را رد کرده است. وی همچنین اقوال دیگر را به عنوان شاهی بر ردّ اجماع مطرح  
ساخته است. همین طور در کتاب جمع الجوامع و شرح آن نیز ادعای اجماع رد شده است. صاحب  
جمع الجوامع می نویسد:

الأكثر على عدالة الصحابة لا يبحث عنها في رواية ولا شهادة؛<sup>٣١٦</sup>

اکثر اندیشمندان قائل به عدالت صحابه هستند و در روایت و شهادت آنها بحث نمی کنند.  
وی نیز با انتساب این قول به اکثر اندیشمندان، ادعای اجماع را رد و اقوال دیگر را در این زمینه  
مطرح کرده است.

بسیاری از بزرگان اهل تسنن نیز به صراحت اذعان کرده اند که صحابه غیر معصومند و در میان  
آنان، هم عادل است و هم غیر عادل. از قائلان به این قول می توان افراد زیر را نام برد:

١. سعدالدین تفتازانی،<sup>٣١٧</sup>

٢. مازری شارح البرهان،<sup>٣١٨</sup>

٣. ابن عماد حنبلی،<sup>٣١٩</sup>

٤. شوکانی<sup>٣٢٠</sup> و برخی دیگر.

همین طور برخی از اندیشمندان متأخر سنی نیز به این حقیقت تصریح کرده اند که از جمله  
می توان به افراد زیر اشاره نمود:

١. شیخ محمد ابوریّه،<sup>٣٢١</sup>

٣١٥. المختصر المنتهي: ٦٧/٢.

٣١٦. النصاب الكافي: ١٦٦، به نقل از جمع الجوامع.

٣١٧. ر.ک: شرح المقاصد: ٣١٠/٥.

٣١٨. ر.ک: الإصابة: ١٩/١؛ النصاب الكافي: ١٦١.

٣١٩. ر.ک: النصاب الكافي: ١٦٢، به نقل از آلوسی.

٣٢٠. ر.ک: إرشاد الفحول: ٧٠.

۲. شیخ محمد عبده،<sup>۳۲۲</sup>

۳. سید محمد بن عقیل علوی،<sup>۳۲۳</sup>

۴. سید محمد رشید رضا،<sup>۳۲۴</sup> و برخی دیگر.<sup>۳۳۰</sup>

بنا بر این گروهی از اندیشمندان سنی تصریح کرده اند که صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله نیز مانند سایر مردمند و در میان آنها، هم عادل وجود دارد و هم فاسق؛ هم مؤمن وجود دارد و هم منافق. در نتیجه، هر چند صحابی بودن شرافت و فضیلت است، اما این عنوان به تنهایی دلیل بر عصمت و نفی هرگونه عمل ناشایست از آنان نمی شود و این قول را می توان اجماع شیعه و سنی نسبت داد. در قرآن نیز شواهد بسیاری بر این گفته وجود دارد و در آیات بسیاری از حضور منافقان در اطراف رسول خدا صلی الله علیه وآله و اصحاب ایشان سخن به میان آمده است که پیشتر به برخی از این آیات اشاره شد. خداوند در قرآن از منافقانی در میان اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله خبر می دهد که با گفتار و رفتار خود آن حضرت و اهل بیتش علیهم السلام را آزرده اند. همین طور در احادیث نبوی نیز ذمّ برخی از اصحاب به فراوانی مشاهده می شود. همچنین کتابهای حدیث، مشحون از ردّ، تکذیب و طعن برخی صحابه از سوی برخی دیگر است. در میان تابعان و حدیث پژوهان بزرگ نیز طعن و جرح نسبت به صحابه وجود دارد. به عنوان نمونه از مالک بن انس سؤال شد که اگر ما از دو صحابی که هر دو مورد اعتماد نیز هستند دو حدیث معارض شنیدیم، به نظر شما در پذیرش یکی از آن دو حدیث دستمان باز است که هر کدام را خواستیم اخذ کنیم یا نه؟ مالک در پاسخ گفت:

لا والله حتى يصيب الحق، ما الحق إلا واحد، قولان يکونان صوابين جميعاً؟ ما الحق الصواب إلا واحد؛<sup>۳۲۶</sup>

نه به خدا جایز نیست تا اینکه به حق برسید و حق جز در یکی از دو قول نیست [مگر می شود] دو

قول درست باشد؟ حق و درست جز در یکی از دو قول معارض نیست.

از مالک بن انس درباره اختلاف صحابه نیز نقل شده است که گفت:

خطأ وصواب؛<sup>۳۲۷</sup>

۳۲۱. ر.ک: شیخ المصیرة ابن هريرة: ۱۰۱.

۳۲۲. ر.ک: أضواء على السنة المحمدية: ۱۹۸.

۳۲۳. ر.ک: النصاب الكافية: ۱۶۰ - ۱۸۶.

۳۲۴. ر.ک: شیخ المصیرة ابن هريرة: ۱۰۱.

۳۲۵. اشخاصی همچون شیخ مقبلی در العلم الشامخ و شیخ مصطفی صادق رافعی در اعجاز القرآن و بلاغة النبوية.

۳۲۶. ر.ک: جامع بیان العلم و فضله: ۲ / ۸۲.

۳۲۷. ر.ک: همان: ۲ / ۸۱.

یکی اشتباه و یکی درست است.

ابوحنیفه نیز نظر خاصی درباره صحابه دارد. وی می گوید:

الصحابه کلهم عدول ما عدا رجالاتهم؛<sup>۳۲۸</sup>

همه صحابه به جز چند نفر عادلند.

او سپس ابوهریره و انس بن مالک را در زمره کسانی معرفی می کند که عدالت ندارند.<sup>۳۲۹</sup>  
از شافعی نیز نقل شده که به صورت محرمانه به ربیع گفته است:

لا يقبل شهادة أربعة من الصحابة وهم: معاوية وعمرو بن العاص والمغيرة وزياد؛<sup>۳۳۰</sup>

شهادت چهارنفر از اصحاب پذیرفته نمی شود و آنان عبارتند از: معاویه، عمروعاص، مغیره و زیاد.

شعبه نیز به صراحت می گوید:

كان أبوهريرة يدلس؛<sup>۳۳۱</sup>

ابوهریره همواره [در احادیث] تدلیس می کرد.

حاصل آنکه به حکم عقل و نقل، در میان صحابه - همچون سایر مردم - هم عادل وجود دارد و هم فاسق. هم مؤمن وجود دارد و هم منافق. با این حال معلوم نیست این پندار غلط از کجا در اندیشه برخی ریشه دوانده که گمان می کنند خدا و رسول او علیه و علی آله الصلاة والسلام تمامی صحابه را مبراً از بدی ها دانسته و عادل شمرده اند و اعتقاد به عدالت صحابه را واجب دانسته اند! و بر همین اساس، آنچه را که از صحابه رسیده می پذیرند و چنانچه مطالب آنها با نصوص صریح قرآن و سنت رسول خداصلی الله علیه وآله مخالف و در تنافی باشد، در تأویل آن می کوشند و جای بسی تعجب است که برای توجیه پندار غلط خود، به احادیث ضعیف و بی اساسی که در فضیلت صحابه نقل شده است استناد می کنند!

و از همه عجیب تر نظر کسانی است که تحقیق درباره صحابه و بررسی احوالات آنها را زندقه و کفر می دانند! جالب اینجاست که در مقابل این افراد، گروهی به نام «کاملیه» نیز پیدا شدند و نظری بسیار تفریطی ارائه کرده و تمامی صحابه را کافر دانستند و این نتیجه قهری دور شدن از مسیر منطق و اعتدال است.

۳۲۸. ر.ک: أضواء على السنة المحمدية: ۲۰۵.

۳۲۹. ر.ک: همان.

۳۳۰. ر.ک: المختصر في أخبار البشر: ۱۸۶/۱.

۳۳۱. ر.ک: سير أعلام النبلاء: ۲ / ۶۰۸.

عقل





آخرین دلیلی که اهل سنت در «عدالت»، «تمامی صحابه» به آن استدلال کرده اند، دلیل عقلی است. آنان به عنوان کبرای کلی مدعی هستند که آیات قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه وآله مبتنی بر حقایقی است که مسلمانان برای دستیابی به این حقایق و محتوای هدایت بخش آن، به ناچار نیازمند شارحان و حاملانی هستند که پس از پیامبر، این علوم را به مردمان تا روز قیامت رسانده و آنان را در مسیر هدایت الهی یاری نمایند. آنگاه در بحثی صغروی، تمامی صحابه را در جایگاه این حاملان و شارحان قرار داده و آنان را یگانه مسیر برای رساندن حقایق قرآن و سنت به آیندگان پنداشته اند. آنان صحابه را واسطه میان پیامبر صلی الله علیه وآله و امت دانسته و مدعی هستند که صحابه پس از رسول خدا، حامل و مبلّغ تمام تعلیمات اسلام اند. حال اگر آنان از این وسط حذف شوند، امت به چه طریقی خود را به سرچشمه اسلام و مهبط وحی و مصدر اصلی پیام الهی مرتبط سازد؟

از جمله کسانی که به این دیدگاه تصریح کرده است، ابوزرعه دمشقی است. سخن وی در ابتدای این نوشتار بیان شد. وی صحابه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را شارحان قرآن و سنت پیامبر و واسط میان پیامبر و آیندگان بر شمرده است؛ به همین روی جرح صحابه را با بطلان آیات قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه وآله برابر و آن کس که صحابه را جرح و تنقیص کند، زندیق دانسته است! وی در این باره می نویسد:

إِذَا رَأَيْتَ الرَّجُلَ يَنْتَقِصُ أَحَدًا مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَاعْلَمْ أَنَّهُ زَنْدِيقٌ،  
وَذَلِكَ أَنَّ الرَّسُولَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عِنْدَنَا حَقٌّ، وَالْقُرْآنَ حَقٌّ، وَإِنَّمَا أَدَى إِلَيْنَا هَذَا الْقُرْآنَ  
وَالسُّنَنَ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَإِنَّمَا يَرِيدُونَ أَنْ يَجْرَحُوا شُهُودَنَا لِيَبْطُلُوا  
الْكِتَابَ وَالسُّنَنَةَ وَالْجَرَحَ بِهِمْ أَوْلَى هُمْ زَنْدَاقَةٌ؛<sup>۳۳۲</sup>

اگر دیدی کسی یکی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله را مورد انتقاد قرار می دهد، پس بدان که وی زندیق است و علت آن این است که همانا از سویی رسول خدا صلی الله علیه وآله و قرآن نزد ما حق است، و از سویی دیگر تنها اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله هستند که قرآن و سنت را

۳۳۲. مسند ابن راهویه: ۲۶۱-۲۷؛ الکفایة فی علم الدرایة: ۶۷؛ تاریخ مدینة دمشق: ۳۲/۳۸ و منابع دیگر.

به ما می‌رسانند؛ از این رو منتقدان می‌خواهند شاهدان ما را جرح کنند تا در ورای آن، کتاب و سنت را ابطال سازند، در حالی که آنان به جرح سزاوارترند [تا صحابه] به و آنان زندیق اند. جوینی نیز که در میان اهل سنت جایگاه ویژه‌ای دارد و به «امام الحرمین» مشهور است، بحث خود را به همین دلیل عقلی مستند کرده است. وی صحابه را حاملان شریعت دانسته و انقطاع شریعت از آیندگان را مبتنی بر جرح صحابه کرده است. وی در این باره می‌نویسد:

والسبب فی عدم الفحص عن عدالتهم أنهم حملة الشريعة فلو ثبت توقف فی روايتهم  
لأنحصرت الشريعة على عصره صلى الله عليه وآله وسلم ولما استرسلت سائر الأعصار؛<sup>۳۳۳</sup>

علت عدم جستجو و کنجکاوی درباره عدالت صحابه این است که آنان حاملان شریعت بودند؛ از این رو اگر در روایت آنان توقف می‌شد، در نتیجه شریعت در عصر رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم منحصر و محدود می‌گردید و به سایر زمان‌ها نمی‌رسید.

در ابتدای نوشتار و در ذیل سخن ابوزرعه، به نقد سخن وی از یک منظر پرداخته شد و آن عدم تطابق کبری کلی با صغرا بود. به عبارت دیگر، این سخن که امت اسلامی پس از پیامبر نیازمند حافظان، شارحان و حاملانی هستند تا علوم مکنون در قرآن و سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را تخریح کرده و برای امت اسلام شرح و تبیین نماید سخن مطابق واقع و صحیحی است. اما ثابت شد که این ادعا برازننده تمامی صحابه نیست؛ چرا که لازمه این ادعا، قول به عصمت یکایک صحابه است، در حالی که احدی چنین ادعائی نکرده و قائل به عصمت تمامی اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله نشده است و اگر هم کسی چنین ادعایی کند، قرائن فراوانی برای ابطال ادعای وی وجود دارد.

از سوی دیگر، این ادعا لازمه‌ای دارد که هر کس در نقل شریعت نقش بارزتری ایفا کرده و روایات بیشتری نقل کرده باشد، از دیگران عادل‌تر است، در حالی که اهل سنت به این لازمه ملتزم نمی‌شوند؛ چرا که در منابع اهل سنت، روایاتی که از حضرت امیرالمؤمنین علی، حضرت زهرا سلام الله علیهما و خلفا نقل شده است، به مراتب کمتر از روایات ابوهریره است، از این رو آیا می‌توان وی را از خلفاء چهارگانه عادل‌تر دانست؟ پس یا باید این ادعا را باطل دانست و یا باید ابوهریره را بر دیگر صحابه برتری داده و او را از دیگر صحابه عادل‌تر دانست.

از سویی دیگر، این دلیل نمی‌تواند مثبت عدالت تمامی صحابه پیامبر باشد و دلیل اخص از مدعاست؛ زیرا با توجه به گستره عظیمی که اهل سنت درباره صحابه در نظر گرفته‌اند، حتی آنانی که یک بار پیامبر را دیده‌اند - البته با عدم احتساب آنانی که یک بار هم پیامبر را ندیده‌اند؛ اما در

زمره اصحاب ایشان شمرده شده اند<sup>۳۳۴</sup> - و سخنی از وی نشنیده و یا حتی یک روایت از ایشان نقل نکرده اند، می توانند در زمره اصحاب پیامبر قرار گیرند. با این وجود، چگونه می توانند حامل شریعت الاهی بوده و تمامی آنان شارحان و تبیین کنندگان قرآن و سنت الاهی باشند!

و یا آنانی که در تبیین ساده ترین معانی قرآنی درمانده اند و از بیان معنای واژه ای از واژه های قرآنی عاجز بوده اند، چگونه می توانند مبین و شارح علوم نهفته در قرآن و سنت بوده و منتقل کننده علوم الاهی به آیندگان باشند؟

و یا آنانی که احادیث پیامبر را که حاوی شرح و بسط بطون قرآن و مبین احکام نورانی اسلام بود آتش زده و از نقل سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله جلوگیری کردند را حاملان قرآن و سنت دانست؟!

و یا آنانی که بر ناقلان سنت پیامبر سخت گرفته و به جهت نقل روایات پیامبر مؤاخذه کرده و مورد ضرب و جرح قرار داده اند را می توان در زمره حاملان شریعت پیامبر خاتم صلی الله علیه وآله دانست؟!

به راستی عقل سلیم چگونه می تواند بپذیرد و یا به خود بقبولاند که عده ای که به هدف انهدام سنت، به جعل حدیث و بدعت در دین همت گماردند، می توانند واسطه های مطمئنی برای انتقال علوم الاهی پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله قرار گیرند؟

پس تمامی آنهایی که پیامبر را دیده اند حامل شریعت الاهی نیستند؛ بلکه تنها عده قلیلی از صحابه حاملان شریعت الاهی و واسط میان قرآن و سنت و مردم بوده اند.

سخن مهمی که باید مورد توجه قرار گیرد این است که پس از پذیرش نیاز به مبین، مفسر، حامل و شارح دو منبع اصیل اسلامی قرآن و سنت پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله؛ جای این پرسش باقی می ماند که با وجود جایگاه و اهمیت فوق العاده اینان به طوری که با نبود آنها، شریعت و دین اسلام از دست رفته و کتاب و سنت باطل شوند، آیا لازم نمی نماید که خداوند و به تبع وی پیامبر صلی الله علیه وآله به معرفی آنان پرداخته و امت را بدون حامل و شارح باقی نگذارند؟

حاملان و شارحانی که علاوه بر برخورداری از عصمت و علم، در هر عصری در کنار قرآن بوده تا بتواند با غوص در آیات و روایات، حقایق نهفته را استخراج کرده و در اختیار مردمان قرار دهد.

---

۳۳۴. «ابو ذئیب هذلی» در زمره همین اشخاص است که با وجود ندیدن پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم در زمره اصحاب پیامبر جای گرفته است؛ رجوع شود به صفحه ۳۱ - ۳۲ همین کتاب.

با رجوع به منابع معتبر اهل سنت بویژه صحیحین، به حدیث صحیح السند و متواتری بر می‌خوریم که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در مکان‌ها و زمان‌های متعددی به معرفی چنین شارحان و مفسرانی تصریح کرده است:

نخست هنگام بازگشت از شهر طائف،<sup>۳۳۵</sup>

دوم در حجّه الوداع و به طور مستقل در روز عرفه،<sup>۳۳۶</sup>

سوم هنگام بازگشت از حجّه الوداع، در روز غدیر خم و در ضمن خطبه طولانی و مفصل غدیر<sup>۳۳۷</sup>

و چهارم هنگام رحلت جانگدازشان، در حالی که حجره شریف مملوّ از جمعیت بود.<sup>۳۳۸</sup> حدیثی که پیامبر صلی الله علیه وآله بارها فرمود:

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ مَا إِن تَمَسَّكْتُم بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي  
وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ؛

همانا من دو چیز گران را در بین شما باقی می‌گذارم. تا زمانی که به آن دو تمسک می‌کنید، پس از من هرگز گمراه نمی‌شوید؛ آن دو، کتاب خدا و عترت و اهل بیت من هستند؛ و همانا آن دو هرگز از همدیگر جدا نمی‌شوند تا اینکه در کنار حوض بر من وارد شوند.

آری اهل بیت علیهم السلام در واقع همان صحابه حقیقی هستند که در جایگاه مصادیق و صغرای آن کبرای عقلی قرار می‌گیرند که اهل سنت به آن اقرار کرده‌اند. صحابه‌ای که وظیفه آنان، انتقال حقایق الهی قرآن و سنت به آیندگان است، بلکه با حضور مستمر خود، لحظه به لحظه کشتی امت پیامبر را به سمت و سوی هدایت و نجات رهنمون شوند. و یا بسان ستارگانی، هدایت امت را بر عهده گیرند. همان گونه که در برخی منابع و مصادر حدیثی معتبر اهل سنت آمده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

النجوم أمان لأهل السماء وأهل بيتي أمان لأمتي؛<sup>۳۳۹</sup>

ستارگان برای اهل آسمان امان هستند و اهل بیت من امان ائمتم.

و یا براساس روایت دیگری فرمود:

۳۳۵. ر.ک: الصواعق المحرقة: ۲۳۱.

۳۳۶. ر.ک: سنن الترمذی: ۶ / ۱۲۴ / ح ۳۷۸۶؛ المعجم الكبير: ۳ / ۶۳ / ح ۲۶۷۹؛ جامع الأصول: ۱ / ۲۷۷؛ كنز العمال: ۱ / ۱۸۸ / ح ۹۴۴.

۳۳۷. ر.ک: مسند احمد: ۱۷/۳؛ سنن الدارمی: ۳۴۲/۲؛ السنن الكبرى (بیهقی): ۱۴۸/۲؛ البدایة والنهایة: ۵ / ۲۰۹.

۳۳۸. ر.ک: سبط النجوم العوالی: ۳ / ۶۳ / ح ۱۳۶، به نقل از ابن ابی شیبہ؛ كشف الاستار عن زوائد البزار: ۳ / ۲۲۱ / ح ۲۶۱۲؛ الصواعق المحرقة: ۸۹.

۳۳۹. نظم درالسمطين: ۲۳۴؛ الجامع الصغیر: ۲ / ۶۸۰ / ح ۹۳۱۳؛ كنز العمال: ۱۲ / ۹۶ / ۳۴۱۵۵.

النجوم أمان لأهل الأرض من الغرق وأهل بيتي أمان لأمتي من الإختلاف فإذا خالفتها  
قبيلة من العرب اختلفوا فصاروا حزب إبليس؛<sup>٣٤٠</sup>

ستارگان امان اهل زمین از غرق شدن هستند و اهل بیت من امان امت من از اختلاف می باشند؛

پس چنانچه طایفه ای از عرب با آنها مخالفت کند، اختلاف می یابید و از حزب شیطان شوید.

چنانکه روشن است، این روایت نیز مؤید حدیث ثقلین است و هر دو با آیات قرآن و احادیث

پیامبر صلی الله علیه وآله هماهنگ و سازگارند و بر عصمت اهل بیت علیهم السلام دلالت دارند.

از دیگر ویژگی های این ناقلان و شارحان، علم آنان به کتاب و سنت است. در ذیل همین

حدیث ثقلین، فرازی آمده است که برخی همچون طبرانی در المعجم الکبیر،<sup>٣٤١</sup> هیشمی در مجمع

الزوائد،<sup>٣٤٢</sup> ابن اثیر جزری در أسد الغابه<sup>٣٤٣</sup> و ابن حجر مکی در الصواعق المحرقة<sup>٣٤٤</sup> آن را نقل کرده اند

که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

فلا تقدّموهما فتهلكوا، ولا تقصروا عنهما فتهلكوا، ولا تعلموهم فإنهم أعلم منكم؛

بنا بر این بر کتاب و عترت علیهم السلام پیشی نگیرید که هلاک خواهید شد، و در حق آن دو

کوتاهی نورزید که هلاک خواهید شد. به عترتم چیزی نیاموزید؛ زیرا که آنان از شما داناترند.

نور الدین سمهودی در جواهر العقدين، پس از ذکر طرق حدیث ثقلین می نویسد:

الذين وقع الحثّ على التمسك بهم من أهل البيت النبوي و العتره الطاهرة هم العلماء

بكتاب الله عزّ و جل إذ لا يحثّ صلی الله علیه و آله و سلّم على التمسك بغيرهم، و هم

الذين لا يقع بينهم و بين الكتاب افتراق حتّى يردا الحوض، و لهذا قال: «لا تقدّموهما

فتهلكوا و لا تقصروا عنهما فتهلكوا»؛<sup>٣٤٥</sup>

کسانی که نسبت به تمسک به اهل بیت و عترت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تشویق و تحریض

شده اند، همان آشنایان به کتاب خداوند عزّوجلّ هستند؛ زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نسبت به

تمسک به غیر آن تشویق نمی کند. و آنان کسانی هستند که میانشان و قرآن هیچ جدایی وجود

ندارد تا آن گاه که بر حوض بر من وارد شوند. به همین روی پیامبر فرمود: «بر آنان مقدم نشوید و

از آنان عقب نمانید که هلاک می شوید».

٣٤٠. المستدرک علی الصحیحین: ٣ / ١٤٩؛ کنز العمال: ١٢ / ١٠٢ / ح ٣٤١٨٩.

٣٤١. المعجم الکبیر: ٥ / ١٦٦ - ١٦٧.

٣٤٢. مجمع الزوائد: ٩ / ١٦٤.

٣٤٣. أسد الغابه: ٢ / ١٣.

٣٤٤. الصواعق المحرقة: ٢٣٠.

٣٤٥. جواهر العقدين: ٢ / ٩٣.

ابن حجر مکی نیز در *الصواعق المحرقة*، با همین مضامین به این حقیقت اشاره کرده است.<sup>۳۴۶</sup>  
ملا علی قاری نیز در *مرقاة المفاتیح* و پس از نقل کلام طیبی در معنای حدیث ثقلین و  
می نویسد:

أقول: الأظهر هو أن أهل البيت غالباً يكونون أعرف بصاحب البيت و أحواله، فالمراد بهم  
أهل العلم منهم المطلعون على سيرته الواقفون على طريقته العارفون بحكمه و حكمته، و  
بهذا يصلح أن يكونوا مقابلاً لكتاب الله سبحانه، كما قال: (وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ  
الْحِكْمَةَ)<sup>۳۴۷</sup>;

روشن است که در غالب موارد، افراد نزدیک تر به صاحب خانه، از حالات و خصوصیات او بهتر  
آگاهی دارند تا دیگران؛ پس منظور از عترت، دانشمندان و عالمان از خاندان نبوت می باشند که بر  
راه و روش رسول خدا صلی الله علیه و آله اطلاع کامل دارند، و دانش و حکمت آن بزرگوار نزد آنان  
می باشد. به همین جهت، آنان قرین و عدل کتاب خدای سبحان قرار داده شده اند؛ همچنان که  
خداوند متعال می فرماید: (وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ)<sup>۳۴۸</sup> به آنان کتاب و حکمت را می آموزد.  
با توجه به این روایات و این اعترافات، جای تردیدی باقی نمی ماند که این اهل بیت و عترت  
پیامبر و صحابه هستند که عالم به کتاب و سنت بوده و ناقلان و شارحان آن دو خواهند بود.

از دیگر ویژگی های بارز حجت الاهی، استمرار حضور آنان در کنار قرآن تا روز قیامت است.  
در نیاز به چنین عالمانی در کنار قرآن تا روز قیامت و این که آنان به جز اهل بیت و عترت  
پیامبر صلی الله علیه و آله نیستند نیز هیچ تردیدی وجود ندارد. از عالمان اهل سنتی که به این حقیقت  
اعتراف کرده اند، می توان به بزرگانی همچون شهاب الدین دولت آبادی در *هدایة السعداء*، نور  
الدین سمهودی در *جواهر العقدين*، ابن حجر مکی در *الصواعق المحرقة*، کمال الدین بن فخر الدین  
جهرمی در *براهین قاطعه* و دیگران اشاره نمود.

سمهودی در این باره می نویسد:

إنّ ذلك يفهم وجود من يكون أهلاً للتمسك به من أهل البيت و العتره الطاهرة في كلّ  
زمان وجدوا فيه إلى قيام الساعة حتّى يتوجه الحثّ المذكور إلى التمسك به، كما أنّ  
الكتاب العزيز كذلك، ولهذا كانوا كما سيأتى أماناً لأهل الأرض، فاذا ذهبوا ذهب أهل  
الأرض<sup>۳۴۹</sup>;

۳۴۶. ر.ک: *الصواعق المحرقة*: ۱۵۰.

۳۴۷. *المرقاة فی شرح المشكاة*: ۵ / ۶۰۰.

۳۴۸. سوره بقره، آیه ۱۲؛ سوره آل عمران، آیه ۱۶۴؛ سوره جمعه، آیه ۲.

۳۴۹. *جواهر العقدين*: ۲ / ۹۴.

از حدیث ثقلین بقاء شخصی از اهل بیت و عترت پاک پیامبر که شایسته تمسک به او باشد، استفاده می شود و اینکه در هر زمانی تا روز قیامت [در میان مردم] باشد تا [مصدق] بر انگیزخته شدن [به سوی او] باشد؛ همچنان که قرآن [تا روز قیامت در میان مردم است و یکی از ثقلی است که مردم به تمسک به آن تشویق و ترغیب شده اند] همین گونه است. به همین رو است که اهل بیت امان اهل زمین اند و آنگاه که از دنیا رفتند، اهل زمین نیز باقی نخواهد ماند.

مناوی در فیض القادیر و زرقانی مالکی در شرح المواهب اللدنیة، با نقل سخن سمهودی، گفتار وی را تایید کرده اند.<sup>۳۵۰</sup>

ابن حجر هیتمی نیز در الصواعق المحرقة می نویسد:

فی أحادیث الحثّ علی التمسک بأهل البيت إشارة إلى عدم انقطاع متأهل منهم للتمسک به إلى يوم القيمة كما أن الكتاب العزيز كذلك و لهذا كانوا أماناً لأهل الأرض ... و يشهد لذلك الخبر السابق: «فی کلّ خلف من أمتی عدول من أهل بیتی»؛<sup>۳۵۱</sup>

نکته ای در احادیث ترغیب و تشویق تمسک به اهل بیت علیهم السلام وجود دارد که اشاره است به اینکه همواره کسی از اهل بیت علیهم السلام که اهلیت تمسک به او وجود دارد و تا روز قیامت منقطع نمی شود؛ همچنان که قرآن انقطاع نمی یابد، و به همین رو است که اهل بیت امان اهل زمین اند... و شاهد بر این سخن حدیثی است که گذشت [که پیامبر فرمود: «فی کلّ خلف من أمتی عدول من أهل بیتی»].

بنابر این، در صورتی می توان کبرای قضیه مبنی بر نیاز امت به واسطه ای که حامل، شارح و مبین قرآن و سنت باشد را پذیرفت که با عصمت خود، تعالیم معصومانه بر گرفته از کتاب و سنت را در اختیار مردم قرار داده و بدون خطا و اشتباه و با آشنایی از زوایای دقیق کتاب و سنت، علاوه بر حفظ و جلوگیری از بطلان، حقایقش را در اختیار مردم قرار دهد که این شرایط هرگز با تمامی صحابه ای که اهل سنت مدعی آنند مطابقت ندارد، بلکه این اهل بیت علیهم السلام هستند که چنین نقشی را در این باره ایفا می کنند.

با مراجعه به متون حدیثی شیعه - همان گونه که گذشت - روایت شیخ صدوق رحمه الله نیز مؤید همین سخن است که می نویسد:

حدّثنی محمد بن الحسن بن أحمد بن الولید رحمه الله قال: حدّثنا محمد بن الحسن الصفار، عن الحسن بن موسی الخشاب، عن غیاث بن کلوب، عن إسحاق بن عمار، عن

۳۵۰. ر.ک: فیض القادیر: ۳ / ۲۰؛ شرح الزرقانی علی المواهب اللدنیة: ۷ / ۸ -

۳۵۱. الصواعق المحرقة: ۱۵۱.

جعفر بن محمد، عن آبائه عليهم السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «ما وجدتم في كتاب الله عزوجل فالعمل لكم به لا عذر لكم في تركه، وما لم يكن في كتاب الله عزوجل وكانت فيه سنة مني فلا عذر لكم في ترك سنتي، وما لم يكن فيه سنة مني فما قال أصحابي فقولوا به، فإنما مثل أصحابي فيكم كمثل النجوم بأيها أخذ اهتدى، وبأي أقاويل أصحابي أخذتم اهتديتم، واختلاف أصحابي لكم رحمة». فقيل: يا رسول الله، ومن أصحابك؟ قال: «اهل بيتي».<sup>۳۵۲</sup>

محمد بن حسن بن احمد به سند خود از اسحاق بن عمار، از جعفر بن محمد از پدرانش عليهم السلام روایت کرده است که فرمودند: رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: «آنچه در کتاب خدای عزوجل یافتید باید به آن عمل کنید و در ترک آن عذری ندارید؛ و آنچه در کتاب خدای عزوجل نبود و در سنت من بود، در ترک سنت من هم عذری ندارید، آنچه درباره آن سنتی از من هم نبود، پس به آنچه اصحابم گفتند قائل شوید؛ همانا مثل اصحاب من در میان شما همچون ستارگان است، به هر یک از آن اخذ شود هدایت یافته می شود و به هر یک از گفتار اصحاب من اخذ و عمل کنید هدایت می یابید و اختلاف اصحاب من برای شما رحمت است». گفته شد: ای رسول خدا، اصحاب شما چه کسانی هستند؟ فرمود: «اهل بیت من».





عدم عدالت برخی از صحابه



تاکنون به بررسی ادله چهارگانه اهل سنت (قرآن، روایات، اجماع و عقل) در اثبات «عدالت» «تمامی صحابه» پرداختیم. پس از بررسی، هیچ یک از دلیل های چهارگانه در اثبات عدالت تمامی صحابه کارگشا نبود؛ از این رو هیچ دلیلی مبنی بر عدالت آنان وجود نخواهد داشت و ادعای اهل سنت در این باره، غیر علمی و ادعایی بلا دلیل است. از سویی دیگر با رجوع به آیات قرآن و روایات، به روشنی خلاف ادعای عدالت تمامی صحابه ثابت می شود.

#### آیات قرآن

آیات صریح فراوانی وجود دارد که عدالت و مورد رضایت بودن تک تک صحابه را به چالش می کشد و مبرهن است که برخورد گزینشی با آیات قرآن و روایات صحیح نمی نماید. برای روشن شدن وضعیت مسلمانان پیرامون پیامبر خداصلی الله علیه وآله، به قرآن مراجعه کرده و به عنوان نمونه چند آیه ای از سوره مبارک توبه را در اینجا مطرح می سازیم تا با تدبر بیشتر در این آیات، حقایقی که از سوی خداوند بیان و افشاء شده یادآوری گردد. خداوند سبحان درباره عملکرد مسلمانان در برابر فراخوان جهاد چنین می فرماید:

(وَإِذَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ أَنْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَجَاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ اسْتَأْذَنَكَ أُولُوا الطَّوْلِ مِنْهُمْ وَقَالُوا ذَرْنَا نَكُنْ مَعَ الْقَاعِدِينَ \* رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ)؛<sup>۳۵۳</sup>

هنگامی که سوره ای نازل شود و به آنان دستور دهد که به خدا ایمان بیاورید و همراه رسولش جهاد کنید، برخی از کسانی که تمکن مالی و توانایی دارند از تو اجازه ترک جهاد می خواهند و می گویند: ما را رها کن تا به همراه افراد پرهیزکننده از جنگ باشیم. آنها راضی شدند که با متخلفان باشند و بر دلهایشان مهر نهاده شد؛ از این رو آنان درک نمی کنند.

خداوند سبحان در این دو آیه، از دو گروه سخن می گوید: نخست گروهی که به هنگام دستور جهاد از فرمان رسول خداصلی الله علیه وآله آشکارا و بی پروا تخلف می کنند و در خانه می نشینند؛ دوم گروهی که به اقتضای مصالح خویش آشکارا مخالفت نمی کنند و علی رغم توانایی و تمکن بر جهاد، بهانه تراشی کرده و از پیامبر خداصلی الله علیه وآله برای ترک جهاد اجازه می گیرند. به تصریح خداوند، در حقیقت گروه دوم به عمل گروه نخست راضی هستند؛ از این رو ماهیت عملی آن دو با هم تفاوتی ندارد. به همین روی خداوند بر دل های آنان مهر می نهد و درک و فهم آنان را سلب می کند. در مقابل این دو گروه، خداوند در دو آیه بعدی از گروه دیگری سخن گفته و می فرماید:

(لَكِنَّ الرِّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَأَوْلِيَّكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ وَأَوْلِيَّكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ \* أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ)؛<sup>۳۵۴</sup>

ولی پیامبرصلی الله علیه وآله و کسانی که به او ایمان آورده اند، با اموال و جانهایشان جهاد کرده و همه نیکی ها برای آنهاست، و آنان همان رستگارانند. خداوند برای آنان باغ هایی از بهشت فراهم ساخته که نهرها از زیر درختانش جاری است. جاودانه در آن خواهد بود و این همان رستگاری عظیم است.

خداوند سبحان پس از خیر دادن از رستگاری و خلود مؤمنان در بهشت، بار دیگر درباره دو گروه پیشین و جهنمی بودن آنان سخن می گوید. در ادامه آیات آمده است:

(وَجَاءَ الْمُعَذَّرُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ لِيُؤْذَنَ لَهُمْ وَقَعَدَ الَّذِينَ كَذَبُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ)؛<sup>۳۵۵</sup>

عذر آورندگان و بهانه تراشان از اعراب نزد تو آمدند تا به آنها اجازه ترک جهاد داده شود. آنان که به خدا و رسولش دروغ گفتند [و از سر مخالفت در خانه] نشستند، به زودی به کسانی از آنها که [به سبب مخالفت با حکم خدا] کافر شدند عذابی دردناک خواهد رسید.

خدای تعالی برای از میان بردن هر عذر و بهانه ای و نیز پرده برداشتن از تعمد عذرآوردگان در فرار از جنگ، صف آنان را از کسانی که واقعاً معذورند جدا می سازد و می فرماید:

(لَيْسَ عَلَى الضُّعْفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَى وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنْفِقُونَ حَرَجٌ إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ \* وَلَا عَلَى الَّذِينَ

۳۵۴. همان، آیه ۸۸ - ۸۹

۳۵۵. همان، آیه ۹۰

إِذَا مَا اتَّوَكَّلْتَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لَا أَجِدُ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَكَّلُوا وَأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يُنْفِقُونَ؛<sup>۳۵۶</sup>

بر ضعیفان و بیماران و آنان که چیزی برای انفاق [در جهاد] ندارند ایرادی نیست. چنانچه نسبت به خدا و رسولش خیرخواه باشند، بر نیکوکاران راه مؤاخذه نیست و خداوند آمرزنده و مهربان است. همچنین ایرادی نیست بر کسانی که وقتی نزد تو آمدند تا آنان را بر مرکبی [برای جهاد] سوار کنی، گفتی: «مرکبی ندارم که شما را بر آن سوار کنم»، و آنان نیز از نزد تو بازگشتند در حالی که چشمانشان از اندوه اشکبار بود؛ زیرا چیزی برای انفاق در راه خدا نداشتند.

براساس این دو آیه شریف، عده ای به سبب بیماری و تنگدستی عذرشان برای عدم شرکت در جهاد پذیرفته است. خدای تعالی این گروه را نیز دو دسته کرده است:

۱. گروهی که نسبت به خدا و رسولشان خیرخواهند؛
۲. گروهی که برای خدا و رسولشان خیرخواهی نمی کنند؛ از همین رو خداوند تنها گروه نخست را نیکوکار و مستحق رحمت و آمرزش معرفی کرده است.

آنگاه خدای تعالی در آیات بعدی، به بیان حال متخلفان و بهانه تراشان پرداخته، می فرماید:

(إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ وَهُمْ أَغْيَاءُ رَضُوا بَأَن يُكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ \* يَعْتَدِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ قُلْ لَا تَعْتَدِرُوا لَنُؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَّأَنَا اللَّهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ وَسِيرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ \* سَيَخْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لِتُعْرِضُوا عَنْهُمْ فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رَجِسٌ وَمَآوَاهُمْ جَهَنَّمُ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ \* يَخْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِن تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَى عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ \* الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا وَأَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ)؛<sup>۳۵۷</sup>

راه مؤاخذه تنها به روی کسانی باز است که از تو اجازه می خواهند، در حالی که توانگرند [و امکانات کافی برای جهاد دارند]. آنان راضی شدند که با متخلفان [زنان، کودکان و بیماران] بمانند و خداوند بر دل هایشان مهر نهاده، به همین جهت چیزی نمی دانند!

هنگامی که به سوی آنها [که از جهاد تخلف کردند] باز گردید، از شما عذرخواهی می کنند. بگو: عذرخواهی نکنید، ما هرگز به شما ایمان نخواهیم آورد، چرا که خدا ما را از اخبارتان آگاه ساخته

۳۵۶. همان، آیه ۹۱ - ۹۲.

۳۵۷. همان، آیه ۹۳ - ۹۷.

است و خدا و رسولش اعمال شما را می بینند، سپس به سوی کسی که دانای پنهان و آشکار است باز می گردید و او شما را به آنچه انجام می دادید آگاه می کند [و جزا می دهد!]. هنگامی که به سوی آنان بازگردید، برای شما به خدا سوگند یاد می کنند تا از آنها صرف نظر کنید. از آنها اعراض کنید [و روی بگردانید]؛ چرا که به کیفر اعمالی که انجام می دادند، پلیدند و جایگاهشان دوزخ است. برای شما قسم یاد می کنند تا از آنها راضی شوید. اگر شما از آنها راضی شوید، خداوند [هرگز] از جمعیت فاسقان راضی نخواهد شد! اعراب، کفر و نفاقشان شدیدتر است، و به نا آگاهی

از حدود و احکامی که خدا بر پیامبرش نازل کرده، سزاوارترند، و خداوند دانا و حکیم است.

در این آیات، خداوند از نیت های درونی و رفتار منافقانه متخلفان و بهانه تراشان پرده برداشته و بر عدم آمزش و جهنمی بودن آنان تأکید کرده است. خدای متعال خبر می دهد که آنان پس از جنگ نیز برای عذرخواهی و توجیه تخلفشان نزد رسول خداصلی الله علیه وآله خواهند آمد؛ اما از آنجا که صادق نیستند و این عملشان از سر نفاق است، خداوند به رسولش امر می کند که عذر آنها را نپذیرد و به ایشان خبر می دهد! آنان برای ظاهرسازی و جلب رضایت پیامبر خداصلی الله علیه وآله به دروغ قسم می خورند؛ اما خداوند می فرماید تو هرگز از آنها اظهار رضایت نکن.

خداوند در این آیات، این دو گروه را به صراحت پلید و فاسق معرفی کرده و با تعبیر اعراب، بر قرار گرفتن آنان در بالاترین درجات کفر، نفاق و نادانی تأکید فرموده است.

تا اینجا خداوند از پنج گروه سخن گفته است:

۱. مؤمنانی که رسول خداصلی الله علیه وآله را همراهی کرده و با جان و مال در راه خدا جهاد می کنند؛

۲. مؤمنانی که توانایی و تمکن یاری کردن و شرکت در جهاد را ندارند، اما از این موضوع غمگین و ناراحت اند و نسبت به خدا و رسول خیرخواهی می کنند؛

۳. گروهی که توانایی و امکان شرکت در جهاد را ندارند، اما نسبت به خدا و رسولش خیرخواه هم نیستند و عدم شرکت در جهاد آنها را اندوهگین نمی سازد؛

۴. گروهی که با وجود توانایی و تمکن از دستور خدا و رسول او، آشکارا تخلف کرده، از شرکت در جهاد سرباز زده و در خانه های خود می نشینند؛

۵. گروهی که در ظاهر با دستور خدا و رسولش مخالفت نمی کنند، اما برای سرپیچی از فرمان جهاد بهانه تراشی کرده و همراه قاعدان از شرکت در جهاد طفره می روند.

به جز گروه های پنج گانه فوق، خداوند در ادامه آیات، از دو گروه دیگر سخن گفته، می فرماید:

(وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ مَغْرَمًا وَيَتَرَبَّصُ بِكُمُ الدَّوَائِرَ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ  
وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ \* وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ قُرْبَاتٍ  
عِنْدَ اللَّهِ وَصَلَوَاتِ الرَّسُولِ أَلَا إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَهُمْ سَيُدْخِلُهُمُ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ  
رَحِيمٌ)؛<sup>۳۵۸</sup>

گروهی از اعراب چیزی را که انفاق می کنند غرامت محسوب می دارند و انتظار حوادث دردناکی را برای شما می کشند. حوادث دردناک برای خود آنهاست و خداوند شنوا و داناست. گروهی [دیگر] از اعراب، به خدا و روز رستاخیز ایمان دارند و آنچه را انفاق می کنند مایه تقرب به خدا و دعای پیامبر می دانند. آگاه باشید! اینها مایه تقرب آنهاست. خداوند به زودی آنان را در رحمت خویش وارد خواهد ساخت. به یقین خداوند آمرزنده و مهربان است.

براساس این دو آیه شریف، دو گروه از اعراب هستند که در راه خدا انفاق می کنند، اما یک دسته از آنان انگیزه ای غیر از تقرب به خدا دارند و بدون رضایت قلبی انفاق می کنند و آنچه را انفاق کرده اند غرامت محسوب و برای لشکر اسلام آرزوی حوادث ناگوار می کنند. خداوند این گروه را مستحق حوادث دردناک معرفی می کند. دسته دیگر انگیزه ای جز تقرب به خداوند ندارند و خداوند سبحان نیز انفاق آنان را مایه تقریبشان به خویش می داند و از رحمت و آمرزش آنان خبر می دهد. آیه در مقام مدح پیشگامان نخستین از مهاجران، انصار و مدح مؤمنانی است که با نیکوکاری و احسان از پیشگامان نخستین تبعیت می کنند. خداوند سبحان می فرماید:

(وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ الْأَوْلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ  
عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ  
الْفَوْزُ الْعَظِيمُ)؛<sup>۳۵۹</sup>

پیشگامان نخستین از مهاجران، انصار و کسانی که به نیکی از آنها پیروی می کردند، خداوند از آنها خشنود گشت و آنان از خدا خشنود شدند و باغ هایی از بهشت برای آنان فراهم ساخته که نهرها از زیر درختانش جاری است، جاودانه در آن خواهند ماند و این رستگاری عظیم است.

چنان که پیشتر در بررسی ادله اهل سنت بر ادعای عدالت صحابه بیان شد و با تدبر در آیات پیشین روشن تر گردید، این آیه شریف تنها گروهی از اطرافیان پیامبر خداصلی الله علیه وآله را مدح می کند نه تمامی آنان را. این گروه ظاهراً غیر از گروه های هفت گانه ای است که خدای متعال پیشتر درباره آنها سخن گفته است. بلافاصله پس از این آیه نیز این گروه را از منافقانی که در

۳۵۸. همان، آیه ۹۸ - ۹۹.

۳۵۹. همان، آیه ۱۰۰.



اطراف پیامبر هستند جدا می سازد و بدین ترتیب، ممدوح بودن همه صحابه را نفی می کند. خدای متعال درباره وجود منافقان در میان اصحاب پیامبر خداصلی الله علیه وآله می فرماید:

(وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَّرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ)؛<sup>۳۶۰</sup>

از اعرابی که اطراف شما هستند، جمعی منافقند و از اهل مدینه نیز گروهی سخت به نفاق پایبندند، تو آنها را نمی شناسی؛ ولی ما آنها را می شناسیم. به زودی آنها را دو بار مجازات می کنیم. سپس به سوی مجازات بزرگی فرستاده می شوند.

بر این اساس، روشن می شود که منافقان در میان اصحاب رسول خداصلی الله علیه وآله دو دسته بودند:

دسته ای از آنان که نفاقشان آشکار بود و نزد همه به نفاق شناخته می شدند؛ دسته ای دیگر که نفاقشان برای دیگران پوشیده بود. شاید بتوان گفت از سویی گروهی که نفاقشان آشکار بود، همان گروهی هستند که با وجود توانایی و تمکن برای شرکت جستن در جهاد، آشکارا از دستور خدا و رسول او سرباز می زدند و در خانه های خود می نشستند، و از سویی دیگر، منافقانی که نفاقشان پوشیده بود، همان گروه بهانه تراشی بودند که برای پنهان ساختن نفاق درونی خویش، در ظاهر با پیامبر خداصلی الله علیه وآله مخالفت نمی کردند، اما با بهانه تراشی و عذر آوردن، از همراهی با پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و شرکت در جهاد طفره می رفتند. همچنین ممکن است این دو گروه از منافقان غیر از گروه های هفت گانه پیشین باشند، در این صورت اطرافیان و صحابه پیامبر صلی الله علیه وآله براساس این آیات نه گروه می شوند. البته در آیات بعدی خداوند از گروه های دیگری نیز سخن می گوید؛ از جمله گروه های سست ایمان که نه در صف مؤمنان جای دارند و نه می توان آنان را همچون منافقان معاندی شمرد که همواره در مسیر کارشکنی و مخالفت با دستورات خدا و رسولش گام برمی دارند. خدای متعال درباره این گروه می فرماید:

(وَأَخْرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا عَسَىٰ اللَّهُ أَن يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ)؛<sup>۳۶۱</sup>

گروهی دیگر به گناهان خود اعتراف دارند و کارهای نیک و گناه را به هم آمیخته اند. امید می رود که خداوند توبه آنها را بپذیرد. به یقین خداوند آمرزنده و مهربان است.

۳۶۰. همان، آیه ۱۰۱.

۳۶۱. همان، آیه ۱۰۲.

دسته ای دیگر از عناصر سست ایمان وضعیت بدتری دارند و ایمانشان از گروه پیشین نیز ضعیف تر است. خداوند سبحان درباره آنان می فرماید:

(وَأَخْرَوْنَ مُرْجُونَ لَأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ)؛<sup>۳۶۲</sup>

گروهی دیگر به فرمان خدا واگذار شده اند؛ یا [خداوند] آنان را مجازات می کند و یا توبه آنان را می پذیرد و خداوند دانا و حکیم است.

خداوند سپس به افشاگری درباره نیت عده ای از منافقان می پردازد که برای فعالیت های ضد اسلامی مسجدی بنا نهاده اند. در ادامه آیات پیش آمده است:

(وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَلَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَى وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ \* لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لَمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَّطَّهَرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ)؛<sup>۳۶۳</sup>

[گروهی دیگر از آنها] کسانی هستند که مسجدی برای زیان رساندن [به مسلمانان] و [تقویت] کفر و تفرقه افکنی میان مؤمنان و کمینگاه برای کسی که از پیش با خدا و پیامبرش مبارزه کرده بود ساختند. آنان سوگند یاد می کنند که جز نیکی نظری نداشته ایم! اما خداوند گواهی می دهد که آنان دروغ گو هستند؛ از این رو هرگز در آن [مسجد به عبادت] نایست. آن مسجدی که از روز نخست بر پایه تقوا بناشده، شایسته تر است که در آن [به عبادت] بایستی. در آن مردانی هستند که دوست دارند پاکیزه باشند و خداوند پاکیزگان را دوست دارد.

در این آیات، خداوند به روشنی از فعالیت منافقان برای ضربه زدن به پیامبر خداصلی الله علیه وآله، تقویت کفر و تفرقه افکنی میان مؤمنان سخن گفته و از نیت ها و کارهای آنان پرده برداشته است. خداوند رسول خویش را از قرار گرفتن در مسیر دلخواه آنان برحذر می دارد و شهادت می دهد که سوگند آنان برای توجیه کارشان دروغین است. خدای متعال در این آیات نیز صف مؤمنان واقعی را از منافقان جدا می سازد و به صراحت از وجود دو گروه مخالف و متضاد در میان اصحاب و اطرافیان پیامبرصلی الله علیه وآله خبر می دهد و در ادامه، ضمن مدح مؤمنان و بیان اوصاف ایشان، عمل آنان، یعنی یاری رسول خداصلی الله علیه وآله و همراهی با ایشان در جهاد را معامله با خویش می داند و آن را رستگاری عظیم معرفی می کند. خدای تعالی در این آیه می فرماید:

۳۶۲. همان، آیه ۱۰۶.

۳۶۳. همان، آیه ۱۰۷ - ۱۰۸.

إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ؛<sup>۳۶۴</sup>

خداوند از مؤمنان، جان‌ها و اموالشان را در مقابل بهشت خریداری کرده است [به این گونه که] در راه خدا پیکار می‌کنند، می‌کشند و کشته می‌شوند. این وعده حقی است بر او که در تورات، انجیل و قرآن ذکر فرموده است، و چه کسی از خدا به عهدش وفادارتر است؟ اکنون بشارت باد بر شما، به داد و ستدی که با خدا کرده اید، و این است آن رستگاری بزرگ!

«باء» در «بَأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ»، «باء» مقابله و معاوضه است؛ یعنی خداوند با مؤمنان وارد معامله شده است و در مقابل بهشت، فداکاری و ایثار با جان و مالشان آنان را می‌خرد.

خداوند در آیه ای دیگر، تخلف از فرمان پیامبر خداصلی الله علیه وآله، فرار از جنگ، پرهیز از تحمل سختی و حفظ جان را ناشایست می‌شمارد و عمل کسانی را که از سر محافظه کاری و ترس از ضربه دشمن، گامی که موجب خشم کافران شود را برنمی‌دارد، سرزنش کرده و می‌فرماید:

(مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطْؤُنَ مَوْطِنًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوِّ نِيْلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ)؛<sup>۳۶۵</sup>

سزاوار نیست که اهل مدینه و اعرابی که اطراف آن هستند از رسول خدا تخلف جویند و برای حفظ جان خویش، از جان او چشم‌پوشند. این به خاطر آن است که هیچ تشنگی، خستگی و گرسنگی در راه خدا به آنها نمی‌رسد و هیچ گامی که موجب خشم کافران می‌شود برنمی‌دارند و ضربه ای از دشمن نمی‌خورند، مگر اینکه به خاطر آن عمل صالحی برای آنها نوشته می‌شود؛ زیرا خداوند پاداش نیکوکاران را تباه نمی‌کند.

و بالأخره خداوند سبحان در آیات دیگری از سوره توبه، گروه دیگری را با عنوان «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» معرفی می‌کند. چنان که پیشتر بیان شد، این گروه غیر از منافقان هستند و خداوند در آیات متعددی آنان را به منافقان و منافقان را به آنان عطف کرده و این نشانگر این است که مقصود

۳۶۴. همان، آیه ۱۱۱.

۳۶۵. همان، آیه ۱۲۰.

خداوند در این آیات، دو گروه هستند و به عبارت دیگر، منافقان با (فی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ) تفاوت دارند. خدای تعالی درباره این گروه می فرماید:

(وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ \* أُولَئِكَ لَا يَتُوبُونَ وَلَا هُمْ يَذَكَّرُونَ \* وَإِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةً نَظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ هَلْ يَرَاكُمْ مِنْ أَحَدٍ ثُمَّ انصَرَفُوا صَرَفَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ \* لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ \* فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ)؛<sup>۳۶۶</sup>

و اما آنان که در دل هایشان بیماری است، پلیدی بر پلیدیشان افزوده و از دنیا رخت بر بستند در حالی که کافر بودند. آیا آنان نمی بینند که در هر سال، یک یا دو بار آزمایش می شوند؟ باز توبه نمی کنند، و متذکر هم نمی گردند! و هنگامی که سوره ای نازل می شود، برخی از آنان به یکدیگر نگاه کرده، می گویند: «آیا کسی شما را می بیند؟ [اگر از حضور پیامبر بیرون رویم، کسی متوجه ما نمی شود] سپس منصرف می شوند [و بیرون می روند]. خداوند دل هایشان را [از حق] منصرف ساخته؛ چرا که آنان گروهی هستند که به یقین نمی فهمند [و بی دانشند]. پیامبری از خود شما به سویتان آمد که رنج های شما بر او سخت است و اصرار بر هدایت شما دارد و نسبت به مؤمنان رئوف و مهربان است. اگر آنان [از حق] روی بگردانند، [نگران مباش] بگو: «خداوند مرا کفایت می کند. هیچ معبودی جز او نیست، بر او توکل کردم و او صاحب عرش بزرگ است».

براساس آیاتی که مطرح شد، معلوم گردید که وضعیت تمامی اطرافیان و اصحاب پیامبر خداصلی الله علیه وآله یکسان نبوده است؛ بلکه صحابه طیف وسیعی را تشکیل می دهند که در یک سوی آن پیشگامان نخستین قرار دارند، و در سوی دیگر، «فی قلوبهم مرض» و منافقان کارشکنی که نقاب اسلام بر چهره زده و در ضربه زدن به دین خدا، تقویت کفر و تفرقه افکنی میان مؤمنان می کوشند. با این دو گروه، سر، گروه های دوازده گانه را می توان اینگونه تقسیم نمود:

۱. السابقون الأولون؛

۲. مؤمنان همراه کننده با پیامبر خدا؛

۳. مؤمنان ناتوانی که خیرخواه رسول خداوند و عدم امکان همراهی با پیامبر آنان را اندوهگین

می سازد؛

۴. اعرابی که با انگیزه تقرب به خدا انفاق می کنند؛

۵. عناصر سست ایمان که امید آمرزیده شدن آنان می رود؛
۶. عناصر سست ایمانی که مجازات یا آمرزیده شدنشان به قیامت موکول شده؛
۷. منافقانی که نفاقشان آشکار است؛
۸. گروهی که با وجود توانایی شرکت در جهاد، آشکارا با دستور خدا مخالفت کرده و از شرکت در جنگ پرهیز می کنند [قاعدان]؛
۹. گروهی که برای فرار از جنگ بهانه تراشی می کنند؛
۱۰. منافقانی که نفاقشان پوشیده است؛
۱۱. منافقانی که برای ضربه زدن به پیامبر و تقویت کفر می کوشند؛
۱۲. فی قلوبهم مرض.

حال با این اوصاف، آیا می توان با نادیده گرفتن کلام خدا و آیات مطرح شده فوق، به طور کلی به عدالت تمامی صحابه حکم کرد؟ البته آیات فوق تنها بخش کوچکی از آیاتی است که در آنها وضعیت مسلمانان پیرامون پیامبر خداصلی الله علیه وآله بیان شده است و آیات فراوان دیگری نیز در سوره مائده و سایر سوره های قرآن وجود دارد که به صراحت، بیانگر بسیاری منافقان و کمی مؤمنان در اطراف پیامبر خداصلی الله علیه وآله است. آیات مطرح شده، مسلمانان سست ایمان و منافقان را به جهت عدم شرکت در جهاد و فرار از جنگ سرزنش می کند و تاریخ به روشنی گواه آن است که از دیدگاه سنیان، بزرگ ترین اصحاب پیامبر خداصلی الله علیه وآله در تمامی جنگ ها فرار کرده و از مواجهه با مشرکان گریزان بودند و گاهی نیز در به دست آوردن دل آنها می کوشیدند! کسانی که در جنگ احد رسول خداصلی الله علیه وآله را تنها گذاشتند و گریختند و به تصریح خدای متعال، به شرک سابق خویش بازگشتند. آنان که در چنین نیز فرار کردند و در خیبر رسوایی به بار آوردند و در خندق به جای لبیک گفتن به دستور پیامبر خداصلی الله علیه وآله و رفتن به میدان نبرد، سر به زیر افکندند. آیا به راستی همه اینان عادلند؟ قضاوت در این باره را به عهده دانش پژوهان منصف و امی نهیم و به بررسی آیات موجود در این زمینه ادامه می دهیم.

همان طور که اشاره شد، خدای متعال در موارد متعددی «الذین فی قلوبهم مرض» را با عطف به «منافقون» ذکر کرده است. به عنوان نمونه در سوره مبارک انفال، درباره این دو گروه می فرماید:

إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ غَرَّ هَؤُلَاءِ دِينُهُمْ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ<sup>۳۶۷</sup>

یاد آر آن زمانی را که منافقان و کسانی که در دل هایشان مرض است می گفتند: اینان [یعنی

مؤمنان] به دین خود مغرورند. هرکس به خدا توکل کند، همانا خداوند مقتدر و حکیم است.

باز در سوره مبارک احزاب، همین مطلب را به گونه ای دیگر تکرار کرده، می فرماید:

(وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا)؛<sup>۳۶۸</sup>

یاد آر آن زمانی را که منافقان و آنان که در دل هایشان مرض است می گفتند: خدا و رسولش جز

فریب و غرور وعده ای به ما نداده اند.

این دو آیه به روشنی نشانگر این است که منافقان و بیماردلان، با شایعه پراکنی ها و تبلیغات

منفی، در تضعیف جبهه مؤمنان و ایجاد تفرقه در میان آنان، دشمنان دین خدا و کفار را تقویت

می کرده اند. این حقیقتی است که در ضمن بررسی آیات سوره مبارک توبه نیز معلوم شد. فعالیت

آنان به قدری جدی است که خداوند با تهدید از آنان می خواهد که از جوسازی و تشویش اذهان

عمومی دست بردارند و آب در آسیاب دشمن نریزند. خداوند درباره آنان می فرماید:

(لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِبَنَّكَ  
بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا)؛<sup>۳۶۹</sup>

اگر منافقان و کسانی که در دلشان مرض است و شایعه پراکنان در مدینه از کار خود

دست بردارند، تو را بر ضد آنان می شورانیم؛ آنگاه فقط مدت کوتاهی می توانند در کنار تو در این

شهر بمانند.

خدای متعال در آیه ای دیگر، از برخی بیماردلان و کارشکنان با عنوان «فی قلوبهم زیغ» یاد

می کند و درباره آنان می فرماید:

(هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ  
فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ)؛<sup>۳۷۰</sup>

اوست کسی که کتاب را بر تو نازل کرد. برخی از آیات آن محکمات هستند که آنها اصل و ریشه

کتابند و دسته دیگر متشابهاتند. آنان که در دل هایشان انحراف است، به دنبال متشابهاتند تا

فتنه انگیزی کنند.

براساس این آیه شریف، عده ای بوده و هستند که برای فتنه انگیزی و انحراف افکار عمومی، از

برخی آیات متشابه قرآن نیز استفاده می کنند. از این همه آیه ای که درباره منافقان، بیماردلان و فتنه

انگیزان نازل گشته و بر اهمیت شایعه پراکنی و ایجاد تفرقه توسط آنان در صف مؤمنان تأکید شده،

۳۶۸. سوره احزاب، آیه ۱۲.

۳۶۹. همان، آیه ۶۰.

۳۷۰. سوره آل عمران، آیه ۷.

به روشنی استفاده می شود که تعداد این گروه بسیار زیاد و کارهایشان تأثیرگذار بوده است. نکته دیگری که درباره این گروه باید به آن توجه داشت، وجود برخی از این عناصر در ابتدای بعثت پیامبر خداصلی الله علیه وآله در اطراف آن حضرت است. برخی می کوشند تا چنین القاء کنند که پدیده نفاق در مدینه و پس از قدرت گرفتن پیامبر خداصلی الله علیه وآله شکل گرفته و پیش از هجرت در مکه هیچ منافقی وجود نداشته است. این عده ادعا می کنند که تنها انگیزه برای نفاق و تظاهر به اسلام ترس است و منافقان برای حفاظت جان، مال و موقعیت اجتماعی خویش، واقعیت درونی خود را منکشف نمی سازند تا مبدا گزندگی از سوی مؤمنان به آنان برسد تا متحمل ضرر و زیان شوند. از این رو، نفاق هنگامی پدیدار می شود که اسلام قوت و قدرتی داشته باشد، اما چنانچه اسلام و مسلمانان ضعیف و در معرض خطر باشند، در این صورت برای تظاهر به اسلام انگیزه ای وجود ندارد؛ بلکه مؤمنان و مسلمانان در چنین شرایطی باید دین و اعتقادات قلبی خود را مخفی سازند. نفی کنندگان وجود نفاق در مکه، با این استدلال اصرار می کنند که چون در مکه اسلام قدرتی نداشته و مسلمانان همواره از سوی مشرکان قریش مورد آزار و اذیت قرار می گرفتند، پس هرکس در مکه اسلام آورده باشد، از سر طوع و رغبت مسلمان شده است و به عکس مسلمانان در مدینه، دارای اقتدار و عظمت بودند و کسی جرأت مخالفت و حرکت در خلاف مسیر اسلام و مسلمانان را نداشت و نمی توانست علناً از دستورات پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله سرپیچی کند؛ در نتیجه راه نفاق و تظاهر به اسلام را در پیش می گرفت تا از سوی مسلمانان سرکوب نشود و ضرری به وی نرسد.

یکی از کسانی که بر این ادعا پافشاری می کند ابن تیمیه است. وی می گوید:

إِنَّ الْمُهَاجِرِينَ لَمْ يَكُنْ فِيهِمْ مَنَافِقٌ أَصْلًا، وَذَلِكَ لِأَنَّ الْمُهَاجِرِينَ إِنَّمَا هَاجَرُوا بِاخْتِيَارِهِمْ لَمَّا آذَاهُمُ الْكُفَّارُ عَلَى الْإِيمَانِ وَهُمْ بِمَكَّةَ لَمْ يَكُنْ يُؤْمِنُ أَحَدُهُمْ إِلَّا بِاخْتِيَارِهِ بَلْ مَعَ احْتِمَالِ الْأَذَى لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ يَحْتَاجُ أَنْ يَظْهَرَ الْإِيمَانَ وَيَبْطِنَ الْكُفْرَ، لِأَسِيْمَا إِذَا هَاجَرَ إِلَى دَارٍ يَكُونُ فِيهَا سُلْطَانُ الرَّسُولِ عَلَيْهِ، وَلَكِنْ لَمَّا ظَهَرَ الْإِسْلَامُ فِي قِبَائِلِ الْأَنْصَارِ صَارَ بَعْضُ مَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِقَلْبِهِ يَحْتَاجُ إِلَى أَنْ يَظْهَرَ مَوَافَقَةَ قَوْمِهِ، لِأَنَّ الْمُؤْمِنِينَ صَارَ لَهُمْ سُلْطَانٌ وَعِزٌّ وَمَنْعَةٌ وَصَارَ مَعَهُمُ السَّيْفُ يَقْتُلُونَ مَنْ كَفَرُوا... .

فَأَمَّا إِذَا أَظْهَرَ اتِّبَاعَهُ وَمَوَافَقَتَهُ عَلَى مَا يَعَادِيهِ عَلَيْهِ جُمْهُورُ النَّاسِ وَقَدْ صَبَرَ عَلَى أَذَى الْمَعَادِينَ وَبَذَلَ الْأَمْوَالَ فِي مَوَافَقَتِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونَ هُنَاكَ دَاعٍ يَدْعُو إِلَى ذَلِكَ مِنَ الدُّنْيَا، لِأَنَّهُ لَمْ يَحْصُلْ لَهُ بِمَوَافَقَتِهِ فِي مَكَّةَ شَيْءٌ مِنَ الدُّنْيَا لَا مَالَ وَلَا رِيَاسَةً وَلَا غَيْرَ ذَلِكَ بَلْ لَمْ يَحْصُلْ لَهُ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا مَا هُوَ أَذَى وَمَحْنَةٌ وَبَلَاءٌ، وَالْإِنْسَانُ قَدْ يَظْهَرُ مَوَافَقَتَهُ لِلْغَيْرِ، إِمَّا

لغرض یناله منه، أو لغرض آخر یناله بذلک مثل أن یقصد قتله أو الإحتیال علیه. وهذا  
کله کان منتفياً بمکه؛<sup>۳۷۱</sup>

همانا در میان مهاجران اصلاً منافقی نبوده است، چرا که مهاجران در مکه بودند و به جهت ایمانشان از سوی کفار مورد اذیت قرار می گرفتند؛ از این رو به اختیار خویش مهاجرت کردند و هیچ یک از آنان ایمان نیاورد مگر از روی اختیار؛ بلکه با وجود احتمال اذیت [از سوی مشرکان]، احدی نیازمند آن نبود تا به ایمان تظاهر کرده و کفرش را مخفی سازد، بهویژه آنگاه که به سرزمینی هجرت کردند که پیامبر خداصلی الله علیه وآله در آن حکومت و سلطه داشت [پس احتمال وجود نفاق در آنها منتفی خواهد بود]، لیکن آنگاه که اسلام در قبیله های انصار غلبه یافت و چیره شد، برخی از کسانی که در دل ایمان نیاورده بودند احتیاج پیدا کردند که با قوم خود اظهار موافقت کنند، چرا که مؤمنان سلطه، عزت و توانایی یافته و با شمشیر هرکس را که کفر می ورزید می کشتند... اما اگر کسی پیروی و موافقت خود را از آنچه عموم مردم با آن دشمنی دارند آشکار سازد و بر اذیت دشمنان شکبیا بوده و در موافقت خویش با آنچه مردم مخالفند اموالش را بذل کند، بدون آنکه انگیزه ای هم چون کسب مال دنیوی او را به این کار وا دارد [منافق نیست]؛ چرا که به سبب موافقت وی [با رسول خداصلی الله علیه وآله] در مکه، چیزی از امور مادی دنیوی کسب نمی کند، [اموری هم چون] مال، ریاست و مواردی از این قبیل از امور دنیوی برای او حاصل نمی شود جز آنچه موجب اذیت، سختی و بلا است. در حالی که انسان آن گاه تظاهر به موافقت با دیگری می کند که از ناحیه وی به مقصود خویش برسد و یا غرض دیگری داشته باشد که با این همراهی، به آن دست یابد؛ مثل آنکه قصد کشتن یا گول زدن او را داشته باشد که همه این فرض ها در مکه منتفی بوده است.

ابن تیمیه این سخن را در مقام دفاع از ابوبکر گفته است؛ اما باید دانست که سخن وی با کلام خدا ناسازگار است. ضمن اینکه وی انگیزه های نفاق را به ترس و طمع برای رسیدن به مال و قدرت در کوتاه مدت منحصر ساخته است، در حالی که فرد می تواند برای دستیابی به مطامع خویش، در دراز مدت نیز برنامه ریزی کند و برای مدتی طولانی تا رسیدن به هدف خویش، راه نفاق را در پیش گیرد. علی رغم تلاش ابن تیمیه برای نفی وجود نفاق در مکه، خداوند در سوره مدثر که به اتفاق همه قرآن پژوهان فریقین تمام آیات آن مکی است، از وجود گروه «فی قلوبهم مرض» در سال های آغازین بعثت رسول خداصلی الله علیه وآله خبر می دهد. خدای متعال در آیه سی و یکم از این سوره مبارک می فرماید:



(وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا لِيَسْتَيْقِنَ  
الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَيَزِدَّ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا وَلَا يَرْتَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ  
وَالْمُؤْمِنُونَ وَيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْكَافِرُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا  
كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ وَمَا هِيَ إِلَّا  
ذِكْرٌ لِلْبَشَرِ)؛<sup>۳۷۲</sup>

مأموران دوزخ را فقط فرشتگان [عذاب] قرار دادیم و تعداد آنان را جز برای آزمایش کافران معین  
نکردیم تا اهل کتاب [یهود و نصارا] یقین پیدا کنند و بر ایمان مؤمنان بیفزایند، و اهل کتاب و  
مؤمنان [در حقایق این کتاب آسمانی] تردید به خود راه ندهند و بیماردلان و کافران بگویند: «خدا  
از این توصیف چه منظوری دارد؟» [آری!] این گونه خداوند هرکس را بخواهد گمراه می سازد و  
هرکس را بخواهد هدایت می کند! و لشکریان پروردگارت را جز او کسی نمی داند، و این جز  
هشدار و تذکری برای انسان ها نیست!

این آیه شریف به صراحت از وجود «فی قلوبهم مرض» در کنار رسول خداصلی الله علیه وآله در  
سال های آغازین بعثت خبر می دهد و از سوی دیگر، اهل ایمان و تظاهر کنندگان به اسلام در  
هنگام نزول این آیه شریف اندک و افرادشان مشخص و معین است و در میان این افراد معین، به  
سادگی می توان مؤمنان واقعی را از بیماردلان جدا ساخت و «فی قلوبهم مرض» را شناسایی کرد.  
به همین روی، امثال ابن تیمیه بر نفی وجود نفاق در مکه پیش از هجرت اصرار می کنند و بهانه  
نبود انگیزه برای نفاق در مکه، در پنهان ساختن حقیقتی که خداوند به روشنی بیان کرده است  
می کوشند؛ اما امامان معصوم علیهم السلام که به عنوان حافظان دین مسئول پاسخ به شبهات و رفع  
شبهه از اذهان مؤمنان هستند، به این شبهه به روشنی پاسخ داده اند. در کتاب شریف / احتجاج آمده  
است:

قال المهدي عليه السلام: ... أمّا ما قال لك الخصم بأنهما أسلما طوعاً أو كرهاً، لمّ لمّ تقل  
بل إنّهما أسلما طمعاً؟ وذلك أنّهما يخالطان مع اليهود ويخبران بخروج  
محمّدصلى الله عليه وآله واستيلائه على العرب عن التوراة والكتب المقدسة؛<sup>۳۷۳</sup>

حضرت مهدی علیه السلام فرمودند: ... چرا آنگاه که خصم از تو پرسید «آیا آن دو از روی میل و  
رغبت اسلام آوردند یا به اکراه و اجبار؟» در پاسخ نگفتی که آنان از روی طمع اسلام آوردند؟ و  
سبب اسلام آنان این بود که آنها با یهود آمیختگی و آمد و شد داشتند و یهودیان خبر خروج

۳۷۲. سوره مدثر، آیه ۳۱.

۳۷۳. الاحتجاج: ۲ / ۴۶۵.

پیامبر صلی الله علیه وآله و چیرگی ایشان بر عرب را از تورات و کتب مقدس خویش به آنان داده بودند.

در این حدیث شریف، به زیبایی پرده از سر نفاق عده ای از گروندگان به اسلام در آغاز بعثت برداشته شده است به گونه ای که استبعاد از میان می رود و معنای صحیح کلام خدای متعال در سوره مبارک مدثر آشکار می گردد. در نتیجه با این استدلال روشن، هرگز احدی نمی تواند ادعا کند که آیات قرآن بر عدالت تمامی صحابه دلالت دارد. خدای متعال در برخی آیات قرآن، از وجود گروهی در اطراف پیامبر خدا صلی الله علیه وآله خبر می دهد که باید بخشی از صدقات را برای پیشگیری از شر آن گروه به آنان پرداخت کرد. از این گروه در قرآن با عنوان «المؤلفه قلوبهم» یاد شده است. خداوند سبحان می فرماید:

﴿إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبِهِمْ﴾؛<sup>۳۷۴</sup>

همانا صدقات برای فقرا، افراد مسکین و کارگزاران آن و برای کسانی است که باید دل هایشان را به دست آورد.

روشن است که تألیف قلب و به دست آوردن دل گروهی لازم است، چرا که عدم رسیدگی به آنان سبب شرارتشان می شود. برخی پنداشته اند که تألیف قلوب برای بیگانگان و به منظور گرایش آنان به اسلام است؛ اما اولاً این با سیاق آیه سازگاری ندارد، و ثانیاً خداوند هرگز کسی را با تهدید و تطمیع به دین خویش فرا نمی خواند و به صراحت می فرماید: ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ﴾؛ یعنی دین الاهی حقیقتی روشن است که عقل هر عاقلی به پذیرش آن حکم می کند و قبول آن هرگز نیاز به تهدید و تطمیع ندارد؛ بلکه خداوند دستور داده است از غیر مسلمانانی که در سرزمین های اسلامی زندگی می کنند، جزیه دریافت شود. بنا بر این، بخشی از صدقات برای تألیف قلوب کسانی است که اظهار اسلام کرده اند؛ اما چنانچه سودی به آنان نرسد، شر به پا می کنند و پیامبر خدا صلی الله علیه وآله را مورد آزار و اذیت قرار می دهند! چنان که خدای متعال در آیه بعد می فرماید:

﴿وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ﴾؛<sup>۳۷۵</sup>

و بعضی از آنها کسانی هستند که پیامبر را اذیت می کنند.

۳۷۴. سوره توبه، آیه ۶۰.

۳۷۵. همان، آیه ۶۱.

از برخی آیات قرآن کریم به روشنی استفاده می شود که بیماردلان و اذیت کنندگان پیامبر صلی الله علیه وآله، بسیار به ایشان نزدیک بوده و مدام به خانه های رسول خدا صلی الله علیه وآله آمد و شد می کرده اند؛ از این رو خداوند خطاب به همسران پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرماید:

(يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ)؛<sup>۳۷۶</sup>

ای همسران پیامبر، با عشوه سخن مگویید تا آن کس که دلش مرض است به طمع بیفتد. روشن است که افراد مشهور به نفاق در مدینه، هرگز به خانه های پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله رفت و آمد نمی کردند و اساساً هیچ ارتباطی با آن حضرت نداشتند؛ بلکه صرفاً برای محافظت از جان، مال و موقعیت خویش تظاهر به اسلام می کردند. به همین روی منظور از «الذی فی قلبه مرض»، مسلماً برخی از آن خواصی هستند که به خانه پیامبر خدا صلی الله علیه وآله رفت و آمد می کردند. به هر تقدیر این آیه شریف هرگز با قول به عدالت صحابه سازگار نیست. صحابه ای که آزار رسول خدا صلی الله علیه وآله را به حدی رسانده بودند که خداوند به عمل آنها اعتراض و آنان را از این کار نهی کرده، می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرٍ نَاظِرِينَ إِنَاهُ وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكَ كَانَ يُؤْذَى النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تُنكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَلِكَ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا)؛<sup>۳۷۷</sup>

ای کسانی که ایمان آورده اید، به خانه های پیامبر داخل نشوید مگر آنکه به شما برای خوردن غذا اذن دهد، بدون آنکه زودتر آمده چشم انتظار آن باشید؛ لیکن وقتی دعوت شدید، داخل شوید و چون غذا خوردید به دنبال کار خود رفته و متفرق شوید و به سخن گفتن [با اهل خانه] انس نگیرید، چرا که با آن کار پیامبر را اذیت می کنید و او از روی حیا اظهار نمی دارد، در حالی که خداوند از اظهار حق حیا نمی کند و چنانچه از همسران پیامبر متاعی می طلبید، از پس پرده بطلبید؛ زیرا این کار برای دل های شما و آنان پاکیزه تر و بهتر است. برای شما جایز نیست که رسول خدا را اذیت کنید و پس از او همسرانش را به نکاح خود در آورید که این کار شما نزد خداوند گناهی بسیار بزرگ است.

۳۷۶. سوره احزاب، آیه ۳۲.

۳۷۷. همان، آیه ۵۳.

این آیه شریف، به روشنی وضعیت نابهنجار اصحاب و اطرافیان پیامبر خداصلی الله علیه وآله را نشان می دهد. براساس آنچه سیوطی در *لباب النقول فی أسباب النزول* و در ذیل این آیه گفته است، این آیه درباره طلحه نازل شده است.<sup>۳۷۸</sup> طلحه و ابوبکر هر دو از قبیله تیم هستند؛ از این رو با هم نسبت خویشاوندی دارند و از نظر قبیله ای پسرعمو محسوب می شوند. سیوطی می گوید که روزی طلحه با عایشه آهسته و سری گفتگو می کردند و چون پیامبر خداصلی الله علیه وآله این صحنه را مشاهده کرد، ناراحت شد و اعتراض کرد. طلحه گفت: عایشه دختر عموی من است و من و او حرف بدی نمی زدیم؛ اما پیامبر خداصلی الله علیه وآله بر ناراحتی خویش از این عمل تأکید کرد. بنا به گفته سیوطی، طلحه به عایشه وعده می داد که پس از رحلت پیامبرصلی الله علیه وآله با او ازدواج خواهد کرد و این آیه برای نهی از این کار نازل شده است. سیوطی همین داستان را بدون ذکر نام طلحه و عایشه در *الدرالمشور* نیز نقل کرده است. وی می نویسد:

أخرج ابن جرير عن ابن عباس رضى الله عنهما أنّ رجلا أتى بعض أزواج النبي صلى الله عليه وآله فكلمها وهو ابن عمها. فقال النبي صلى الله عليه وآله: «لا تقومنّ هذا المقام بعد يومك هذا». فقال: يا رسول الله، إنّها ابنة عمي، والله ما قلت لها منكراً، ولا قالت لي. قال النبي صلى الله عليه وآله: «قد عرفت ذلك أنّه ليس أحد أغير من الله، وأنه ليس أحد أغير منّي»، فمضى، ثمّ قال: يمعنى من كلام ابنة عمي لاتزوجنّها من بعده. فأنزل الله هذه الآية؛<sup>۳۷۹</sup>

ابن جریر به نقل از ابن عباس آورده است: مردی نزد برخی از همسران پیامبرصلی الله علیه وآله آمد و با او سخن گفت، در حالی که او دختر عمویش بود. آنگاه پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «پس از این دیگر چنین کاری را نکن». وی گفت: ای رسول خدا، این دختر عموی من است. به خدا سوگند سخن بدی به وی نگفتم و او نیز حرف بدی به من نزده است. پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «آنچه را گفتم دانستی! همانا احدی غیرتمندتر از خداوند نیست و احدی [غیر از خدا هم] از من غیرتمندتر نیست». این ماجرا گذشت، سپس وی گفت: پیامبر مرا ازسخن گفتن با دختر عمویم منع کرد، برای اینکه می خواستم او را بعد از پیامبر به ازدواج خویش درآورم؛ از این رو خداوند این آیه را نازل کرد.

۳۷۸. ر.ک: *لباب النقول فی أسباب النزول*: ۱۷۹.

۳۷۹. *الدرالمشور*: ۱۹۴/۸.

به راستی یک انسان شریف با فردی عادی چنین معامله ای می کند که بزرگ ترین اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله - به زعم سنیان - با ایشان کرده اند؟ آیا با این اوصاف می توان ادعا کرد که همه صحابه عادلند؟

خدای تعالی در آیه ای دیگر، از وجود برخی پیامبر خدا صلی الله علیه وآله خبر می دهد که تا وقتی با ایشان همراهی می کنند که به نفعشان باشد؛ اما اگر به خاطر همراهی با پیامبر صلی الله علیه وآله ضرری متوجه آنان گردد، از دین برمی گردند و مستوجب خسران در دنیا و آخرت می شوند. خداوند سبحان درباره این گروه می فرماید:

(وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ)؛<sup>۳۸۰</sup>

برخی از مردم خدا را تنها به زبان می پرستند [و ایمان قلبیشان بسیار ضعیف است]. همین که [دنیا به آنها رو کند] خیری به آنان برسد، حالت اطمینان پیدا می کنند؛ اما اگر مصیبتی برای امتحان به آنان برسد، دگرگون می شوند [و به کفر رو می آورند. به این ترتیب] هم دنیا را از دست داده اند و هم آخرت را و این همان خسران و زیان آشکار است.

خداوند همچنین درباره این گروه می فرماید:

(قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَكَمَا يَدْخُلُ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ)؛<sup>۳۸۱</sup>

عرب ها گفتند: ایمان آورده ایم. بگو: شما ایمان نیاورده اید؛ لیکن بگویید اسلام آورده ایم، اما هنوز ایمان وارد قلب شما نشده است! اگر از خدا و رسولش اطاعت کنید، چیزی از پاداش کارهای شما را فروگذار نمی کند و خداوند آمرزنده مهربان است.

با وجود چنین افرادی در میان اصحاب پیامبر خدا صلی الله علیه وآله، چگونه می توان به عدالت تمامی صحابه حکم کرد؟ این چه مکتبی است که بدون توجه به آیات قرآن کریم می کوشد تمامی اطرافیان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، حتی آنان را که در طفولیت یک بار ایشان را دیده اند و یا عرب های قبایل مختلف را که یک بار برای دیدار رسول خدا صلی الله علیه وآله به مدینه آمده اند و یا تجار و مسافرانی که در سفر یا مسیر خود در مدینه یک لحظه پیامبر صلی الله علیه وآله را دیده اند را عادل معرفی می کند؟ و انگیزه این مکتب از عادل شمردن همه این افراد چیست؟ آیا این کار انگیزه ای جز مخالفت با اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وآله دارد، اهل بیتهای که به حکم روشن قرآن از

۳۸۰. سوره حج، آیه ۱۱.

۳۸۱. سوره حجرات، آیه ۱۴.

عصمت الاهی برخوردارند و یگانه راه مطمئن برای دستیابی به سنت و علوم قرآن هستند. آیا درست است که یگانه حامی پیامبر خداصلی الله علیه وآله در روزهای سخت را کنار زد و به کسانی تمسک جست و کسانی را عادل شمرد که برخلاف دستور خدا در جنگ ها به دشمن پشت می کرده اند. خدای متعال درباره این گروه می فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحَفًا فَلَا تُلُوهُمُ الْأُدْبَارَ \* وَمَنْ يُؤَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبرَهُ إِلَّا مَتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّرًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ<sup>۳۸۲</sup>;

ای کسانی که ایمان آورده اید، اگر با انبوه کافران در میدان نبرد رو به رو شدید، هرگز به آنان پشت نکنید و هرکس در آن هنگام به دشمن پشت کند، بر کسی که برای تجدید قوا عقب نشینی می کند و یا برای جمع نیرو و همکاری با نیروهای دیگر به عقب می رود [کسی که به قصد فرار به دشمن پشت می کند] به غضب خداوند گرفتار خواهد شد و جایگاهش جهنم است و بازگشتگاه بدی دارد.

براساس این آیه، فرار از جنگ گناهی عظیم محسوب می شود و فرار کننده مستوجب عذابی سخت و جایگاهش جهنم است. بر همین اساس، فرار از «زحف» یکی از کبائر شمرده می شود؛ چرا که یکی از ملاک های کبیره بودن گناه آن است که خداوند سبحان عذاب جهنم را به عنوان مجازات آن معین کرده باشد. از سوی دیگر، تاریخ به روشنی گواه آن است که عموم اصحاب مشهور، بزرگان و مشایخ قوم، از رویارویی با دشمن گریزان بودند و در برخی جنگ ها فرار را بر قرار ترجیح می دادند. ابن سعد در *الطبقات الکبری* به سند صحیح، از ابوبکر روایت می کند که وی در زمره نخستین فرارکنندگان در جنگ احد بوده است. وی به نقل از عایشه می نویسد:

حدثني أبو بكر قال: كنت في أول من فاء إلى رسول الله صلى الله عليه وآله يوم أحد!<sup>۳۸۳</sup>

ابوبکر برای من نقل کرد که: من نخستین کسی بودم که در روز احد، از جنگ به سوی پیامبر باز گشتم.

فرار بزرگان اصحاب از جنگ به گونه ای مسلم و روشن است که احدی نمی تواند این موضوع را کتمان و انکار کند؛ از این رو اهل سنت ضمن اقرار به این موضوع، در توجیه آن می کوشند و ادعا می کنند که هرچند فرار از جنگ گناهی بزرگ و از کبائر شمرده می شود، اما صحابه بزرگی

۳۸۲. سوره انفال، آیه ۱۵ - ۱۶.

۳۸۳. *الطبقات الکبری*: ۳ / ۲۱۸.

که مرتکب چنین گناهی شده اند احتمالاً از این عمل توبه کرده اند و به حکم «من تاب من الذنب، کان کمن لا ذنب له» باید آنان را تبرئه کرد!

اما باید دانست که فرار از جنگ و ارتکاب کبیره توسط بزرگان اصحاب امری روشن و بدیهی است، اما توبه آنان هرگز ثابت نشده و ادعایی است که پیروان آنها مطرح می کنند و این ادعا نیز إخبار از یک امر باطنی است، در حالی که هیچ کس به باطن افراد راهی ندارد و نمی تواند از آن خبر دهد. پس هرگز نمی توان به واسطه یک امر مشکوک و إخبار عده ای از یک امر باطنی، از امری مسلم و یقینی دست برداشت. به عبارت دیگر رفع ید از امور قطعی با استناد به إخبار ظنی، آن هم إخبار از یک امر باطنی هرگز جایز نیست.

افزون بر همه اینها، قول به احتمال توبه فرار کنندگان از جنگ با آیات دیگر قرآن سازگار نیست؛ چراکه خداوند نیت فرار کنندگان در جنگ أحد را آشکار ساخته و از قصد آنان بر بازگشت به شرک پیشین خبر می دهد. خدای متعال خطاب به فرار کنندگان از جنگ احد می فرماید:

(وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ)؛<sup>۳۸۴</sup>

محمد نیست مگر پیامبری که پیش از او پیامبرانی بوده اند. اگر او بمیرد یا کشته شود، شما به شرک سابق خود باز می گردید؟ و هرکس به پیشینه خود بازگردد، هرگز به خدا ضرری نمی رسد و خداوند به زودی شاکران را پاداش خواهد داد.

«إنقلاب علی الأعقاب» به معنای بازگشت قهقرایی و کنایه از ارتداد است. آلوسی در این باره می نویسد:

والإنقلاب علی الأعقاب فی الأصل الرجوع القهقري، وأريد به الإرتداد والرجوع إلى ماكانوا عليه من الكفر؛<sup>۳۸۵</sup>

بازگشت به عقب و گذشته در اصل به معنای بازگشت قهقرایی است و مراد از آن، ارتداد و بازگشت به کفری است که در آن بوده اند.

بنا بر این خداوند سبحان در این آیه شریف، به روشنی از ارتداد عده ای از اطرافیان پیامبر خداصلی الله علیه وآله خبر می دهد که منتظر رحلت ایشان هستند تا به شرک سابق خویش باز گردند.

۳۸۴. سوره آل عمران، آیه ۱۴۴.

۳۸۵. تفسیر آلوسی: ۴ / ۷۳.

به همین سبب است که شفاعت پیامبر خداصلی الله علیه وآله درباره آنان کارساز نیست و شامل حال آنها نمی گردد؛ چنان که احمد در مسند خود می گوید:

عن ابن مسعود أن رسول الله صلى الله عليه وآله قال: «أنا فرطكم على الحوض، وسأنازع رجالاً فأغلب عليهم، فلأقولن ربّ أصحابي أصحابي». فليقالن لي: «إنك لا تدري ما أحدثوا بعدك»؛<sup>۳۸۶</sup>

از ابن مسعود روایت شده است که پیامبر خداصلی الله علیه وآله فرمود: «من پیش از شما در کنار حوض خواهم بود و مردانی را از من جدا کرده و از نوشیدن از حوض باز خواهند داشت، پس من بر آنان اشراف یافته خواهم گفتم: پروردگارا، اصحابم اصحابم!» پس به من گفته می شود: «تو نمی دانی که آنان پس از تو مرتکب چه کارها و رفتارهایی شده اند!»

مسلم نیز در صحیح خود، مشابه همین حدیث را روایت کرده است. در صحیح مسلم آمده است: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «أنا فرطكم على الحوض ولأنازعن أقواماً ثم لأغلبن عليهم». فأقول: «يا ربّ، أصحابي أصحابي»، فيقال: «إنك لا تدري ما أحدثوا بعدك»؛<sup>۳۸۷</sup>

پیامبر خداصلی الله علیه وآله فرمود: «من در حضور بر سر حوض بر شما پیشی خواهم جست در حالی که گروهی را از کنار حوض جدا خواهم ساخت. من بر آنان چیره شده، می گویم: «پروردگارا، اصحابم اصحابم!» پس گفته می شود: «تو نمی دانی که آنان پس از تو مرتکب چه کارهای زشت و بدعت گزاری هایی شده اند!»

و در صحیح بخاری نیز آمده است:

قال النبي صلى الله عليه وآله: «أنا فرطكم على الحوض ليرفعن الي رجال منكم حتى إذا أهويت لأناولهم اختلجوا دوني»، فأقول: «إي، ربّ اصحابي». فيقول: «لا تدري ما أحدثوا بعدك»؛<sup>۳۸۸</sup>

پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «من پیش از شما در کنار حوض حاضر می شوم و مردانی از شما را به نزد من می آورند تا اینکه دست دراز می کنم تا آنها را از حوض بنوشانم که آنان از کنار من بیرون کشیده می شوند. آنگاه می گویم: «پروردگارا، اصحابم!» می فرماید: «تو نمی دانی که پس از تو چه کارهای زشت و چه بدعت گزاری هایی کرده اند.»

احمد در مسند خویش، حدیث دیگری از ابن عباس روایت می کند که در آن به ارتداد برخی از اصحاب رسول خداصلی الله علیه وآله تصریح شده است. وی می نویسد:

۳۸۶. مسند احمد: ۱ / ۴۵۳.

۳۸۷. صحیح مسلم: ۷ / ۶۸.

۳۸۸. صحیح البخاری: ۸ / ۸۷.



عن ابن عباس قال: قام فينا رسول الله صلى الله عليه وآله بموعظة فقال: «إنكم محشورون إلى الله تعالى حفاة عراة غرلا...». قال: «ثم يؤخذ بقوم منكم ذات الشمال». قال ابن جعفر: وإِنَّه سبجاء برجال من أمتي فيؤخذ بهم ذات الشمال فأقول: «يا رب أصحابي». قال: فيقال لي: «إنك لا تدري ما أحدثوا بعدك. لم يزلوا مرتدين على أعقابهم مذ فارقتهم»<sup>٣٨٩</sup>

از ابن عباس نقل شده که گفت: رسول خداصلی الله علیه وآله در میان ما به موعظه برخاست و فرمود: شما به سوی خدای تعالی محشور خواهید شد در حالی که فرسوده، عریان و گرفتارید... [در ادامه] فرمود: «سپس گروهی از شما در صف اصحاب شمال قرار داده می شوید».

ابن جعفر گفت: همانا به زودی مردانی از امت من خواهند آمد که آنها در صف اصحاب شمال قرار داده می شوند. آنگاه من می گویم: «ای پروردگار، اصحاب! به من گفته می شود: «تو نمی دانی که بعد از تو چه کارهای بد و بدعت هایی مرتکب شدند و از هنگامی که از میانشان رفتی، همواره به شرک پیشین خود بازگشته و مرتد شدند».

بخاری نیز همین حدیث را آورده، اما عبارتی که در آن به ارتداد برخی اصحاب تصریح شده است را حذف کرده است! بخاری می نویسد:

خطب رسول الله صلى الله عليه وآله فقال: «يا أيها الناس، إنكم محشورون إلى الله حفاة عراة غرلا... إلا أنه يجاء برجال من أمتي فيؤخذ بهم ذات الشمال فأقول: «يا رب، أصحابي!» فيقال: «إنك لا تدري ما أحدثوا بعدك»<sup>٣٩٠</sup>

رسول خداصلی الله علیه وآله خطبه خواند و فرمود: «ای مردم، همانا شما به سوی خدا محشور می شوید درحالی که فرسوده، عریان و گرفتارید... بدانید که مردانی از امت من آورده می شوند و در صف اصحاب شمال قرار می گیرند. آنگاه من می گویم: پروردگار، اصحاب! به من گفته می شود: «تو نمی دانی که پس از تو چه کارهای بد و بدعت هایی مرتکب شده اند».

بخاری در جای دیگر از صحیح خود، همین حدیث را از ابوهریره روایت کرده و در این روایت به روشنی از ارتداد برخی صحابه سخن به میان آورده است. وی می نویسد:

عن أبي هريرة عن النبي صلى الله عليه وآله قال: بينا أنا قائم إذا زمرة حتى إذا عرفتهم خرج رجل من بيني وبينهم فقال: «هلم». فقلت: أين؟ قال: «إلى النار والله». قلت: وما شأنهم؟ قال: «إنهم ارتدوا بعدك على أديبارهم الفهقري. ثم إذا زمرة حتى إذا عرفتهم خرج رجل

٣٨٩. مستند احمد: ١ / ٢٣٥.

٣٩٠. صحيح البخاری: ٥ / ١٩١.

من بینی و بینهم». فقال: «هلم». قلت: أين؟ قال: «إلى النار والله». قلت: ما شأنهم؟ قال: «إنهم ارتدوا بعدك على أديبارهم القهقري. فلا أراه يخلص منهم إلا مثل همل النعم»؛<sup>۳۹۱</sup>

از ابوهریره، از پیامبر صلی الله علیه وآله روایت شده که فرمود: «من در میان گروهی می ایستم و آنان را می شناسم. مردی از میان من و آنان خارج شده، [خداوند] خواهد گفت: «جلو بیا». می گویم: «کجا؟». می گوید: «به سوی آتش». به خدا می گویم: «جایگاه اینان این نیست!» می گوید: «آنها پس از تو مرتد شدند و به قهقرا و به گذشته خود بازگشتند». سپس در میان گروه دیگری قرار می گیریم و آنها را می شناسم و مردی نیز از میان من و آنها بیرون می رود و [خداوند] می گوید: «جلو بیا». می گوید: «به کجا؟». می گوید: «به سوی آتش!» به خدا می گویم: «جایگاه اینها نیز این نیست!» می گوید: «اینها پس از تو مرتد شده و به شرک پیشین خود بازگشته اند».

آنگاه نمی بینم جز عده بسیار اندکی از آنها رهایی یابند.

«همل النعم» کنایه از تعداد بسیار اندک است. ابن منظور در *لسان العرب* می نویسد:

فی حدیث الحوض: فلا یخلص منهم إلا مثل همل النعم؛ الهمل: ضوالّ الإبل، وأحدها هامل، أى أنّ الناجی منهم قلیل، فی قلّة النعم الضالّة؛<sup>۳۹۲</sup>

در حدیث حوض که آمده است: به جز «مثل همل النعم»، کسی از میان آنها رهایی نمی یابد. همل به معنای شتر ضعیفی است که نادیده گرفته می شود و واحد آن، هامل است؛ یعنی نجات یابندگان از میان آنها به کمی چهارپای رها شده است.

#### احادیث

با رجوع به احادیث بسیاری که درباره صحابه وارد شده است، درمی یابیم که تئوری موهوم عدالت تمامی صحابه به هم پاشیده و پایه های سست این نظریه عیان است. در مباحث گذشته به برخی از رفتارهای صحابه پیامبر که به یقین در نزد هر عاقل منصفی منافات با عدالت آنان دارد پرداختیم. در آنجا به گناهای همچون کذب و شهادت زور، قتل و زنا، محصنه، بیع خمر، خرید و فروش بت، بیع ربوی، گرفتن ربا، دروغ و خیانت، و فتوا به غیرعالم اشاره شد که برخی از صحابه مرتکب شده بودند اشاره شد که خود حاکی از عدم عدالت آنان است. از این گونه رفتارهای منافی با عدالت که در منابع معتبر اهل سنت آمده است بسیار مشاهده می شود که برای هر صاحب و فکری مطالب حقی همین مقدار کفایت خواهد کرد.

۳۹۱. صحیح البخاری: ۲۰۸ / ۷.

۳۹۲. لسان العرب: ۷۱۰ / ۱۱.

حاصل آنکه هم در آیات قرآن به روشنی از نفاق و ارتداد اکثر اطرافیان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله خبر داده شده، و هم در روایات فریقین به این حقیقت تصریح شده است. در نتیجه با وجود این همه آیه و روایت مورد اتفاق فریقین، هرگز کسی نمی تواند ادعا کند که قرآن بر عدالت تمامی صحابه دلالت دارد، مگر جاهل متعصب!



خاتمه



پس از بررسی معنای لغوی و اصطلاحی صحابه و ارائه دیدگاه عالمان اهل سنت در این باره و پس از بررسی و نقد ادله اهل سنت مبنی بر عدالت تمامی صحابه، به شواهد قرآنی و روایی بر عدم عدالت برخی از صحابه اشاره شد. نتیجه سخن، رد ادعا و شکسته شدن سدّ عدالت تمامی صحابه بود. عدالت صحابه ای که عالمان جدید اهل سنت نیز به آن پایبند نبوده و در رد این ادعا، به درستی و بدون تعصب قلم زده اند.

اما نکته ای که در پایان بحث لازم است به آن پرداخته و رسیدگی شود، بررسی انظار نویسنده ای است که در قالب حداقل دو نوشتار قرآنی خود با نام *التفسیر الاثری الجامع و التفسیر و المفسرون*، به اظهار نظر درباره صحابه و تابعان مبادرت کرده است که در انتهای بحث عدالت صحابه، لازم است به برخی از انظار وی اشاره و به اختصار رسیدگی شود. البته به پاره ای از انظار او در مباحث گذشته اشاره و نقد شد و در این مجال در صدد بررسی برخی دیگر از انظار این نویسنده هستیم.

صحابه ستارگان آسمان، چراغهای تاریکی و نشانه های هدایت!

ایشان در هر دو نوشته خود، بزرگان صحابه را ستارگان آسمان، چراغهای روشن در تاریکی و نشانه های هدایت دانسته است. وی در این باره می نویسد:

كان أعيان الصحابة كثرةً منتشرين في البلاد كنجوم السماء، و مصابيح الدجى و أعلام الهدى، أينما حلّوا أو ارتحلوا من بقاع الأرض، و بذلك ازدهرت معالم الدين و انتشرت تعاليم الإسلام و شاع و ذاع مفاهيم الكتاب و السنّة القويمه بين العباد و في مختلف البلاد؛<sup>۳۹۳</sup>

بزرگان صحابه، به جهت بیشترین تاثیر در نشر علوم در بلاد مختلف به مانند ستارگان آسمان، چراغهای تاریکی و نشانه های هدایت بقیه ترجمه در برگه نوشته شده است.

گویا که علت این فضیلت سازی، برخی روایاتی است که با تاثیر از آنها، چنین نظری را ابراز داشته است که از آن جمله می توان به روایت «اصحابی کالنجوم بأیهم اقتدیتم اهتدیتم» اشاره نمود. بررسی سند و دلالت این روایت در مباحث پیشین گذشت که نه سند آن صحیح بود و نه دلالت

آن بر مدعا تمام. اما ایشان این روایت را از منابع شیعی و به نقل از امام صادق علیه السلام، از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله آورده است که در مباحث گذشته نیز به آن پرداختیم. آنچه در باره استناد وی به این روایت قابل توجه است و از سویی تأسف آور، تقطیع روایت است، زیرا ایشان برای اثبات مدعای خود، فقط به صدر روایت تمسک کرده و می نویسد:

و روی ابو جعفر الصدوق بإسناده الی إسحاق بن عمار، عن جعفر بن محمد، عن آبائه علیهم السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله: «ما وجدتم فی کتاب الله عزوجلّ فالعمل لکم به لا عذر لکم فی ترکه، وما لم یکن فی کتاب الله عزوجلّ وکانت فیہ سنّة منی فلا عذر لکم فی ترک سنتی، وما لم یکن فیہ سنّة منی فما قال أصحابی فقولوا به، فإنّما مثل أصحابی فیکم کمثل النجوم بآیها أخذ اهتدی».<sup>۳۹۴</sup>

وی تا اینجای متن را که سازگار با نظریه خویش است نقل کرده است؛ ولی با رجوع به ادامه یا ذیل روایت، می توان دریافت که منظور پیامبر از اصحابی که به مانند ستارگان وسیله هدایت بشرند، اهل بیت پیامبرند نه صحابه اصطلاحی مورد بحث. از این رو آنگاه که در این روایت، از پیامبر اکرم درباره مصادیق صحابه پرسیده می شود که «و من اصحابک؟»، ایشان در جواب می فرماید: «اهل بیته».

به هر روی، به چه توجیه علمی و به چه قیمتی باید در مسیر اثبات عدالت تمامی صحابه گام برداشت؟ و این همه اصرار بی پایه و خلاف وجدان علمی برای چیست؟!

بر فرض نبود ذیل روایت، آیا ایشان ملتزم به دلالت روایت می شوند؟ آیا - همان طور که در گذشته بیان شد- با توجه به دلالت روایت مبنی بر عصمت صحابه، ایشان نیز قائل به عصمت جمیع صحابه خواهند بود؟ به یقین خیر؛ زیرا نه اهل سنت به این سخن ملتزم شده و می شوند و نه ایشان به این سخن اقرار دارند و همین نوشتار وی، بهترین شاهد بر عدم پذیرش عصمت تمامی صحابه از سوی ایشان است.

از این رو الفاظ دیگری همچون «مصایب الدجی و أعلام الهدی» که دلالت کننده بر عصمت بوده و وی در شأن صحابه به کار برده است نیز بر قامت تمامی صحابه بزرگ بوده و تنها برازنده اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وآله است و «آیه تطهیر» بهترین دلیل این برازندگی است.

اگر نیز از این مطلب تنزل کرده و بگوییم منظور وی از این الفاظ عصمت صحابه نیست؛ بلکه عدالت و وثاقت آنان است. این ادعا نیز در مباحث گذشته طرح و نقد شد و نتیجه سخن این بود که از سویی هیچ دلیلی از آیات قرآن و روایات نمی توان بر این ادعا اقامه نمود و دلیل هایی که



اهل سنت در این باره اقامه کرده اند نیز به وجوه مختلف نقل و نقد شد، از سویی دیگر آیات قرآن و روایات مخالف این ادعا را ثابت می کرد.

وی در جایی دیگر در شأن صحابه می نویسد:

لا شك أن الصحابه، ممن (رضی الله عنهم و رضوا عنه) كانوا هم مراجع الأمة بعد الرسول، إذ كانوا حاملي لوائه و مصادر شريعته الى المملأ، ليس يعدل عنهم إلى الأبد.

این سخن وی نیز به هر دو وجه بالا صحیح نمی نماید؛ زیرا یا این سخن نشان گر عصمت صحابه است و یا نشان گر عدالت تمامی آنان که هر دو سخن باطل است. دیگر سخنان وی در این باره، حداقل به همین دو دلیل باطل است.<sup>۳۹۵</sup>

### صحابه تربیت یافتگان پیامبر خدا

وی در مواضع مختلفی از کتابهای خود، به تربیت صحابه به دست پیامبر خدا صلی الله علیه و آله اشاره می کند و از این سخن، این نتیجه را می گیرد که پیامبر آنان را برای آینده اسلام ساخته و پرداخته است، از این رو همانان واسطه های مطمئن برای امت پس از پیامبرند و شریعت اسلام و دستورات پیامبر پس از رحلت ایشان، از طریق آنان منتقل می شود؛ چرا که آنان عالم ترین به سنت و دانا ترین به معانی، هدف و شأن نزول آیات قرآن بوده اند.<sup>۳۹۶</sup> وی آنان را حاملان قرآن و سنت پیامبر و وارثان آن دانسته است.<sup>۳۹۷</sup>

ایشان در مخالفتی آشکار و غیر علمی، به مرحوم علامه طباطبایی اشکال کرده، می نویسد:

ومن ثم، فنستغرب موضع سيدنا العلامة الطباطبائي (ره) المتردد في اعتبار قول الصحابي

وكذا التابعي في مجال التفسير، نظراً لعدم دليل خاص على الاعتبار!!

أولا يكفي قوله تعالى: (فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا

قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ)<sup>۳۹۸</sup> دليلاً على حجّية قولهم في الإنذار والتبيين

فيما تفقّهُوا!؟

۳۹۵. در همین باره است سخن وی که می نویسد: «هذا كله بالنسبة إلى دراية الصحابي وعلمه و فهمه لمباني الدين، أما روايته فلا تقلّ عن درايته قوة واعتباراً، وإنما يحتك صادق مصدق فيما وعى وأخبر ورعى»؛ التفسير الأثري الجامع : ۱ / ۱۰۴. و یا در جایی دیگر می نویسد: «فالصحيح هو الاعتبار بقول الصحابي في التفسير، سواء في درايته أم في روايته، وأنه أحد منابع الأصل في التفسير»؛ همان: ۱ / ۱۰۵.

۳۹۶. «إنما كانت قيمة تفسير الصحابي لمكان قربه من رسول الله صلی الله علیه و آله وموضع عنايته بشأن تعليمه وتربيته، وكونه أقرب عهداً بمواقع نزول القرآن، وأعرف بأهدافه ومقاصده ومراميّه»؛ همان: ۱ / ۱۰۱.

۳۹۷. ر.ک: التفسير والمفسرون: ۱ / ۲۵۷.

۳۹۸. سوره توبه، آیه ۱۲۲.

أو لم يكن الإنذار هو البيان والإعلام بمباني الشريعة ومعالم الدين؟ وإذا لم يكن الإنذار حجة بالغة، فما وجه الحذر بعد البيان؟

أو لم يكن ربّاهم رسول الله صلى الله عليه وآله ليصدروا عنه وليربّوا الناس كما ربّاهم؟ وليصبحوا مراجع للناس يفيدونهم ويستفيدون منهم. (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا) أو ليس قد جعلهم أمانة للأمة من بعده كما هو أمانة لأصحابه في حياته؟

ولم يكن صحابته أمانة إلا لأنهم حملوا علمه إلى الناس ومستودع شريعته إلى الملا من العالمين.<sup>٣٩٩</sup>

ایشان همچنین در این باره می نویسد:

وهل كان دور النبي صلى الله عليه وآله في أمته، وفي أصحابه الخُص بالخصوص، سوى دور معلم ومرشد حكيم؟ فلقد كان صلى الله عليه وآله حريصاً على تربيتهم وتعليمهم في جميع أبعاد الشريعة، وبيان مفاهيم الإسلام. هذا من جهة، ومن جهة أخرى، فإن من صحابته الأخيار - ممن رضى الله عنهم ورضوا عنه - من كان على وفرة من الذكاء، طالباً مجدداً في طلب العلم والحكمة والرشاد، مولعاً بالسؤال والازدياد من معارف الإسلام، وكانوا كثرة من ذوى النباهة والفظنة والاستعداد (رجالٌ صدقوا ما عاهدوا الله عليه)<sup>٤٠٠</sup> و (وَأَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا)؛<sup>٤٠١-٤٠٢</sup>

نویسنده در جایی دیگر، علت این عمل پیامبر خدا در تربیت صحابه را چنین بیان می کند:

كان النبي صلى الله عليه وآله قد ركّز جلّ حياته على تربية أصحابه الأجلاء وتعليمهم الآداب والمعارف، والسنن والأحكام وليجعل منهم أمةً وسطاً ليكونوا شهداء على الناس، فقد جاء صلى الله عليه وآله (يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ)؛<sup>٤٠٣-٤٠٤</sup>

اشکال به این ادعا

این ادعا از چند جهت قابل پی گیری است که به یک مورد آن رسیدگی می کنیم.

٣٩٩. التفسير الأثرى الجامع: ١ / ١٠١.

٤٠٠. سورة احزاب، آیه ٢٣.

٤٠١. سورة جن، آیه ١٦.

٤٠٢. التفسير والمفسرون: ١ / ٢٥٧.

٤٠٣. سورة جمعة، آیه ٢.

٤٠٤. التفسير والمفسرون: ١ / ٢٥٧.

## صحابه تربیت یافتگان پیامبر

یکی از ادعاهایی که در مواضع مختلف از نوشتارهای ایشان مطرح شده است، آنان را تربیت یافتگان پیامبر خدا معرفی کرده است. تربیت یافتگانی که در راستای هدف ارسال رسل که همان **یزکیهم و يعلمهم الكتاب و الحکمه** است، تحت نظارت مستقیم پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله تربیت یافته و از جنبه مختلف روحی و علمی دست پروردگان پیامبر لقب گرفته اند. و چون پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در این راستا کوتاهی نکرده و وظیفه خود را در قبال این تربیت به خوبی انجام داده است، از این رو خدشه در اعتبار صحابه همان خدشه در پیامبر خداست که هیچ کس نباید و نمی تواند خدشه درباره پیامبر خدا را بر بتابد.

جواب این ادعا روشن است. کبرای کلی این سخن که پیامبران و در میان آنان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وظیفه تزکیه و تعلیم آیات الاهی را بر عهده دارند صحیح بوده و جای تردیدی نیست و این صغرا که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در این راستا کوتاهی نکرده نیز به یقین صحیح است؛ اما اینکه چه ارتباط و ملازمه ای میان انجام وظیفه پیامبر با اعتبار قول تمامی صحابه است؟ باید مدعی پاسخ گو باشد.

بیان مطلب این که وظیفه پیامبر ابلاغ و رساندن حقایق دین - در دیدی حداقلی - به هم عصران خود است؛ اما آموزش این آموزه ها و تعالیم، مقابلی می خواهد به نام متعلم و طالب علم که علاوه بر داشتن ظرف وسیع برای پذیرش حقایق، خود نیز به دنبال کسب معارف و حقایق دین بوده و از هر فرصتی برای کسب علمی که اکتساب آن بر همگان به ویژه مسلمانان واجب است بهره برداری نماید.

به عبارت دیگر از سویی مقدمات تعلیم حقایق قرآن و معارف دین توسط پیامبر خدا برای هم عصران و یا صحابه فراهم شده است، و از سویی دیگر مسلمانان به تعلیم علم موظف غیرمجبور بوده اند؛ به همین روی آنانی می توانسته اند از این حقایق الاهی بهره مند شوند که در صدد کسب و تعلیم حقایق و مفاهیم قرآنی بر آمده و آن را از سر منبع وحی و از خزانه علم، یعنی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بیاموزند و هر کس بیشتر با پیامبر همراه بوده و در مسیر کسب علم بیشتر کوشیده باشد، بیشتر می توانسته ناقل حقایق قرآن و روایات تفسیری پیامبر از زبان ایشان باشد.

اما به راستی تلاش صحابه برای کسب این حقایق از منبع وحی و معدن علم الاهی به چه میزان بوده است؟ به راستی صحابه پیامبر برای کسب علم، چه مقدار سختی کشیده و خود را در راه مسیر استفاده از فیوضات علمی پیامبر به مشقت انداخته اند و این که چه تعداد و کدامین یک از صحابه پیامبر حاضر شده اند برای تعلم علوم قرآن و معارف دین این سختی ها را تحمل کنند تا بگوییم به علم پیامبر دست یافته اند تا رهاورد آن، حجیت قول آنان و اعتبار نظرات تفسیری آنان باشد؟

با رجوع به کتب تاریخی، تفسیری و دیگر کتب اهل سنت، می توان به حقایق دست یافت که می تواند ادعای نویسنده کتاب *التفسیر و المفسرون و التفسیر الاثری الجامع* را به چالش بکشد.

یکی از موارد نقض سخن ایشان، آیه شریف «نجوا» است.

آیه نجوا در زمره آیاتی است که از یک سو بر فضیلت امیرالمؤمنین علیه السلام دلالت دارد، و از سویی دیگر مشتمل بر ملامت و مذمت سایر صحابه است. خدای تعالی در سوره مجادله می فرماید:

(يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ وَأَطْهَرُ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ \* ءَ أَشَقَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَتَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ)؛<sup>٤٠٥</sup>

ای کسانی که ایمان آورده اید، هنگامی که با رسول خدا رازگویی می کنید، پیش از آن صدقه ای بدهید که این برای شما بهتر و پاکیزه تر است، و اگر نیافتید، پس خداوند بسیار آمرزنده و مهربور است \* آیا بیمناک شدید (و بخل ورزیدید) که پیش از رازگویی تان صدقه بدهید؟ پس در این هنگام چنین نکردید و خداوند توبه شما را پذیرفت. پس نماز را برپا دارید زکات را بپردازید و از خدا و رسولش اطاعت کنید و خداوند به تمام آنچه انجام می دهید آگاه است.

بر اساس احادیث صحیح نبوی، تنها کسی که به این دستور خدا عمل کرد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بود و سایر صحابه از تن دادن به آن سرباز زدند.

روایت های تفسیری ذیل این آیه شریف توسط بسیاری از صحابه و تابعان نقل شده است که به متن برخی از این روایات می پردازیم.

این حدیث به نقل از صحابه، تابعانی و تابعان تابعانی همچون امیر المؤمنین علی علیه السلام، جابر بن عبدالله انصاری، ابو ایوب انصاری، ابن عباس، سعد بن ابی وقاص، مقاتل، مجاهد و سلمه بن کهیل نقل شده است.

در روایتی به نقل از امیرالمؤمنین علی علیه السلام آمده است که فرمود:

إِنَّ فِي كِتَابِ اللَّهِ آيَةً مَا عَمِلَ بِهَا أَحَدٌ قَبْلِي، وَ لَا يَعْمَلُ بِهَا أَحَدٌ بَعْدِي: آيَةُ النُّجْوَى (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ) كان عندى دينار فبعته بعشرة دراهم. فكننت كلما ناجيت النبى صلى الله عليه وآله وسلم قدمت بين يدي درهما، ثم

نسخت، فلم يعمل بها أحد، فنزلت (ءَ أَشْفَقْتُمْ أَنْ تَقْدُمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتِ) الآیة؛<sup>٤٠٦</sup>

همانا در کتاب خدا آیه ای است که احدی پیش از من به آن عمل نکرده و احدی پس از من بدان عمل نکرده است و آن آیه نجوا است که: (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَجَّيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةً). من یک دینار داشتم که آن را به ده درهم تبدیل کردم. پس هرگاه با پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم گفتگوی خصوصی داشتم، پیش از آن یک درهم صدقه می دادم تا اینکه این آیه نسخ شد و احدی به آن عمل نکرد. آن گاه این آیه نازل شد که: (ءَ أَشْفَقْتُمْ أَنْ تَقْدُمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتِ).

هیچ تردیدی در اعتبار این روایت و روایتهای هم مضمون آن وجود ندارد، به طوری که متعصبانی همچون ابن تیمیه و ابن روزبهان به این حقیقت اعتراف کرده و آن را امری ثابت دانسته اند.

ابن تیمیه در این باره می نویسد:

أَمَّا الَّذِي ثَبِتَ، فَهُوَ أَنَّ عَلِيًّا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ تَصَدَّقَ وَنَاجَى، ثُمَّ نَسَخَتِ الْآيَةُ قَبْلَ أَنْ يَعْمَلَ بِهَا غَيْرُهُ؛<sup>٤٠٧</sup>

آنچه ثابت شده آن است که علی علیه السلام صدقه داد و رازگویی کرد؛ سپس آیه نسخ شد. پیش از آن که کسی غیر از او به آن عمل کند.

ابن روزبهان نیز می گوید:

هَذَا مِنْ رَوَايَاتِ أَهْلِ السُّنَّةِ، وَأَنَّ آيَةَ النُّجْوَى لَمْ يَعْمَلْ بِهَا إِلَّا عَلِيٌّ، وَلَا كَلَامَ فِي أَنَّ هَذَا مِنْ فُضَائِلِ التِّي عَجَزَتِ الْأَلْسُنُ عَنِ الْإِحَاطَةِ بِهَا؛<sup>٤٠٨</sup>

این [روایت] در زمره روایات اهل سنت است که همانا جز علی علیه السلام کسی به [امر الاهی در] آیه نجوا عمل نکرد و در این باره هیچ [تردید و] سخنی وجود ندارد که عمل به آیه نجوا از جمله فضائل [امیرالمؤمنین علیه السلام] است که زبان ها از احاطه بر آن عاجزند.

---

٤٠٦. الدر المنثور: ١٨٥/٦. هم چنین ر.ک: فتح القدير: ١٩١/٥؛ تفسير الألوسي: ٣١/٢٨؛ مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام وما نزل من القرآن في علي عليه السلام: ٣٣٢ / ش ٥٥٦؛ تفسير الطبري: ٢٧/٢٨؛ تفسير الثعلبي: ٩ / ٢٦١ - ٢٦٢؛ أسباب النزول: ٢٧٦؛ شواهد التنزيل: ٣١٩/٢ / ش ٩٦٠ و ٣٢٠ / ش ٩٦١ و ٩٦٢ و ٣٢١ / ش ٩٦٣؛ تفسير النسفي: ٢٢٦/٤؛ الكشف عن حقائق التنزيل: ٧٦٤؛ تفسير الرازي: ٢٧١/٢٩؛ تفسير القرطبي: ٣٠٢/١٧ و منابع دیگر.

٤٠٧. منهاج السنة: ١١٤/٧.

٤٠٨. ر.ک: دلائل الصديق: ٣٠/٥.

بنابر این صدور این حدیث از پیامبر اکرم ثابت و قطعی است و بر اساس آن تردیدی وجود ندارد که تنها امیرالمؤمنین علیه السلام امر الاهی را امتثال کرده و سایر صحابه به این دستور عمل نکرده اند.

بر اساس روایات صحیح فراوان و اذعان و اعتراف اندیشمندان اهل سنت، امتثال امر خداوند در آیه نجوا به امیر المؤمنین علیه السلام اختصاص دارد.

این داستان دو جنبه دارد: از یک سو فضیلتی سترگ برای امیرالمؤمنین علیه السلام را رقم می زند، و از سوی دیگر منقصدتی بزرگ برای سایر صحابه به شمار می آید، چرا که بر اساس آیه نجوا، تمامی مسلمانان و صحابه پیامبر مأمور و موظف بوده اند که برای گفتگوی خصوصی با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و یادگیری مسائل از آن حضرت مقداری صدقه بدهند.<sup>۴۰۹</sup> پس اعطای صدقه پیش از گفتگوهای خصوصی با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم، حکمی از جانب خداوند متعال و امتثال آن بر همه واجب بوده است، اما از میان اطرافیان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم، تنها امیرالمؤمنین علیه السلام این حکم را امتثال کرده است و این فضیلتی اختصاصی و بزرگ برای ایشان است.

شتاب امیرالمؤمنین علیه السلام در امتثال امر خداوند فضیلتی دیگر برای آن حضرت است و عدم مسامحه و ترک نکردن تعلّم از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نیز فضیلت سوم به شمار می آید و افزون بر اینها، اصل تصدّق نیز فضیلت است و همه این فضائل در امیرالمؤمنین علیه السلام جمع شده است. اما در مقابل، سایر اطرافیان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم اولاً بخل ورزیدند و از صدقه دادن و کمک به فقرا خودداری کردند، ثانیاً مصاحبت و گفتگو با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و تعلّم از آن حضرت را رها کردند، و ثالثاً با امر خداوند مخالفت نموده و حکم او را امتثال نکردند.

البته باید توجه داشت که این حکم شامل فقرا و کسانی که تمکّن پرداخت صدقه را نداشته اند نمی شده است؛ زیرا آنان بر اساس قانون عقلی «عدم جواز تکلیف بما لا یطاق» تخصّصاً از طرف خطاب بودن خارجند، اما افرادی که علی رغم تمکّن و توانایی مالی بر پرداخت صدقه، از این کار سر باز زدند، هیچ عذری از آنان پذیرفته نیست. به همین روی خداوند آنان را مذمت و ملامت می کند و این مذمت حاکی از تقصیر و عصیان آنها است.

---

۴۰۹. یکی از نشانه های عظمت اسلام، توجه به حال فقرا و نیازمندان است، و یکی دیگر از مجال این توجه، احکام مربوط به کفّاره برخی گناهان است که بر اساس آن وقتی کسی مرتکب اشتباه یا حرامی شد، می باید به عنوان کفّاره گناه یا اشتباه خویش به فقرا صدقه دهد. شرع مقدّس احکامی را جعل کرده و برای آنها حدّ و حدودی قرار داده که برای مخالفت با آن حدود آثاری مترتب می شود و یکی از این آثار تصدّق به فقیر است.

همچنین در این آیه، از توبه سخن به میان آمده است و خود این نکته نیز حاکی از وقوع تخلف و عصیان از سوی صحابه است. این تخلف و عصیان، همان بخل ورزیدن از پرداخت صدقه واجب است. صدقه ای که به امضای الاهی رسیده و در ازای مناجات با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و تعلم از ایشان باید پرداخت شود. به عبارت دیگر مسلمانان و اطرافیان پیامبر - البته آنان که تمکن داشتند - حاضر نشدند برای امتثال امر خدا و تشرّف به محضر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و تعلم از ایشان، حتی یک مشت جو صدقه بدهند!

با توجه به این آیه، پیامبر اکرم در قبال وظیفه الاهی خود مبنی بر تعلیم علوم و حقایق قرآن هیچ کوتاهی نکرده است، و به دستور خدا و در ازای کسب علم از وی، مبلغ ناچیزی را برای تعلیم در نظر گرفته است و به جز امیرالمؤمنین علی علیه السلام، کسی به این واجب الاهی عمل نکرده است، از این رو چگونه می توان تمامی صحابه را دست پروردگان پیامبر دانست و آنان را عالم ترین افراد پس از پیامبر به فهم معانی و حقایق قرآن به شمار آورد؟

به راستی آنان که برای کسب علم اینگونه بخل ورزیده اند، می توانسته اند در زمره حاملان و ناقلان علوم و حیانی قرار گیرند؟ و یا آنان که به اعتراف خود، به جای کسب علوم از منبع وحی، در بازارها در صدد خرید و فروش کالاهای خود بوده اند، به چه میزان محضر علمی پیامبر را درک کرده اند تا بتوان آنان را حاملان علم پیامبر دانست؟

و یا آنانی که در بیان معانی مختلف الفاظ قرآن درمانده اند، آیا می توان به آنان دست پروردگان علمی پیامبر گفت و آنان را عالم ترین به مفاهیم و معانی قرآن نامید؟

#### جهل برخی از صحابه (خلفاء سه گانه)

سیوطی تصریح می کند که آن چه در تفسیر قرآن از خلفاء سه گانه نقل شده بسیار اندک است. جهل خلفا به مسائل و معارف قرآنی نیز بسیار مشهور است. مدارک زیادی در منابع اهل سنت وجود دارد که از عدم علم خلفا به مسائل مختلف قرآنی حکایت دارند. براساس این مدارک، خلفا با آن که عرب زبان بوده اند، ولی معنای برخی واژه ها را که در قرآن آمده نمی دانسته اند. مثلاً: روایاتی که در مورد جهل ابوبکر و عمر نسبت به معنای «کلاله» نقل شده فراوانند.<sup>۴۱</sup> با توجه به اهمیت بسیار بالای قرآن به عنوان کتاب آسمانی مسلمانان، بی بهره گی مدعیان خلافت مسلمین از

۴۱۰. رک: سنن الدارمی: ۳ / ۳۶۵؛ تفسیر الطبری: ۶ / ۵۷؛ مسند احمد بن حنبل: ۱ / ۳۸؛ السنن الکبری (بیهقی): ۶ / ۲۲۴ - ۲۲۵؛ تفسیر ابن کثیر: ۱ / ۴۷۰ و ۶۰۶؛ المصنّف (صنعانی): ۱۰ / ۳۰۲ / ش ۱۹۱۸۵؛ الدر المنثور: ۲ / ۲۴۹ و ۲۵۱. علامه امینی در الغدیر، بابی به عنوان «نوادیر فی علم عمر» گشوده و مدارک این قضیه را ذکر کرده است؛ رک: الغدیر: ۶ / ۱۲۷.

علوم و معارف قرآنی، نقص بسیار بزرگی محسوب می شود، از این رو سؤالاتی به نظر می رسد که پیروان خلفا باید برای آن ها پاسخ های قانع کننده ای ارائه کنند:

آیا خلفا ملازم رسول الله صلی الله علیه وآله بوده اند تا چیزی یاد بگیرند؟

آیا آنان هنگام حضور نزد آن حضرت پرسشی در خصوص قرآن کرده اند؟

اگر پرسیده اند، آن پرسش و جواب حضرت چه بوده، و اگر نپرسیده اند، چرا؟

چرا آن حضرت ابتداءً چیزی به آن ها نیاموخته اند؟

اگر چیزی یاد گرفته اند، چرا نقل نکرده اند؟

بهترین عذری که برای بی بهره گی خلفا از علوم قرآن ذکر شده نداشتن فرصت است. آن ها توفیق کمتری برای حضور نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله داشتند و قهراً از برکات پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله محروم شدند؛ در نتیجه طبیعی است که از معارف و علوم بی پایان قرآن بهره کمتری داشته باشند. بر اساس این توجیه، دیگران که فرصت بیشتری برای درک محضر رسول خدا صلی الله علیه وآله و فراگیری علم از ایشان داشته اند، از خلفای ثلاثه اعلم خواهند بود. به عنوان مثال ابوهریره در نقل حدیث از رسول الله صلی الله علیه وآله بسیار افراط می کرد؛ از این رو وی را به جعل احادیث و نسبت کذب به رسول الله صلی الله علیه وآله متهم کردند، بلکه نقل شده است که عمر بن خطاب، ابوهریره را به خاطر این موضوع مورد اهانت و شتم قرار داد و از سویی ابوهریره در مقام دفاع از خود، به ملازمت خویش با رسول خدا صلی الله علیه وآله و فرصت کم دیگران استناد کرد.<sup>۴۱۱</sup>

بخاری به نقل از ابوهریره می نویسد:

إِنَّ إِخْوَانَنَا مِنَ الْمُهَاجِرِينَ كَانُوا يَشْغَلُهُمُ الصَّفْقُ بِالْأَسْوَاقِ، وَإِنَّ إِخْوَانَنَا مِنَ الْأَنْصَارِ، كَانُوا

يَشْغَلُهُمُ الْعَمَلُ فِي أَمْوَالِهِمْ، وَإِنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ كَانَ يَلْزِمُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ<sup>۴۱۲</sup>

همانا خرید و فروش در بازار، برادران مهاجر ما را مشغول می کرد و برادران انصار ما نیز مشغول

کار در اموال [مزارع، باغات] خود بودند، در حالی که ابوهریره ملازم رسول خدا صلی الله علیه وآله

بود.

۴۱۱. برای دیدن سخن حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام درباره دروغ بودن این ادعای ابوهریره رک: شرح نهج البلاغه: ۴ / ۶۸.

۴۱۲. صحیح البخاری: ۱ / ۳۸، ۱ / ۷۴ و ۸ / ۱۵۸، ۱ / ۵۵ ح / ۱۱۸ و ۲ / ۸۲۷ ح / ۲۲۲۳. هم چنین رک: صحیح مسلم: ۷ / ۱۶۶ - ۱۶۷؛

مسند احمد بن حنبل: ۲ / ۲۴۰.



عمر نیز ضمن اعتراف به بی بهره گی خویش از محضر رسول خدا صلی الله علیه وآله، این موضوع را توجیهی برای جهل خود قرار داده است. نقل شده که روزی اُبی بن کعب آیه ای از قرآن خواند. عمر به او اعتراض کرد و مدعی شد که آیه چنین نیست! اُبی در پاسخ گفت:

لقد سمعتها من رسول الله صلی الله علیه وآله وأنت يلهيك - يا عمر - الصَّفْقُ بالبقیع. فقال عمر: صدقت؛<sup>۴۱۳</sup>

همانا آیه را [به همین نحو] از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم، در حالی که کاسبی در بقیع تو را مشغول کرده بود. عمر گفت: راست می گویی.

بخاری در کتاب البیوع، باب «ما جاء فی التجارة فی البر» از صحیح خود می نویسد:

إنَّ أبا موسى الأشعريَّ إستاذن عليَّ عمر بن الخطاب رضی الله عنه، فلم يؤذن له وكأنه كان مشغولاً، فرجع أبو موسى، ففرغ عمر فقال: ألم أسمع صوت عبدالله بن قيس انذنوا له. قيل قد رجع، فدعاه فقال كنا نؤمر بذلك. فقال: تأتيني على ذلك بالبيئة. فانطلق إلى مجلس الأنصار فسألهم، فقالوا لا يشهد لك على هذا إلا أصغرنا أبو سعيد الخدري، فذهب بأبي سعيد الخدري، فقال عمر: أخفى عليَّ من أمر رسول الله صلی الله علیه وآله، ألهاني الصَّفْقُ بالأسواق یعنی الخروج إلى التجارة؛<sup>۴۱۴</sup>

همانا ابوموسی اشعری از عمر بن خطاب اذن خواست و به او اذن داده نشد. مثل این که عمر مشغول کاری بوده است. از این رو ابوموسی بازگشت. هنگامی که عمر از کار خود فارغ شد گفت: آیا صدای عبدالله بن قیس را نشنیدم؟ به او اجازه دهید وارد شود. گفته شد او برگشته است. عمر او را خواست. ابوموسی گفت: ما به این کار امر شده ایم [که اگر اجازه ورود گرفتیم اجازه داده نشد، برگردیم]. عمر گفت برای این ادعا دلیل بیاور. ابوموسی به مجلس انصار رفت و از ایشان در این باره سؤال کرد. گفتند: کسی به این موضوع برای تو شهادت نمی دهد مگر کوچک ترین ما ابوسعید خدری. پس با ابوسعید خدری نزد عمر رفتند [و ابوسعید خدری به این موضوع شهادت داد] عمر گفت: از رسول خدا صلی الله علیه وآله بر من اموری مخفی مانده است. خرید و فروش در بازار مرا به خود مشغول کرد.

در هر صورت، اشتغال به خرید و فروش و کسب و کار، بهانه و عذری است که برای بی بهره گی خلفا از علوم قرآن و جهل آن ها نسبت به حقایق دینی و احکام اسلام ذکر شده است، بدین معنا که آن ها توفیق کمتری برای حضور در خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله داشته اند، به

۴۱۳. ر.ک: کنز العمال: ۱۳ / ۲۶۱ - ۲۶۲ / ح ۳۶۷۶۶.

۴۱۴. صحیح البخاری: ۳ / ۶ - ۷ / ۸ و ۱۵۷. هم چنین ر.ک: الأدب المفرد: ۲۲۸؛ صحیح مسلم: ۶ / ۱۷۹.

فرض این که عذر مطابق واقع باشد، اما روشن است که خلفا در جنگ ها و مسافرت های بسیاری همراه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بوده اند. آیا در این فرصت ها نیز خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله نرسیده اند و سؤالی در مورد قرآن از آن حضرت نپرسیده اند؟ اینان سه خلیفه نخست اهل سنت بودند که میزان ارتباط آنان با حقایق وحی مبین و سنت و شریعت خاتم النبیین صلی الله علیه وآله به این کیفیت بوده است. اعلمیت این سه بر هم عصیان خود این نکته را مبرهن می کند که از باب قیاس اولویت، دیگر صحابه نیز در چنین وضعیتی به سر می برده اند. از این رو به جز تعدادی اندک، چطور می توان مدعی شد که آنان همان حاملان شریعت و عالمان به معانی قرآن هستند؟ از همین رو است که آنان، شایستگی اتصاف به حاملان علوم قرآن و شریعت پیامبر خاتم صلی الله علیه وآله و این قبیل توصیفات را ندارند.

#### صحابه و دروغ بستن به پیامبر

آنچه بیشتر بطلان این ادعا را روشن کرده و مشکل اعتباری صحابه را دو چندان می کند، نسبت دروغ بسیاری از صحابه به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله است! آنان با وجود اعتراف به این حقیقت که سخنی از پیامبر نشنیده اند تا راویان روایات ایشان باشند، ولی به نقل روایت از ایشان مبادرت کرده اند! طبرانی و غیر او به نقل از حمید می نویسند که گفت:

كُنَّا مَعَ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، فَقَالَ: وَاللَّهِ مَا كَلَّمْنَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سَمِعْنَا مِنْهُ، وَلَكِنْ لَمْ يَكُنْ يَكْذِبُ بَعْضُنَا بَعْضًا<sup>٤١٥</sup>

با انس بن مالک بودیم. وی گفت: به خدا قسم هر آن چیزی که برای شما از پیامبر نقل کردیم از پیامبر نشنیدیم، ولیکن

هیثمی در مجمع الزوائد، پس از نقل این اعتراف می نویسد:

رواه الطبرانی فی الکبیر ورجاله رجال الصحیح<sup>٤١٦</sup>;

این روایت را طبرانی در معجم الکبیر نقل کرده است و راویان آن معتبر است.

هیثمی به نقل از براء بن عازب نیز آورده است که گفت:

ما كلَّ الحديث سمعناه من رسول الله صَلَّى الله عليه وسلم. كان يحدثنا أصحابه عنه، كانت تشغلنا عنه رعية الإبل. رواه أحمد ورجاله رجال الصحیح<sup>٤١٧</sup>;

٤١٥. المعجم الكبير: ١ / ٢٤٦؛ سير أعلام النبلاء: ٢ / ٦٠٤؛ الكفاية في علم الرواية: ٤٢٤.

٤١٦. مجمع الزوائد: ١ / ١٥٤.

٤١٧. همان.

هر آن چه حدیث که از پیامبر صلی الله علیه وآله شنیده ایم، اصحاب او برای ما حدیث می کرده اند و نگهداری شتر، ما را از شنیدن سخن پیامبر به خود مشغول کرده بود. این روایت را احمد بن حنبل نقل کرده است و راویان این روایت معتبر هستند.

این عدم تقوا در نقل و نسبت های دروغ به پیامبر است که موجب شده پیامبر خدا صلی الله علیه وآله، جایگاه کسانی را که دروغ به ایشان مطالبی را نسبت دهند، آتش دانسته اند. در حدیثی که متفق علیه میان شیعه و اهل سنت است و به اعتراف اهل سنت به تواتر از پیامبر خدا رسیده است،<sup>۴۱۸</sup> پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بارها فرمود:

من کذب علی متعمداً فلیتوبوا مقعده من النار؛<sup>۴۱۹</sup>

هر آن کس که بر من به عمد دروغ ببندد، جایگاه او آتش است.

با رجوع به منابع شیعی و به ویژه سخن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، می توان به زوایای بیشتری از این فرمایش پیامبر پی برد. در روایتی طولانی که به تنهایی پاسخ گوی بسیاری از سخنان نویسنده التفسیر و المفسرون و التفسیر الاثری الجامع است، آمده است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

همانا احادیث در دسترس مردم حق و باطل، راست و دروغ، نسخ کننده و نسخ شده، عام [شامل همه] و خاص [مخصوص بعضی]، محکم [که معنی آن آشکار] و متشابه [که معنی آن واضح نیست]، محفوظ [از غلط و اشتباه] و موهوم [از روی وهم و گمان] است، و به تحقیق در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن حضرت دروغها بستند تا اینکه به خطبه خواندن ایستاد و فرمود: «هر که از روی عمد و دانسته به من دروغ بندد، باید جایگاه خود را در آتش [دوزخ] قرار دهد». و همانا حدیث را [از پیامبر اکرم یکی از] چهار مرد برای تو نقل می کند که پنجمی ندارند: [یکم] مرد دورویی که اظهار ایمان نموده و خود را به آداب اسلام نمودار می سازد [در صورتی که] از گناه پرهیز نکرده، باک ندارد، عمداً و دانسته به رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ می بندد، پس اگر مردم او را منافق و دروغگو می دانستند، حدیثش را قبول نداشته گفتارش را باور نمی کردند، و لیکن [چون از باطن او خبر ندارند] می گویند: او از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله است که آن حضرت را دیده و حدیث را از او شنیده و فراگرفته است، پس [به این جهت] گفتارش را قبول می نمایند، و به تحقیق خداوند به تو مردم منافق و دو رو را خبر داده و وصف نموده، و تو را از آن آگاه ساخته است...

۴۱۸. کتانی در کتاب خود که درباره احادیث متواتر است، مدعی است این روایت از طریق ۱۰۰ نفر صحابی نقل شده است؛ ر.ک: نظم

المتناثر من الحدیث المتواتر: ۱۹.

۴۱۹. صحیح البخاری: ۱ / ۳۶.

منافقان که پس از حضرت رسول باقی ماندند، به پیشوایان گمراهی و به آنان که [مردم را] به وسیله دروغ و بهتان به سوی آتش [دوزخ] خواندند [مانند معاویه و دیگران] نزدیک شدند، پس [با جعل احادیث] آنها را صاحب اختیار کارها و حاکم بر مال و جان مردم گردانیدند، و بوسیله ایشان دنیا را خوردند [کالای آنها به ستم بدست آوردند] و مردم همواره با پادشاهان و دنیا همراهند [از این رو از هیچ گونه کار خلاف رضای خدا و رسول خودداری نمی نمایند] مگر آنان را که خداوند [از شرّ شیطان و نفس اماره] نگاه دارد، پس این منافق یکی از چهار نفر بود.

و [دوم:] مردی است که از رسول خدا چیزی را شنیده و آنرا درست حفظ نکرده و در آن اشتباه و خطاء نموده و دانسته دروغ نگفته است، پس آنچه در تصرف او است نقل می کند و به آن عمل می نماید و می گوید: من آن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده ام، پس اگر مسلمانان می دانستند که او حدیث را اشتباه فهمیده، از او نمی پذیرفتند، و اگر او نیز می دانست که اشتباه کرده آن را ترک گفته نقل نمی کرد.

و سوم: مردی است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی را شنیده که به آن امر می نموده، بعد از آن نهی فرموده و او از نهی آن حضرت آگاه نیست، یا چیزی شنیده که از آن نهی می نموده بعد به آن امر فرموده و او نمی داند، پس نسخ شده را نگاه داشته نسخ کننده را بدست نیاورده، و اگر می دانست که آن حدیث نسخ گردیده نقل نمی نمود، و اگر مسلمانان هم موقعی که آن را از او شنیدند، می دانستند نسخ شده به آن عمل نمی کردند.

و دیگر چهارمی است که بر خدا و رسول او دروغ نبسته و از ترس خدا و به احترام رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ را دشمن داشته و خطاء و اشتباه هم نکرده است، بلکه آنچه شنیده به همان صورت حفظ نموده و آن را نقل کرده و به چیزی نیفزوده و از آن نکاسته، و ناسخ را از حفظ کرده به آن عمل نموده و منسوخ را در نظر داشته از آن دوری گزیده، و عامّ و خاصّ را شناخته هر یک را در موضع خود قرار داده [عامّ را بجای خاصّ و خاصّ را بجای عامّ استعمال نکرده] و متشابه و محکم آنرا دانسته است [در متشابه] تأمل و احتیاط کرده به محکم و حدیثی که معنی آن آشکار است عمل می نماید. و از رسول خدا صلی الله علیه و آله [گاهی به مقتضای وقت و زمان] سخنی صادر می شد که دارای دو معنی بود، سخنی که به چیز و وقت معینی اختصاص داشته و سخنی که همه چیز و همه وقت را شامل بود [آن هر دو سخن به صورت یکی می نمود، ولی از قرینه مقام و جهات دیگر مراد ظاهر می شد و اشتباه مرتفع می گشت] پس کسی که نمی دانست خدا و رسول او صلی الله علیه و آله از آن سخن چه خواسته اند آن را می شنید و از روی نفهمی بر خلاف واقع و بر ضد آنچه به آن قصد شده و به غیر آنچه برای آن بیان گشته معنی و توجیه می نمود، و چنین نبود که همه اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن حضرت [مطلبی را] پرسیده و برای فهم

آن کنجکاوی نمایند تا جائیکه [نپرسیدن و کنجکاوی نمودنشان بحدی بود که] دوست داشتند بادیه نشینی و غریبی از راه برسد و از آن حضرت، علیه السلام، بپرسد تا ایشان بشنوند، ولی در این باب چیزی بر من نگذشت مگر اینکه از آن حضرت پرسیده و آن را حفظ نمودم، پس این سببها باعث اختلاف مردم و پریشان ماندن آنان در روایاتشان است.<sup>۴۲۰</sup>

وضعیت یاران پیامبر پس از ایشان نیز همین گونه بوده است و به همین جهت است که - بنا بر نقل عامه - حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، در هنگام نقل روایتی توسط یکی از صحابه پیامبر خدا، ابتدا وی را به این که در گفتارش صادق است یا خیر قسم داده و پس از احراز صداقت، روایت را می شنیده است. ابوداؤد در سنن و به سند خود می نویسد:

سمعت علیاً رضی الله عنه یقول : « کنت رجلاً إذا سمعت من رسول الله صلی الله علیه وسلم حديثاً نفعنی الله منه بما شاء أن ینفعنی ، وإذا حدثنی أحد من أصحابه استحلفته فإذا حلف لی صدقته»؛<sup>۴۲۱</sup>

از علی رضی الله عنه شنیدم که می فرمود: ... و آنگاه که یکی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله برای من حدیثی نقل می کرد، او را [به صحت استناد حدیث به پیامبر] قسم می دادم و آنگاه که قسم می خورد، وی را در نقل روایتش تصدیق می کردم.

این روش امیرالمؤمنین که ناشی از عدم اطمینان به نقل بسیاری از صحابه بوده، نزد اهل سنت مشهور بوده است. خطیب بغدادی در همین باره می نویسد:

وهكذا اشتهر الحدیث عن علی بن ابی طالب أنه قال : « ما حدثنی أحد عن رسول الله صلی الله علیه وسلم إلا استحلفته»؛<sup>۴۲۲</sup>

این سخن از امیرالمؤمنین علیه السلام مشهور است که فرمود: «هیچ کسی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای من حدیث نقل نکرد مگر اینکه وی را [به صحت استناد حدیث به پیامبر] قسم دادم.

به راستی - اگر این خبر مشهور صحیح باشد - چرا امیرالمؤمنین علیه السلام دیگران را برای نقل روایات پیامبر قسم می داده است؟ آیا غیر از دروغ هایی است که آنان به پیامبر نسبت می داده اند؟ آیا غیر از بی اعتباری نقل بسیاری از صحابه در نزد امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است؟ با وجود عدم اطمینان و اعتماد امیرالمؤمنین علی علیه السلام به صحابه، چگونه می توان در نقل آنان اعتماد

۴۲۰. نهج البلاغه (ترجمه و شرح فیض الاسلام): ۴ / ۶۶۷-۶۸۰ با اندکی تغییر در عبارات.

۴۲۱. سنن أبی داؤد: ۱ / ۳۴۰. همچنین ر.ک: سنن الترمذی: ۱ / ۲۵۳ و ۴ / ۲۹۶؛ السنن الکبری (نسائی): ۶ / ۱۱۰ و ۳۱۵؛ مسند أبی یعلی:

۱ / ۲۴؛ صحیح ابن حبان: ۲ / ۳۹۰ و منابع دیگر.

۴۲۲. الکفایة فی علم الروایة: ۱۰۵.

کرد و آنان را دست پرورده پیامبر دانسته و بدون هیچ تاملی، از آنان به عنوان عالم ترین به فهم معانی قرآن یاد کرد و به نقل تفسیر آنان از پیامبر خدا اعتماد کرد؟  
به هر روی از مطالب گذشته روشن شد که از سویی ادعای اعتبار و حجیت قول تمامی صحابه توهمی بیش نیست و از وجاهت علمی برخوردار نمی باشد و گزارش های تاریخی نیز مساعد با این ادعا نیست.  
و از سویی دیگر، جرح صحابه و بررسی عدالت و وثاقت آنان و حجیت سخن آنان هیچ خدشه ای به اعتبار پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نرسانده و نمی رساند.

#### بررسی آیات مورد استناد نویسنده

مرحله دوم، بررسی آیه هایی است که نویسنده کتاب *التفسیر والمفسرون* در اثبات اعتبار قول صحابه به آن استدلال کرده است. در بررسی «آیه نفر» که یکی از آیات استدلالی ایشان در این باره است، باید گفت که از سویی این آیه بر لزوم کسب علم و تفقه در دین دلالت دارد و از سویی دیگر، گروهی باید در پی تحصیل علوم دین بر آمده و برای کسب آن به مراکز علمی کوچ نمایند. اما این سخن هیچگونه دلالت ندارد که هر آنچه طالبان علم به دست آوردند، بدون تردید دیگران ملزم به پذیرش آن هستند.  
سخن اصولیان در این باره نیز قابل توجه است. اصولیان در دلالت این آیه بر حجیت خبر واحد اتفاق نظر نداشته، بلکه تردید جدی در این باره دارند، چه اینکه بخواهد آیه دلیلی باشد بر حجیت فهم و درایت صحابه.

در بررسی آیه دوم از این نوشتار یعنی «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ ...»<sup>۲۳</sup> که مدعیان به عدالت تمامی صحابه به آن استناد کرده بودند، به بررسی آن از منابع شیعه و اهل سنت پرداختیم. در محل خود اشاره شد که از سویی این آیه هیچ مناسبتی با عدالت تمامی صحابه ندارد، و از سویی دیگر، تنها اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله هستند که مشمول این آیه شریفند.

به سخن امام باقر علیه السلام در همین راستا اشاره شد که کلینی در حدیثی صحیح و به نقل از برید عجللی می نویسد:

قلت لأبي جعفر عليه السلام قول الله تبارك وتعالى: (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا) قال: «نحن الأمة الوسط ونحن شهداء الله تبارك وتعالى على خلقه وحججه في أرضه»؛<sup>٤٢٤</sup>

به ابو جعفر امام باقر عليه السلام عرض كردم: [معناى اين] سخن خداى تبارك و تعالى [چيست كه فرمود:]: (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا) [امام باقر عليه السلام] فرمودند: «ما امت وسط هستيم. ما شاهدان خداى تبارك و تعالى برخلق او و حجت هاى خدا در زمين او هستيم».

## تابعان

ایشان در باره تابعان می نویسد:

وهم جماعات، لا يحصون عدداً، كنجوم السماء المتألقة في دياجي الظلام، ومبثوثون في الأرض منتشرون في الأقطار والأكناف.<sup>٤٢٥</sup>

وی در جایی دیگر می نویسد:

التفسير في دور التابعين: لم يكذ ينصرم عهد الصحابة إلا وقد نبغ رجال أكفاء، ليخلفوهم في حمل أمانة الله وأداء رسالته في الأرض، وهم التابعون الذين أتبعوهم بإحسان...، إنهم رجال لم تمكّنهم الاستضاءة من أنوار عهد الرسالة الفاضل بالخير والبركات، فاستعاضوا عنها بالمشول بين يدي أكابر الصحابة الأعلام، والعكوف على أعتابهم المقدسة، يستفيدون من علومهم ويهتدون بهداهم.<sup>٤٢٦</sup>

همو در جایی دیگر می نویسد:

تلك مدارس التفسير كان قد تخرّج عليها رجال علماء كانوا أكفاء لحمل عب رسالة الإسلام إلى الملأ في الخافقين. وبهم ازدهرت معالم الدين وانتشرت أحكام الشريعة ومبانيها في شتى أرجاء البلاد.<sup>٤٢٧</sup>

وی تمامی تابعان را به مانند تمامی صحابه، متصف به صفاتی همچون ستارگان آسمان کرده است. همانان که جانشینان صحابه در حمل امانت الاهی و انجام رسالت او در زمین اند. آنانی که امتدا نور رسالت بوده و مردمان از هدایت های آنان بهره مند شده اند.

٤٢٤. الكافي: ١ / ١٩١ / ح ٤.

٤٢٥. التفسير والمفسرون: ١ / ٢٧٧.

٤٢٦. همان: ١ / ٢٦٩.

٤٢٧. التفسير الأثرى الجامع: ١ / ١٠٧.

در نظری حداقلی، اگر نگوییم که تمامی تابعان شایسته چنین توصیفاتی نیستند، این تعبیر و توصیفات را نمی توان پیرامون تمامی تابعان به کار برد. آنچه احتمال نفی این صفات از تابعان را قوت می بخشد، حمل این گونه صفات بر عصمت است؛ چرا که آنانی شایستگی دارند حاملان شریعت لقب گیرند و در امتداد نور رسالت بوده و هدایت های الهی را به اطلاق به آیندگان منتقل کنند که مصون از خطا و اشتباه باشند؛ زیرا ملازمه میان هدایت و عصمت امری روشن است و هدایت بدون عصمت ممکن نیست.

بیان مطلب اینکه آن کس می تواند در مقام هدایت قرار گیرد که به خطا و اشتباه دچار نشود، زیرا به صرف وجود خطا و اشتباه ولو یک بار، نقض غرض شده و دیگر وی هادی نیست؛ بلکه مضلّ است.

اگر از این میزان نیز تنزل کرده و منظور نویسنده را عصمت تابعان ندانیم - که باید چنین توجیه کرد- چه توجیه دیگری می توان برای این گونه توصیفات ارائه داد؟ اگر بگوییم به مانند صحابه، منظور عدالت تابعان است، در مباحث گذشته بیان شد که عدالت تمامی صحابه قابل دفاع نیست چه رسد به تابعان. اگر نیز منظور وثاقت و حجیت گفتار آنان است، که این سخن را نیز نمی توان درباره تمامی تابعان جاری کرد. باز اگر تنزل کرده و آنان را به مانند دیگر مسلمانان و همچون کسی که به آداب اسلامی معتقد و پایبند بوده و به دستورات دینی خود عمل می کند بدانیم، این سخن نیز درباره تمامی تابعان حتی تابعان معروف و مشهور نیز صادق نیست که در مباحث پیش رو، پس از بررسی برخی از مصادیق تابعان همچون عکرمه، می توان این ادعا را به کرسی نشاند. از این رو چگونه و بر اساس کدام مبنای علمی و عقلایی می توان چنین توصیفات بی ملاکی را برای تمامی تابعان به کار برد؟!

## شرح حال برخی صحابه و تابعان

یکی از مباحثی که وی به آن پرداخته است، شرح حال برخی از صحابه و تابعان است. یکی از این کسان عبدالله بن عباس است. وی عبدالله بن عباس را عالم ترین فرد به تفسیر، تنزیل و تأویل قرآن دانسته، می نویسد:

و اما عبد الله بن عباس، فهو حبر الأمة، و ترجمان القرآن و أعلم الناس بالتفسير - تنزیله و تأویله - .<sup>۴۲۸</sup>



عبدالله بن عباس در زمره معدود صحابه ای است که شخصیت قابل احترامی دارد. البته در زندگی وی نقاط مبهمی وجود دارد که باید بررسی در خور و شایسته ای پیرامون آن صورت بگیرد تا حقیقت روشن گردد.

به هر روی آنچه در این مقام مورد توجه است، بررسی جایگاه تفسیری ابن عباس است تا در این میان بررسی شود آیه توصیف وی به اعلم الناس به تفسیر، تنزیل و تأویل قرآن صحیح است یا خیر؟

این تعبیر نویسنده مورد بحث اطلاق دارد و تمام زمان ها و افراد را در بر می گیرد. هم مسلمانان هم عصر وی و هم مسلمانان پس از وی.

از دو منظر می توان به این موضوع نگریست: نخست منظر اهل سنت و دیگری منظر شیعه. برخی از تعابیری که این نویسنده درباره ابن عباس به کار برده است، در زمره تعابیری است که اهل سنت وی را به آن متصف کرده اند و این گونه تعابیر در میان منابع معتبر و نخستین شیعه مشاهده نمی شود. توصیفاتی همچون «حبر الأمة»<sup>۴۲۹</sup> و «ترجمان القرآن»<sup>۴۳۰</sup>، اما توصیف ابن عباس به «اعلم الناس بالتفسیر و التنزیل و التأویل» تعبیری است که حتی اهل سنت نیز از ابن عباس با این تعابیر یاد نکرده اند. نهایت لقبی که در این باره داده اند یا «رئیس المفسرین»<sup>۴۳۲</sup> و یا «اعلم الناس بالتفسیر» است که ابن عدی این روایت را در *الکامل فی الضعفاء* آورده است.<sup>۴۳۳</sup>

حال به بررسی این ادعا می پردازیم. ابتدا به بررسی دیدگاه اهل سنت درباره انظار تفسیری وی پرداخته و پس از آن، به بررسی اعتبار تفسیری وی از دیدگاه منابع شیعی خواهیم پرداخت.

#### اعتبار تفسیری ابن عباس از منظر اهل سنت

وی در زمره شاگردان امیرمومنان علی علیه السلام قرار دارد. خود معترف است که برای آموختن، به آنچه در نزد امیرالمؤمنین علی علیه السلام بود اکتفا کرده و به دیگران مراجعه نکرده است.<sup>۴۳۴</sup> گفته شده که در کودکی، همواره همراه علی علیه السلام بوده و ایشان مربی علمی او محسوب می شده است.<sup>۴۳۵</sup> آنگاه از وی درباره نسبت علم وی و امیرالمؤمنین علیه السلام پرسیدند، گفت:

کنسبة قطرة من المطر إلى البحر المحيط.<sup>۴۳۶</sup>

۴۲۹. *أسد الغابة فی معرفة الصحابة*: ۳ / ۱۸۷.

۴۳۰. «ترجمان القرآن»؛ یعنی معنا کننده و تفسیر کننده قرآن از یک زبان، به زبان دیگر.

۴۳۱. ر.ک: *الاستیعاب فی معرفة الأصحاب*: ۳ / ۹۳۵؛ *الإصابة فی تمييز الصحابة*: ۴ / ۱۲۶.

۴۳۲. شرح مسند ابی حنیفه: ۲۶۳؛ شرح المواقف: ۸ / ۳۷۱.

۴۳۳. *الکامل*: ۵ / ۲۶۸. همچنین ر.ک: *تاریخ المدینة الدمشق*: ۴۱ / ۸۴.

۴۳۴. *الاستیعاب*: ۳ / ۱۱۰۴؛ *جامع بیان العلم*: ۵۸ / ۲.

۴۳۵. *اخبار الدولة العباسیه*: ۲۸.

۴۳۶. شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید): ۱۹ / ۱.

او با وجود مفسر بودن، هرگز مقام تفسیری خود را با علی علیه السلام مقایسه پذیر نمی دانست.<sup>۴۳۷</sup>

وی از نظر سیوطی یکی از ده مفسری است که در طبقه صحابه، روایات تفسیری بسیاری از وی نقل شده است.

اما روایت های تفسیری که از ابن عباس نقل شده، گاهی برای اهل سنت مشکلاتی به بار آورده است.

ترمذی از ابن عباس نقل می کند که در ذیل آیه مبارک (لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ)<sup>۴۳۸</sup> گفته است:

إِنْ مُحَمَّدًا رَأَى رَبَّهُ مَرَّتَيْنِ؛<sup>۴۳۹</sup>

همانا رسول خدا صلی الله علیه وآله دو مرتبه پروردگارش را دیده است.

به جهت وارد شدن این حدیث در سنن ترمذی و عدم خدشه در سند آن، برخی در دلالت آن مناقشه کرده اند، و برخی احادیث معارض با این حدیث را مطرح ساخته اند. عده ای هم به صراحت کلام ابن عباس را رد کرده و گفته اند که ابن عباس مرتکب خطا شده است.

بر اساس نقل بخاری، عایشه ضمن تکذیب ابن عباس، در باره روایت او گفته است:

فَقَدْ كَذَبَ مِنْ حَدِيثِكَ أَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَأَى رَبَّهُ؛<sup>۴۴۰</sup>

همانا کسی که برای تو حدیث کند که محمد صلی الله علیه و آله پروردگارش را دیده، دروغ گفته است.

مسلم و ترمذی در این باره از عایشه نقل می کنند که این قول افتراء بزرگی به خداوند متعال است. آن دو به نقل از عایشه می نویسند:

فَقَدْ أَعْظَمَ عَلَى اللَّهِ الْفَرِيئَةَ.<sup>۴۴۱</sup>

نووی در مقام دفاع از ابن عباس بر آمده است. وی می نویسد:

وَلَا يَقْدَحُ فِي هَذَا حَدِيثِ عَائِشَةَ، لِأَنَّ عَائِشَةَ لَمْ تَخْبِرْ أَنَّهَا سَمِعَتْ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ لَمْ أَرِ رَبِّي وَإِنَّمَا ذَكَرْتُ مَا ذَكَرْتُ مَتَأَوَّلَةً... وَلِقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى (لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ).

۴۳۷. سعد السعود: ۲۸۵.

۴۳۸. «چشم ها او را در نمی یابند ولی او چشم ها را درمی یابد و او لطیف و آگاه است»؛ سوره انعام، آیه ۱۰۳.

۴۳۹. رک: سنن الترمذی: ۵ / ۷۰ / ح ۳۳۲۳؛ فتح الباری: ۸ / ۴۶۷؛ عمدة القاری: ۱۹ / ۱۹۸؛ تفسیر القرطبی: ۷ / ۱۹۲؛ تفسیر ابن کثیر: ۴ / ۲۶۷ و منابع دیگر.

۴۴۰. صحیح البخاری: ۶ / ۵۰؛ مسند احمد بن حنبل: ۶ / ۴۹.

۴۴۱. صحیح مسلم: ۱ / ۱۱۰؛ سنن الترمذی: ۵ / ۳۲۸؛ فتح الباری: ۸ / ۴۶۶؛ السنن الکبری (نسائی): ۶ / ۳۳۶.

والصحابی إذا قال قولاً وخالفه غيره منهم لم يكن قوله حجة، وإذا صحّت الروایات عن ابن عباس فی إثبات الرؤية وجب المصیر إلى إثباتها؛<sup>٤٤٢</sup>

حدیث عایشه در این باره خللی وارد نمی‌کند؛ زیرا عایشه از پیامبر صلی الله علیه وآله روایت نمی‌کند که ایشان فرموده من پروردگارم را ندیده‌ام، و آن چه وی ابراز داشته بر اساس تأویلش از آیه (لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ) است و اگر یک صحابی سخنی بگوید و دیگری با او مخالفت کند، قول [مخالف] حجت نخواهد بود و چنان چه روایات ابن عباس را در اثبات رؤیت صحیح بدانیم، لازم است که در جهت اثبات آن گام برداشته شود.

ابن حجر عسقلانی ضمن ابراز تعجب از گفتار نووی می‌نویسد:

وهو عجیب، فقد ثبت ذلك عنها فی صحیح مسلم الذي شرحه الشيخ، فعنده من طریق داود بن أبي هند، عن الشعبي، عن مسروق فی الطريق المذكورة قال مسروق: وكنت متكناً فجلست فقلت: ألم يقل الله (وَلَقَدْ رَأَى نَزْلَةَ أُخْرَى)؟<sup>٤٤٣</sup> فقالت: أنا أول هذه الامة سأل رسول الله صلی الله علیه وآله عن ذلك، فقال: إنما هو جبریل.

وأخرجه ابن مردويه من طریق اخرى عن داود بهذا الإسناد فقالت: أنا أول من سأل رسول الله صلی الله علیه وآله عن هذا، فقلت: يا رسول الله هل رأيت ربك؟ فقال: لا إنما رأيت جبریل منهبطاً.

نعم، إحتجاج عائشة بالآية المذكورة خالفها فيه ابن عباس؛<sup>٤٤٤</sup>

این سخن نووی عجیب است، زیرا این [حدیث] از عایشه در صحیح مسلم ثابت است و شیخ (نووی) آن را شرح کرده است. [حدیث] از طریق داوود بن ابی هند، از شعبی، از مسروق [نقل شده است] و در [حدیث به] طریق یاد شده مسروق می‌گوید: من تکیه داده‌ام. نشستم و پرسیدم: آیا خداوند نفرموده که: «رسول خدا بار دیگر او را مشاهده کرد؟» [عایشه] گفت: نخستین نفر از این امت بودم که درباره این آیه از رسول خدا صلی الله علیه وآله پرسیدم و ایشان فرمود: «مراد از آن که من مشاهده کردم [جبرئیل است].» ابن مردویه از طریق دیگری از داوود به همین سند روایت کرده که عایشه گفت: من نخستین کسی بودم که درباره این آیه از رسول خدا صلی الله علیه وآله پرسیدم و گفتم: ای رسول خدا، آیا پروردگارت را دیده‌ای؟ فرمود: نه، من جبرئیل را به هنگام پائین آمدن دیدم. بله این ابن عباس است که در این مورد با احتجاج عایشه به آیه یاد شده مخالفت کرده است. برخی معتقدند که کلام ابن عباس صحیح نیست.

٤٤٢. شرح صحیح مسلم: ٥ / ٣؛ فتح الباری: ٨ / ٤٦٦؛ عمدة القاری: ١٩ / ١٩٨؛ إمتاع الأسماع: ٨ / ٢٩٧.

٤٤٣. سوره نجم، آیه ١٣.

٤٤٤. فتح الباری: ٨ / ٤٦٦.

اما چنان چه به عدم صحت قول ابن عباس قائل شویم و گفتار عایشه را در مورد ابن عباس بپذیریم، باید حکم کنیم که ابن عباس به خدا دروغ بسته است، در این صورت تمام روایات ابن عباس از اعتبار ساقط می شود چه این روایات در صحاح باشد یا غیر آن - چرا که در محل خود ثابت شده است که اگر کسی در یک روایت دروغ بگوید، تمام روایات نقل شده از وی بی اعتبار خواهد شد.

سیوطی در تدریب الراوی می نویسد:

قال السمعانی: من کذب فی خبر واحد وجب إسقاط ما تقدّم من حدیثه؛<sup>۴۴۵</sup>

سمعانی می گوید: هر کس در یک خبر دروغ بگوید، لازم است تمام احادیثی که از وی رسیده از اعتبار ساقط شود.

به همین جهت صالحی شامی در سبیل الهدی والرشاد فی سیره خیر العباد، به نقل از ابن کثیر می نویسد:

من روی عن ابن عباس أنّه رأه ببصره فقد أغرب، فإنّه لا یصحّ فی ذلک شی عن الصحابة؛<sup>۴۴۶</sup>

آن کس که از ابن عباس روایت کند که [رسول خدا] خدا را با چشم خود دیده است، بسیار غریب است و چنین نسبتی به صحابه صحیح نیست.

به هر حال، از سویی تکذیب ابن عباس با ادعای عدالت صحابه سازگار نیست، و از سویی دیگر، خدشه و تکذیب روایات صحیح نیز نیاز به مؤونه دارد؛ از این رو برخی دست به تأویل زده و گفته اند منظور از روایات رؤیت، دیدن خدا با چشم قلب است. اما تأویل کلام به خلاف ظاهر روایت نیز محتاج دلیل است. پس این توجیه و تأویل نیز ناتمام خواهد بود.

نکته دیگری که در زمینه مباحث قرآنی از ابن عباس نقل شده و جای تأمل دارد، نظر ابن عباس درباره قرآن موجود است. در موارد متعددی از ابن عباس نقل شده است که وی معتقد بوده است که به هنگام جمع آوری و نگارش قرآن، کاتب را خواب ربوده است،<sup>۴۴۷</sup> در نتیجه در الفاظ قرآن اشتباه و غلط رخ داده است. پذیرش این قول، موجب خدشه در قرآن می شود و عدم پذیرش آن به مخدوش شدن ابن عباس و راویان گفته هایش می انجامد؛ از این رو، این موضوع نیز از مشکلاتی است که اهل سنت باید چاره ای برای آن بیاندیشند.

۴۴۵. تدریب الراوی: ۱ / ۳۳۰.

۴۴۶. سبیل الهدی والرشاد: ۳ / ۶۳. هم چنین رک: تفسیر ابن کثیر: ۴ / ۲۶۷.

۴۴۷. رک: الإیتقان فی علوم القرآن: ۱ / ۵۴۱ / ش ۳۴۹۸؛ تفسیر الثعلبی: ۵ / ۲۹۳؛ زاد المسیر: ۴ / ۲۴۴؛ تفسیر الرازی: ۱۹ / ۵۳؛ تفسیر

القرطبی: ۹ / ۳۰۲؛ تاج العروس: ۹ / ۴۸.

## ابن عباس از منظر روایات شیعی

بسیاری از عالمان و اندیشمندان شیعه، ابن عباس در زمره شاگردان امیرالمؤمنین علی علیه السلام دانسته اند که از محضر آن حضرت کسب فیض کرده است.<sup>۴۴۸</sup> شیخ مفید در این باره، به سند خود و به نقل از ابن عباس می نویسد که ابن عباس از فردی پرسید که آیا در نزد تو، علی عالم تر است یا من؟ وی در پاسخ گفت:

لو كان علي أعلم عندي منك لما سألتك؛

اگر علی در نزد من از تو داناتر بود، از تو پرسش نمی نمودم.

ابن عباس از این پاسخ به شدت ناراحت شده، می گوید:

ثكلتك أمك! علي علمني كان علمه من رسول الله صلى الله عليه وآله و رسول الله صلى الله عليه وآله علمه الله من فوق عرشه فعلم النبي صلى الله عليه وآله من الله و علم علي من النبي و علمي من علم علي و علم أصحاب محمد كلهم في علم علي عليه السلام كالقطرة الواحدة في سبعة أبحر؛<sup>۴۴۹</sup>

مادرت به عزایت گریان شود! علی علیه السلام به من آموخته است و معلم علی علیه السلام رسول خدا است و معلم رسول خدا نیز خداوند متعال است. پس علم پیامبر صلی الله علیه و آله از خدا است و علم علی علیه السلام از پیامبر است و علم من نیز از علی علیه السلام است. علم اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله در برابر علم امیرالمؤمنین علی علیه السلام همانند قطره ای در برابر هفت دریا است.

در احترام حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از سوی ابن عباس تردیدی نیست و وی، خود را شاگرد آن حضرت محسوب می کرده است؛ اما این رفتار را نمی توان پس از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مشاهده نمود و چه بسا خود را از برخی امامان دانا تر به قرآن می دانسته است. مرحوم کشی در رجال خود، به دو سند روایت ذیل را روایت کرده است.<sup>۴۵۰</sup> سند دوم این روایت صحیح است. اما در روایت آمده است:

أتى رجلاً أباي عليه السلام فقال إن فلاناً يعني عبد الله بن العباس يزعم أنه يعلم كل آية نزلت في القرآن في أي يوم نزلت و فيم نزلت، قال فسله فيمن نزلت: (وَمَنْ كَانَ فِي

۴۴۸. سعد السعدي للنفوس منسود: ۲۹۶؛ كشف اليقين في فضائل أمير المؤمنين عليه السلام: ۵۸؛ الدرر النظيم في مناقب الأئمة اللهايم:

۲۶۳؛ الصراط المستقيم إلى مستحقى التقديم: ۱۵۵ / ۱؛ دلائل الصديق: ۶ / ۳۳۳؛ منتهى الآمال في تواريخ النبي والآل: ۱ / ۳۵۷.

۴۴۹. الامالی (شیخ مفید): ۲۳۵ - ۲۳۶.

۴۵۰. رجال کشی: ۵۳ - ۵۵.

هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا). و فيم نزلت: (وَلَا يَنْفَعُكُمْ نُصْحِي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ إِنْ كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُغْوِيَكُمْ). و فيم نزلت: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا). فأتاه الرجل. وقال: وددت الذي أمرك بهذا واجهني به فأسأله و لكن سله ما العرش و متى خلق و كيف هو فانصرف الرجل إلى أبي فقال له ما قال، فقال: و هل أجابك في الآيات قال لا، قال: و لكنني أجيبك فيها بنور و علم غير المدعى و المنتحل، أما الأوليان فنزلنا في أبيه و أما الأخيرة فنزلت في أبي و فينا و ذكر الرباط الذي أمرنا به بعد و سيكون ذلك من نسلنا المرابط و من نسله المرابط، فأما ما سألت عنه، ... لقد طمع الخائن في غير مطمع، أما إن في صلبه و دبعه قد ذرئت ل نار جهنم سيخرجون أقوام من دين الله أفواجا كما دخلوا فيه، و ستصبغ الأرض بدماء الفراخ من فراخ آل محمد، تنهض تلك الفراخ في غير وقت و تطلب غير ما تدرک، و يربط الذين آمنوا و يصبرون لما يرون حتى يحكم الله و هو خير الحاكمين؛<sup>٤٥١</sup>

راوی از امام باقر علیه السلام نقل کرد که فرمود: مردی خدمت علی بن الحسین علیه السلام آمد و عرضه داشت: ابن عباس چنین خیال می کند که می داند هر آیه در قرآن در چه روز نازل شده و در باره کیست.

پدرم فرمود: از او بپرس آیات زیر درباره چه نازل شده: (وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا) و این آیه: (وَلَا يَنْفَعُكُمْ نُصْحِي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ إِنْ كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُغْوِيَكُمْ) و همچنین این آیه: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا) آن مرد به نزد ابن عباس آمد و پرسید. ابن عباس گفت: مایل بودم آن کس که به تو این مأموریت را داده با من روبرو شود تا از او بپرسم که عرش را خدا از چه آفریده و چه وقت آفریده و چقدر و چگونه است؟

آن مرد خدمت پدرم بازگشت. ایشان پرسیدند: جواب آیات را داد؟ آن مرد عرض کرد: نه. فرمود: ولی من از سر علم، بی آنکه ادعائی بکنم می گویم: اما آیه (وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا) در باره او و پدرش نازل شده. اما آیه (وَلَا يَنْفَعُكُمْ نُصْحِي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ) در باره پدرش نازل شده. و آیه دیگر در باره فرزندان او و ما نازل شده است و این، آن رباط و مزداری نیست که به آن مأمور هستیم، ولی در آینده گروهی از فرزندان ما و فرزندان آنان در انتظار به دست آوردن فرمانروائی هستند ...

٤٥١. نخست «جعفر بن معروف، قال حدثنا يعقوب بن يزيد الأنباري، عن حماد بن عيسى، عن إبراهيم بن عمر اليماني، عن الفضيل بن يسار، عن أبي جعفر عليه السلام...» و دیگری «أبو الحسن علي بن محمد بن قتيبة، قال حدثنا الفضل بن شاذان، عن محمد بن أبي عمير، عن أحمد بن محمد بن زياد».

در ادامه [امام سجاد علیه السلام] فرمود: همانا وی [ابن عباس] در چیزی طمع دارد که برای او هیچ سودی نبخشد! در نسل او فرزندی است که برای جهنم ساخته شده اند. گروهی را از دین خدا خارج کرده و به زودی زمین آشفته به خون فرزندان آل محمد علیهم السلام خواهد شد که آنها در غیرموقع قیام می کنند و چیزی که به آن نخواهند رسید می جویند؛ اما ما ائمه ایمان داریم، صابر و شکیباییم تا خداوند اجازه قیام دهد و میان ما و آنان حکم نماید.

از این حدیث شریف استفاده می شود که وی داعیه دار تفسیر قرآن بوده و از این جهت خود را از دیگران برتر می دیده است.

این سخنان، گزیده سخنانی بود که درباره ابن عباس در منابع شیعی و اهل سنت آمده است.

### تحقیق مطلب

به نظر می رسد تعبیر اعلم الناس به نحو اطلاق برای ابن عباس، جفای به حسنین علیهما السلام است که هم از بزرگان صحابه اند و هم از امامان اهل بیت علیهم السلام، و همچنان که ابن عباس نسبت به امیر المؤمنین علیه السلام ابراز کوچکی می کند، باید نسبت به حسنین علیهما السلام نیز چنان کرده و از آنان کسب علم می کرده است؛ ولی حقیقت آن است که بزرگ کردن ابن عباس بیش از آنچه که هست، به جهت کوچک کردن حضرت امیرالمؤمنین و ائمه اهل بیت علیهم السلام است و این همان روش ابن تیمیه در کتاب منهاج السنه است. ابن تیمیه تجلیل بسیاری از ابن عباس نموده است تا در همین راستا، بتواند اغراض خود را از زبان ابن عباس به مخاطب القاء کند. ابن تیمیه مدعی است که ابن عباس شیخین را از حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام برتر دانسته است.<sup>۴۵۲</sup>

وی نه فقط شاگردی ابن عباس نزد امیرالمؤمنین علیه السلام را منکر شده است، بلکه ادعا می کند که ابن عباس از آن حضرت به ندرت روایت کرده و حتی در پاره ای موارد با آن حضرت اختلاف داشته است!

ابن تیمیه در این باره می نویسد:

قوله: «ابن عباس تلمیذ علی» باطل، فإنّ رواية ابن عباس عن علی قليلة، وغالب أخذه عن: عمر و زید بن ثابت و أبي هريرة، و غیرهم من الصحابة، وکان یفتی بقول أبي بكر و عمر، و نازع علیاً فی مسائل؛<sup>۴۵۳</sup>

سخن [علامه حلی که می گوید:] «ابن عباس شاگرد علی علیه السلام است» باطل است. همانا روایت ابن عباس از علی [علیه السلام] کم است و وی غالب روایاتش را از عمر، زید بن ثابت و ابو هریره

۴۵۲. «ومن عرف حال ابن عباس علم أنه كان يفضل أبا بكر وعمر على علي رضي الله عنه»؛ منهاج السنه: ۶ / ۳۱۷.

۴۵۳. همان: ۷ / ۵۳۶.

و دیگر صحابه گرفته است. وی به گفتار ابوبکر و عمر فتوا می داد و با علی در مسائلی اختلاف داشته است!

ابن تیمیه همچنین مدعی است که ابن عباس بر اساس سخن امیر المؤمنین علیه السلام فتوا نمی داد است. وی می نویسد:

ثبت عن ابن عباس أنه كان يفتي بكتاب الله، فإن لم يجد فيما في سنّة رسول الله، فإن لم يجد أفتى بقول أبي بكر وعمر، ولم يكن يفعل ذلك بعثمان ولا بعلي. وابن عباس هو حبر الأئمة وأعلم الصحابة في زمانه، وهو يفتي بقول أبي بكر وعمر مقدماً لهما على قول غيرهما، وقد ثبت عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم أنه قال: «اللهم فقهه في الدين وعلمه التأويل»؛<sup>٤٥٤</sup>

ابن تیمیه در جایی دیگر از کتابش مدعی است که ابن عباس، پیروی از امیرالمؤمنین علی علیه السلام را در آنچه که می فرموده لازم نمی دانسته است. وی در این باره می نویسد:

إن علماء العترة - كإبن عباس وغيره - لم يكونوا يوجبون اتباع علي في كل ما يقوله.<sup>٤٥٥</sup>  
ابن تیمیه پا را از این فراتر نهاده و می نویسد:

له معايبات يعيب بها علياً، ويأخذ عليه في أشياء من اموره ومن الثابت عن ابن عباس أنه كان يفتي - إذا لم يكن معه نص - بقول أبي بكر وعمر، فهذا اتباعه لأبي بكر وعمر، وهذه معارضته لعلي؛<sup>٤٥٦</sup>

و از امور ثابت درباره ابن عباس اینکه آنگاه که نصی نمی یافت، به گفتار ابوبکر و عمر فتوا می داد و این همان پیروی از ابوبکر و عمر و معارضه با علی [علیه السلام] است.

به هر روی به نظر می رسد هدف بزرگ کردن ابن عباس، در راستای کوچک کردن و کاستن از مقام تفسیری و علمی اهل بیت علیهم السلام صورت گرفته است و نویسنده نیز خواسته و یا نا خواسته به همان راهی گام نهاده است که غرض ابن تیمیه را محقق می کند.

چگونه می شود با وجود حسنین علیهما السلام، از ابن عباس با اعلم الناس بالتفسير و التأويل تعبیر می کند و حال آنکه به مقتضای آیه شریف (وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ)؛<sup>٤٥٧</sup> تاویل قرآن را کسی نمی داند مگر خدا و راسخان در علم، تاویل آیات به امامان اهل بیت علیهم

٤٥٤. همان: ٧ / ٥٠٣.

٤٥٥. همان: ٧ / ٣٩٥.

٤٥٦. همان: ٧ / ٢٣٣.

٤٥٧. سوره آل عمران، آیه ٧.



السلام اختصاص دارد، نه غیر آنان؛ همان طور که امام باقر علیه السلام در این باره به سند صحیح می فرماید:

رسول الله صلى الله عليه و آله أفضل الراسخين قد علمه الله جميع ما أنزل الله إليه من التنزيل و التأويل و ما كان الله لينزل عليه شيئاً لم يعلمه تأويله وأوصياؤه من بعده يعلمونه كله و الذين لا يعلمون تأويله إذا قال العالم فيه العلم [يعلم] فأجابهم الله يقولون آمنا به كلٌّ من عند ربنا و القرآن له خاصٌّ و عامٌّ و محكمٌ و متشابهٌُ و ناسخٌ و منسوخٌ.<sup>٤٥٨</sup>

علاوه بر آنکه خود پیامبر صلى الله عليه و آله، امت را در فهم قرآن و غیر آن از تعالیم قرآنی و حیوانی به اهل بیت عليهم السلام ارجاع داده است. آنانی که به نص صریح پیامبر اکرم صلى الله عليه و آله در «حدیث ثقلین» که متفق علیه میان شیعه و اهل سنت است، قرینی جدا ناپذیر از قرآن تا روز قیامتند و تمسک به آنان، همان فوز و رستگاری است که در همین حدیث شریف به آن وعده داده شده است. قرین هایی که علاوه بر عصمت، علم قرآن در تمامی ساحاتش در سینه فراخ آنان گنجانده شده است تا وسیله ای مطمئن برای هدایت بشر تا روز واپسین باشند.

نتیجه آنکه باید محققانه سخن گفت و با نظر به سایر ادله و براهین نظر داد. ابن عباس در زمره یاران پیامبر صلى الله عليه و آله و مفسران است؛ اما اگر درباره او تعبیری شود که از سویی غرض ابن تیمیه تأمین شود و از سویی دیگر نسبت به حضرات معصومان عليهم السلام جفا شود، قابل پذیرش نیست.

#### عبد الله بن مسعود

از دیگر کسانی که نویسنده درباره او اظهار نظر کرده است، عبد الله بن مسعود است. وی عبد الله بن مسعود را در زمره حافظ ترین مردم دانسته، می نویسد:

كان من أحفظ الناس لكتاب الله، و كان رسول الله يحب أن يسمع القرآن منه؛ و كان صلى الله عليه وآله و سلم يقول: «من سره أن يقرأ القرآن غضاً طريراً كما أنزل فليقرأه على قراءه ابن ام عبد».<sup>٤٥٩</sup>

ابن مسعود از بزرگان صحابه رسول الله صلى الله عليه وآله و از مشاهیر انصار است. وی در میان طبقه صحابه، در زمره مفسران بزرگ محسوب شده است. ابن مسعود برای خودش مصحفی داشته

٤٥٨. الكافي: ١ / ٢١٣ / ح ٢؛ بصائر الدرجات: ١ / ٢٠٣ / ح ٤.

٤٥٩. التفسير والمفسرون: ١ / ١٩٢.

است که عثمان به هنگام جمع قرآن مصحف او را گرفت و از بین برد. بنابراین می توان نتیجه گرفت که قرآن ابن مسعود با قرآن موجود - که در زمان عثمان جمع آوری شده است - تفاوت داشته است، در غیر این صورت به چه دلیل باید عثمان مصحف او را از بین ببرد؟!<sup>۴۶۰</sup>

نوشته اند: این موضوع موجب بروز اختلاف میان عبدالله بن مسعود و عثمان بن عفان شد.<sup>۴۶۰</sup> به هر روی روشن است که قرآن عبدالله بن مسعود با قرآن موجود تفاوت داشته است. ابن مسعود دو سوره «فلق» و «ناس» را جزء قرآن نمی دانسته است.<sup>۴۶۱</sup> هم چنین بر اساس برخی اقوال، وی سوره حمد را نیز در قرآن خود ننوشته و این سوره را در زمره سوره های قرآن به شمار نمی آورده است.<sup>۴۶۲</sup>

بر اساس روایاتی که در کتاب های مشهور اهل سنت آمده است، برخی از آیات و الفاظ قرآن ابن مسعود با قرآن موجود تفاوت داشته است، با این حال ابن مسعود اصرار داشته که همه انظار و روایاتش مأخوذ از رسول خدا صلی الله علیه وآله و مطابق با بیان و تبیین ایشان است. این سخن لوازمی در پی دارد که اهل سنت هرگز نمی توانند بدان ملتزم شوند. از جمله می توان به موارد زیر اشاره کرد:

اگر آن چه عبدالله بن مسعود می گوید صحیح باشد، مخدوش بودن قرآن لازم می آید و ابن مسعود نیز زیر سؤال خواهد رفت.

اگر نسبت هایی را که به ابن مسعود داده شده منکر شویم، منابع صحیح اهل سنت مخدوش می شوند.

اگر به صحت کتاب های مذکور معتقد باشیم و قول ابن مسعود را صحیح بدانیم، قرائت معوذتان در نماز غیر جائز و موجب بطلان نماز خواهد بود، و چنان چه فقیهی به صحت این نماز فتوا دهد، فتوای وی نیز باطل است.

پس اثبات این که معوذتان در زمره سوره های قرآن است، موجب قرح ابن مسعود و پیروانش می گردد و قول به عدالت صحابه را بی اعتبار می کند؛<sup>۴۶۳</sup> از این رو برخی برای حل این مشکلات و فرار از لوازم آن، در انکار معوذتان از سوی ابن مسعود تردید کرده اند.

۴۶۰. ر.ک: الصواعق المحرقة: ۱ / ۳۳۴.

۴۶۱. ر.ک: مسند احمد بن حنبل: ۵ / ۱۲۹؛ عمده القاری: ۲۰ / ۱۱؛ المصنف (ابن ابی شیبه): ۷ / ۱۹۳؛ تفسیر ابن کثیر: ۴ / ۶۱۰ - ۶۱۱؛ الدر المنثور: ۶ / ۴۱۶؛ فتح القادیر: ۵ / ۵۱۸؛ فتح الباری: ۸ / ۷۴۳؛ الإیتقان فی علوم القرآن: ۱ / ۲۱۳؛ ش ۱۰۸۲.

۴۶۲. برای اطلاع بیشتر ر.ک: التحقیق فی نفی التحریف: ۲۴۶ - ۲۴۷.

۴۶۳. چون شیعیان احدی را به جز پیامبر اکرم و اهل بیت ایشان علیهم السلام معصوم نمی دادند، از این رو در این زمینه مشکل ندارند و بر اساس روایات امامان اهل بیت علیهم السلام معتقدند ابن مسعود در این مورد خطا کرده است. در روایات شیعه نیز به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است که درباره ابن مسعود فرمودند: «أخطأ ابن مسعود»؛ وسائل الشیعه: ۶ / ۱۱۵ / ح ۷۴۹۱.

سیوطی توجیہات علمای اہل سنت را در این باره مطرح کرده است. وی در *الإتقان* می نویسد:  
 وقال النووی فی شرح المہذب...: وما نقل عن ابن مسعود باطل لیس بصحیح. وقال ابن  
 حزم فی المحلی: هذا کذب علی ابن مسعود وموضوع؛<sup>۴۶۴</sup>  
 نووی در شرح المہذب می گوید:... و آن چه از ابن مسعود نقل شده باطل و غیر صحیح است. ابن  
 حزم نیز در المحلی می گوید: این دروغی است که [به ابن مسعود نسبت داده شده] و جعلی است.  
 اما در مقابل، قول بسیاری از بزرگان اہل سنت را مطرح می کند کہ روایات انکار معوذتان از  
 سوی ابن مسعود را صحیح می دانند. بنابر نقل سیوطی، ابن حجر عسقلانی این موضوع را ثابت  
 می داند؛ از این رو سیوطی پس از نقل قول ابن مسعود مبنی بر انکار وجود سوره حمد در قرآن،  
 به نقل از ابن حجر می نویسد:

وقال ابن حجر فی شرح البخاری: وقد صحَّ عن ابن مسعود إنکار ذلک، فأخرج أحمد  
 وابن حبان عنه أنه کان لا یکتب المعوذتین فی مصحفه؛<sup>۴۶۵</sup>

ابن حجر در شرح صحیح بخاری می گوید: همانا انکار آن [وجود سوره حمد در قرآن] توسط ابن  
 مسعود صحیح است. احمد بن حنبل و ابن حبان از او نقل کنند کہ وی در مصحف خود معوذتان را  
 نمی نوشت.

بر اساس آن چه سیوطی نقل کرده است، عبدالله بن احمد بن حنبل نیز در *زیادات المسند*  
 می گوید:

یقول أنهما لیستا من کتاب الله تعالی؛<sup>۴۶۶</sup>

[عبدالله بن مسعود] می گوید: آن دو (معوذتان) در زمره سوره های قرآن نیستند.  
 سیوطی پس از نقل آراء عالمان اہل سنت پیرامون این مسأله، آن را یکی از مشکلات لا ینحل  
 دانسته است. به اعتقاد سیوطی و فخر رازی، تردید در این کہ معوذتان جزء قرآن هستند یا خیر  
 موجب تردید در تواتر قرآن می شود. سیوطی به نقل از فخر رازی می نویسد:

لأننا إن قلنا أن النقل المتواتر کان حاصلًا فی عصر الصحابة بكون ذلک من القرآن،  
 فإنکاره یوجب الکفر، وإن قلنا لم یکن حاصلًا فی ذلک الزمان، فیلزم أن القرآن لیس  
 بمتواتر فی الأصل؛<sup>۴۶۷</sup>

۴۶۴. *الإتقان فی علوم القرآن*: ۱ / ۲۱۳ / ش ۱۰۸۲. هم چنین رک: *المجموع*: ۳ / ۳۹۶؛ *فتح الباری*: ۸ / ۵۷۱؛ *البرهان* (زرکشی): ۲ / ۱۲۸.

۴۶۵. *الإتقان فی علوم القرآن*: ۱ / ۲۱۳ / ش ۱۰۸۲؛ *فتح الباری*: ۸ / ۵۷۱؛ *عماء القاری*: ۱۱ / ۲۰؛ *تفسیر ابن کثیر*: ۴ / ۶۱۱.

۴۶۶. *الإتقان فی علوم القرآن*: ۱ / ۲۱۳ / ش ۱۰۸۳.

۴۶۷. همان: ۱ / ۲۱۳ / ش ۱۰۷۹. هم چنین رک: *تفسیر الرازی*: ۱ / ۲۱۸.

اگر بگوییم که نقل متواتر در زمان صحابه حاصل بوده مبنی بر این که معوذتان جزء قرآن است؛ پس انکار آن موجب کفر می شود. و اگر بگوییم تواتر در آن زمان حاصل نبوده است، پس لازم می آید که قرآن از اصل متواتر نباشد.

بنابراین با توجه به نظر فخر رازی، اگر معتقد شویم که به نقل متواتر معوذتان جزء قرآن است، باید ابن مسعود را کافر بدانیم، و اگر در تواتر این موضوع در عصر صحابه تردید کنیم، تواتر کل قرآن از اصل زیر سؤال خواهد رفت.

نووی نیز می نویسد:

أجمع المسلمون على أن المعوذتين والفاتحة وسائر السور المكتوبة في المصحف قرآن،  
وأن من جحد شيئاً منه كفر؛<sup>٤٦٨</sup>

اجماع مسلمانان بر آن است که معوذتان، حمد و سایر سوره های مکتوب در مصحف جزء قرآن هستند و اگر کسی چیزی از آن ها انکار کند کافر است.

بر اساس سخن نووی نیز ابن مسعود کافر خواهد بود؛ زیرا وی معوذتان را جزء قرآن نمی داند. اما این موضوع از یک سو با قول به عدالت صحابه ناسازگار است و از سوی دیگر موجب مخدوش شدن کتب صحاح خواهد بود. از این رو شهاب الدین قسطلانی تلاش کرده تا به نحوی این مشکل را مرتفع سازد. وی در کتاب *إرشاد الساری فی شرح صحیح البخاری* می نویسد:

وهذا مما اختلف فيه الصحابة ثم ارتفع الخلاف ووقع الإجماع عليه، فلو أنكر أحد اليوم  
قرآنيها كفر؛<sup>٤٦٩</sup>

این که معوذتان جزء قرآن هستند یا خیر از مسائل اختلافی بوده است [که] بعدها اختلاف در این مورد مرتفع شد و بر سر این موضوع اجماع واقع گردید. پس اگر امروز کسی انکار کند [که این سوره ها] جزء قرآن هستند، کافر می شود.

پس قسطلانی معتقد است صحابه بر سر قرآن موجود اجماع نداشته اند.

بر این اساس، می توان گفت قرآنی که در عصر حکومت عثمان جمع آوری شد با قرآن های موجود دیگر در آن عصر اختلاف داشته است. این قول موجب از بین رفتن تواتر در قرآن می شود. فخر رازی هم به این اشکال توجه داشته است؛ از این رو اذعان دارد که مسأله ابن مسعود از مشکلات لا ینحل است.

صرف نظر از این اشکال، با مراجعه به منابع دیگر اهل سنت، عدم صحت قول قسطلانی هویدا می شود. احمد بن حنبل به سند خود از حنظله سدوسی نقل کند که گفت:

٤٦٨. المجموع: ٣ / ٣٩٦. هم چنین ر.ک: *الإتقان فی علوم القرآن*: ١ / ٢١٣؛ *فتح الباری*: ٨ / ٥٧١؛ *البرهان* (زرکشی): ٢ / ١٢٨.

٤٦٩. *إرشاد الساری*: ٧ / ٤٤٢. هم چنین ر.ک: *عمدة القاری*: ٢٠ / ١١.

قلت لعكرمة: إني أقرأ في صلاة المغرب بقل أعوذ برب الفلق وقل أعوذ برب الناس،  
وإن ناساً يعيبون ذلك علي؛<sup>٤٧٠</sup>

به عکرمه گفتم: من در نماز مغرب سوره فلق و ناس را خواندم، به همین جهت گروهی از مردم بر  
من ایراد گرفتند.

از این روایت معلوم می شود که اختلاف در مورد قرآن منحصر به عصر صحابه نبوده است؛  
بلکه در زمان های بعد نیز در میان اهل سنت پیرامون این موضوع اجماع حاصل نشده و اختلاف  
مرتفع نگشته است.

پس این ادعا که نویسنده مورد بحث وی را در زمره حافظ ترین صحابه بر شمرده است قطعاً  
صحیح نمی نماید؛ زیرا که وی دو سوره از قرآن را ننگاشته است و اصلاً وجود این دو سوره در  
قرآن را منکر شده و بر نمی تابد است.

عکرمه، نوک پیکان فضیلت، علم و اعتبار!

این نویسنده، از میان تابعان نیز به توثیق و اعتبارسازی برای عکرمه خارجی اقدام کرده است.  
وی نخست دامن آلوده عکرمه را از هرگونه فسق و فجور تطهیر کرده است<sup>٤٧١</sup> و پس از آن، برای  
وی فضیلت تراشی کرده به طوری که وی را پیشقراول فضیلت، علم و اعتبار دانسته است.  
وی علت انتساب فسق و فجور به عکرمه را حسادت دیگران نسبت به وی شمرده، می نویسد:

وأما الذين طعنوا فيه، فقد قصرت أنظارهم ولم يعرفوا وجه المخرج من ذلك، مع وضوح  
براءة الرجل مما قيل فيه. ويتلخص في رميه بالكذب، وميله إلى رأي الخوارج... .

ومن الواضح أنّ هكذا تشبّثات غريبة إنّما تنمّ عن حسد كان يحمله مناوئوه تجاه منزلة  
الرجل وشموخه في الفقه والعلم، بمعاني القرآن الكريم.<sup>٤٧٢</sup>

وعلی جمیع هذه الفروض، لا تدلّ الروایة علی أنّه كان من المخالفين أو الفاسقين، حاشاه  
من عبد صالح كان تربية مثل ابن عباس من خاصة الإمام أمير المؤمنين عليه السلام، وهذا  
كما يقال: لو عمل كذا لنفعه أو لم يكن ليتضرر شيئاً ولازمه أنّه لم يتنفع بذلك، أو تضرر  
شيئاً.<sup>٤٧٣</sup>

همو در مرحله دیگر، در صدد کسب اعتبار برای عکرمه بر آمده است و وی را به هر تعبیری که  
به یقین شایسته عکرمه نیست می ستاید. وی می نویسد:

٤٧٠. مسند احمد بن حنبل: ١ / ٢٨٢ / ح ٢٥٥٠. هم چنین ر.ک: صحیح ابن خزیمه: ١ / ٢٥٨.

٤٧١. ر.ک: التفسیر والمفسرون: ١ / ٣٠٧.

٤٧٢. همان: ١ / ٣٠٠ - ٣٠١.

٤٧٣. همان: ١ / ٣٠٧.

تلك شهادات ضافية ومستفيضة بشأن الرجل، تجعله في قمة الفضيلة والعلم، الثقة والاعتماد عليه لدى الأئمة، مما يوهن ما حيك حول الرجل من أوهام وأكاذيب مفضوحة، ليست تتناسب مع شخصية كانت تربية مثل ابن عباس، وموضع عنايته الخاصة.<sup>٤٧٤</sup>

وی عکرمه را در تفسیر دست پرورده ابن عباس دانسته به طوری که ابن عباس به عنوان استادی خصوصی، برای شاگردی خصوصی خود اعتباری ویژه قائل بوده و برای آموزش قرآن و سنت به وی، تمام سعی و تلاش خود را به کار بسته است. این نویسنده به همین مقدار بسنده نمی کند، بلکه در ادامه، به نقل از ابن سعد می نویسد:

كان يقيدہ فيعلمه القرآن ويعلم السنن فرّاه فأحسن تربيته وعلمه فأحسن تعليمه أصبح فقيهاً وأعلم الناس بالتفسير ومعاني القرآن؛<sup>٤٧٥</sup>

با رجوع به منابع معتبر شیعه و اهل سنت و واکاوی شرح حال عکرمه، می توان میزان اعتبار و صحت سخنان نویسنده مورد بحث را دریافت.

عکرمه غلام ابن عباس بوده است. از وی به «عکرمه بربری» تعبیر می کنند. وی کذاب، ناصبی و دارای عقیده خوارج بوده است. در برخی منابع آمده که خوارج مغرب عقاید خود را از عکرمه گرفته اند. در باره وی نوشته اند:

كان يرى رأى الإباضية؛<sup>٤٧٦</sup>

او بر عقیده إباضیه بود.

فالخوارج الذين بالمغرب عنه أخذوا؛<sup>٤٧٧</sup>

خوارج مغرب [عقاید خود را] از وی اخذ کرده اند.

یحیی بن سعید، عکرمه را کذاب می دانسته است.<sup>٤٧٨</sup>

راوی می گوید: به منزل علی بن عبدالله بن عباس رفتم. دیدم عکرمه را با طناب به در مستراح بسته است. به او گفتم: از خدا نمی ترسی؟ مگر کسی با غلام خود چنین رفتار می کند! علی بن عبدالله بن عباس گفت:

إنّ هذا الخبيث يكذب على أبي؛<sup>٤٧٩</sup>

٤٧٤. همان: ١ / ٣٠٠.

٤٧٥. همان: ١ / ٢٩٨.

٤٧٦. التمهيد (ابن عبدالبر): ٢ / ٢٨؛ تاريخ الإسلام: ٧ / ١٨٠؛ تاريخ مدينة دمشق: ٤١ / ١١٨ و ١٢١؛ تهذيب الكمال: ٢٠ / ٢٧٨؛ سير أعلام النبلاء: ٥ / ٢٢؛ ميزان الاعتدال: ٣ / ٩٥؛ ش ٥٧١٦؛ الأعلام (زرکلی): ٤ / ٦٢؛ الوافي بالوفيات: ٢٠ / ٤٠؛ ش ٤٩.

٤٧٧. مقامة فتح الباري: ٤٢٦؛ تهذيب الكمال: ٢٠ / ٢٧٨؛ سير أعلام النبلاء: ٥ / ٢١؛ ميزان الاعتدال: ٣ / ٩٦؛ تهذيب التهذيب: ٧ / ٢٣٧.

٤٧٨. ر.ک: تهذيب الكمال: ٢٠ / ٢٨٢؛ الضعفاء الكبير: ٣ / ٣٧٣.

این خبیث به پدرم (ابن عباس) دروغ می بندد.

سعید بن مسیب که از بزرگان تابعان است به خدمتکارش گفت:

یا برد، إياك أن تكذب عليّ كما يكذب عكرمة علي ابن عباس؛<sup>۴۸۰</sup>

ای برد، مبادا بر من دروغ ببندی چنان که عکرمة بر ابن عباس دروغ می بست.

قاسم بن محمد - که از فقهای مدینه بود - گفته است:

عكرمة كذاب.<sup>۴۸۱</sup>

ابن سیرین می گوید:

ما يسؤني أن يكون من أهل الجنة ولكنه كذاب؛<sup>۴۸۲</sup>

ضرری به من نمی رسد از این که عکرمة اهل بهشت باشد؛ لیکن او کذاب است.

ابن ابی ذئب نیز درباره عکرمة می گوید:

رأيت عكرمة وكان غير ثقة؛<sup>۴۸۳</sup>

عکرمة را دیدم در حالی که او غیر ثقة است.

محمد بن سعد، صاحب کتاب الطبقات الکبری نیز معتقد است:

ليس يحتج بحديثه ويتكلم الناس فيه؛<sup>۴۸۴</sup>

به حدیثش احتجاج نمی شود و مردم درباره او سخن می گویند.

عکرمة نماز خواندن را خوب نمی دانست! ذهبی در این باره می نویسد:

يحيى بن سعيد يقول: حدثوني - والله - عن أيوب أنه ذكر له أن عكرمة لا يحسن

الصلاة، قال أيوب: وكان يصلّي؟!<sup>۴۸۵</sup>

یحیی بن سعید می گوید: سوگند به خدا! برای من نقل شد که در نزد ایوب سخن از عکرمة به میان

آمد و این که او نماز خواندن را بلد نبود! [سپس] ایوب [با تعجب] گفت: مگر عکرمة نماز

می خواند؟!!

ذهبی می نویسد: عکرمة در ایام حج گفته است:

۴۷۹. الضعفاء الكبير: ۳ / ۳۷۴؛ میزان الاعتدال: ۳ / ۹۴؛ تهذیب الکمال: ۲۰ / ۲۸۰؛ سیر أعلام النبلاء: ۵ / ۲۳؛ المعارف: ۴۵۶؛ مقامة فتح

الباری: ۴۲۵؛ تاریخ مدینه دمشق: ۴۱ / ۱۱۲؛ المنتخب من ذیل المذیل: ۱۲۲؛ وفيات الأعيان: ۳ / ۲۶۶؛ تاریخ الإسلام: ۱۷۹ / ۷.

۴۸۰. المعارف: ۴۳۸؛ تاریخ مدینه دمشق: ۴۱ / ۱۰۹؛ تهذیب الکمال: ۲۰ / ۲۸۰؛ تهذیب التهذیب: ۷ / ۲۳۷؛ الثقات (ابن حبان): ۵ / ۲۳۰؛

إكمال الكمال: ۱ / ۲۵۷.

۴۸۱. مقامة فتح الباری: ۴۲۵؛ تاریخ مدینه دمشق: ۴۱ / ۱۰۶؛ تهذیب الکمال: ۲۰ / ۲۸۶؛ سیر أعلام النبلاء: ۵ / ۲۸؛ تاریخ الإسلام: ۱۷۸ / ۷.

۴۸۲. سیر أعلام النبلاء: ۵ / ۲۵؛ الكامل فی ضعفاء الرجال: ۱ / ۵۳؛ تاریخ مدینه دمشق: ۴۱ / ۱۱۴؛ میزان الاعتدال: ۳ / ۹۴.

۴۸۳. سیر أعلام النبلاء: ۵ / ۲۵؛ تاریخ مدینه دمشق: ۴۱ / ۱۱۵؛ میزان الاعتدال: ۳ / ۹۴.

۴۸۴. الطبقات الكبرى: ۵ / ۲۹۳.

۴۸۵. سیر أعلام النبلاء: ۵ / ۲۷؛ میزان الاعتدال: ۳ / ۹۵؛ تهذیب الکمال: ۲۰ / ۲۸۴؛ تاریخ مدینه دمشق: ۴۱ / ۱۱۷.

وَدَدْتُ أَنْ يَبْدَى حَرْبَةً، فَأَعْتَرَضَ بِهَا مِنْ شَهْدِ الْمَوْسِمِ يَمِينًا وَشِمَالًا؛<sup>٤٨٦</sup>

دوست داشتم در دست من شمشیری بود تا با آن به کسانی که به موسم حج از راست و چپ حاضر می شوند حمله کنم.

يعقوب حصرمی از جدش چنین نقل می کند:

وَقَفَ عِكْرَمَةُ عَلَيَّ بَابِ الْمَسْجِدِ فَقَالَ: مَا فِيهِ إِلَّا كَافِرٌ؛<sup>٤٨٧</sup>

عکرمه بر در مسجد [رسول خدا صلی الله علیه وآله] ایستاده بود و می گفت: در این مسجد کسی نیست مگر کافر!]

عکرمه معتقد بوده که حکمت وجود آیات متشابه در قرآن گمراه کردن مردم است. از وی نقل کرده اند:

إِنَّمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِثَابَهُ الْقُرْآنَ لِيُضِلَّ بِهِ؛<sup>٤٨٨</sup>

خداوند متشابهات را در قرآن نازل کرده تا به واسطه آن ها مردم را گمراه کند.

ذهبی پس از نقل این عبارت از عکرمه بی درنگ می گوید:

مَا أَسْوَأَهَا عِبَارَةً، بَلْ أُخْبِثُهَا؛<sup>٤٨٩</sup>

این بدترین، بلکه خبیث ترین عبارت است.

عکرمه به بازار می رفته و ادعا می کرده است که آیه تطهیر درباره زنان پیامبر است و هر کس می خواهد من با او در این باره مباحثه می کنم،<sup>٤٩٠</sup> این در حالی است که عایشه و أم سلمه که هر دو از زنان رسول خدا صلی الله علیه وآله بودند، اعتراف می کنند که این آیه مربوط به ما نیست.<sup>٤٩١</sup> عکرمه در میان مردم عصر خود نیز اعتباری نداشته است. نقل شده است که عکرمه و کثیر عَزَّه کيسانی<sup>٤٩٢</sup> در یک روز مردند. مردم کثیر را تشییع کردند، اما جنازه عکرمه روی زمین ماند و چند حمال سیاه پوست پول گرفتند و او را به خاک سپردند.<sup>٤٩٣</sup>

٤٨٦. میزان الاعتدال: ٣ / ٩٥.

٤٨٧. تاریخ مدینه دمشق: ٤١ / ١١٨؛ تهذیب الکمال: ٢٠ / ٢٧٨؛ تاریخ الإسلام: ١٧ / ١٨٠؛ سیر أعلام النبلاء: ٥ / ٢٢؛ میزان الاعتدال: ٣ / ٩٥.

٤٨٨. الضعفاء الكبير: ٣ / ٣٧٤؛ سیر أعلام النبلاء: ٥ / ٣٣؛ میزان الاعتدال: ٣ / ٩٤.

٤٨٩. میزان الاعتدال: ٣ / ٩٤.

٤٩٠. رک: تفسیر ابن کثیر: ٣ / ٤٩١؛ الدرر المنثور: ٥ / ١٩٨؛ فتح القادیر: ٤ / ٢٧٩؛ تاریخ مدینه دمشق: ٦٩ / ١٥٠؛ الصواعق المحرقة: ٢ / ٤٢١.

٤٩١. رک: صحیح مسلم: ٧ / ١٣٠؛ تفسیر ابن کثیر: ٣ / ٤٩٣؛ أسد الغابة: ٣ / ٦٠٧؛ الدرر المنثور: ٥ / ١٩٨؛ المستدرک علی الصحیحین: ٣ / ١٤٧؛ تحفه الأحمدي: ٩ / ٤٩.

٤٩٢. عَزَّه نام زنی است که کثیر عاشق او شده بود.

٤٩٣. میزان الاعتدال: ٣ / ٩٦؛ تهذیب الکمال: ٢٠ / ٢٩٠؛ الکامل فی ضعفاء الرجال: ٥ / ٢٦٧؛ تاریخ مدینه دمشق: ٤١ / ١٢٢؛ سیر أعلام النبلاء: ٥ / ٣٣؛ تهذیب التهذیب: ٧ / ٢٤٠.



با وجود این همه قدح و جرح عکرمه، بخاری از وی روایت نقل می‌کند؛ ولی مسلم او را ضعیف می‌داند و چون عکرمه - علی رغم این همه ضعف و جرح - از رجال بخاری است؛ از این رو ابن حجر عسقلانی برای حفظ آبروی بخاری و کتابش به توجیحات فراوانی دست یازیده است.<sup>۴۹۴</sup>

در منابع معتبر ما نیز در مورد عکرمه روایتی وجود دارد که نگارنده کتاب *التفسیر والمفسرون* آن را نشانه تأیید عکرمه دانسته است؛ از این رو نسبت به وی حسن ظن دارد. اما - اگر مقصود از عکرمه در این روایت، همین عکرمه مولا ابن عباس باشد - هیچ دلالتی بر مدح وی ندارد؛ بلکه بر اساس همین روایت نیز وی مذموم است.

مرحوم کلینی نقل می‌کند:

عن أبي بصير، عن أبي جعفر عليه السلام قال: كنا عنده وعند حمران، إذ دخل عليه مولی له فقال: جعلت فداك هذا عكرمة في الموت، وكان يري رأی الخوارج، وكان منقطعاً إلى أبي جعفر عليه السلام فقال لنا أبو جعفر عليه السلام: أنظروني حتى أرجع إليكم فقلنا: نعم، فما لبث أن رجع، فقال: أما إني لو أدركت عكرمة قبل أن تقع النفس موقعها لعلمته كلمات ينتفع بها، ولكنني أدركته وقد وقعت النفس موقعها، قلت: جعلت فداك وما ذاك الكلام؟ فقال: هو والله ما أنتم عليه، فلقنوا موتاكم عند الموت شهادة أن لا إله إلا الله والولاية؛<sup>۴۹۵</sup>

ابوبصیر از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند [و می‌گوید]: ما به همراه حمران نزد امام باقر علیه السلام بودیم که غلامی وارد شد و عرض کرد: فدایت شوم، عکرمه در حال مرگ است. او بر عقیده خوارج بود و به منزل امام باقر علیه السلام هم آمد و شد داشت. امام باقر علیه السلام به ما فرمود: منتظر باشید تا باز گردم. عرض کردیم: بله. طولی نکشید که ایشان بازگشت و فرمود: چنان چه پیش از قرار گرفتن نفس در محل خودش عکرمه را می‌دیدم کلماتی به او می‌آموختم که از آن‌ها نفع برد، ولیکن وقتی او را دیدم که نفس وی در محلش قرار گرفته بود. عرض کردم: فدایت شوم، آن کلام [که به حال او نفع داشت] چیست؟ فرمود: سوگند به خدا آن عقیده ای است که شما برآید، پس به مردگان خود هنگام مرگ شهادت بر لا اله الا الله و ولایت [ما اهل بیت] را تلقین کنید.

پس اولاً: معلوم نیست عکرمه ای که در این روایت از او نام برده شده همان غلام ابن عباس

باشد.<sup>۴۹۶</sup>

۴۹۴. ر.ک: *مقلامه فتح الباری*: ۴۲۷.

۴۹۵. *الكافي*: ۳ / ۱۲۳ / ح ۵. همچنین ر.ک: *تهذيب الأحكام*: ۱ / ۲۸۷ - ۲۸۸.

۴۹۶. ر.ک: *تنقيح المقال*: ۲ / ۲۵۶.

ثانیاً: چنان چه این شخص همان عکرمه باشد، این روایت هیچ دلالتی بر مدح وی ندارد. در این روایت تصریح شده که عکرمه بر عقیده خوارج بود، و نیز به روشنی بیان گردیده که ملاقات امام باقر علیه السلام با وی پس از مرگ او بوده است؛ از این رو به دست حضرت هدایت نشده و بر همان عقیده خوارج از دنیا رفته است. به همین جهت امام باقر علیه السلام ملاقات خود را با عکرمه، به حال او نافع ندانسته است.

روشن است که اگر وی برای هدایت شدن اهلیت داشت، امام باقر از هدایت او دریغ نمی کردند. چنان که حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام به هنگام احتضار اسامه بن زید، به بالین وی رفت و جهت رفع نگرانی و اضطراب او ادای دین اش را برعهده گرفت،<sup>۴۹۷</sup> با این که اسامه - چنان که نوشته اند - در زمره معدود کسانی بود که با امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت نکرد.<sup>۴۹۸</sup> هم چنین امام صادق علیه السلام از سید حمیری دستگیری و او را به تشیع مشرف ساختند، در حالی که وی بر عقیده کیسانیه بود.<sup>۴۹۹</sup> سید حمیری پس از شرف هدایت به دست امام صادق علیه السلام در ضمن شعر بلندی می گوید:

تجعفرت باسم الله والله أكبر \*\*\* وأيقنت أن الله يعفو ويغفر؛<sup>۵۰۰</sup>

به نام خدا تابع جعفر شدم و خدا بزرگتر است \*\*\* و یقین دارم که خداوند عفو می کند و می آمرزد. در منابع معتبر، موارد زیادی از هدایت گمراهان به دست ائمه علیهم السلام ذکر شده است. بنابراین چنان چه عکرمه هم اهلیت هدایت را داشت، به یقین هدایت می شد؛ اما امام باقر علیه السلام تصریح می کند که عکرمه را دیرتر از موقعی که به حالش نفع داشته، ملاقات کرده است.

در رجال کشی این موضوع به صورت روشن تر بیان شده است. او روایت را به سند دیگری چنین نقل می کند:

قال أبو جعفر عليه السلام: لو أدركت عكرمة عند الموت لنفعتها. قيل لأبي عبدالله عليه السلام:

بما ذا ينفعه؟ قال: كان يلقنه ما أتم عليه، فلم يدركه أبو جعفر عليه السلام ولم ينفعه؛<sup>۵۰۱</sup>

۴۹۷. ر.ک: مناقب آل أبي طالب: ۳ / ۲۲۱.

۴۹۸. ر.ک: دعائم الإسلام: ۱ / ۲۷۰.

۴۹۹. کمال الدین: ۱ / ۴۲ - ۴۳.

۵۰۰. برخی نسبت این قصیده را به سید حمیری منکر شده و او را کیسانی مذهب شمرده اند (ر.ک: مروج الذهب: ۱ / ۳۸۲؛ لسان المیزان: ۱ / ۴۳۷ - ۴۳۸؛ الوافی بالوفیات: ۹ / ۱۱۷ - ۱۲۲) اما بزرگان شیعه وی را تجلیل می کنند و معتقدند که ایشان در گفتگو با امام صادق علیه السلام از عقیده خود دست کشید و به امامت امام صادق علیه السلام معتقد شد. (ر.ک: کمال الدین: ۳۲ - ۳۶؛ مناقب آل أبي طالب: ۳ / ۳۷۰ - ۳۷۱).

۵۰۱. إختيار معرفة الرجال: ۲ / ۴۷۸ / ش ۳۸۷.

امام باقر علیه السلام فرمود: چنان چه عکرمه را هنگام احتضار ملاقات می کردم به او نفع می رساندم. به امام صادق علیه السلام عرض شد: او از چه چیزی منتفع می شد؟ فرمود: عقیده ای که شما بر آن هستید را به وی تلقین می کرد؛ اما او را ملاقات نکرد و به او نفع نرساند.

بنابراین هیچ دلیلی برای حسن ظن به عکرمه وجود ندارد و قرائن حاکی از آن است که وی عقیده خوارج را داشته و شخص منحرفی بوده است؛ از این رو کشی پس از نقل این حدیث می گوید:

وهذا... لم یوجب لعکرمة مدحاً بل أوجب ضده<sup>۵۰۲</sup>؛

و این روایت موجب مدح عکرمه نیست، بلکه ضدش لازم است.

مرحوم علامه حلی در مورد عکرمه می نویسد:

إنه لیس علی طریقنا ولا من أصحابنا<sup>۵۰۳</sup>؛

او در مسیر ما شیعیان نیست و از راویان حدیث ما شمرده نمی شود.

سید ابن طاووس نیز می فرماید:

ورد حدیث یشهد بآنه علی غیر الطریق، وحاله فی ذلک ظاهر لا یحتاج إلی اعتبار

روایة<sup>۵۰۴</sup>؛

حدیثی وارد شده که شهادت می دهد او بر غیر راه [مستقیم] است و حالش در این جهت ظاهر

است و نیازی به اعتبار روایت وی نیست.

قرائنی است بر این که عکرمه، اشخاصی چون ابن عباس و دیگران را برتر از امام باقر علیه السلام

می دانسته است. مرحوم مامقانی در *تنقیح المقال* می نویسد:

وإنه یفضل علیه ابن عباس وغیره<sup>۵۰۵</sup>؛

وی ابن عباس و غیر او را بر [امام باقر علیه السلام] برتری می داده است.

نویسنده *التفسیر و المفسرون* بر این باور است که چون عکرمه شاگرد ابن عباس است، قدح و ذم

وی موجب خدشه دار شدن ابن عباس خواهد شد؛ در نتیجه روایات ابن عباس از بین می رود. اما

این سخن صحیح نیست؛ زیرا اولاً: جرح و تعدیل باید بر اساس ضابطه و حجت باشد. و ثانیاً:

روایات ابن عباس از طریق افراد مورد اعتماد و محترم مثل سعید بن جبیر هم نقل شده است.

۵۰۲. همان.

۵۰۳. خلاصة الأقوال: ۳۸۳ / ش ۱۳.

۵۰۴. التحریر الطاووسی: ۴۳۶ / ش ۳۱۴؛ منتهی المقال: ۴ / ۳۱۴.

۵۰۵. تنقیح المقال: ۲ / ۲۵۶.

عکرمه از سوی برخی ائمه مذاهب اربعه هم چون احمد بن حنبل و مالک بن انس نیز قدح شده است.

در سیر اعلام النبلاء آمده است:

قال أحمد بن زهير: سمعت يحيى بن معين يقول: إنما لم يذكر مالك عكرمة - يعني في الموطأ - قال: لأن عكرمة كان ينتحل رأى الصفرية;<sup>٥٠٦</sup>

احمد بن زهير گفت: از يحيى بن معين شنيدم که می گوید: مالک [بن انس] نام عکرمه را در موطأ ذکر نمی کند، فقط به این دلیل که عکرمه پیرو اعتقاد صفریه<sup>٥٠٧</sup> بود.

و در جای دیگر می گوید:

كان مالك لا يرى عكرمة ثقة... قال أحمد بن حنبل: ... عكرمة مضطرب الحديث;<sup>٥٠٨</sup>

مالک عکرمه را ثقه نمی دانست... و احمد بن حنبل گوید: عکرمه در نقل حدیث مضطرب است.

ائمه جرح و تعدیل اهل سنت نیز - همان طور که بیان شد - او را رد کرده اند.

جالب آن که جرح عکرمه از سوی عالمان اهل سنت به خاطر اتهام وی به تشیع نبوده است.

وی به عقیده خوارج رمی شده و وی را کذاب دانسته اند.

این نحوه از جرح با رمی به تشیع - که در مورد افرادی مثل عطیه صورت گرفته - متفاوت

است؛ از این رو اگر کسی در مورد عطیه عوفی توقف کند، در ضعیف بودن عکرمه نمی توان تردید کرد.

---

٥٠٦. سیر اعلام النبلاء: ٥ / ٢١. هم چنین رک: تاریخ مدینه دمشق: ٤١ / ١٢٠؛ تهذیب الکمال: ٢٠ / ٢٧٨ که در این دو منبع، از ابوبکر بن ابی خیمه، از يحيى بن معين نقل می کنند.

٥٠٧. اینان فرقه ای از خوارجند.

٥٠٨. سیر اعلام النبلاء: ٥ / ٢٦. هم چنین رک: مقامه فتح الباری: ٤٢٥؛ تاریخ مدینه دمشق: ٤١ / ١١٥ و ١١٧؛ تهذیب النهذیب: ٧ / ٢٣٣ و ٢٣٨؛ تهذیب الکمال: ٢٠ / ٢٨٣ - ٢٨٤؛ تاریخ بغداد: ١٢ / ٢٥٤.



# فهرست اعلام



## فهرست اعلام

علی بن ابی طالب علیه السلام:

امیرالمؤمنین علیه السلام، ۱۸، ۶۶، ۹۵، ۱۱۷، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۷۰، ۱۷۶، ۲۴۳، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۸۳، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۶، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۶۰، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۷، ۳۸۳، ۴۵۵

علی بن ابی طالب علیه السلام، ۳۶، ۸۱، ۹۵، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۳۳، ۲۷۴، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۶۸، ۳۶۹

فاطمه علیهما السلام، ۶۸، ۲۵۴

امام حسن مجتبیٰ علیه السلام، ۲۵۳، ۲۶۸، ۲۶۹

امام حسین علیه السلام، ۲۵۳

حسین علیهما السلام، ۲۵۴، ۳۶۸، ۳۷۰

امام باقر علیه السلام، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۳۳، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۶۶، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵

امام صادق علیه السلام، ۹۹، ۳۳۴، ۳۷۳، ۳۸۳، ۳۸۴

امام رضا علیه السلام، ۱۷۶

اهل بیت علیهم السلام، ۲۰، ۳۵، ۵۶، ۶۵، ۶۷، ۹۳، ۹۵، ۹۷، ۹۸، ۱۰۲، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۳۱، ۱۳۷

۱۵۷، ۱۶۲، ۱۹۲، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۹، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۳۲۱

۳۳۵، ۳۵۵، ۳۶۸، ۳۷۰، ۳۷۳، ۳۸۳

\* \* \*

ابراهیم، ۸۴، ۱۱۲

ابراهیم بن سعد، ۲۰۸، ۲۶۰

ابراهیم بن منذر حزامی، ۱۶۸، ۱۶۹

ابراهیم بن مهدی، ۲۶۰

ابن ابی حاتم رازی:

ابن ابی حاتم، ۱۲۵، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۲۴۷

ابن ابی حاتم رازی، ۱۲۹



ابن ابى شريف، ٩، ٢٢٩، ٢٣٣  
ابن اثير، ١٦، ١٨١، ٢٤٣، ٢٨٧، ٤٤٥  
ابن الديبع، ٢٣٠  
ابن السبكي، ٢٣١  
ابن امام كامله، ٢٣٧  
ابن امير الحاج، ٢٠٧، ٢٢٦، ٢٢٧  
ابن انبارى، ٦٠  
ابن أبى الدنيا، ١٥٩  
ابن أبى رائطة، ٢٦٠  
إبن أبى نعم، ٢٥٣  
ابن تميمه، ١١٨، ١٣٤، ١٥٤، ١٦٤، ٢١٧، ٣١٢، ٣١٣، ٣١٤، ٣١٥، ٣٤٢، ٣٦٨، ٣٦٩، ٣٧٠، ٣٧١، ٤٥٥

ابوالفرج ابن جوزى حنبلى:

ابن جوزى، ١٩٣، ١٩٥، ١٩٦، ٢٠١، ٢١٦، ٢٣٣، ٤٥٠، ٤٥٥  
ابن جوزى حنبلى، ١٥٤  
ابوالفرج ابن جوزى، ١٩٦، ٢١٦  
ابن حاجب، ٢٣٢، ٢٧٤، ٤٥٣  
ابن حبان، ٤٧، ٤٩، ٦٣، ٦٤، ١٤٢، ٢٠٠، ٢٠٣، ٢٠٤، ٢٥٩، ٣٥٣، ٣٧٤، ٣٧٩، ٤٥٠، ٤٥٢  
شهاب الدين ابن حجر عسقلانى:  
ابن حجر، ١٦، ١٩، ٣٢، ٣٤، ٣٥، ٣٧، ٣٩، ٤٨، ٦٧، ٢٠١، ٢١٢، ٢٣٠، ٢٣٢، ٢٣٣، ٢٧٣، ٣٧٣، ٣٧٤  
ابن حجر عسقلانى، ٢٥، ٢٩، ٣١، ٣٣، ٤٠، ٤٦، ٦٣، ١٢١، ١٥٤، ١٨١، ١٩٦، ١٩٨، ٢٠٥، ٢١١، ٢١٢، ٢٢٤، ٢٢٩، ٢٣١، ٢٥٩، ٢٦٠، ٢٦١، ٢٧٣، ٣٦٢، ٣٨٢  
شهاب الدين ابن حجر عسقلانى، ٢٢٤  
ابن حجر هيثمى مكى:  
ابن حجر مكى، ٢٨٧، ٢٨٨، ٢٨٩  
ابن حجر هيثمى، ٢٤، ٢٩٠  
ابن حزم اندلسى:  
ابن حزم، ١٧، ١٨، ٣٨، ١٩٩، ٢١٨، ٢٢٠، ٢٢٣، ٢٢٧، ٢٢٨، ٢٣١، ٢٣٦، ٢٣٧، ٣٧٣، ٤٥١

ابن حزم اندلسى، ١٦، ٢٩، ٥٤، ١٥٧، ٢١٢  
أبو محمد على بن أحمد بن حزم، ٢١٢، ٢١٨  
ابن حماد، ٢٦٠، ٢٦١  
ابن خلدون، ٢٤٣  
ابن دحيه، ٨، ٢١٦، ٢١٧  
ابن روزبهان، ٣٤٢  
ابن زيد، ١٣٤، ١٣٥  
ابن سبكي، ٢٣٢  
ابن سميه، ١٥٩  
ابن سيرين، ٣٧٩  
ابن طاهر، ٢٢٤، ٢٢٥  
ابن عبدالبر، ٨، ١٦، ٤٠، ١٥٥، ١٨١، ٢٠٠، ٢٠٧، ٢١٤، ٢٢١، ٢٢٢، ٢٢٧، ٢٢٨، ٢٣٦، ٢٣٧، ٢٧٢، ٣٧٨، ٤٤٥،  
٤٤٨  
ابن عربى مالكى، ١٥٤  
ابن عساكر دمشقى:  
ابن عساكر، ٢١٥، ٢٣٣  
ابن عساكر دمشقى، ٢١٥، ٢٣٢، ٢٣٣، ٤٤٦  
ابن عماد حنبلى، ٢٧٥  
ابن غصين، ٢٣٦  
ابن قدامه، ٢٠٧  
ابن كثير، ٥٧، ٥٩، ٧١، ١٢٤، ١٢٧، ١٢٩، ٢٤٧، ٢٤٨، ٣٤٥، ٣٦٠، ٣٦٣، ٣٧٢، ٣٨١، ٤٤٦  
ابن ماجه، ١٧، ٦٤، ٢٣٠، ٢٣١، ٢٣٢، ٤٤٩  
ابن مردويه، ٣٦٢  
ابن مسيب، ٢٣٢  
ابن مغفل، ٢٦٠، ٢٦١  
ابن ملقن، ٢٣٧  
ابن منظور، ٢٧، ٣٢٨، ٤٥٢  
ابن وهب، ١٣٤، ١٣٥  
ابن همام، ٨، ٥٠، ٢٢٦

ابوإبراهيم مزني، ٢٠٧

ابوالحسن دارقطني:

دارقطني، ١٩٨، ٢٠٥، ٢١١، ٢٢٢، ٢٢٤، ٢٢٧

ابوالحسن دارقطني، ١٩٨، ٢٠٢، ٢٠٥، ٢١١، ٢١٢، ٢٢٣، ٢٢٥، ٢٢٨

ابوالسكن، ٤١

ابوالعنيس حجر بن عنيس كوفي، ٤١

ابوالفداء، ٢٤٣، ٤٥٣

ابو ايوب انصاري، ٣٤١

ابوبصير، ٣٨٢

ابوبكر احمد بن جعفر بن بزّار:

ابوبكر احمد بن عمر بن عبدالخالق، ٢٠٨

ابوبكر بزّار، ٢٠٧

أبو بكر أحمد ابن عمرو بن عبدالخالق البزّار، ٢٠٧، ٢٠٨، ٢١٤، ٢١٧، ٢١٨، ٢١٩، ٢٢١، ٢٢٣، ٢٢٧، ٢٣٣،

٢٨٥، ٢٥٢

بزّار، ٢٠٨، ٢١٤، ٢١٧، ٢١٨، ٢١٩، ٢٢١، ٢٢٣، ٢٢٧، ٢٣٣، ٢٨٥

ابوبكر بن ابي قحافه، ٢٤٣

ابو تميله، ١٢٩، ١٣٠

ابوحاتم رازي، ١٩٥، ١٩٦، ٢٠١، ٢٠٥، ٢٣٥

ابوحيان، ٢١٢، ٢٢١، ٤٤٨

ابوحيان اندلسي، ٨، ١١٥، ١١٦، ١٩٥، ١٩٨، ٢١٧، ٢٢١، ٤٤٧

ابوداود، ٣٥٣

ابوذر حلي، ٢٣٤، ٢٣٧

ابوذؤيب هذلي، ٣٢

ابوزرعه دمشقي رازي:

أبوزرعه، ١٨، ١٩، ٢٠، ٢٣، ٣٩، ٤٠، ٤٩، ٢٨٣

ابوزرعه دمشقي، ٢٨١

ابوزرعه رازي، ٤٨

ابوسعيد خدري:

ابوسعيد، ٣٦، ٣٧

ابوسعید خدری، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۸۳، ۱۵۲، ۲۵۳، ۳۴۸  
ابوسفیان، ۶۸، ۶۹، ۱۵۵، ۱۹۹، ۲۱۵، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۳۶، ۲۳۷  
ابو شحمه، ۲۴۵  
ابوشهاب حناط، ۲۱۴  
ابوطالب، ۶۷  
ابوعمر، ۲۱۵  
ابوغادیه یسار بن سبع سلمی جهنی:  
ابوغادیه، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰  
ابوغادیه جهنی، ۱۵۵  
ابوغادیه یسار بن سبع سلمی، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰  
ابوموسی اشعری، ۳۴۷، ۳۴۸، ۲۲۴  
ابونصر سجزی، ۲۳۷  
ابونعیم، ۱۳۳  
ابو وهب ثقفی، ۲۳۷  
ابوهریره، ۷، ۱۳۳، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۹۳، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۱۰، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۷۷، ۲۸۳، ۳۲۷، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۶۸  
أبی بن کعب، ۳۴۷  
احمد بن حنبل، ۸، ۲۸، ۵۷، ۵۸، ۶۳، ۶۷، ۸۲، ۹۵، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۹۷، ۲۰۲، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۲۷،  
۲۲۸، ۲۳۷، ۲۴۱، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۸۵، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۴۵، ۳۴۷، ۳۵۰، ۳۶۱، ۳۶۶، ۳۷۲، ۳۷۴، ۳۷۶، ۳۸۶  
۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵  
احمد بن عبدالملک، ۲۶۵  
احمد بن عثمان بن حکیم، ۱۲۵  
اسامه بن زید، ۲۶۸  
إسحاق بن عمار، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۹۱، ۳۳۴  
اسماعیل مزنی، ۲۰۷  
أسود بن قیس، ۳۵  
اعمش، ۲۱۵، ۲۲۲، ۲۲۵، ۲۳۷  
ام سلمه، ۱۴۲، ۳۸۱  
ام محبّه، ۲۴۷، ۲۴۸  
امیر پادشاه حنفی، ۲۰۷، ۴۴۸

انس بن مالك، ٨، ١٩٣، ٢٠٥، ٢٧٧، ٣٤٩  
أبان بن أبي عياش، ٩٥  
أبو الحسن علي بن يحيى، ٩٥  
أبو الحسن محمد بن أيوب رقى، ٢٠٨  
أبو الدرداء، ٢٤٦  
أبو العباس محمد بن أحمد محبوبى، ٢٦٤  
أبو بكر، ٨، ٣٦، ٣٧، ٦٣، ٦٤، ١٧٠، ١٩٥، ٢٠٧، ٢٠٩، ٢٣٥، ٢٤٣، ٢٤٤، ٢٤٩، ٢٥١، ٢٥٣، ٢٥٤، ٣١٣، ٣١٨  
٣٢٢، ٣٤٥، ٣٦٩، ٣٨٦، ٤٤٤، ٤٤٩، ٤٥٤  
أبو داود حفري، ٢٥٣  
أبو شهاب الحنّاط، ٢١٤  
أبو شهاب نافع، ٢١١  
أبو نعيم، ١٣٣  
أبو وهب الثقفى، ٢٣٦  
أبى بن كعب، ٥٨  
أحمد بن إشكاب، ١٥١  
أحمد بن عبد الملك، ٢٦٥  
أحمد بن عثمان بن حكيم، ١٢٤  
أحمد بن قاسم عبادى، ٢٣٧  
أحمد بن محمد بن عمير، ٩٥  
أزدى، ١٩٤  
أزهرى، ١٣١  
أسود بن قيس، ٣٦  
أم جميل، ٢٤٤  
أم يونس، ٢٤٧  
بخارى، ١٧، ١٨، ٢٩، ٦٢، ١٥١، ١٥٣، ١٥٦، ١٦٨، ١٩٥، ١٩٦، ١٩٧، ٢٠١، ٢٠٥، ٢١٠، ٢١٩، ٢٢٠، ٢٣٦،  
٢٤١، ٢٤٤، ٢٥٣، ٢٦٠، ٢٦١، ٢٦٨، ٣٢٥، ٣٢٦، ٣٢٧، ٣٤٧، ٣٦١، ٣٧٤، ٣٨١، ٣٨٢، ٤٤٦، ٤٥٠، ٤٥٢  
براء بن عازب، ١٥١، ١٥٢، ٣٥٠  
بريد بن معاوية عجلي:  
بريد عجلي، ٩٦، ٣٥٥

ثريد بن معاوية عجلي، ١٠٠

بشر بن المفضل، ٩٥

بشر بن حسين، ٢٠٥، ٢٢٥

بلال، ٦٣، ٦٤

بيضاوي، ٥٠

بيهقي، ٨، ٦٨، ٢١٢، ٢١٣، ٢٢٣، ٢٢٤، ٢٢٥، ٢٢٦، ٢٢٧، ٢٢٨، ٢٢٩، ٢٣١، ٢٣٢، ٢٣٣، ٢٤٤، ٢٥٣، ٢٥٧

٢٨٥، ٣٤٥، ٤٤٩، ٤٥٤

تاج الدين احمد بن عبدالقادر بن مكتوم، ٢٢١

ترمذي، ٤٧، ٤٩، ٦٣، ٨٣، ١٥٣، ٢٥٣، ٢٥٤، ٢٥٩، ٣٥٣، ٣٦٠، ٣٦١، ٤٤٩

تفتازاني، ٢١، ٢٣، ٤٤٩

ثابت أنس، ٦٣

جابر بن عبدالله انصاري، ٧، ١٩٣، ١٩٨، ١٩٩، ٢٠٠، ٣٤١

جيرثيل، ٣٦٢، ٣٦٣

جعفر بن عبدالواحد قاضي هاشمي:

جعفر بن عبدالواحد، ٢٠٤، ٢١٠، ٢١١، ٢٢٤، ٢٢٥

جعفر بن عبدالواحد قاضي هاشمي، ٢٠٣

جعفر بن محمد، ١٩٨، ٢١١، ٢١٢، ٢٢٤، ٢٢٥، ٢٥٥، ٢٥٦، ٢٩١، ٣٣٤

جلال الدين سيوطي:

جلال السيوطي، ٢٣٠

جلال الدين سيوطي، ٩، ٥٧، ٢٣٠، ٢٣١، ٢٤٨، ٣١٨، ٣١٩، ٣٤٥، ٣٦٠، ٣٧٣، ٣٧٤، ٤٤٨، ٤٤٩، ٤٥٢

جلال محلي، ٢٣٧

جميل بن زيد، ٢٣٥، ٢٣٦

جنيدى، ٢٦٠، ٢٦١

جوزجاني، ٢٠٢

جوهرى، ٨١

جووير بن سعيد:

جووير، ٢٠٢، ٢١٣، ٢٢٥، ٢٢٦، ٢٢٨، ٢٢٩

جووير بن سعيد، ٢٠٠، ٢٠١، ٢٠٢

حارث بن غصين، ١٩٩، ٢٠٠، ٢٠١، ٢١٥، ٢٢٣، ٢٢٤، ٢٢٥، ٢٣٦، ٢٣٧

حاكم ابوالقاسم حسانى:

حاكم حسانى، ٩٥، ١٣٣

حاكم ابوالقاسم حسانى، ١٠٠، ١٠١

حاكم نيشابورى، ٣٠، ٢٥٢، ٤٥٣، ٤٥٤

حجاج، ١٥٩، ١٦٠، ٤٥٠

حجر بن عنيس الكوفى، ٤١

حسن بن موسى الخشاب، ٢٥٥، ٢٩١

حضرت موسى، ٨٦

حماد بن سلمه، ٦٣

حمران، ٣٨٢

حمزه سيد الشهداء:

حمزه، ٦٨، ٦٩

حمزه سيد الشهداء، ٦٨

حمزه جزرى:

حمزه جزرى، ١٩٧، ١٩٨، ٢١٠، ٢١١، ٢١٤، ٢١٩، ٢٢٠، ٢٢١، ٢٢٢، ٢٢٣، ٢٢٤، ٢٢٥

حمزة بن أبى حمزة نصيبى:

حمزة بن أبى حمزة نصيبى، ١٩٧، ٢٢٣

حمزة نصيبى، ١٩٨، ٢١٠، ٢٢٣، ٢٣٦

حميد الطويل، ٢٦٥

حميد بن زيد، ١٩٨، ٢١١، ٢١٢، ٢٢٢، ٢٢٣، ٢٢٤، ٢٢٥، ٢٦٥، ٣٤٩

حميرا، ٢٢٧، ٢٣٥

حنظله سدوسى، ٣٧٦

حوأب بن عبدالله، ٢١٣، ٢٢٥، ٢٢٦

خالد بن وليد:

خالد، ٢٦٤

خالد بن وليد، ٦٨، ١٣٩، ٢٤٣، ٢٦٤، ٢٦٥، ٢٦٦، ٢٦٧

خطيب بغدادى:

خطيب، ٤٦

خطيب بغدادى، ١٦، ١٩، ٤٦، ٤٨، ١٢١، ٣٥٤، ٤٤٦، ٤٥٢

داوود بن أبي هند، ٣٥٣، ٣٦٢  
ديلمى، ٢٢٩  
راغب اصفهاني، ٧٦، ٧٧، ٨٠، ١٣٠، ٤٥٤  
رُشيد، ٢٦٩، ٤٤٥  
زبير بن عدى، ١٧، ٢٠٥، ٢٢٤، ٢٢٥  
زرّ بن مسعود، ٦٣، ٦٤  
زرقاني، ٢٩٠  
زمخشري، ٥٠، ٨٢، ٨٣، ٢١٧، ٢١٩، ٤٥١، ٤٥٢  
زهري، ١٢٩، ١٣٠  
زهير جعفي، ٣٦  
زياد بن ابيه (يا سميه)، ٢٤٤  
زيد بن أرقم، ٢٤٧، ٢٥٢  
زيد بن أسلم، ٢٤٦  
زيد عمى، ١٩٣، ١٩٤، ٢٠٩، ٢١٥، ٢٢٠، ٢٢٦، ٢٣٤

زين الدين عراقى:

زين الدين عراقى، ٢٢٢، ٢٥٦  
زين عراقى، ٢١٦، ٢٢٢  
زينب بنت جحش، ٢٤٨  
سالم مولا ابو حذيفه، ٥٨  
سجزي، ٢٣٢  
سخاوى، ٩، ٢٢٨  
سرخسى، ٢٤٥، ٢٤٩، ٤٥٢  
سعدالدين تفتازانى، ٢٧٥  
سعد بن ابى وقاص، ٣٤١  
سعيد بن جبير، ٥٧، ٥٨، ١٢٦، ١٢٧، ١٢٨، ٣٨٦  
سعيد بن مسعود، ٢٦٤  
سعيد بن مسيب، ٣٢، ١٢٨، ١٩٤، ٢٠٩، ٢١٦، ٢٢٠، ٢٢٢، ٣٧٩  
سلام بن سليم، ١٩٩، ٢٠٠، ٢١٤، ٢٢٤، ٢٢٥، ٢٣٦، ٢٣٧



سلام بن سليمان، ۲۳۶، ۲۳۷  
سلمه بن كهيل، ۳۴۱، ۲۶۴  
سليمان بن ابي كريمه، ۷، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۲۸، ۲۲۹  
سليم بن قيس، ۹۵، ۱۰۱، ۱۰۲  
سماك، ۵۸  
سمره بن جندب، ۳۸، ۲۴۴  
سمعاني، ۳۶۳  
سمهودي، ۲۸۷، ۲۸۹، ۲۹۰، ۴۴۸  
سميه، ۶۴، ۱۵۹  
سهيل بن عمرو، ۱۴۱  
سيد ابن طاووس، ۳۸۵  
سيد حميري، ۳۸۳، ۳۸۴  
سيد محمد بن عقيل علوي، ۲۳۸، ۲۷۵  
سيد محمد رشيد رضا، ۹۰، ۲۷۵  
سيد هاشم بحراني، ۱۳۳، ۴۴۵  
شافعي، ۸، ۱۵، ۹۲، ۱۱۷، ۱۸۱، ۲۰۷، ۲۲۹، ۲۷۷، ۴۴۴، ۴۴۵  
شبل بن معبد، ۲۴۴  
شرف الدين نجفي، ۱۳۳  
شعبه بن حجاج، ۲۰۳  
شعبي، ۱۲۵، ۱۳۴، ۱۳۵، ۳۶۲  
شمس الدين ابن قيم جوزيه:  
شمس الدين ابن قيم جوزيه: ۲۲۱  
ابن قيم جوزيه، ۸، ۱۱۵، ۱۱۸، ۲۲۱، ۴۴۵  
شمس الدين ذهبي: ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۳۳، ۱۹۵، ۱۹۸، ۲۰۵، ۲۵۳، ۳۸۰، ۳۸۱، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۱، ۴۵۴، ۴۵۵  
شوذب الشعبي، ۱۲۵  
شوكتاني، ۹، ۶۰، ۱۹۶، ۲۳۵، ۲۷۵، ۴۴۵  
شهاب الدين خفاجي، ۹، ۲۳۴، ۴۵۵  
شهاب الدين دولت آبادي، ۲۸۹  
صدوق، ۲۵۵، ۲۹۱، ۴۵۳

صديقه طاهره، ٦٨

صلاح الدين علائي، ٣٤

صهيب، ٦٣، ٦٤

ضحاک بن مزاحم:

ضحاک، ١٣٥، ٢٠١، ٢١٣، ٢٢٥، ٢٢٨، ٢٢٩

ضحاک بن مزاحم، ٢٠٠، ٢٠٢، ٢٠٣، ٢١٣، ٢٢٦، ٢٢٩

طبراني، ٢٢٩، ٢٨٧، ٣٤٩، ٣٥٠، ٤٥٤

طبرسي، ١٠٠، ١٠٢، ٤٤٤، ٤٤٧

طلحه، ١٧، ٣١٨، ٣١٩

عايشه، ٦٣، ٦٤، ٦٨، ١٥٢، ٢٢٦، ٢٢٧، ٢٤٣، ٢٤٧، ٢٤٨، ٣١٨، ٣١٩، ٣٦١، ٣٦٢، ٣٦٣، ٣٨١

عبدالرحمن بن زياد، ٢٦٠، ٢٦٥

عبدالرحمن بن عديس، ١٦٠

عبدالرحمن بن عمر بن خطاب، ٢٤٥

عبدالرحمن بن عوف، ٢٦٥، ٢٦٧

عبدالرحيم بن زيد عمي:

عبدالرحيم، ٢٣٦

عبدالرحيم بن زيد، ١٩٣، ١٩٥، ١٩٤، ١٩٦، ٢٠٨، ٢٠٩، ٢١٦، ٢١٨، ٢٢٠، ٢٢٣، ٢٢٥، ٢٢٦، ٢٣٢، ٢٣٣،

٢٣٦، ٢٣٥

عبدالرحيم بن زيد عمي، ٢٢٣

عبد العزيز بن يحيى بن أحمد، ٩٥

عبدالعلی بحر العلوم، ٢٣٨

عبدالکريم نمله، ٦١، ٤٥٣

عبدالله ابن مسعود، ٣٨، ٥٨، ٣٢٤، ٣٧١، ٣٧٢، ٣٧٣، ٣٧٤، ٣٧٥، ٣٧٦

عبدالله بن أحمد بن حنبل، ٢٥٢

عبدالله بن روح، ٢١٤

عبدالله بن عباس:

ابن عباس، ٧، ١٠، ٥٧، ٥٨، ٥٩، ١٢٦، ١٢٧، ٢٠٠، ٢٠٣، ٢١٣، ٢٢٣، ٢٢٥، ٢٢٦، ٢٢٧، ٢٢٨، ٢٢٩، ٢٥٤،

٢٥٦، ٣١٩، ٣٢٦، ٣٤١، ٣٥٩، ٣٦٠، ٣٦١، ٣٦٢، ٣٦٣، ٣٦٤، ٣٦٥، ٣٦٦، ٣٦٧، ٣٦٨، ٣٦٩، ٣٧٠، ٣٧٧، ٣٧٨،

٣٧٩، ٣٨٢، ٣٨٣، ٣٨٥، ٣٨٦

عبدالله بن عباس: ١٩٤، ٣٥٧، ٣٧٧

عبدالله بن عبدالرحمن، ٢٦٠، ٢٦١

عبدالله بن عدى:

ابن عدى، ٦٤، ١٩٦، ١٩٧، ٢٠١، ٢٠٤، ٢٠٥، ٢١١، ٢٢٣، ٢٢٧، ٢٢٨، ٢٣٢، ٢٣٣، ٢٣٤، ٢٣٥، ٢٣٦، ٢٦٠

عبدالله بن عدى، ٨، ٢١١

عبدالله بن عمر، ١٩٤، ١٩٧، ١٩٨، ٢١١، ٢٠٨، ٢٠٩، ٢١١، ٢١٤، ٢١٨، ٢٢٠، ٢٢١، ٢٢٢، ٢٢٣، ٢٢٤، ٢٢٥،

٢٢٨، ٢٢٧

عبدالله بن قيس، ٣٤٨

عبدالله بن مغفل، ٤٧، ٤٩، ٢٥٩، ٢٦٠، ٢٦١

عبدالله بن مفرح محمد بن أيوب الصموت، ٢٢١

عبد الله بن موسى، ١٢٥

عبدان مروزي، ٢٦٠

عبد بن حميد، ٢٢٢، ٢٢٣، ٢٢٤

عبيد الله بن موسى، ١٢٤

عبيدة بن أبي رانطة، ٢٦٠

عثمان بن أبي العاص، ٣٤

عثمان بن عفان، ١٢، ٣٨، ١٤١، ١٥٥، ١٥٧، ١٥٨، ١٥٩، ١٦٠، ٢٥٤، ٢٦٦، ٢٧٤، ٣٧١، ٣٧٢، ٣٧٦، ٤٤٨،

٤٤٩، ٤٥١، ٤٥٤، ٤٥٥

عروة بن مسعود ثقفى، ١٤٠

عطاء بن يسار، ١٦٨، ٢٤٦

عطيه عوفى، ٣٨٧

عقيلي، ٢٠٣، ٤٥٠

عكرمه، ٥٨، ٣٥٨، ٣٧٦، ٣٧٧، ٣٧٨، ٣٧٩، ٣٨٠، ٣٨١، ٣٨٢، ٣٨٣، ٣٨٤، ٣٨٥، ٣٨٦، ٣٨٧

علامه حلى، ٣٦٨، ٣٨٥

علامه طباطبائي، ١٠٢، ١١٣، ١١٤، ١١٥، ٣٣٧

علاء الدين بخارى، ١١٨

علاء بن المسيب، ١٥١

علقمة، ٢٦٤

على بن جعد، ٣٥، ٣٦

علی بن عمر، ۲۱۴  
علی بن مدینی، ۲۹  
علی بن یحیی، ۹۵، ۲۰۱، ۲۰۲  
علی قاری مکی، ۲۳۰  
عمار بن یاسر، ۳۹، ۶۳، ۶۴، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۶۴، ۲۶۶، ۲۶۷،  
۲۶۹، ۲۹۱، ۳۳۴  
عمر بن الخطاب، ۷، ۳۷، ۳۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۱۶، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸  
عمر بن یحیی، ۳۳  
عمرو بن عبید بن کلاب بن دهمان، ۱۶۰  
عمرو عاص، ۲۴۵، ۲۷۷  
عوام بن حوشب، ۲۶۴  
عیسی، ۶۱، ۸۶  
عیسی بن یوسف، ۹۵  
غزالی، ۳۳، ۴۴۴  
غیاث بن کلوب، ۲۵۵، ۲۹۱  
فخر رازی، ۵۹، ۷۰، ۷۱، ۷۹، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۵، ۱۳۵، ۱۵۴، ۱۷۱، ۱۷۱، ۱۸۱، ۲۳۸، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۴۴۷  
فراء، ۱۳۵، ۱۳۶  
قاسم بن محمد، ۳۷۹  
قاضی أحمد بن کامل، ۲۱۴  
قاضی عیاض، ۱۵۴، ۲۳۴، ۴۵۰  
قاضی محب الله بهاری، ۹، ۲۳۴  
قرطبی، ۷۱، ۸۰، ۸۲، ۴۴۷  
قسطلانی، ۳۷۵، ۳۷۶  
قضاعی، ۲۲۴  
کثیر غزّه کیسانی، ۳۸۱  
کلینی، ۹۶، ۳۵۵، ۳۸۲، ۴۵۱  
کمال الدین بن فخر الدین جهرمی، ۲۸۹  
کمال بن ابی شریف، ۲۳۰  
کمیل، ۲۶۹

مازرى، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۲۷۵

مالك بن انس، ۲۷۶، ۲۷۷، ۴۵۵

مالك بن حويرث، ۳۴

مالك بن نويرة، ۲۴۳

مامقاني، ۳۸۵

مأمون، ۱۷۶

متقى هندی، ۹، ۲۳۰، ۴۵۲

مجاهد، ۴، ۳۴۱

محمد ابن إسحاق، ۱۲۹، ۱۳۰

محمد ابوريث، ۲۷۵

محمد بن إبراهيم بن سعيد، ۲۰۸، ۲۲۱، ۲۲۲

محمد بن ادريس شافعي، ۱۵، ۴۴۴

محمد بن أبي معشر، ۱۵۹

محمد بن أحمد بن محمد حافظ، ۹۵

محمد بن أحمد بن يحيى، ۲۰۸

محمد بن حاتم زقي، ۱۳۰

محمد بن حسن بن أحمد بن وليد:

محمد بن حسن بن احمد، ۲۵۶، ۲۹۱

محمد بن حسن بن أحمد بن وليد، ۲۵۵، ۲۹۱

محمد بن حسن صفار، ۲۵۵، ۲۹۱

محمد بن جرير طبري:

ابن جرير، ۳۱۹

طبري، ۵۷، ۱۳۴، ۲۴۳، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۹، ۴۵۴

محمد بن سعد:

محمد بن سعد، ۳۸۰، ۴۵۰

ابن سعد، ۲۱۵، ۲۳۳، ۲۳۴، ۳۲۲، ۳۷۸، ۴۵۰

محمد بن عبد الله بن احمد صوفي، ۹۵

محمد بن فضيل، ۱۵۱

محمد بن فليح، ۱۶۸

محمد بن قدامه مروزی، ۳۵، ۳۶  
محمد عبده، ۲۷۵، ۴۵۵  
محمد ناصرالدين البانی، ۴۴۹  
محمود بن غیلان، ۲۵۳  
مزنی، ۸، ۱۵، ۲۰۷  
مسروق، ۲۴۵، ۳۶۲  
مسعودی، ۲۴۳  
مسلم، ۱۴، ۱۸، ۳۶، ۶۵، ۶۷، ۶۸، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۴، ۲۱۰، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۴۱، ۲۵۳،  
۲۵۴، ۲۶۸، ۲۶۹، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۵، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۶۱، ۳۸۱، ۴۵۰، ۴۵۳  
معاذ بن جبل، ۵۸  
معاویة بن ابی سفیان:  
معاویة بن ابی سفیان، ۳۶، ۱۵۹، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۷۷  
معاویه، ۱۷، ۶۸، ۶۹، ۱۰۱، ۱۵۵، ۲۱۰، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۷۷، ۳۵۱  
مغیره بن شعبه، ۹، ۲۴۴، ۲۷۷  
مقاتل، ۵۸، ۳۴۱  
مقداد، ۶۴  
مقریزی، ۲۷۴، ۴۴۵  
ملا علی قاری، ۹، ۲۳۰، ۲۸۸  
مناوی، ۹، ۱۹۶، ۲۱۵، ۲۲۹، ۲۳۲، ۲۸۹، ۴۵۱  
میمون أبی عبدالله، ۲۵۲  
نافع بن حارث، ۲۴۴  
نبیح عنزی، ۳۵، ۳۶  
نسائی، ۵۷، ۵۸، ۱۵۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۱۰، ۳۵۳، ۳۶۱، ۴۵۰، ۴۵۱  
نظام الدین اعرج نیشابوری:  
نظام الدین، ۲۳۷  
نظام الدین اعرج، ۸۰  
نظام الدین نیشابوری، ۸۰  
نظام الدین اعرج نیشابوری، ۷۹، ۸۰، ۸۶  
نعیم بن حمّاد، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۱۶  
نور الدین سمهودی، ۲۸۷، ۲۸۹

نووی، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۷۳، ۳۷۵

وائل بن حجر، ۳۴

واحدی، ۲۷، ۵۸، ۴۴۵

هیشمی، ۲۸۷، ۳۵۰، ۴۵۲

یحیی بن سعید، ۲۰۳، ۳۸۰

یحیی بن قزعة، ۲۶۰

یحیی بن معین:

ابن معین، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۳، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۵

یحیی بن معین، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۳، ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۵، ۳۸۶

یزید بن أبی زیاد، ۲۵۳

یزید بن معاویه، ۱۷

یزید بن هارون، ۲۶۴

یعقوب حصرمی، ۳۸۰

یوسف بن محمد بن منکدر، ۶۳، ۶۴

## فهرست آیات

- اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ، ١١٨
- إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ، ٤٦، ٤٨، ١٤٦، ١٨٦
- إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ غَرًّا، ٣٠٩
- إِغْمَلُوا مَا شِئْتُمْ إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ، ١٦٧
- أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ، ٢٦٧
- أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ، ١٨٧، ٢٣٩، ٣٢٣
- الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ، ٤٢، ٣٠٩
- السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ، ٤٦، ٤٨، ١٦٥، ١٦٦، ١٦٧، ١٦٨، ١٧٠، ١٨٦، ٢٦٦، ٣٠١، ٣٠٨
- أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ، ١٣٢
- إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ، ١٤٥، ١٥٠
- إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ، ٣٠٥
- أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ، ١٤٣
- إِنَّكَ رَوْفٌ رَحِيمٌ، ٤٧، ٤٨
- إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ، ١٣
- إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ، ١٣٢
- إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ وَهُمْ أَغْنِيَاءُ رِضْوَانًا، ٢٩٨
- إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ، ٣١٦
- أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ، ١٣٣
- ءَ أَشْفَقْتُمْ أَنْ تَقْدُمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ، ٣٤٠، ٣٤١، ٣٤٢
- بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ \* إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا \* لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ...، ١٤٥
- تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ، ٧١
- تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ، ٧٠، ٧١



رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ، ١٠٧، ١١٢  
 رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ، ٣٣٨  
 سَمَّاكُمْ الْمُسْلِمِينَ، ٩٤، ٩٦، ٩٧، ١٠٦، ١١١  
 صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ، ١٠٦، ١١١  
 فَإِنَّا تَتَفَقَّهُهُمْ فِي الْحَرْبِ فَشَرَدْنَا بِهِمْ مَنْ خَلَفَهُمْ، ١٢٢  
 فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا، ١٠٤، ١٠٩  
 فَلَنَسْئَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْئَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ، ١٠٤، ١٠٩  
 فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا، ٣٣٧  
 فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ، ١١٣  
 فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَاتَّبَعَهَا فَلَهُ مَا سَلَفَ، ٢٤٧  
 فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ، ٧٦  
 فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ، ٢٦٩  
 فِي الدِّينِ مِنْ حَرْجٍ، ٩٦  
 فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ، ٤٢، ١٦٨، ٣٠٦، ٣٠٧، ٣٠٨، ٣٠٩، ٣١٤، ٣١٥  
 قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تَوْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا، ٣٢٠  
 كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعَدْنَا عَلَيْهَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ، ١٥٢  
 كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ، ٥٩، ٦٠، ٧٢، ٧٣  
 كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ، ٦، ٤٦، ٤٨، ٥٥، ٥٧، ٥٨، ٨٢، ٨٨، ٨٩، ٩٠، ٩٩، ١١٨، ١٨٦  
 لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ، ٣١٠  
 لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ، ٣١٦  
 لَا تَدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ، ٣٦١  
 لَا تَدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ، ٣٦٠  
 لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ... ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا، ١٧٩  
 لَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ، ٧٥، ٧٩، ٩٥، ٩٦، ٩٨، ٩٩، ١٠١، ١٠٢، ١٠٧، ١١٣، ١٨٢، ١٨٣، ٣٥٥، ٣٥٦  
 لَكِنَّ الرُّسُولَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ، ٢٩٦  
 لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ...، ٧، ١٧٣  
 لَيْسَ عَلَى الضُّعْفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَى وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ، ٢٩٧  
 لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ، ٩٤، ٩٦، ١٠٧، ١٠٦، ٩٧، ١١١  
 مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا، ٣٠٦

ما يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ، ٢٦٩  
 مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ، ١٤٧، ١٦٢  
 مَلَأَهُ أَيْبِكُمْ إِبْرَاهِيمَ، ٩٦، ٩٧  
 مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ، ١٤٣  
 وَآخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا، ٣٠٣  
 وَآخَرُونَ مُرْجُونَ لَأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ، ٣٠٤  
 وَإِذَا أَنْزَلْتَ سُورَةً أَنْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَجَاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ، ٢٩٦  
 وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدْتَنَا، ٣١٠  
 وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ ... ، ١٧٠  
 وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ، ٣٠٤  
 وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ، ٤٦، ٤٨، ١٦٥، ٣٠١  
 وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا، ٣٠٦  
 وَإِنْ جَاهِدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا، ٢٣٩  
 وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ، ١١١  
 وَجَاءَ الْمُعَذِّرُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ لِيُؤْذَنَ لَهُمْ وَقَعَدَ الَّذِينَ، ٢٩٧  
 وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا، ١٤٧، ١٦١  
 وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا، ١٠٥، ١١٠  
 وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا، ٧٩، ٧٧، ٤٨، ٤٦، ٨٢، ٨٣، ٩٥، ٩٨، ١٠١، ١٠٢، ١١٥، ١١٨  
 وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ... ، ٧٥، ٩٩، ١٠٢، ١٠٧، ١١٤، ١٨٢، ١٨٣، ٣٣٧، ٣٥٥، ٣٥٦  
 وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي، ١٠٤، ١٠٩  
 وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيْحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ، ٢٣  
 وَلَا يَنْفَعُكُمْ نَصْحِي إِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ، ٣٦٦  
 وَلَقَدْ رَأَى نَزْلَةَ أُخْرَى، ٣٦٢  
 وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ، ١٠٥، ١١٠  
 وَمَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا، ١٤٣  
 وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً وَمَا جَعَلْنَا، ٣١٤  
 وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ، ١٤٤  
 وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ، ١٦٩، ٢٣٩، ٣٢٣  
 وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ، ٣٧٠

وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ، ٥٠، ٢١٨  
 وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ، ٢٤٠، ٣٠٢  
 وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ، ١٢٦، ١٢٩، ١٣١، ١٣٤  
 وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَن يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ مَغْرَمًا وَيَتَرَبَّصُ بِكُمِ الدَّوَائِرَ، ٣٠١  
 وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْبِدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ فَإِن أَصَابَهُ خَيْرٌ، ٣٢٠  
 وَمَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِنِعْمِ اللَّهِ الَّذِي بَايَعْتُمْ، ١٨٧، ٣٠٥  
 وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهُ اللَّهُ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا، ١٤٥، ١٥٠، ١٦١  
 وَمِن ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةٌ مُّسْلِمَةٌ لَّكَ، ١٠٦، ١١١  
 وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ، ٣١٦  
 وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ، ١٧٩، ١٨٢، ١٨٣، ١٨٧  
 وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ، ١٠٥، ١١٠  
 وَنُصِّلَهُ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا، ١٨٠  
 وَوَضِعَ الْكِتَابِ وَجِئَ بِالْبَشِيرِ وَالشَّهَادِ، ١٠٤، ١٠٩  
 وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ، ٥٠، ١١٨، ٢١٨  
 وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ، ٢٨٨  
 وَيَكُونِ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا، ٨٩، ٩٠  
 وَيَوْمَ تَبَعْتُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ، ١٠٤، ١٠٩  
 هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ، ٣١٠  
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا فَلا تُؤَلُّوهُمْ، ٣٢١  
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ، ٣٤٢  
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ، ٣٤٠، ٣٤١  
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ... ١١٢  
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَأَفْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ، ٩٣، ٩٦، ٩٧، ١٠٦، ١١١  
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي، ١٤٤، ٢٣٨  
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ، ٣١٧  
 يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ، ٦٦  
 يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنْ...، ٤٣، ٦٦، ٩٢  
 يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ، ٤٦، ٤٨، ١٢١، ١٢٢، ١٢٣، ١٢٥، ١٣٤، ١٣٥  
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا، ٣٦٦

يا نساء النبي لستن كأحد من النساء إن اتقين فلا تخضعن بالقول، ٣١٧

يتلوا عليهم آياته ويزكيهم ويعلمهم الكتاب والحكمة، ٣٣٨

يوم القيامة يكون عليهم شهيدا، ١٠٤، ١٠٩

## فهرست روایات

إذا حكم الحاكم فاجتهد ثم أصاب فله أجران، و إذا حكم فاجتهد ثم أخطأ فله أجر، ١٧

إذهبوا فأنتم الطلقاء، ٦٨

إقتدوا باللذين من بعدي، ٢٣٤

الإسلام يجب ما قبله، ٦٩

التائب من الذنب، كمن لا ذنب له، ١٧

الشرك فيكم أخفى من ديب النمل، ٢٤١

الله الله في أصحابي لا تتخذوهم غرضاً، ٢٥٩

الله الله في أصحابي، لا تتخذوهم غرضاً، فمن أحبهم فبحبي، ٤٧

الله الله في أصحابي ... من آذاهم فقد آذاني، ٢٦٩

اللهم لا تكلنا إلى أنفسنا طرفة عين، ١٨٠

النجوم أمان لأهل الأرض من الفرق وأهل بيتي أمان، ٢٥٨، ٢٨٦

النجوم أمان لأهل السماء، فإذا ذهب النجوم، ٢٥٧

النجوم أمان لأهل السماء وأهل بيتي أمان لأمتي، ٢٥٧

النجوم أمانة لأهل السماء - وفيه، ٢٥٧

إلينا يرجع الغالي وبنا يلحق المقصر، ١٠٠

إن الله إيانا عنى... فرسول الله شاهد علينا، ٩٥

إن في كتاب الله آية ما عمل بها أحد قبلي، و لا يعمل بها أحد بعدي، ٣٤١

إنكم محشورون إلى الله تعالى حفاة عراة غرلاً...، ٣٢٦

إنما أصحابي مثل النجوم بأيهم أخذتم بقوله اهتديتم، ٢١١، ٢١٤

إنما أصحابي مثل النجوم يهتدى بهم، فأيتهم أخذتم بقوله اهتديتم، ٢١١

إِنَّمَا أَنْزَلَ اللَّهُ (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا)، ٩٨

إِنَّمَا مِثْلُ أَصْحَابِي كَمِثْلِ النُّجُومِ أَوْ كَالنُّجُومِ بِأَيِّهَا اقْتَدُوا اهْتَدُوا، ٢١٨

إِنَّهُمْ ارْتَدُوا عَلَى أَدْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَى، ٢٤١

أَبُوبَكْرٍ وَعُمَرُ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، ٢٥١

أَبُوبَكْرٍ وَعُمَرُ سَيِّدَا كَهُولِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، ٢٥٤

أَصْحَابِي كَالنُّجُومِ، ١٩٢، ١٩٣، ١٩٨، ٢٠٥، ٢٠٦، ٢٠٧، ٢٠٨، ٢١١، ٢١٢، ٢١٣، ٢١٤، ٢١٥، ٢١٦، ٢١٧، ٢٢١،

٢٢٢، ٢٢٣، ٢٢٦، ٢٢٧، ٢٢٨، ٢٢٩، ٢٣٠، ٢٣٤، ٢٣٥، ٢٣٦، ٢٣٨، ٢٣٩، ٢٤٢، ٢٤٩، ٢٥٠، ٢٥٤، ٢٥٧

أَصْحَابِي كَالنُّجُومِ بِأَيِّهِمْ اقْتَدَيْتُمْ اهْتَدَيْتُمْ، ٤٩، ٥٠، ١٩٢، ٢١٤، ٢١٨، ٢١٧، ٢٢١، ٢٢٤، ٢٢٧، ٢٣٠، ٢٣٥، ٢٣٦،

٣٣٤

أَمَا إِنِّي لَوْ أَدْرَكْتُ عِزَّةً قَبْلَ أَنْ تَقَعَ النَّفْسُ مَوْجِعَهَا لَعَلَّمْتَهُ كَلِمَاتٍ يَنْتَفِعُ بِهَا، ٣٨٢

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي أَمَرْتُ بِسَدِّ هَذِهِ الْأَبْوَابِ غَيْرِ بَابِ عَلِيٍّ، ٢٥٢

أَمَّا مَا قَالَ لَكَ الْخَصْمُ بِأَنَّهِنَّ أَسْلَمَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا، لِمَ كَمْ تَقُلُ، ٣١٥

أَنَا فَرَطُكُمْ عَلَى الْحَوْضِ لِيَرْفَعَنَّ إِلَى رِجَالِ مَنْكُمْ حَتَّى إِذَا أَهْوَيْتُمْ لِأَنَاوَلِهِمْ اخْتَلَجُوا دُونِي، ٣٢٥

أَنَا فَرَطُكُمْ عَلَى الْحَوْضِ وَلَا نَازِعِينَ أَقْوَامًا ثُمَّ لِأَغْلِبَنَّ عَلَيْهِمْ، ٣٢٥

أَنْظُرُونِي حَتَّى أَرْجِعَ إِلَيْكُمْ فَقُلْنَا: نَعَمْ، فَمَا لَبِثَ أَنْ رَجَعَ، ٣٨٢

بَيْنَا أَنَا قَائِمٌ إِذَا زَمْرَةٌ حَتَّى إِذَا عَرَفْتَهُمْ...، ١٦٨، ٣٢٧

تَفْتَرِقُ أُمَّتِي عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً، ٢٤١

تَقْتُلُكَ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ، ١٥٣

تَقْتُلُهُ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ، ١٥٣، ١٥٤

خَيْرُ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا، ٨٠، ٨٢

خَيْرُ النَّاسِ أَحْسَنُهُمْ قِرَاءَةً وَأَكْثَرُهُمْ أَمْرًا بِالْمَعْرُوفِ وَ...، ٧٢

خَيْرُ النَّاسِ أَقْرَبُهُمْ وَأَتْقَاهُمْ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ، ٧٢

دَعَا لِي أَصْحَابِي، فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ أَنْفَقْتُمْ مِثْلَ أَحَدٍ أَوْ مِثْلَ الْجِبَالِ، ٢٦٣، ٢٦٤

دَعَا لِي أَصْحَابِي، فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ أَنْفَقْتُمْ مِثْلَ أَحَدٍ أَوْ مِثْلَ...، ٢٦٥

رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَفْضَلُ الرَّاسِخِينَ قَدْ عَلَّمَهُ اللَّهُ جَمِيعَ...، ٣٧٠

سألت ربّي فيما يختلف فيه أصحابي من بعدى... ، ١٩٤ ، ٢١٣ ، ٢١٥ ، ٢١٦ ، ٢٢٥ ، ٢٣٢

سدّوا الأبواب إلّا باب أبي بكر، ٢٥٣

سدّوا هذه الأبواب إلّا باب علي، ٢٥٢

عليكم بالنمط الأوسط، فإليه ينزل العالى،، ٨٠

عليكم بسنتي وسنة الخلفاء الراشدين المهديين بعدى فعضّوا عليها بالنواجذ، ٢٠٨

عليكم بسنتي، ٢٣٤

فاطمه بضعة مني يوذيني ما آذاها، ٦٧

فإن ظننت أنّ الله عنى بهذه الآية جميع أهل القبلة... ، ٩٩

فبأى قول أصحابي أخذتم اهتديتم، إنّما مثل أصحابي مثل النجم، ١٩٨

فلا تقدّموهما فتهلكوا، ولا تقصّروا عنهما فتهلكوا، ولا تعلّموهم، ٢٨٧

فى كلّ خلف من أمتى عدول من أهل بيتى، ٢٩٠

قاتله وسالبه فى النار، ١٥٤

كنت رجلاً إذا سمعت من رسول الله صلى الله عليه وسلم حديثاً نفعنى الله منه بما شاء أن ينفعنى، ٣٥٣

لا تتخذوا أصحابي غرضاً، ٢٦٠

لا ترجعوا بعدى كفاراً، ٢٤١، ٢٦٨

لا تقومنّ هذا المقام بعد يومك هذا، ٣١٩

لقد أوذيت فى الله ما يؤذى أحد و... أخفت فى الله ما يخاف أحد، ٦٣

لقد قضى أن يكون فى كلّ سنة ليلة يهبط، ٩٧

لو أدركت عكرمة عند الموت لنفعتها، ٣٨٤

لو أنفقتم مثل أحد أو مثل الجبال ذهباً ما بلغت أعمالهم، ٢٦٣، ٢٦٤، ٢٦٥، ٢٦٧

ما أوذى أحد ما أوذيت، ٦٣

ما أوذى أحد ما أوذيت فى الله، ٦٢

ما حدّثنى أحد عن رسول الله صلى الله عليه وسلم إلّا استحلفته، ٣٥٤

ما وجدتم فى كتاب الله عزّوجلّ فالعمل لكم، ٢٥٥، ٢٩١، ٣٣٤

مثل أصحابي فى أمتى مثل النجوم فبأيهم اقتديتم اهتديتم، ٢٢٧

من أحب أصحابي فحبيبي، ٢٦٠

من كذب على متعمداً فليتبوأ مقعده من النار، ٢٦٨

مهما أوتيتم من كتاب الله فالعمل به لا عذر لأحد في تركه...، ٢٢٨، ٢٥٤

نحن الأمة الوسط ونحن شهداء الله تبارك وتعالى على خلقه...، ٩٦، ٣٥٦

نحن الأمة الوسط، ونحن شهداء الله على خلقه...، ١٠٠

نحن نمط الحجاز...، ١٠٠

و من كان في هذه أعمى فهو في الآخرة أعمى و أضلّ سبيلاً، ٣٦٦

هل أتى عليك يوم كان أشدّ من يوم أحد؟، ٦٣

هلك في رجلان، محبّ غال ومبغض قال، ٨٠

هم الذين هاجروا مع رسول الله صلى الله عليه وآله من مكة إلى المدينة، ٥٨

يا أيها الناس، إنكم تحشرون يوم القيامة عراء...، ١٥٢

يا أيها الناس، إنكم محشورون إلى الله حفاة عراء عزلاً...، ٣٢٦





## فهرست نام كتب

قرآن مجيد، ٦، ١٠، ١٣، ١٤، ١٩، ٢٣، ٤١، ٤٢، ٤٣، ٤٤، ٤٩، ٥٠، ٥١، ٥٣، ٥٦، ٥٧، ٧٠، ٧١، ٧٢، ٧٣، ٧٦،  
٨٢، ٨٣، ٨٤، ٨٩، ٩١، ٩٢، ٩٣، ٩٧، ١١٠، ١١٤، ١١٧، ١١٩، ١٢١، ١٢٢، ١٢٩، ١٤٥، ١٥٠، ١٦٦، ١٦٨، ١٨٢،  
٢٠٦، ٢١٩، ٢٣٩، ٢٤٩، ٢٥٠، ٢٥٥، ٢٥٦، ٢٥٨، ٢٦٧، ٢٧٦، ٢٧٨، ٢٨١، ٢٨٢، ٢٨٣، ٢٨٤، ٢٨٥، ٢٨٦، ٢٨٧،  
٢٨٨، ٢٨٩، ٢٩٠، ٢٩٥، ٣٠٥، ٣٠٨، ٣١١، ٣١٤، ٣١٥، ٣١٦، ٣١٧، ٣٢١، ٣٢٣، ٣٢٩، ٣٣٥، ٣٣٦، ٣٣٩، ٣٤٠،  
٣٤٤، ٣٤٥، ٣٤٦، ٣٤٧، ٣٤٨، ٣٤٩، ٣٥٤، ٣٥٨، ٣٥٩، ٣٦٤، ٣٦٥، ٣٦٦، ٣٦٧، ٣٧٠، ٣٧١، ٣٧٢، ٣٧٣، ٣٧٤،  
٣٧٥، ٣٧٦، ٣٧٨، ٣٨١

## الف

إرشاد السارى فى شرح صحيح البخارى، ٣٧٥  
ارشاد الفحول، ٥٠، ٦٠، ١٩٦، ٢٣٥، ٢٧٥، ٤٤٥  
الإبانه عن أصول الديانه، ٢٣٢، ٢٣٣  
الإتقان، ٣٦٤، ٣٧٢، ٣٧٣، ٣٧٤، ٣٧٥  
الإحكام فى اصول الأحكام:  
إحكام، ٢٣٧  
الإحكام، ٢٣٦  
الإحكام فى اصول الأحكام، ٢٩، ٣٨، ١٩٢، ١٩٩، ٤٤٤  
الإحكام فى علوم الأحكام، ٣٣  
الإستيعاب، ٤٠، ٤١، ١٥٥، ١٨٢، ٢٧٣، ٣٥٩، ٣٦٠، ٤٤٥  
الإصابة، ٣١، ١٩، ١٦، ٣٣، ٣٩، ٤٨، ١٥٤، ١٨١، ٢٤٤، ٢٥٩، ٢٦١، ٢٦٦، ٢٧٣، ٢٧٥، ٣٥٩، ٤٤٥  
الإعتقاد، ٤٧، ٢٢٧  
البحر المحيط، ١١٥، ١١٦، ١٩٥، ١٩٧، ٢١٧، ٢١٩، ٢٢١، ٣٦٠، ٤٤٨  
البرهان، ٣٧٣، ٣٧٥  
البرهان فى تفسير القرآن، ١٣٣، ٤٤٥

التاريخ الكبير، ١٩٧، ٢٥٢

التاريخ الصغير، ٢٠١

الكامل فى التاريخ، ٢٤٢

التحرير، ٥٠، ٢٠٧، ٢٢٦، ٣٨٥، ٤٤٨

التفسير الأثرى الجامع، ١١٣، ٣٣٣، ٣٣٤، ٣٣٦، ٣٣٧، ٣٤٠، ٣٥١، ٣٥٧، ٤٤٦

التفسير والمفسرون، ١١٤، ٣٣٣، ٣٣٤، ٣٣٦، ٣٣٨، ٣٤٠، ٣٥١، ٣٥٥، ٣٥٦، ٣٥٨، ٣٧١، ٣٧٧، ٣٨٢، ٣٨٥

٤٤٦

التقرير والتحرير، ٢٠٦، ٢٢٧، ٤٤٨

الجامع الصغير فى أحاديث البشير النذير، ٢٣٠

الجرح والتعديل، ٢٢، ١٨١، ١٨٢، ٤٤٨

الدرّ اللقيط من البحر المحيط، ٢٢١

الدر المنثور، ٥٨، ١٣٠، ٢٤٨، ٣١٩، ٣٤١، ٣٤٥، ٤٤٩

الشفاء بتعريف حقوق المصطفى، ١٥٤، ١٩٢، ٤٥٠

الصواعق المحرقة، ٢٥٧، ٢٨٥، ٢٨٧، ٢٨٨، ٢٨٩، ٢٩٠، ٣٧٢

الضعفاء، ١٩٤، ١٩٧، ١٩٩، ٢٠١، ٢٠٣، ٢٠٥، ٣٧٨، ٣٧٩، ٣٨١، ٤٥٠، ٤٥٤

الطبقات الكبرى، ١٥٢، ٢٦٨، ٣٢٢، ٣٨٠، ٤٥٠

العلل المتناهية:

العلل، ٢٣٢

العلل المتناهية، ٢١٦، ٤٥٠

الفصل، ١٥٧، ٤٥١

الفضائل (دارقطنى)، ٢٢٢، ٢٢٤

الكاشف، ١٩٨، ٢٠٢، ٤٥١

الكاف الشاف، ١٩٦، ١٩٧، ٢١١، ٢١٢، ٢١٣، ٢٢٤، ٢٢٥، ٤٥١

الكامل فى الضعفاء:

الكامل، ٢٢٢، ٢٢٧

الكامل فى الضعفاء، ٢١٠، ٢٦٠، ٣٧٩، ٣٨١

الكشاف، ٥٠، ٦٨، ٨٢، ٨٣، ١٩٦، ٢١١، ٢١٣، ٢١٨، ٢٢٥، ٣٤١، ٤٤٨، ٤٥١، ٤٥٢

الكفايه فى علم الرواية:

الكفاية، ١٦، ١٩، ٢٨، ٤٦، ١٢٢، ٢٨٢، ٣٤٩، ٣٥٤، ٤٥٢

الكفايه فى علم الروايه، ٤٨، ١٢١  
المبسوط، ٢٤٥، ٢٤٩، ٤٥٢  
المحلّى، ٣٧٣  
المدخل، ٢١٢، ٢١٣، ٢٢٣، ٢٢٥، ٢٢٨  
المستدرک، ١٥٢، ٢٥٣  
المعجم الكبير، ٣٥٠  
المغنى، ١٩٤، ٢٠١، ٢٠٢، ٢٠٣، ٢٠٤، ٢٠٥، ٤٥٤  
المنتخب، ٢٠٧، ٣٧٩، ٤٥٤  
المنهاج، ٥٠، ٢١٧، ٢٢٣، ٢٥٧  
الموضوعات، ١٩٧، ٢٠٢، ٢٠٤، ٤٥٥  
الموطأ، ٢٤٦، ٣٨٦، ٤٥٥  
الميزان، ١٠٧، ١٩٢، ٢٠٤، ٢٠٥، ٢٣٣، ٢٦١، ٣٨٤، ٤٤٧، ٤٥٢  
المؤتلف، ٢٢٤، ٢٢٥  
إمتاع الأسماع، ١٧، ٢٧٤، ٣٦١، ٤٤٥  
انجيل، ١٤٩، ٣٠٥  
أخبار الخوارج، ٣٥، ٣٦  
أسباب النزول، ٥٨، ٣١٨، ٣٤١، ٤٤٥، ٤٥٢  
أسد الغايه، ١٥٨، ١٥٩، ١٨١، ٢٨٧  
أقرب الموارد، ٢٧، ٤٤٥

ب

براهين قاطعه، ٢٨٩  
بيان العلم، ١٥، ١٩٥، ٢٠٠، ٢٠٧، ٢١٤، ٢٢٧، ٢٢٨، ٢٧٦، ٣٦٠، ٤٤٨

ت

تاريخ مدينه دمشق، ٢٣٣  
تخريج احاديث الشفاء، ٢٣٠، ٢٣١  
تخريج احاديث الكشاف، ١٩٨  
تخريج المختصر، ٢٣٣  
تخريج أحاديث الرافعى، ٢٣١  
تدريب الراوى، ٢٨٢، ٣٦٣

تعليق تخريج أحاديث المنهاج، ٢١٦، ٢٢٢

تفسير ابن جوزي، ١٨١

تفسير ابن كثير، ١٨١

تفسير البحرالمحيط، ٢١٢، ٤٤٧

تفسير المراغي، ٨٨، ٤٤٧

تفسير المنار، ٨٩، ٩٠، ٤٤٧

تفسير بيضاوي، ١٨١

تفسير قرطبي، ١٨١

تفسير كبير، ١٨١

تنقيح المقال، ٣٨٣، ٣٨٥

تورات، ١٤٩، ٣٠٥

تهذيب التهذيب، ١٩٩، ٢٠٢، ٣٧٨، ٣٧٩، ٣٨١، ٣٨٦، ٤٤٨

تيسير التحرير، ٢٠٧

## ج

جامع الأصول، ٢٣١، ٢٣٢، ٢٣٧، ٢٨٥

جامع بيان العلم و فضله:

جامع العلم، ٢٣٦

جامع بيان العلم و فضله، ٢٠٠، ٢٠٧، ٢٧٦، ٤٤٨

جمع الجوامع، ٢٧٤

جواهر العقدين، ٢٨٧، ٢٨٩، ٤٤٨

## ح

حلية الأولياء، ١٣٣

## ر

رساله كبير، ٢٢٨

## ز

زيادات المسند، ٣٧٤

## س

سبل الهدى والرشاد فى سيرة خير العباد، ٣٦٣

سلسلة الأحاديث الضعيفة و الموضوعة، ٢٠٠، ٢٣٦

سنن ابن ماجه، ٢٣٠، ٢٣١

سنن ترمذى، ٣٦١

سير اعلام النبلاء، ٢٢، ٣٣، ٢٧٧، ٣٤٩، ٣٧٨، ٣٧٩، ٣٨٠، ٣٨١، ٣٨٦، ٤٤٩

ش

شرح ابن الحاجب، ٢٣١، ٢٣٢

شرح المواهب اللدنيّه، ٢٩٠

شرح المهدّب، ٣٧٣

شرح صحيح بخارى، ٣٧٤

شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ٢٤٥

شواهد التنزيل، ٩٥، ١٠١، ١٣٣، ٣٤١، ٤٥٠

ص

صحيح صادق فى شرح المنار، ٢٣٧

صحيح بخارى، ١٥١، ٢٤٤، ٢٦٨

صحيح مسلم، ٢٥٢، ٣٦٢

غ

غرائب مالك، ١٩٨، ٢١١، ٢١٢، ٢٢٤، ٢٢٥

ف

فتح البارى، ٢٩، ٦٣، ٦٨، ٢٤٤، ٣٦٠، ٣٦١، ٣٦٢، ٣٧٢، ٣٧٣، ٣٧٥، ٣٧٨، ٣٧٩، ٣٨٢، ٣٨٦، ٤٥١

فضائل، ١٠٨، ١٥٣، ٢٢٣، ٢٥٠، ٢٥١، ٢٥٦، ٣٤٣، ٣٤٤، ٣٦٤، ٤٤٩، ٤٥١، ٤٥٥

فيض القدير، ٦٨، ١٩٦، ٢١٥، ٢٢٩، ٢٣٠، ٢٣٣، ٢٩٠، ٤٥١

ك

كتاب المدخل، ٢١٢

كشف الأسرار، ١١٨، ١١٩، ٤٥٢

كنز العمال، ٢٣٠، ٢٤٣، ٢٥٤، ٢٥٧، ٢٥٨، ٢٨٦، ٤٥٥

ل

لباب النقول فى أسباب النزول، ٣١٨

لسان العرب، ٢٧، ١٣١، ٣٢٨، ٤٥٢

لسان الميزان، ١٩٢، ٢٠٤، ٢٠٥، ٢٦١، ٣٨٤، ٤٥٢

م

مجمع البيان، ١٠٠، ١٠١، ٤٤٧  
مجمع الزوائد، ١٥٤، ٢٤١، ٢٦٣، ٢٨٧، ٣٥٠، ٤٥٢  
مخالفة الصحابي للحديث النبوي الشريف، ٦١، ٤٥٣  
مدخل، ٢١٣، ٢٢٦، ٢٢٩  
مرقاة المفاتيح، ٢٨٨  
مسلم الثبوت، ٥٠، ٢٣٨  
مسند الشهاب، ٢٢٤، ٢٢٥  
مسنده، ٥٧، ٢٢٢، ٢٢٩  
معاني الأخبار، ٢٥٥، ٢٥٦، ٢٩١، ٤٥٣  
معجم مقاييس اللغة، ٢٧، ٤٥٤  
منهاج الأصول، ٢٣٧  
منهاج السنة، ٢١٧، ٣١٢، ٣٤٢، ٣٦٨، ٤٥٥  
موطأ، ٢٤٦، ٣٨٦  
ميزان الاعتدال، ١٩٢، ٢٠١، ٢٠٢، ٢٠٣، ٢٠٤، ٢٦١، ٣٧٨، ٣٧٩، ٣٨٠، ٣٨١، ٤٥٥

ن

نسيم الرياض، ٢٣٤، ٤٥٥

هـ

هداية السعداء، ٢٨٩

## فهرست اماکن

- الجنة، ۱۶، ۳۰۵، ۳۷۹  
اهل باديه، ۳۷  
أرض الحيشة، ۱۲۸  
أرض الهند، ۲۴۵  
باديه نشين، ۳۷، ۳۸  
باليدياء، ۱۲۶  
بهشت، ۳۸، ۴۱، ۱۴۷، ۱۶۵، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۹۷، ۳۰۲، ۳۰۵، ۳۷۹  
بهشتی، ۱۶، ۱۷، ۱۸  
بيداء، ۱۲۶  
تفسير البحر المحيط، ۱۱۵  
جهنم، ۵۰، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۵۴، ۱۶۰، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۷، ۲۹۸، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۶۶، ۳۶۷  
حجاز، ۳۹، ۱۰۰  
حديبيه، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۶۳، ۱۶۴، ۲۶۶  
حمص شام، ۲۱۰  
حنين، ۳۰۹  
خانه های پیامبر، ۳۱۷، ۳۱۸  
خانه های رسول خدا، ۳۱۷  
خندق، ۳۰۹  
خير، ۲۶۶، ۳۰۹  
دوزخ، ۱۷۹، ۲۹۹، ۳۱۴، ۳۵۱  
سرزمين حيشه، ۱۲۸  
سرزمين عربستان، ۴۰



سقيفه بنى ساعده، ١١٥

طائف، ٤٠، ٢٨٤

غدير خم، ٦٦، ٢٨٥

كربلاء، ٢٦٩

مدينة، ٦، ٣٠، ٣٩، ٤٠، ٥٨، ٦٥، ١٢٨، ١٤٢، ١٧٤، ١٨٥، ٢٤٠، ٢٤٥، ٣٠٢، ٣٠٦، ٣١٠، ٣١١، ٣١٢، ٣١٧،

٣٢١، ٣٧٩، ٤٥٣، ٤٥٥

مسجد الحرام، ١٣٩، ١٤٩

مسجد پیامبر، ٣٠

مكة، ٦، ٣٠، ٣٩، ٤٠، ٤٢، ٥٨، ٦٢، ٦٣، ٦٤، ٦٥، ٦٦، ٦٧، ٦٨، ١٢٨، ١٣٩، ١٤٠، ١٤١، ١٤٦، ٣١١، ٣١٢،

٣١٣، ٣١٤، ٣١٥، ٤٥٢

يمن، ٤٠، ١٨٥

## فهرست منابع

### منابع

\* قرآن مجید.

\* نهج البلاغه: سید رضی، تحقیق: شیخ محمد عبده، دار الذخائر، قم، سال ۱۴۱۲.

۱. الإحتجاج: احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی، تحقیق سید محمدباقر خرسان، دار النعمان، سال ۱۳۸۶.

۲. أحكام القرآن: ابوبکر احمد بن علی رازی جصاص، تحقیق: عبدالسلام محمدعلی شاهین، دارالکتب العلمیة، بیروت، لبنان، چاپ یکم، ۱۴۱۵.

۳. أحكام القرآن: ابو عبدالله محیی الدین محمد بن عربی، تحقیق: محمد عبدالقادر عطا، دار الفکر، [بی تا].

۴. أحكام القرآن: محمد بن إدريس شافعی، تحقیق: عبدالغنی عبدالخالق، دارالکتب العلمیة، بیروت - لبنان، سال ۱۴۰۰.

۵. الإحکام فی علوم الأحکام: علی بن محمد آمدی، تحقیق: عبدالرزاق عفیفی، المكتب الإسلامی، چاپ دوم، سال ۱۴۰۲.

۶. الإحکام فی أصول الأحکام: ابو محمد علی بن حزم اندلسی، مطبعة العاصمة، قاهره، [بی تا].

۷. احیاء علوم الدین: ابو حامد غزالی، دار المعرفه، بیروت، چاپ یکم، [بی تا].

۸. اختیار معرفة الرجال (رجال کشی): محمد بن حسن طوسی (شیخ طوسی)، تحقیق: سید مهدی رجائی، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم، سال ۱۴۰۴.

۹. إرشاد الفحول الى تحقیق الحق من علم الاصول: محمد بن علی بن محمد شوکانی، مطبعة المصطفی البابی الحلبي واولاده بمصر، چاپ یکم، سال ۱۳۵۶ - ۱۹۳۷ م.

١٠. أسباب النزول: واحدی نیشابوری، مؤسسۃ الحلبي، قاهره، سال ١٣٨٨.
١١. الاستيعاب: يوسف بن عبدالله نمرى (ابن عبدالبر)، تحقيق: على محمد بجاوى، دار الجيل، بيروت، چاپ يكىم، سال ١٤١٢.
١٢. أسد الغابة: أبو الحسن عز الدين ابن أثير جزرى، دار الفكر، بيروت، سال ١٤٠٩.
١٣. الإصابة فى تمييز الصحابة: ابن حجر عسقلانى، دار الكتب العلميه، بيروت، سال ١٤١٥.
١٤. أضواء على السنه المحمديه: محمود أبوريه، نشر البطحاء، چاپ پنجم، [بى تا].
١٥. الاعتصام: إبراهيم بن موسى لخمى شافعى، تحقيق: رشيدرضا، دارالكتب العلميه، بيروت، [بى تا].
١٦. إعلام الموقعين عن رب العالمين: شمس الدين محمد بن ابى بكر ابن قيم جوزيه، دارالكتب العلميه، بيروت - لبنان، چاپ دوم، سال ١٤١٤ - ١٩٩٣ م.
١٧. أقرب الموارد: سعيد خورى شرتونى، [بى نا - بى تا].
١٨. إمتاع الأسماع: تقى الدين احمد بن على مقريزى، تحقيق: محمد عبدالحميد نميسى، دار الكتب العلميه، بيروت، چاپ يكىم، سال ١٤٢٠.
١٩. البدايه والنهائيه: اسماعيل بن عمر قرشى بصرى (ابن كثير)، دار إحياء التراث العربى، بيروت، چاپ يكىم، سال ١٤٠٨.
٢٠. البرهان فى تفسير القرآن: سيد هاشم بحرانى، تحقيق: مؤسسۃ البعثه، مؤسسۃ البعثه، قم، [بى تا].
٢١. التاريخ الصغير: محمد بن إسماعيل بخارى، تحقيق: محمود إبراهيم زايد، دار المعرفه، بيروت، چاپ يكىم، سال ١٤٠٦.
٢٢. تاريخ الطبرى: محمد بن جرير بن يزيد طبرى، مؤسسۃ اعلمى، بيروت، چاپ چهارم، سال ١٤٠٣.
٢٣. التاريخ الكبير: محمد بن اسماعيل بخارى، مكتبه الاسلاميه، دياربكر - تركيه، [بى تا].
٢٤. تاريخ المذاهب الإسلاميه: محمد ابن زهره، دارالفكر العربى، قاهره، [بى تا].
٢٥. تاريخ يعقوبى: أحمد بن ابى يعقوب يعقوبى، انتشارات دار صادر، [بى تا].
٢٦. تاريخ بغداد: أحمد بن على خطيب بغدادى، دار الكتب العلميه، بيروت، سال ١٤١٧.
٢٧. تاريخ مدينه دمشق: على بن حسين بن عساكر (ابن عساكر)، دار الفكر، بيروت، سال ١٤١٥.
٢٨. التفسير الأثرى الجامع: محمد هادى معرفت، ذوى القربى، چاپ يكىم، سال ١٤٢٥ - ٢٠٠٤ م.
٢٩. التفسير والمفسرون فى ثوبه القشيب: محمد هادى معرفت، الجامعه الرضويه للعلوم الإسلاميه، چاپ چهارم، ١٤٢٩.

۳۰. تفسیر ابن ابی حاتم (تفسیر القرآن العظیم): ابو محمد عبدالرحمان بن محمد بن ابی حاتم رازی، تحقیق: اسعد محمد الطیب، المكتبة العصرية، [بی تا].
۳۱. تفسیر ابن کثیر: اسماعیل بن عمر قرشی بصری (ابن کثیر)، دار المعرفة، لبنان، چاپ یکم، سال ۱۴۱۲.
۳۲. تفسیر آلوسی: شهاب الدین محمود آلوسی بغدادی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ چهاردهم، سال ۱۴۰۵.
۳۳. تفسیر البحر المحیط: ابو حیان اندلسی، تحقیق: جمعی از محققین، دار الکتب العلمیة، چاپ یکم، سال ۱۴۲۲.
۳۴. تفسیر الرازی: محمد بن عمر (فخر رازی)، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ سوم، سال ۱۴۲۰.
۳۵. تفسیر السمرقندی: نصر بن محمد بن احمد سمرقندی، تحقیق: محمود مطرحی، دار الفکر، [بی تا].
۳۶. تفسیر الطبری: محمد بن جریر بن یزید طبری، دار الفکر، بیروت، سال ۱۴۱۵.
۳۷. تفسیر العیاشی: محمد بن مسعود بن عیاش سمرقندی (عیاشی)، تحقیق: سید هاشم رسولی محلاتی، مکتبه علمیه اسلامیة، تهران، [بی تا].
۳۸. تفسیر القرطبی (الجامع لأحكام القرآن): ابو عبدالله أحمد بن محمد انصاری قرطبی، تحقیق و تصحیح: أحمد عبدالعلیم بردونی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، [بی تا].
۳۹. تفسیر المراغی: احمد بن مصطفی مراغی، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۴۰. تفسیر المنار: محمد رشید رضا، تحقیق: ابراهیم شمس الدین، دارالکتب العلمیة، بیروت، چاپ دوم، ۱۴۲۶.
۴۱. تفسیر المیزان: سید محمد حسین طباطبائی، مؤسسه النشر الإسلامی، قم، [بی تا].
۴۲. تفسیر النیسابوری: نظام الدین حسن بن محمد قمی نیشابوری، بی نا، [بی تا].
۴۳. تفسیر مجمع البیان: امین الاسلام فضل بن حسن طبرسی، تحقیق: گروهی از محققین، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، بیروت، چاپ یکم، سال ۱۴۱۵ - ۱۹۹۵ م.
۴۴. التقرير والتحییر فی شرح التحریر: ابن امیر الحاج حلی، تصحیح: عبدالله محمود محمد عمر، دارالکتب العلمیة، بیروت - لبنان، چاپ دوم، سال ۱۴۱۹ - ۱۹۹۹ م.
۴۵. تلخیص المستدرک: شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان ذهبی، تحقیق: مصطفی عبدالقادر عطا، دار الکتب العلمیة (چاپ شده در حاشیه المستدرک علی الصحیحین)، [بی تا].

٤٦. تنزيل الآيات على الشواهد من الآيات (شرح شواهد الكشاف): محب الدين أفندي، شركة مكتبة ومطبعة مصطفى البابي الحلبي وأولاده، [بى تا].
٤٧. تهذيب التهذيب: أحمد بن على بن حجر عسقلانى، دار الفكر، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٤.
٤٨. تيسير التحرير على كتاب التحرير: محمد امين امير پادشاه حنفى، دارالفكر، [بى تا].
٤٩. الجامع الصغير من حديث البشير النذير: جلال الدين سيوطى، تحقيق: حمدى دمرdash محمد، مكتبة نزار مصطفى الباز، المملكة العربية السعودية، سال ١٤٢٠.
٥٠. جامع بيان العلم وفضله: يوسف بن عبدالله نمرى (ابن عبدالبر)، دار الكتب العلمية، بيروت، سال ١٣٩٨.
٥١. الجرح والتعديل: ابو محمد عبدالرحمن بن أبى حاتم، داراحياء التراث العربى، بيروت، چاپ يكم، سال ١٣٧١ - ١٩٥٢ م.
٥٢. جواهر الكلام فى معرفة الامامة والامام: سيد على حسينى ميلانى، الحقائق، چاپ يكم، ١٣٩٠ ش.
٥٣. جواهر العقدين فى فضل الشرفين: على بن عبدالله سمهودى، مطبعة النعمانى، بغداد، سال ١٤٠٥.
٥٤. الدر اللقيط من البحر المحيط: ابوحيان احمد بن عبدالقادر، چاپ شده در ذيل تفسير بحرالمحيط، النصر الحديثه، سال ١٣٢٩.
٥٥. الدرالمشهور: جلال الدين عبدالرحمان بن ابى بكر سيوطى، دار المعرفة، بيروت، [بى تا].
٥٦. ذخائر المقبى: احمد بن عبدالله محب الدين طبرى، مكتبة القدسى، سال ١٣٥٦.
٥٧. سير اعلام النبلاء: شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان ذهبى، مؤسسه الرساله، بيروت، چاپ نهم، سال ١٤١٣.
٥٨. سلسله الأحاديث الضعيفة والموضوعة: محمد ناصرالدين ألبانى، دارالمعارف، رياض - عربستان، چاپ يكم، سال ١٤١٢.
٥٩. سنن ابن ماجه: محمد بن يزيد قزوينى (ابن ماجه)، تحقيق: محمد فؤاد عبدالباقي، دار الفكر، بيروت، [بى تا].
٦٠. سنن الترمذى: محمد بن عيسى ترمذى، دار الفكر، بيروت، چاپ دوم، سال ١٤٠٣.
٦١. السنن الكبرى: أحمد بن حسين بن على بن موسى ابوبكر بيهقى، دار الفكر، [بى تا].
٦٢. سير اعلام النبلاء: شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان ذهبى، مؤسسه الرساله، بيروت، چاپ نهم، سال ١٤١٣.
٦٣. شرح الأخبار فى فضائل الأئمة الاطهار عليهم السلام: قاضى نعمان بن محمد تميمى مغربى، تحقيق: سيد محمد حسين جلالى، مؤسسه نشر اسلامى، قم، چاپ يكم، سال ١٤١٤.

٦٤. شرح المقاصد في علم الكلام: مسعود بن عمر سعدالدين تفتازاني، دار المعارف النعمانية، باكستان، چاپ يكم، سال ١٤٠١.
٦٥. شرح نهج البلاغة: ابن ابى الحديد معتزلى، دار إحياء الكتب العربية، چاپ يكم، سال ١٣٧٨.
٦٦. الشفاء بتعريف حقوق المصطفى: قاضى عياض، دارالفكر، بيروت، سال ١٤٠٩.
٦٧. شواهد التنزيل: عبيدالله بن احمد حسانى، تحقيق: محمد باقر محمودى، سازمان انتشارات وزارت ارشاد، تهران، چاپ يكم، سال ١٤١١.
٦٨. شيخ المضيرة ابن هريرة: محمود ابوريث، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، بيروت - لبنان، چاپ سوم، [بى تا].
٦٩. صحيح ابن حبان: محمد بن حبان تميمى بستى (ابن حبان)، مؤسسه الرساله، بيروت، سال ١٤١٤.
٧٠. صحيح البخارى: محمد بن اسماعيل بخارى، دار الفكر، بيروت، سال ١٤٠١.
٧١. صحيح مسلم: مسلم بن حجاج قشيري نيشابورى، دار الفكر، بيروت، [بى تا].
٧٢. الصواعق المحرقة: احمد بن حجر هيثمى مكى، تحقيق: عبدالرحمان بن عبدالله تركى وكامل محمد خراط، مؤسسه الرساله، چاپ يكم، سال ١٤١٧.
٧٣. الضعفاء الصغير: محمد بن اسماعيل بخارى، تحقيق: محمود ابراهيم زايد، دار المعرفة، بيروت، سال ١٤٠٦.
٧٤. ضعفاء العقيلي: ابوجعفر محمد بن عمرو عقيلي مكى، تحقيق: عبدالمعطى امين قلجى، دارالكتب العلميه، بيروت، چاپ دوم، سال ١٤١٨.
٧٥. الضعفاء والمتروكين: احمد بن شعيب نسائى، دار المعرفة، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٦.
٧٦. الطبقات الكبرى: محمد بن سعد هاشمى (ابن سعد)، دار صادر، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٥.
٧٧. البلد الأمين والدرع الحصين: شيخ ابراهيم كفعمى، مكتبة الصدوق، تهران، [بى تا].
٧٨. العلل المتناهية فى الأحاديث الواهية: ابوالفرج عبدالرحمان بن على (ابن جوزى)، تحقيق: خليل ميس، دار الكتب العلميه، بيروت، سال ١٤٠٣.
٧٩. عمدة القارى: بدرالدين محمود بن احمد عيني، دار احياء التراث العربى، بيروت، [بى تا].
٨٠. فتح البارى: ابن حجر عسقلانى، دار المعرفة، بيروت، چاپ دوم، [بى تا].
٨١. الفصل فى الملل والأهواء والنحل: على بن احمد بن سعيد ابن حزم، مكتبة الخانجى، قاهره، [بى تا].

٨٢. *الفصول فى الأصول*: احمد بن على رازى الجصاص، تحقيق: عجيل جاسم نشمى، وزارت اوقاف، كويت، چاپ يكى، [بى تا].
٨٣. *فضائل الصحابه*: احمد بن شعيب نسائى، دارالكتب العلميه، بيروت - لبنان، [بى تا].
٨٤. *فيض القدير*: محمد بن عبدالرؤف مناوى، دار الكتب العلميه، بيروت، چاپ يكى، سال ١٤١٥.
٨٥. *الكشاف فى معرفه من له روايه فى الكتب الستة*: شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان ذهبى، دار القبلة للثقافه الاسلاميه، مؤسسه علوم القرآن، جدّه، چاپ يكى، سال ١٤١٣.
٨٦. *الكافى*: محمد بن يعقوب كلينى، دار الكتب اسلاميه، چاپ پنجم، سال ١٣٦٣ ش.
٨٧. *الكاف الشاف فى تخريج أحاديث الكشاف*: أحمد بن على ابن حجر عسقلانى، چاپ شده در ذيل كتاب «الكشاف» زمخشرى، دار الكتاب العربى، بيروت، [بى تا].
٨٨. *الكامل فى ضعفاء الرجال*: عبدالله بن عدى بن عبدالله محمد أبو أحمد الجرجانى، تحقيق: يحيى مختار غزأوى، دارالفكر، بيروت، سال ١٠٤٩.
٨٩. *الكامل فى التاريخ*: على بن محمد بن اثير جزرى، دار صادر، بيروت، سال ١٣٨٦.
٩٠. *الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل*: محمود بن عمود زمخشرى، مكتبه مصطفى ألبانى الحلبى وأولاده بمصر، سال ١٣٨٥.
٩١. *كشف الأسرار*: علاء الدين عبدالعزيز بن احمد بخارى، تعليق و تخريج: محمد معتصم بالله بغدادى، دارالكتاب العربى، بيروت، چاپ يكى، سال ١٤١١.
٩٢. *الكفايه فى علم الروايه*: احمد بن على بن ثابت خطيب بغدادى، تحقيق: احمد عمر هاشم، دار الكتاب العربى، بيروت، چاپ يكى، سال ١٤٠٥.
٩٣. *كنز العمال*: على بن حسام الدين متقى هندی، مؤسسه الرساله، سال ١٤٠٩.
٩٤. *لباب النقول فى أسباب النزول*: جلال الدين عبدالرحمان بن ابى بكر سيوطى، دار إحياء العلوم، بيروت، [بى تا].
٩٥. *لسان العرب*: محمد بن مكرم ابن منظور مصرى، نشر ادب الحوزه، سال ١٤٠٥.
٩٦. *لسان الميزان*: أحمد بن على بن حجر عسقلانى، تحقيق: دائرة المعارف النظاميه هند، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، بيروت، چاپ سوم، سال ١٤٠٦.
٩٧. *اللمع فى أسباب ورود الحديث*: جلال الدين عبدالرحمان بن ابى بكر سيوطى، تحقيق: مكتب البحوث والدراسات، دارالفكر للطباعه والنشر والتوزيع، بيروت - لبنان، چاپ يكى، سال ١٤١٦ - ١٩٩٦ م.

٩٨. *المبسوط في الفقه الحنفي*: شمس الدين سرخسي، دارالمعرفة للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت - لبنان، [بى تا].
٩٩. *المجروحين*: محمد بن حبان تميمي بستي (ابن حبان)، تحقيق: محمود إبراهيم زايد، دار الباز و عباس أحمد الباز، مكة المكرمة، [بى تا].
١٠٠. *مجمع الزوائد*: علي بن ابي بكر هيثمي، دار الكتب العلمية، بيروت، سال ١٤٠٨.
١٠١. *مجموعه الفتاوى*: تقى الدين احمد بن تيميه حرانى، طبعه الشيخ عبدالرحمن بن قاسم، [بى تا].
١٠٢. *مخالفة الصحابي للحديث النبوي الشريف*: عبدالكريم نمله، مكتبة الرشد، رياض، چاپ دوم، ١٤٢٠ - ١٩٩٩ م.
١٠٣. *المختصر المنتهى*: ابن حاجب، مكتبة الكليات الأزهرية، قاهره، [بى تا].
١٠٤. *المختصر في أخبار البشر*: ابوالفداء عماد الدين اسماعيل بن على، حسينيه مصريه، چاپ يكم، [بى تا].
١٠٥. *مرقاة المفاتيح شرح مشكاة المصابيح*: على بن سلطان نورالدين محمد قارى هروى، دار احياء التراث العربى، بيروت، [بى تا].
١٠٦. *المستدرک على الصحيحين*: محمد بن عبدالله حاكم نيشابورى، دار المعرفة، بيروت، [بى تا].
١٠٧. *مسلم الثبوت في اصول الفقه*: محب الله ابن عبدالشكور بهارى، چاپ شده در ذيل *المستصفى من علم الاصول*، الشريف الرضى، قم، چاپ دوم، سال ١٣٦٤ ش.
١٠٨. *مسند ابن راهويه*: اسحاق بن راهويه، تحقيق: دكتور عبدالغفور عبدالحق حسين برد البلوسى، مكتبة الإيمان، مدينه، چاپ يكم، ١٤١٢.
١٠٩. *مسند ابي يعلى*: أحمد بن على ابويعلى موصلى تميمى، تحقيق حسين سالم أسد، دار المأمون للتراث، دمشق، سال ١٤٠٤.
١١٠. *مسند أحمد*: احمد بن حنبل شيبانى، دار صادر، بيروت، [بى تا].
١١١. *المصباح*: ابراهيم كفعمى، مؤسسه الأعلمى، بيروت، چاپ سوم، ١٤٠٣.
١١٢. *المصنف*: عبدالرزاق صنعانى، منشورات المجلس العلمى، [بى تا].
١١٣. *معانى الأخبار*: محمد بن على بن حسين بن بابويه (شيخ صدوق)، تحقيق على اكبر غفارى، مؤسسه نشر الاسلامى التابعه لجماعة المدرسين، سال ١٣٧٩ ش.
١١٤. *المعجم الأوسط*: أبوالقاسم سليمان بن أحمد الطبرانى، تحقيق: طارق بن عوض الله بن محمد و عبدالمحسن بن ابراهيم الحسينى، دار الحرمين، قاهره، سال ١٤١٥.
١١٥. *المعجم الكبير*: سليمان بن أحمد طبرانى، دار إحياء التراث العربى، بيروت، چاپ سوم، سال ١٤٠٥.



١١٦. معجم مقاييس اللغة: أبو حنيفة أحمد بن فارس زكريا، تحقيق: عبدالسلام محمد هارون، مكتبة الإعلام الإسلامي، سال ١٤٠٤.
١١٧. معرفة السنن والآثار: أبوبكر احمد بن حسين بيهقي، تحقيق: سيد حسن كسروي، دار الكتب العلمية، [بى تا].
١١٨. معرفة علوم الحديث: محمد بن عبدالله حاكم نيشابورى، تحقيق: سيد معظم حسين، دار الآفاق الحديث، بيروت، چاپ چهارم، سال ١٤٠٠.
١١٩. المغازى: محمد بن عمر واقدى، أعلمى، بيروت، چاپ سوم، سال ١٤٠٩.
١٢٠. المغنى فى الضعفاء: شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان ذهبى، تحقيق: ابو زهراء، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤١٨.
١٢١. مفردات غريب القرآن: حسين بن محمد (راغب اصفهاني)، دفتر نشر الكتاب، سال ١٤٠٤.
١٢٢. المقاصد الحسنه فى بيان كثير من الأحاديث المشتهرة على الألسنة: عبدالرحمن سخاوى، دارالكتاب العربى، [بى تا].
١٢٣. مناقب آل أبى طالب عليهم السلام: محمد على بن شهر آشوب مازندراني، المكتبة الحيدرية، نجف، سال ١٣٧٦.
١٢٤. المنتخب من العلل للخلال: ابن قدامة مقدسى، دارالراية، رياض، سال ١٤١٩ - ١٩٩٨ م.
١٢٥. المنتخب من ذيل المذيل: محمد بن جرير بن يزيد طبرى، مؤسسه الأعلمى، بيروت، [بى تا].
١٢٦. منهاج السنة: احمد بن عبدالحليم بن تيميه حرانى (ابن تيميه)، دار احد، [بى تا].
١٢٧. الموضوعات: ابوالفرج عبدالرحمان بن على (ابن جوزى)، مكتبه سلفيه، مدينه منوره، چاپ يكم، سال ١٣٨٦.
١٢٨. الموطأ: مالك بن انس، تحقيق: محمد فؤاد عبدالباقي، دار إحياء التراث العربى، بيروت - لبنان، سال ١٤٠٦ - ١٩٨٥ م.
١٢٩. ميزان الاعتدال فى نقد الرجال: شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان ذهبى، دار المعرفة، بيروت، چاپ يكم، سال ١٣٨٢.
١٣٠. نسيم الرياض فى شرح شفاء القاضى عياض: احمد بن محمد شهاب الدين خفاجى، دار الفكر، بيروت، [بى تا].
١٣١. النصائح الكافيه لمن يتوكى معاويه: محمد بن عقيل علوى، دار الثقافة للطباعة والنشر، قم، چاپ يكم، سال ١٤١٢.

١٣٢. *نصب الراية*: جمال الدين زيلعي، تحقيق: ايمن صالح شعبان، دارالحديث، قاهره، چاپ يكم،

١٤١٥.

١٣٣. *نظم درر السمطين في فضائل المصطفى والمرضى والبتول والسبطين*: محمد بن يوسف زرندي

حنفي، مكتبة الإمام اميرالمؤمنين، چاپ يكم، سال ١٣٧٧.

١٣٤. *الوافى بالوفيات*: صلاح الدين صفدي، دار احياء التراث، بيروت، سال ١٤٢٠.